

انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد

شماره ۲۸

سوانح الافکار رشیدی

نگارش

رشیدالدین فضل الله همدانی

بکوشش

محمد تقی دانش پزوه

تهران ۱۳۵۸

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ





دانشگاه تهران

انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد

شماره ۲۸

مجموعه آثار رشیدالدین فضل‌الله همدانی

۵



انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد

شماره ۲۸

سوانح الافکار رشیدی

نگارش

رشیدالدین فضل الله همدانی

بکوشش

محمد تقی دانش پزوه

تهران ۱۳۵۸

133017

یکهزار و پانصد جلد
از این کتاب [مختصر] در چاپخانه بهمن
چاپ و صحافی گردید.

فهرست مطالبهای کتاب

دباجه ۱-۶۵

مقدمه ۱-۴

نامه‌ها

- ۱- دباجه در تقریر صاحب مرحوم مذکور. ۵-۸
- ۲- رساله اخیری فی تصنیفه فی الموعظة. ۹-۱۲
- ۳- مکتوبی که مصنف مذکور علیه الرحمة به مولانای معظم مجدالدین اسمعیل فالی قدس سره نوشته است ۱۳
- ۴- جوابه من المولی الاعظم بردالله مضجعه ۱۴
- ۵- مکتوب که به فرزند خود امیرعلی حاکم عراق عرب نوشته است در مذمت اهل بصره ۱۵-۱۶
- ۶- مکتوب که بر فرزند خود امیر محمود حاکم کرمان به جهت اهالی بم نوشته است ۱۷-۱۹
- ۷- مکتوب که بر سنقر باورچی غلام خود که حاکم بصره بود نوشته ۲۰-۲۲
- ۸- مکتوبی که از زبان خود به خواجه معروف خواهرزاده خود نوشته که حاکم عانه و حدیثه و هیت و جبه و ناوسه و عشاره و رجبه و شفائه و بلدالعین بود ارسال کرده ۲۳-۲۶
- ۹- مکتوب که به نایبان کاشان نوشته در باب ادرار سید افضل الدین ۲۷-۲۸
- ۱۰- مکتوب که به فرزند امیر محمود حاکم کرمان نوشته و وصیت اهالی کرمان نوشته است ۲۹-۳۱
- ۱۱- مکتوب که بر فرزند خود خواجه سعدالدین حاکم انطاکیه و طرسوس و سوس و قنسرین و عواصم و سواحل فرات نوشته است مشحون به نصایح و مواعظ ۳۲-۳۶
- ۱۲- مکتوب که بر فرزند خود عبدالمومن حاکم سمنان و دامغان و خوار نوشته است در باب قاضی محمد بن عبدالکریم سمنانی رحمهم الله تعالی ۳۷-۳۹

الف

- ۱۳- مکتوب که بر شیخ صدرالدین بن شیخ بهاءالدین زکریا نوشته و تعزیت او به
فرزندی که او را مرده بود باز داده است ۴۰-۴۳
- ۱۴- مکتوب که در جواب مکتوب بر مولانا صدرالدین محمد تر که نوشته است ۴۴-۴۶
- ۱۵- مکتوب که بر طریقه منشور بر اهالی بغداد و فرزند خود امیر علی حاکم بغداد و
نایب خود نوشته بود به جهت شیخ مجدالدین بغدادی ۴۷-۵۲
- ۱۶- مکتوب که بر امیر ستای حاکم موصل و سنجار نوشته است در باب حسن مستوفی
۵۳-۵۵
- ۱۷- مکتوب که در جواب اسوله مولانا صدر جهان بخاری نوشته است ، علمها الرحمة
و الغفران ۵۶-۶۲
- ۱۸- مکتوب که بر خواجه جلال فرزند خود نوشته و غلامی چند طلب کرده ۶۳-۶۴
- ۱۹- مکتوب که بر خواجه علاءالدین هند و نوشته است در باب ادهان دارالشفاء تبریز
۶۵-۶۷
- ۲۰- مکتوب که بر فرزند خود امیر علی حاکم بغداد نوشته است در باب انعام علمای
انام و فضای کرام ۶۸-۷۳
- ۲۱- مکتوب که بر فرزند خواجه عبداللطیف نوشته در وقتی که حاکم اصفهان بود
۷۴-۸۰
- ۲۲- مکتوب که بر فرزند خود خواجه جلال الدین حاکم روم نوشته مشحون به مواعظ
و نصایح ۸۱-۹۲
- ۲۳- مکتوب که بر فرزند خود امیر شهاب الدین نوشته است در وقتی که حاکم تسترو
اهواز بوده است ۹۳-۱۱۵
- ۲۴- مکتوب که بر مولانا اعظم مجدالدین اسمعیل فالی قدس سره از بلده تبریز نوشته
است ۱۱۶-۱۲۱
- ۲۵- مکتوب که بر قره بوقا حاکم کیفی و بالو نوشته است ۱۲۲-۱۲۳
- ۲۶- مکتوب که بر مولانا عقیب الدین بغدادی نوشته است در باب مبدا و معاد حال خود
و ذکر مولانا صدرالدین تر که کرده است ۱۲۴-۱۲۷
- ۲۷- مکتوب که در جواب موالی قیصریه روم نوشته است ۱۲۸-۱۳۲
- ۲۸- مکتوب که بر فرزند خود امیر غیاث الدین محمد نوشته است در وقتی که پادشاه خدا
بنده او را به نظارت فرستاد بود به سبب آنکه شنیده بود که خراسان به سبب ظلم داروغگان و
حکام و بتکچیان و بازقاقان خرابی یافته بود ۱۳۳-۱۴۲
- ۲۹- مکتوب که بر اهالی سیواس نوشته است در باب دارالسیادة غازانی که در آنجا
واقع است ۱۴۳-۱۴۵

ب

- ۳۰۔ مکتوب کہ از بلده مولتان به مولانا قطب الدین مسعود شیرازی نوشته است و شرح احوال خود و رفتن به هندوستان مفصلاً گفته
۱۴۶-۱۵۱
- ۳۱۔ مکتوب کہ بر طخطاع پدر محمود شاه انجو نوشته است در باب سفارش بلده شیراز
۱۵۲-۱۵۴
- ۳۲۔ مکتوب کہ در باب مولانا محمدرومی نوشته است در باب تدریس مدرسه ارزنجان
۱۵۵-۱۵۶
- ۳۳۔ مکتوب کہ بر شروان شاه ملک شابران و شماخی نوشته است در فصل ربیع و اورا به باغ فتح آباد کہ از محدثات اوست طلبیده
۱۵۷-۱۵۸
- ۳۴۔ مکتوب کہ بر اهالی خوزستان نوشته موشح به مهماتی چند
۱۵۹-۱۶۵
- ۳۵۔ مکتوب کہ بر خواجه مجدالدین پسر خود نوشته است از روم در باب عرض احوال و اخبار و تهیه اسباب زمستانی
۱۶۶-۱۸۸
- ۳۶۔ عرضه داشت کہ ملک کیقباد بن سلطان علاء الدین بن کیقباد بن کیخسرو بن قزل ارسلان سلجوقی از ارزنجان نوشته است در باب احوال خود و خواجه رشیدالدین علیه الرحمة و النفران هر فصلی را از آن عرضه داشت جوایی در ذیل و نوشته است
۱۸۹-۲۰۰
- ۳۷۔ جواب مکتوب مولانا صدرالدین محمد تر که کہ در حالت مرضها لك نوشته است و وصیت فرزندان خود و متروکات کرده است
۲۰۱-۲۱۷
- ۳۸۔ مکتوب کہ هم به مولانا صدرالدین محمد تر که نوشته در باب کتابی کہ به نام مشارالیه ساخته اند
۲۱۸-۲۲۱
- ۳۹۔ مکتوب کہ بر اهالی دیار بکر نوشته است در باب حفر نهر مستجده رشیدی
۲۲۲-۲۲۳
- ۴۰۔ مکتوب کہ بر فرزند خود خواجه جلال الدین حاکم روم نوشته است در باب حفر نهر مستجده غازانی
۲۲۴-۲۲۵
- ۴۱۔ مکتوب کہ بر نایب خود خواجه جلال الدین سیواسی مستوفی مملکت روم نوشته است در باب علمای دیار مغرب
۲۲۶-۲۳۰
- ۴۲۔ مکتوب کہ در باب مولانا فاضل محمود بن الیاس المشهور به فقی نجم نوشته است در باب بیمارستان دروازه سلم شیراز ، حماه الله عن الافات
۲۳۱-۲۳۴
- ۴۳۔ مکتوب کہ بر اهالی همدان نوشته است در باب داروخانه و دارالشفاء همدان
۲۳۵-۲۳۶
- ۴۴۔ مکتوب کہ به فرزند خود امیر محمود حاکم کرمان نوشته است در باب خواجه محمود ساوجی
۲۳۷-۲۳۹

- ۴۵- مکتوب که بر فرزند خود پیرسلطان نوشته است در آن وقت که حاکم گرجستان بود در باب توجه پادشاه سعید به طرف شام و سفارش رعیت آن طرف با مشارالیه کرده است
۲۴۰-۲۴۲
- ۴۶- مکتوب که بر شیخ صفی الدین اردبیلی قدس سره نوشته شده است ۴۲۳-۲۴۷
- ۴۷- مکتوب که ملک معین علاءالدین پروانه از روم به خواجه رشیدالدین نوشته
۲۴۸-۲۵۱
- ۴۸- مکتوب که ملک علاءالدین از هندوستان در جواب مکتوب به خواجه رشیدالدین
علیه الرحمة نوشته است و با تبریکات فرستاده بود
۲۵۲-۲۶۱
- ۴۹- مکتوبی که بر فرزند خود امیر محمود نوشته است در وقتی که در کرمان به علم تصوف
مشغول بوده است
۲۶۲-۲۶۸
- ۵۰- مکتوب که بر فرزند خود امیر احمد به طریق نصیحت نوشته در وقتی که حاکم
اردبیل بوده
۲۶۹-۲۸۲
- ۵۱- مکتوب که به مولانا شرف الدین طیبی نوشته است از بغداد و تعزیت او به نقد
فرزندی داده است
۲۸۳-۲۸۵
- ۵۲- مکتوب که بر پسر خود خواجه سعدالدین حاکم قنسرین و عواصم نوشته است
۲۸۶-۲۹۱
- ۵۳- مکتوب که بر فرزند خود خواجه ابراهیم نوشته است در وقتی که حاکم شیراز
بوده است
۲۹۲-۲۹۶
- ۵۴- این رساله ایست که صاحب مرحوم مذکور علیه الرحمة و الغفران به بعضی از
فرزندان خود نوشته در باب صفت علم و حلم و عقل و سخا
۲۹۷-۳۰۲

به نام خداوند

دیباچه

از رشیدالدین فضل‌الله پسر عمادالدوله ابوالخیر پسر موفق الدوله عالی همدانی (۶۴۵ همدان - ۱۷ ج ۱/۷۱۸ خشکدز ابهر با پسرش عزالدین ابراهیم) وزیر دانشمند روزگار مغولان در ایران^۱ چندین نامه به یادگار مانده که شمس‌الدین محمد ابرقوهی (ص ۲ و ۲۱۰ و ۲۱۵) گویا در هنگام وزارت خود او تا وزارت فرزندش غیاث‌الدین محمد (۷۲۸-۷۳۷) به تدوین آنها پرداخته و آن را بنام همان غیاث‌الدین ساخته و آن را سوانح الافکار رشیدی نامیده است.

در آن پنجاه و چهار بند یا نامه است که نخستین آنها در چاپ نخستین افتاده بوده و به شمار نیامده است. چهار نامه آن از دیگران است به رشید (ش ۳ و ۳۶ و ۴۷ و ۴۸) و دیگر نامه‌ها از رشید است به فرزندان خود و به دانشمندان و دیوانیان (پتروشفسکی ۱: ۲۶).

این نامه‌ها چنانکه می‌بینم از رهگذر تاریخ اجتماع و فرهنگ آن روزگار بسیار ارزش دارد و نکته‌هایی را روشن می‌سازد.

ابرقوهی در دیباچه (ص ۳ و ۴) می‌نویسد که: این کمینه از دریای دانش دانشمندان گوهرها می‌یافتم و در بارگاه رشید که جایگاه فرزانگان بوده است از خرمن آن خردمند خوشه‌ای چند فراهم آورده توشه‌ای برمی‌داشتم و یادگاری می‌گذاردم و مانند دیگر دانشمندان که از سخنان او گرد همی آوردند این بنده هم به روش آنان رفته به نگارش این دفتر پرداختم و آن را سوانح الافکار رشیدی نامیدم و هر نامه‌ای که از کلك گهر بار او می‌تراوید و یا آنکه پادشاهان

۱- در ذریعه (۳: ۲۶۹) سرگذشت رشید آمده و از افسانه‌ای که درباره او گفته‌اند یادگشته و از وی ستایش شده است. همچنین در آثار الوزراء عقیلی که تاریخ مرگ او در آن آمده است. در ذریعه (۱۰: ۲۴۷ و ۲۵۰ و ۱۱: ۶) با بهره بردن از ترجمه تاریخ ادبی برون از نامه‌های رشید یادگشته است.

و فرمان روایان بدو می نوشتند در آن دفتر میگذاردم . این است آنچه او به نگارش در آورد و من آن را بنام غیاث الدین محمد (فرزند او) ساختم .
 تاریخ نوشته شدن نامه ۱۶ روز پنجشنبه ۱۵ شعبان اولایل است در طوس (ص ۵۵) و نامه ۴۳ سال ۶۹۰ در قیصریه (ص ۲۳۶) و نامه ۴۴ سال ۷۰۸ که در نسخه‌ها ۷۸۰ آمده است (۲۳۸) و نامه ۵۰ در شام نوشته شده است (ص ۲۸۲) این نامه‌ها گویا پس از غازان و در روزگار اولجایتو نوشته شده باشد .
 در این نامه‌ها شعرهای تازی و فارسی هم بسیار است .

خواجه رشید در آن یاد میکند از :

۱- آنچه در ملکیت او در آمده (ص ۱۶۰-۱۶۳) و املاکی که به مال خاص خود خریده (ص ۲۲) و چهار پاره دیه او در هند و پنج هزار مثقال از علائی و چیزهای گرانبهای دیگر که از آنجا بدست آورده است (ص ۱۵۰ و ۲۱۱ و ۲۳۷) در نامه‌ای که در آن از رفتن خود به دربار دلی نزد سلطان علاءالدین یاد میکند (نامه ۳۰ ص ۱۴۶) همچنین از سوغاتی که علاءالدین برای وی فرستاده است (نامه ۴۸ ص ۲۵۵) و شصت هزار مجلد کتاب و اثاثات دیگر و خمره‌های شربت چینی که نام رشید و نام آنها در آنها نوشته بود (نامه ۳۸ ص ۲۱۴).

۲- بقاع خیر خویش و قناطر و مصانع و خانقاه که در ملاطیه و انطاکیه ساخته است و موقوفات آنها (ص ۳۶).

۳- وقف ربع رشیدی و مدرسه‌هرات (ص ۲۰۹) و اوقاف یزد (ص ۲۳۴) و دارالمسافرین و دارالحدیث کوی شو که پهلوی بیمارستان که موقوفاتی هم داشته است . همچنین از طرح ربع رشیدی و خانه‌ها و کوچه‌ها و کارخانه‌ها . ای آنجا (ص ۲۸۸) و وقف چهارپاره دیه بر فرزندان او از سوی پاشاهان دهلی (ص ۱۵۰)

در آن چندین جا روش سیاق و استیفاء دیده میشود (ص ۴۹ و ۵۵ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۸ و ۹۲) و در آن هنر براعت استهلال هم هست (۳۷) همچنین در آن

۱- بنگرید به ذیل جامع التواریخ (ص ۷۹ و ۱۵۱ و ۲۴۷) و نزهة القلوب (۷۶) و جام جم (۲۰) و مرآت البلدان ناصری (۱: ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۷۷ و ۳۸۵) و تذکره دولت شاه (۳۲۶ و ۳۳۰) و تاریخ ادب فارسی برون (۳: ۳۲۸) و ظفرنامه یزدی (۲: ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۹ و ۳۹۲ و ۳۹۸) و عالم آرای عباسی (۵۸۴) (سوانح ج ۱: ۳۲۰).

جدولی است درباره نامهای خداوند (۱۰۲) و جدولی است بنام «صحیفه مس» که نام بلوکهای شوستر و وجوه دیوانی آنجا در آن گذارده شده و دستورنامه کارگذاران است (ص ۱۱۳-۱۱۵) و دو جدول طرح ساختن روستای تازه (ص ۲۲۳-۲۲۵).

و نیز جدول پندنامه نوشیروان (۱۳۶-۱۴۲) و جدول فهرست کتابهایی که بدو ارمغان شده است (ص ۲۲۶) نیز دائره ای که سخن اردشیر در کارنامه اش در آن آمده است (۱۱۳) و این دائره در سرالاسرار دروغین ارسطو (ص ۱۲۷ چاپ بدوی) و اخلاق جلالی (چاپ هند ۱۲۸۳ ص ۲۳۱) آمده است.

رشید همدانی در نامه به صدرالدین محمد تر که (ش ۳۷ ص ۲۱۷) که سفارش و وصیت نامه او است می نویسد که من صد نسخه دیگر مانند این یکی نوشته و به دانشمندان فرستادم که اگر همه از میان برود کمینه یکی بماند. این کوشی بود که او درباره نگاه داشت نگارهای خود میکرده چنانکه فرموده بود که وقفیه و کتابهای نگاشته او را چند نسخه بنویسند و سالانه هم رونویسها از آن بردارند و به عربی هم ترجمه کنند و نسخهها را به شهرها بفرستند و اصل آن را در ربع رشیدی نگاه بدارند و هر که هم بخواهد از روی آن برای خود بنویسد.^۱

او در نامه خود به شیخ صفی الدین اردبیلی شافعی (نامه ۴۶ ۲۴۳) میگوید که از املاک غازانی و رشیدی و انبار خاصه و شربت خانه خاصه و خزینه خاصه هزینه خانقاه اردبیل در شب میلاد پیامبر را فرستادم و گفته است که در آن شب سمعی به راه بیندازند.

در نامه به بغدادیان و پسرش امیر علی و سفارش درباره مجدالدین بغدادی آمده که او متولی خانقاه غازان باشد و در آنجا عوارف المعارف تدریس کند و در شبهای آدینه در خانقاه غازانی سمعی کنند و از پادشاه و او یاد نمایند (نامه ۱۵ ص ۴۸ و ۵۱).

نیز در آن یاد میشود از :

۱- مصاحف وقف ربع رشیدی نوشته به حل طلا و به خط یاقوت و ابن مقله و احمد سهرودی و اکابر روشن و خوب در دو بیت الکتب در پهلوی گنبد او ساخته خود او (ص ۲۱۳ و ۲۱۴).

۱- وقف نامه چاپ حروفی ۲۳۷ و ۲۴۰- یادگار نامه یغایی گفتار مینوی ص ۳۴۸- دیباچه لطایف الحقایق ۲: ۳ و ۲ ۱۵ تا ۲۱- تاریخ ادب فارسی برون به انگلیسی ۳: ۷۷ از تاریخ منول کاترمر ص ۱۳ و ۱۴۵.

- ۲- کنیزان و غلامان که وقف کرده است (۲۱۳).
- ۳- رفتن به هند و آوردن ادویه هندی (۱۴۷).
- ۴- گونه گون مال و خواسته او از دیها و کشت زارها و جانسوران و چارپایان و پرندگان و مرغان که به دهگانان می سپرده است (نامه ۳۵).
- ۵- روستاها و دیهائی در پهلوی ربع رشیدی که در هر یک از آنها گروهی جداگانه از نژادهای زنکیان و گرجیان و حبشیان و قرویان و رومیان نشاندہ بود که به کار کشاورزی و کشت مو و درخت و کندن کاریز و رودخانه وچیدن میوهها پردازند (ص ۶۳ و ۶۳ و ۲۹۰).
- چندین بند در آن آمده است :

- ۱- به پسرش امیر محمود در آموختن تصوف (ص ۲۶۲).
- ۲- به پسرش امیر احمد در شش بند (۲۶۹).
- ۳- به پسرش عبداللطیف در پانزده بند که در آن بدو جهاننداری و شهریاری می آموزد (۷۵)

- ۴- به پسرش جلال در ۳۶ بند (۸۱).
- ۵- به پسرش امیر شهابالدین در ۳۹ بند (۹۳)
- ۶- به پسرش غیاثالدین محمد در ۴۸ بند (ص ۱۳۶-۱۴۲) که همان بند نامه انوشیروان است و در قابوس نامه (باب ...) با عبارتهای روانی آمده است .

- ۷- به پسرش سعدالدین دستور میدهد که از راه شریعت پای بیرن ننهد (ص ۳۳).

او در نامه ۲۳ از گونه گون عقل و عدل سخن میدارد (۱۰۲ و ۱۰۷) و در نامه ۵۴ از علم و حلم و عقل و سخا و وصف میکند (۲۹۷) و در نامه ۱۷ در پاسخ صدر جهان بخاری از زلزله و منافق و صراط مستقیم یاد میکند (ص ۵۶). همچنین یاد میکند از نماز و زکات و حج (۸۳ و ۸۴ و ۹۵) و ناروایی می و نرد و بر نابارگی و شنیدن نغمات ملاهی (۸۱ و ۸۳ و ۹۶ و ۹۸ و ۱۵۰) و کشتن و به دار آویختن زندیقان و ملحدان و ویران ساختن شهر کافران و شکنجه دادن فاجران (۸۷ و ۸۸) و ساختن ابواب البر و آباد نگاه داشتن دارالشفاه (۹۲) و پرداختن مواجب دانشمندان از آب آمویه تا آب جون (۷۳) و مواجب مرتزقه خانقاه غازانی (۴۹) و بخشیدن چیزهایی به شرفالدین طیبی در

نامه‌ای که به او می‌نویسد (نامه ۵۱ ص ۲۸۳)
 او در نامه ۳۷ به صدرالدین محمد تر که سفارش میکند که پس از مرگ
 او آنچه خود خریده یا آباد کرده است در راه خیر یا بر فرزندان او وقف کند
 یا اینکه به ارث به آنها برسد یا به دیگران داده شود
 او در نامه ۲۴ از پیوند خاندان او با خاندان چنگیزی و اتابکی و پادشاه
 هند و عملان و فرمان‌روای مکه و شروان‌شاه و چوپا نیان و قاقا بوسیان و شیخ سهروردی
 و گرفتن دختران آنها برای پسران خود یاد میکند (ص ۱۱۹-۱۲۱)
 او در نامه ۳۸ (ص ۲۱۸) می‌گوید که دانشمندان روزگار ما هر يك به
 نام کمینه کتابها و رساله‌های بی‌مانند نوشته‌اند. همچنین در نامه ۲۶ و ۴۱ یاد
 میکند از دانشمندانی که برای وی کتاب ساخته‌اند و ارمغانی که برای آنها
 فرستاده است (ص ۱۲۵ و ۲۲۶) مانند ده تن دانشمند مغربی که برایش ده کتاب
 نوشته‌اند (نامه ۴۱ ص ۲۲۶) و فقیه نجم شیرازی که لطایف رشیدی به نامش
 نگاشته^۱ (نامه ۴۲ ص ۲۳۲) و صدرالدین محمد تر که که حکمة رشیدی و کنوز
 الافراح فی معرفة الاشباح و الارواح برای وی ساخته است (نامه ۲۶ و ۳۸
 ص ۱۲۶ و ۲۱۸)

رشیدهمدانی در لطایف الحقایق (۲: ۱۵) از «سیاست ختایی و تدبیر ملک
 ختائیان و مصالح آن چنانچه پیش ایشان معهود است» یاد نموده است. در دیباچه
 وقف نامه او (چاپ حروفی ص ۳۷) از آغاز توضیحات رشیدی (یادگار نامه
 یغمایی گفتار مینوی ص ۳۵۴) آمده است: «کتاب سیاست و تدبیر پادشاهی بر
 حسب آنچه عادت ایشان (گویا: مغولان) است، همچنانکه از مجموعه رشیدی
 (ص ۱۳ ش ۴۶۸۳ دانشگاه) هم برمی‌آید ولی از توضیحات رشیدی نسخه
 احمد ثالث (۲۳۰۰ گن ۶ ر) یادی از مغول در آن نیست (فیلم ۲۱۵ عکس ۷۴
 دانشگاه)

برون هم در تاریخ ادب فارسی (۳: ۷۷) از سخن کاترمر در تاریخ مغول
 (۳ و ۱ و ۱۴۵) آورده است که رساله‌های پزشکی و قانونی رشید درسه زبان چینی

۱- لطایف رشیدی یا شرح رشیدی به عربی از فقیه نجم‌الدین محمود بن
 الهاس شیرازی در گذشته ۷۲۰ مؤلف غمناهی (منزوی ۵۷۰) در بانکپور (۴: ۱۰۱)
 هست و در فهرست فیلمها (۲: ۶۲ ف ۳۰۸۲ از نسخه ۷۴۲ تبریز) از آن یاد
 شده است.

وعربی و فارسی بایستی نوشته شود. از پزشکی او تنکسوق نامه یا طب اهل ختا مانده و چاپ عکسی هم شده است (دانشگاه ۱۳۵۰) افسوس که از سیاست و تدبیر پادشاهی چینی یا مغولی او چیزی در دست نیست.

در این مکاتیب یادی از چنین سیاست نامه نیست مگر اینکه يك جا از «ياسامشی» یاد کرده است (۲۴۰) و از آن این چنین قانون نامه نخواسته است با اینکه او در چندین نامه در پندها که بر فرزندان خود میدهد از پندهای ایرانی و اسلامی بهره میبرد.

در مکاتیب از توطئه‌ای که برای گشتن رشید کرده اند یاد شده است (۲۹۳)

کتابخانه ربع رشیدی

در وقفیه رشیدیه آمده است که او از راست و چپ گنبد دو بیت الکتب یا دارالکتب یا خزانه کتب یا کتب خانه ساخته است. این خزانه کتابخانه در سرای متولی یا دارالمتولی پیوسته به روضه در سر ربع رشیدی یا ربض رشیدی بوده است و سراو حجره پیوسته بهم در پهلوی همان گنبد.

چنین فرموده بود که مصاحف «پیش از آن باشد که در گنبد نهند» و شماره آنها به هزار میرسید که دو تای آنها نوشته ابن مقله و ده تا نوشته یاقوت و بیست تا نوشته احمد سهروردی و بیست تا نوشته بزرگان و چهارصد تا نوشته به زر گداخته و ۵۴۸ تا به خط روشن و خوب

«کتابها شصت هزار مجلد در انواع علوم و تواریخ و اشعار و حکایات و امثال از ایران و توران و مصر و مغرب و روم و صین و هند» گرد آورده و همه را بران ربع وقف کرده است

او دستور داده بود که «منقولات و مصنفات خاصه را» در کتابخانه سوی راست و «معقولات» را در کتابخانه سوی چپ بگذارند و اگر نشد و چیزی از هر سوی افزوده آمد در سوی دیگر بنهند

هر يك از این دو کتابخانه را می بایست يك «خازن» یا گنجور و يك «مبادل» یا «مناول» یا کتابدار باشد که هر دو خردمند و توانا و پارسا و نویسنده آشنای به «معرفت کتب» یا کتابشناسی باشند و کلید آنجا باید در دست گنجور باشد و متولی و ناظر و مشرف هر يك بران مهر کنند.

پیش هر يك از این گروه بایستی يك نسخه از فهرست کتب باشد مقابله شده و پاکیزه گشته. يك نسخه از این فهرست را باید در هر یکی از این دو کتابخانه

بگذارند درخریطه‌ای که بران مهر آنان نهاده باشند
نباید بگذارند که کسی بی‌گرو کتابی را از آنجا بیرون برد و بیش از یک
ماه هم نباید کتابی در بیرون بماند و پس از یک ماه باز گیرند و باز جای خود
بنهند. از تبریز هم نباید بیرون برده شود. در کتابخانه هم که کتابی را میخوانند
باید در برابر گنجور یا کتابدار بخوانند و آنها بدان بنگرند.
گرو بیرون بردن کتاب در خود ربع رشیدی بهای خود نسخه است و
برای بیرون آن دوبرابر آن.

بایستی در چند جای کتاب مهری که خود رشید ساخته بود زده شود تا کسی
نتواند در آن فریبی بکاربرد

هزینه کتابخانه‌ها در سال ۶۰ یا ۱۵۰ دینار نقد رایج تبریز و هزار و
هشتصد من نان گندمین پیش‌بینی شده بود که به گنجور سالی سی یا صد و بیست
دینار و روزانه سه من نان در سال هزار و هشتاد من و به کتابدار سالی سی دینار
و روزانه سه یادو من نان سالی هفتصد و بیست من داده‌میشده است رویهم‌کارکنان
کتابخانه از گنجور و کتابدار هر سال ۲۷۰ دینار و هر روز سی من نان میگرد-
فته‌اند (ص ۱۳۱ و ۲۱۸ و ۲۲۵)

بنگرید به: مکاتیب رشیدی ص ۲۱۳ و ۲۱۴، ج ۱ ص ۲۳۷ - وقفیه
چاپ حروفی ۳۹-۴۳-۱۳۰-۱۳۱-۱۵۰-۱۵۹-۱۷۵-۱۸۰-۱۸۶-۱۹۷-
۱۹۷-۲۱۸-۲۲۵-۲۳۸.

در تاریخ غازانی (۲۱۰-۲۱۴) از «رصد» که در آن مدرس حکمیات و
معید و متعلمان و خازن و مناوول و عمله دیگر هستند، و از بیت‌الکتب و اصلاح و
مرمت کتب و نشر کتب ضروری و از بیت‌القانون که دارای کاتب و خازن و فراش
و مصالح و اخراجات است و از قوانین و نسخ و احیاء آنها یاد شده است. در
سوانح (ص ۵) هم یاد خازن کتب و مناوول هست

در اعلام الشیعة (۸: ۱۶۱) آمده که رشید هفتاد هزار کتاب بر کتابخانه
خود وقف کرد ولی پس از مرگش آن را سوزاندند

یاد رشید از نگارشهای خودش

او در وقفیه از مجموعه رشیدیه که دارای: توضیحات، مفتاح‌التفاسیر،
سلطانیه، لطایف همه به عربی و فارسی، یاد میکند و از جامع‌التواریخ و آثار
واحیاء و بیان‌الحقایق و تحقیق‌المباحث و اسئوله واجوبه و تعلیقات که همه اینها

به دو زبان نگارش شده و در ربع رشیدی باید بنهند و مقابله کنند (ص ۲۳۷ چاپ حروفی)

او در آغاز جامع التصانیف الرشیدیه به عربی و در آغاز لطایف الحقایق به فارسی (۲ : ۴) هم فهرست دقیق نگارشهای خود را آورده است همین است که مجموعه الرشیدیه نامیده شده است و نسخه آن در پاریس (ش ۲۳۲۴) و سلیم آغا (۷۸۵) هست.

از تاریخ محمدی با تاریخ رشیدی که گویا به نام رشید و پسرش سروده شده و از کتاب مشهور او که درسی پاره است در لغت و نحو و تصریف و تفسیر و رسایل و تواریخ گرفته شده است نسخه ای داریم (فیلمها ۲ : ۶۳) در جامع التصانیف الرشیدیه او چندین کتاب هست:

۱- التوضیحات الرشیدیه فی المکاتبات به عربی که تقریظات یا ستایش نامه ها در آن هست. نوزده مقاله یا رساله دینی و تفسیر برخی از سوره های کوچک یا آیتهای قرآن را دارد

۲- مفتاح التفاسیر که مقدمه مانند است بر تفسیر بزرگ او و دارای رساله ها و مقاله های دینی در دو بخش نخستین دو رساله دومین شش رساله (قاهره ۶ : ۲۰۰ و فهرست دوم ۱ : ۷۱ - فاتح ۲۷۲۵)

۳- کتاب سلطانی ساخته در رمضان ۷۰۶ دارای اصل و ذیل در خصال پادشاه اسلام و احوال خود مؤلف سپس مباحث دینی با جدولهایی در انساب اولیاء و خلفاء و اقوام و طوایف که گویا بخشی است از جامع التواریخ (نور عثمانی ۳۴۱۵)

۴- لطائف الحقایق به فارسی دارای فاتحه و دیباچه و چهارده رساله که در ۷-۱۳۵۵ از روی نسخه های شماره ۱۲۸۱ ملک گویا نوشته ۷۰۸ که صدر الاسلام شمس الدین محمد بن علی بیهقی از یکی از رساله ها: کنز المعانی آن نوشته در ۵ ج ۷۰۸/۲ ستوده است (در همین نسخه - ص ۸ دیباچه چاپی) و ایا صوفیا ۳۸۳۳ و پاریس SP 63 (فیلمها ۱ : ۱۷۵) و تاشکند ۲۰۴۰ چاپ شده است

۵- جامع التواریخ که فارسی آن فراوان است و از يك نسخه عربی آن

۱- گفتار مینوی در یادگار نامه یغمایی (ص ۳۴۷) و آغاز و قفیه کبیر چاپ حروفی و فهرست فیلمها ۱ : ۳۷۶ و فهرست مخطوطات مصوره التاريخ ش ۱۹۴ و فهرست بروکلن ۲ : ۲۰۰ و ذیل ۲ : ۲۷۳

که در تاریخ مغول و غازان است در فهرست فیلمها (۱: ۳۱۲) یاد کرده‌ام.
 از اوست بیان الحقایق که نگارش فارسی آن را در مجلس تهران دیده‌ام
 به شماره ۹۴۴۰ (۱۳۲۹/۸۵۸۷۸) از سده ۸ گویا اصل و به نسخ با عنوانهای
 شکر ف در ۱۸۴ برگ و آغاز و انجامش افتاده، نخست فهرست است سپس رساله
 ۵ تا رساله ۲۰، و دنبال رساله پنجم پرسشهای دانشمندان است. باب یکم تحقیق
 در مباحث آواز خوش و توجیه سخن بقراط در این باره. رساله هفدهم آن در
 نسخ و منسوخ است. در آن از اینکه در ۱ ج ۷۰۹ دانشمندی همراه رشید
 بوده و از او می‌پرسیده‌اند یاد شده است. رساله بیستم آن ارشاد الاولاد رشیدی
 است که پند اوست به فرزندان خود که دیگران را هم سودمند است. در آن
 آمده است که «خلد ملکه» چیزی از دانشها نخوانده و به هیچ دفتری ننگریسته و
 هیچ نیاموخته پس چگونه گون دانشها را بدین باریکی میداند تا به جایی
 که به همه دانشمندان و فرزندان می‌تواند پاسخ گوید و کسی را یسارای پاسخ
 سخن او نیست!؟

رشید در پاسخ میگوید که او به فطرت و پاکی نهاد این همه چیز را میداند.
 در نسخه عربی بیان الحقایق در ص ۹۵ آن از «انامدینه العلم، گفتگو شده
 است و در ص ۳۲۱ ستایشی است که عبدالله بن محمد حسینی عمری از این دفتر
 میکند. در ص ۱۱۶ گفتاری است درباره خوش آوازی و در ص ۱۷۲ پرسش
 کاتبی است از خواجه طوسی درباره گرما و اثر آن در تری و پاسخ خواجه طوسی
 (فهرست فیلمها ۱: ۲۹۲ نسخه قلیج علی پاشا نوشته محمد بن سید اسفراینی در
 روز چهارشنبه ۱۴۲۴/۷۱۱ به شماره ۸۵۳).

هفده رساله در آن هست در مباحث گوناگون و پاسخ پرسشها و تفسیر آیات
 و چگونگی گفتگوهای رشید با دانشمندان مانند قطب شیرازی و خرده گیری که از
 جمال الدین ابن المطهر الحلی کرده است و رساله پازهم آن در آبله و حصبه است
 و مورخ ۷۱۱.

دو نسخه از نگارش رشید همدانی

۱- در خاورشناسی لنینگراد به شماره C375 نسخه اصل درست مانند
 وقفیه و بیان الحقایق مجلس واسطه و اجوبه گلستان دارای: فهرست کتابهای
 رشید و تقریظات نوشته عبدالعزیز بن محمود کرمانی در شوال ۷۰۷ و با فوائد
 واسطه و اجوبه و نسب پیامبر و تاریخ انبیاء و نفایس الافکار.

من آن را در لنینگراد دیدم (نشریه ۸: ۴۰)
۲- لطائف الحقایق نسخه تاشکند (۴: ۱۰۱ ش ۲۹۴۰) ک-ه در مجله
الهیات مشهد (۱۲: ۲۲۳) وصف آن هست

وقفیه رشیدیہ

۱- طومار وقف نامه املاک رشید نسخه نخجوانی که درست نمیدانیم چیست
و چگونه است و من آن را در تبریز دیده‌ام و در نشریه کتابخانه مرکزی
(۳۴۳۰۴) یاد کرده‌ام

۲- نسخه ۱۲۳۳ ملک به نسخ سده ۱۳ بانسان شگرف در ۱۸۰ برگ
۳۶۰ ص ۱۷ س ۲۱×۵/۳۰، ۴×۲۳ از سطر دوم به پائین برگ پارگی
دارد بادو صفحه سفید در آغاز وانجام، گویا برای محمد علی تربیت نوشته‌اند
عکس يك صفحه اغازان در آغاز وقفیه دیده میشود (نیز ص ۲۷ همین وقفیه)
اینها جز نسخه اصلی است که دوبار (عکسی و حروفی) چاپ شده‌است.

کارکنان دستگاه نویسندگی رشید

ازنگاه به نوشته‌ها و نگارشهای رشید برمیآید که او را در دیوان و دفتر
خانه‌اش بارانی دانشمند و آگاه و خوش نویس بوده‌اند که به او کمک میکرده‌اند.
این نکته از دیدن آغاز وانجام برخی از رساله‌های پیداست و خودش هم در
لطایف الحقایق (ص ۴۹) می‌نویسد که کتاب زودنویس برای وی مسودات را به
بیاض می‌بردند درست بگوئیم آنچه سیاه نویس میکرده‌است آنها پاک می‌نوشته‌اند.
اینک از چند تنی از همکاران او یاد میشود:

۱- ابن الفوطی کمال الدین ابوالفضل عبدالرزاق بغدادی (۵۴۲-۷۲۳)
در ۷۰۷-۷۰۷ با اصیل الدین حسن طوسی در گذشته ۷۱۵ در اردوی اولجایتو
بوده و رشیدهمدانی از وی نگاهداری می‌نمود و او نزد وی از گواهان درست‌کار
و راست گو بشمار می‌آمده است.

او در ۷۱۴ جامع التواریخ را نزد کمال الدین موسی اردبیلی گویا در
مدرسه غزانیه مقابله نموده است

او فارسی خوب می‌دانسته و خوش‌هم می‌نوشت و شاید هم به نوشتن و مقابله
نگارشهای دیگر رشید می‌پرداخته‌است.

در ۷۱۶ و ۷۱۷ در سلطانیه بوده‌است و شاید در درگاه رشید به کارنوشتن
و مقابله و ترجمه از فارسی میرسیده‌است.

- (تلخیص معجم الالقباب چاپ بغداد دیباچه ص ۳۳ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۹)
- ۲- عبدالعزیز بن محمد بن محمود کرمانی که در شوال ۷۰۷ نسخه‌ای از «جامع التصانیف ال شیدیه» (شماره C375 بنیاد خاورشناسی لنینگراد، نشریه ۹ : ۴۰) را نوشته است و «خطوط ائمه اسلام» همان ستایش نامه‌ها یا تقریظات را در همان نسخه در شوال ۷۰۷ و فواید را در همانجا در ذق ۷۱۰ رساله ساخته همین کرمانی در شوال ۷۰۷ نسخه نوشته عمر بن یوسف دماوندی در نیمه روز پنجشنبه شوال ۷۱۶ در همین نسخه است. مجموعه رشیدیه نسخه ۸۵۴ قلیچ علی پاشا نیز نوشته او است در شوال ۷۰۷
- ۳- عبدالکریم بن الحسن بن ابی الحسن کوچک فراهانی که در مدرسه غازی بغداد در خلیج نزدیک به پایان محرم ۷۱۵ التوضیحات الرشیدیه را نوشته است (شماره ۲۳۲۲ احمد ثالث در استانبول) با اجازه محمد بن ابی بکر طستی تبریزی در ۱۴ رمضان ۷۱۴ برای نجم الدین یحیی بن قتلو ابن احمد مجموعه رشیدیه نسخه ۲۳۰۰ احمد ثالث را که به تعلیق در آغاز ج ۱/۷۱۴ نوشته شده است نجم الدین یحیی بن قتلو بن محمد بن ابی بکر طستی تبریزی در ۱۴ رمضان و به روایت خود او از دؤلف که بدو اجازه هم داده است مقابله نموده است (فیلها ۱ : ۳۷۶)
- ۴- محمد بن علی بن محمد شیرازی الاسئلة والاجوبه الرشیدیه را در روز سه شنبه ۲ ج ۲/۷۱۶ نوشته است (ش ۲۱۸۰ ایا صوفیا در استانبول)

ستایشها که دانشمندان بر نگارشهای رشید نوشته‌اند

خود وی در سوانح میگوید که به دانشمندان شهرها نامه نوشته شده که به درگاه ما بیایند و اکنون گروه گروه نزد ما می‌رسند و ما آنها را خوشنود می‌داریم (ص ۲۸۸) بازمی‌نویسد که آنان در بارگاه ما گرد آمدند و هر یک بنام ما کتاب یا رساله‌ای به یا نظم به شری خرد آیمز دانش‌انگیز ساخته‌اند و ما پیوسته از آنها بهره می‌بریم و یا بدانها بهره می‌رسانیم. آنان بر نگارشهای ما هر یک فصلی شیوا می‌نویسند (ص ۱۲۵ و ۲۱۸)

این ستایش نامه‌ها در چندین نسخه از نگارشهای رشید دیده میشود:
کرافت در فهرست نسخه‌های عربی و فارسی و ترکی آکادمی وین در شماره CXLVII (ص ۴۶ و ۴۷) ۸۶ دانشمند نگارنده آن ستایشها را بر شمرده است (بروکلن ۲ : ۲۰۰)

همچنین در مجموعه منشآت دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (شماره ۱۸۸ ج از سده ۹ و ۸ رساله سوم) که گویا از خط «ملك القضاة مجبى الدين ق.اضى کرمان دام فضله» که آنهم از روی خط رشید نوشته است رونویس شده است و من در فهرست آنجا (۱: ۴۸۰-۴۸۶) آنها را برشمردم و شماره آنها به ۱۰۲ رسیده که برخی از آنها مکرر است.

این نسخه پیشتر در دست عباس اقبال بوده و او از روی آن به خط خود فهرستی از نامهای آنان نوشته بود که در فرهنگ ایران زمین (۲۳: ۴۵-۴۸) دیده میشود در مجموعه شماره ۲۹۱ دانشگاه اصفهان (۱۵) هم نام آنها هست. در یادگار نامه یغمایی در گفتار شادروان مجتبی مینوی (ص ۳۴۷) نام آنان برشمرده شده است از روی توضیحات رشیدیه و کتاب سلطانی و در آنها تاریخ ۷۰۶ و ۷۰۷ است و شماره آنها گویا ۸۵ باشد و آن چنانکه من در فهرست ادبیات آورده‌ام به صدودو میرسد و چون برخی از آنها مکرر است پس باید شمارش استاد مینوی درست باشد. شمس‌الدین اصفهانی از این ستایشها یاد کرده (عزاوی ۱: ۴۵۶).

در تلخیص معجم‌اللقاب کتاب‌الکاف (ص ۶۸ و ۱۶۳ و ۸۶ و ۱۶۰) و کتاب المیم (ص ۱۵۱) بندهایی از آن ستایشها هست.

در دانشمندان آذربایجان (ص ۲۷۰ و ۳۰۱ و ۳۹۶) بندهایی از سه تقریظ از جلال‌الدینی عتیقی تبریزی و عبدالله فلك علاء تبریزی و همام‌الدین تبریزی از دانشمندانی که در ۷۰۶ آن ستایش نامه‌ها را نوشته‌اند آمده و شماره آنها در آن دو بیست تن پنداشته شده است.

در تاریخ و عاف (ص ۳۵۹) آمده که تا آغاز سال ۷۱۲ نگارشهای رشید به ده مجلد میرسیده و دانشمندان نامور در آن بندهایی به نگارش درآوردند که نام آنان در آغاز کتاب دیده میشود (محمد شفیع ۱۳۷ و ۳۶۲).

دانشمندانی که بارشید سر و کاری داشته‌اند

در این جا از دانشمندانی یاد میشود که در نگارشهای رشید از آنها نام برده شده است بدینگونه:

- ۱- آنها که در نامه ۲۰ سوانح نام آنان هست.
- ۲- آنها که در الاسئلة الرشیدیه یا الفوائد الرشیدیه نام آنان هست و من به نسخه ۲۱۸۰ آیا صوفیا فیلم ۳۷۹ ع ۷۶۱ (فهرست ۱: ۱۵۰) نگریستم که

آن را رشید (نظام) الدین علی بن محمود بن محفوظ بن رئیس یزد معروف به نظام در روزگار اولجایتو سلطان محمد خدا بنده کرده آورده است. نخست دیباچه و فهرست اوست سپس دیباچه رشید و بنام اولجایتو میباشد. نسخه را محمد بن علی بن محمد شیرازی در روز سه شنبه ۲۰ ج ۱/۷۱۶ نوشته است، در ۳۷۸ ک ۲۱ س.

محمد بن عبدالملک بن عبدالکریم در ج ۱/۷۱۶ گواهی می نویسد که امام الملة والدین آن را از من شنیده و من آن را از شرف الدین به روایت از مؤلف شنیده ام (ص ع).

نسخه در سرای در بامداد روز دوشنبه ۲۱ ع ۱/۴-۷ از آن محمد بن تاج الدین گرگانی بوده است (آغاز و انجام نسخه) نسخه را سلطان محمودخان عثمانی بگواهی احمد شیخ الاسلام مفتش اوقاف الحرمین وقف کرده است. نسخه دیگری از این اسئله واجوبه در کتابخانه ملی هست از سده ۱۱ (۵: ۴۷۱ ش ۲۳۵۱).

نسخه کهن دیگری هم در کتابخانه دولت در کاخ گلستان هست به شماره ۱۱۷۲ (۱۰۱/۷۲) از سده ۹ و ۸ که مهدی بیانی در مجله مهر (۸: ۹ ص ۵۴۹-۵۵۲) از آن به شماره ۸۷۰ یاد کرده و فهرست نگارشهای رشید را از روی آن آورده است. آقای سلطان القرائی در همان مجله (۸: ۴ ص ۲۰۹-۲۱۲ و ص ۲۸۰-۲۸۸) درباره این پرسش و پاسخها و پاره از رساله های رشید گفتگو داشته است، از روی نسخه دارای ۳۴ رساله که آغاز و انجام آن افتاده بود. ۳- آنها که در تقریظات یاستایش نامه های دانشمندان بر نگارشهای رشید نام آنان آمده است و من در اینجا به آنچه که در فهرست دانشکده ادبیات (۱: ۴۸۰) آورده ام باز میگردانم.

۴- آنها که وقفیه کبیر (چاپ حروفی انجمن آثار ملی) و یادر دیگر آثار رشید مانند لطایف الحقایق نام آنها را دیده ام.

سرگذشت این دانشمندان را می توان در تلخیص معجم اللقب ابن الفوطی و روضات الجنان و جنات الجنان کربلائی و دانشمندان آذربایجان و اعلام الشیعة (۸) والذریعة دیگر کتابها یافت.

این هم گفته که رشید سه لقب برای دانشمندان و بزرگان می آورد:

۱- «خواجه» برای دیوانیان و دبیران.

۲- «مولانا» برای رشنیقان و مردم عادی.

۳- «سید» برای خاندان هاشم.

اینک نام آن دانشمندان :

۱- اختیار سجستانی یاد شده در نامه ۲۰ (ش ۵۱ ص ۷۳)

۲- اسحاق قاضی کرمان همانجا (ش ۲۱ ص ۷۰)

۳- خواجه اصیل الدین حسن پسر خواجه طوسی و در گذشته ۷۱۵ همانجا

(ش ۱۲ ص ۶۹) که از ستایش نامه نگاران بر نگارشهای رشید است (ش ۱۹
فهرست ادبیات) (ج ۱ : ۶۰ و ۳۴۷).

۴- افاضل استرآباد که فخرالدین حسن علوی حسینی استرآبادی یکی

از آنان بوده و آنان از فخرالدین محمد بن بن المطهر حلی چهار پرسش کرده
و او از رشید درخواست که به آنها پاسخ گوید. در دیباچه آن از رشید ستایش
شده است (ش ۱۱ الاسئلة والاجویة الرشیدیة).

۵- امین الدین ابوالقاسم حاجی یله یا بله محمد بن عبدالعزیز بن عثمان

تبریزی که از ستایش نگاران است (ش ۴۶ همان فهرست) و از رشید سه پرسش
کرده در حدیث و تفسیر و پاسخ گرفته است و آن به فارسی است (ش ۲۴ همان
الاسئلة).

۶- اولجایتو خدا بنده که دودسته مطلب در هیئت و طبیعی از رشید پرسیده و

اوشست و دو ساله بوده و بدانها پاسخ داده است، در آن تاریخ روز ۲۵ ذق ۷۱۰ و
۷ صفر ۷۱۱ دیده میشود و از اولجایتو با عنوان «خلدملکه» یاد میشود نزدیک
به این عنوان در سوانح رشیدی (ص ۱۳۰ و ۱۵۰ و ۱۶۱ و ۱۶۶ و ۱۶۷) برای
همو دیده میشود (ش ۱ همان فهرست - گفتار سلطان القرائی ش ۲۴)

۷- بدرالدین اربلی همان نامه (ش ۲۷ ص ۷۱)

او گویا همان بدرالدین ابو محمد عبدالرحمن اربلی ادیب (۶۴۰-۷۱۷)

باشد (ج ۱ : ۶۴)

۸- بدرالدین شامی (همان نامه ش ۴۴ ص ۷۲).

۹- برهان الدین عبدالله فرغانی عبری قاضی تبریز در گذشته ۷۴۳

(همان نامه ش ۹ ص ۶۹) که ستایش نامه ای نوشته است (ش ۵۴ فهرست) و
شاید از اوست که در لطایف الحقایق (ص ۷۶۵) یاد میشود (ج ۱ : ۳۹۱ و ۵۹).

۱۰- بندل دوزخی (همان نامه ش ۳۸ ص ۷۲) گویا پیدل وردجی

(ج ۱ : ۳۵۰).

۱۱- تاج الدین ابن سبک مدرس حنفی مستنصریه که در فهرست الاسئلة

و الاجوبة الرشيدية در آغاز و انجام دوبار از وی یاد شده و آمده که پرسش نوزدهم تفسیر از او است همچنین در فواید که ده تا از او است.

۱۲- قاضی تاج الدین عبدالله بن عمر بن احمد و رزقینی که در ۱۲ صفر ۷۱۱ سه پرسش در حدیث و تفسیر از رشید کرده و آن به فارسی است (ش ۳۲ الاسئلة) او از ستایش نامه نویسان است (ش ۴۸ و ۸۶ فهرست)

۱۳- جلال الدین پسر قطب الدین عتیقی تبریزی در گذشته ۷۱۸ یا ۷۴۱ یا ۷۴۴ (همان نامه ش ۳۰ ص ۷۱) که از ستایش نامه نویسان است در ۷۰۶ (ش ۴۹ فهرست) و سه پرسش در کلام از رشید کرده و پاسخ گرفته و آن به فارسی است. او را گویا دیوانی است (ذریعه ۹: ۷۰۷) و بیٹی در ماده تاریخ مرگ رشید سروده است (ج ۱: ۶۵ و ۳۴۹ و ۳۰۵ - آثار الوزراء ص ۲۸۶)

۱۴- جمال الدین حسن بن مطهر علامه حلی که در وقفیه (ص ۳۱ چاپ حروفی) از او یاد میشود و او در الاسئلة و الاجوبة الرشيدية (ش ۹) از رشید و اولجایتو بسیار می ستاید و در جدایی میان دانشمند و پیامبر از رشید می پرسد و پاسخ میگیرد و این پرسش نخست به عربی و پس از آن با پاسخ به فارسی است. در همان نامه هم (ش ۱۵ ص ۶۹) یاد او هست (ج ۱: ۶۱)

در رساله در تفسیر و معنی خبر نبوی «انامدینة العلم و علی بابها» از رشید آمده است که در مسجد جامع سلطانیه در روز آدینه ۲۳ ع ۷۱۰/۲ که اولجایتو هم در آنجا بوده است اندرزگری از علی (ع) ستوده بود و علاء الدین خراسانی از وی از آن حدیث پرسیده و او پاسخ سستی داده بود که اولجایتو را خوش آیند نکشت. از جمال الدین ابن المطهر حلی و نظام الدین عبدالملک پرسیده بودند آنها و خود اولجایتو و رشید هر یک پاسخی گفته اند (ش ۳۰ گفتار سلطان القرائی) شمس الدین محمد آملی در علم محاوره نفایس الفنون (۲: ۲۵۹) نزدیک به همین داستان را آورده است.

در آغاز رجب ۷۰۹ در بندگی اولجایتو در بغداد در دیداری که از خاکجای سلمان پاک می کرده اند «مولانا معظّم ملك الحكماء و المشايخ علامة العالم یكانه و دستور ایران جمال الملة و الدین ابن المطهر الحلی که بر سر آمده عصر است و ملازم در گاه، با دانشمندان دیگر در درگاه همایون بودند و او از رشید همدانی در باره زیارت پرسیده و پاسخ گرفته است و آن به فارسی است (چاپ شده در فرهنگ ایران ۲۳: ۷۳) از روی نسخه کهن گویا اصل بلاغی - گفتار سلطان ش

۲۹- بیان الحقایق عربی ص ۳۱۴ فیلم ۹-۵۶۸ عکس ۹۴۱-۹۵۶ با تاریخ ۷۱۰
در بغداد)

در دانشگاه تهران (ش ۳/۱۷۹۵ به نسخ جباعی در ۸۵۲ برگ ۸ پ-
۱۱ ر) «رسالة فی الجمع بین کلام النبى والوصى والجمع بین آیتین من الكتاب
الغزیز جوابا لرشید الملة والدين» از علامه حلی هست و آن پاسخی است از او
به پرسشهای رشید همدانی که به درگاه اولجایتو رفته بود باستانی از رشید.
۱۵- جمال الدین اسلم ترمذی که نامش در همان نامه (ش ۴۱ ص ۷۲)

دیده میشود

۱۶- جمال الدین علی شاه کتابی یا کوتاهیهای فقیه شافعی (همان نامه ش
۳۶ ص ۷۲)

۱۷- جمال الدین ماکی که در فهرست اسئله و جلال الدین ماکی که در
فهرست و در متن آن نام آنها را دیدم و از متن برمیآید که جلال الدین ماکی
دو پرسش از رشید کرده است در تفسیر به فارسی.
در همان فهرست ادبیات در شمار ستایش نگاران بر نگارشهای رشید به این
نامه برمی خوریم:

۱- جلال الدین فضل الله بن عمر بن محمد ماکی (ش ۳۶)
۲- رضی الدین ابوالمظفر احمد بن محمد بن احمد ماکی قزوینی
(ش ۸۲)

۳- ظهیر الدین عبدالمجید بن محمد بن عبدالله ماکی قزوینی (ش ۸۳)
۴- محمد بن محمد ماکی قزوینی قاضی همدان (ش ۹۷)
پیدا است که از خاندان ماکی قزوینی گویا چهارتنی از شناختگان رشید بوده اند.
۱۸- جمال الدین شرف شاهی که به پرسش از رشید کرده و پاسخ گرفته
و نهمین آن در منطق است و در آن به بیان الحقایق بازگشت داده شده است
(گ ۲۴۴ عکس دانشگاه) به فارسی است (ش ۳۶ الاسئله - ش ۴ گفتار سلطان
القرائی)

۱۹- حجة الدین موسی ماردینی محدث (همان نامه ش ۳۴ ص)
۲۰- حکیم فرنگ که رشیدیه هفت پرسش فلسفی و کلامی او پاسخ داده
و به فارسی است (ش ۴۸ الاسئله - ص ۱۶ گفتار سلطان القرائی)
۲۱- حمید الدین محمود نجاتی نیشابوری مؤلف رساله فیروزی ومقالة

(۱۶)

نوروزی برای غیاث الدین محمد پسر رشید که خود رشید به پرسش فلسفی او پاسخ گفته است (ش ۳۷ الاسئلة الرشیدیة)

۲۲- حمیدالدین محمد بن احمد سیمین واعظ که رشید به چند پرسش در عرفان و فلسفه و کلام او پاسخ گفته است (ش ۴۱ اسئلة رشیدیة - ش ۹ سلطان)

۲۳- رکن الدین بکرانی یاد شده در همان نامه (ش ۲۵ ص ۷۱) و او پسر رفیع الدین بکرانی و دانشمند و سراینده بوده است (ج ۱: ۶۴)

۲۴- رکن الدین خواجه علی دارالحدیثی که از ستایشگران رشید است (ش ۵۲ همان فهرست) و رشید به پرسش تفسیر او به فارسی پاسخ گفته است (ش ۲۵ الاسئلة)

۲۵- رکن الدین حسن پسر شرف شاه حسینی استرآبادی دانشمند موصل و شاگرد طوسی یاد شده در همان نامه (ش ۳۷ ص ۷۲) که در ۷۱۵ یا ۷۱۸ در گذشته است (ج ۱: ۶۶)

۲۶- سراج الدین پسر فخرالدین عبدالله بن شمس الدین محمد بیاری قاضی هرات یاد شده در همان نامه (س ۴۰ ص ۷۲) که رشید شاگردش بوده و در غازان نامه (ص ۱۳۰ و ۲۲۲ و ۲۴۲) از پدریاد نموده و از وی ستوده و گفته که او را کشته اند (ج ۱: ۶۷ و ۳۵۱)

۲۷- سراج الدین قاضی آمل یاد شده در همان نامه (ش ۲۹ ص ۷۱) گویا همان ناصر الاسلام ابوالقاسم احمد بن صاعد رویانی قاضی آمل که در روز دوشنبه ۱۲ ع ۷۰۷/۱ ستایش نامه و تقریظ خود را نوشته است (ش ۶۳ همان فهرست)

۲۸- سیف الدین محمد سنجاری یاد شده در همان نامه (ش ۳۳ ص ۷۱)

۲۹- سیف الدین مصری انطاکیه ای یاد شده در همان نامه (ص ۲۳

ص ۷۰)

۳۰- شرف الدین حسن بن محمد طیبی در گذشته ۷۴۲ که رشید نامه ای

بدو نوشته (ش ۵۱ ص ۲۸۳) (ج ۱: ۶۶ و ۳۱۲ و ۳۵۰) یاد شده در همان نامه (ش ۳۲ ص ۷۱)

۳۱- شرف الدین خوارزم شاه پسر رحمت شاه پسر حمزه و راوجبی

خوارزمی که از ستایش نامه نگاران است (ش ۶۵ همان فهرست) و رشید به سه پرسش تفسیری و فلسفی او پاسخ داده است (ش ۱ الاسئلة)

۳۲- شرف‌الدین قاضی سیواس که رشید به پرسش او در تفسیر پاسخ داده است (ش ۵۴ الاسئله - ش ۲۲ سلطان)

۳۳- شرف‌الدین ابو عبدالله ابو محمد ابن الفقاعی که رشید به سه پرسش کلامی او به فارسی پاسخ داده (ش ۲۹ الاسئله) و او از ستایش نامه نگاران است (ش ۴ همان فهرست)

۳۴- شکر لب سیرامی که در همان نامه (ش ۴۹ ص ۷۳) یاد او هست

۳۵- شمس‌الدین ارموی که رشید به پرسش تفسیر او به فارسی پاسخ داده است (ش ۵۶ اسئله)

۳۶- شمس‌الدین کمال ابوالمسنی پسر ابوالمحسن «شمس نفیس» که رشید به پرسش او به فارسی در میان‌های ج ۲ / ۷۱۰ پاسخ گفته است (ش ۱۹ الاسئله)

۳۷- مخدوم زاده شمس‌الدین امیر احمد که رشید به پرسش تفسیر او به فارسی پاسخ داده است (ش ۶ الاسئله) شاید از آن همان خواجه امیر احمد حاکم اردبیل پسر رشید خواسته شده باشد که در سوانح (۱۱۹ و ۲۰۹ و ۲۱۱ و ۲۲۳ و ۲۴۹) یاد شده است

۳۸- شمس‌الدین مسعود طبیب که رشید به پرسش پزشکی او به فارسی پاسخ داده است (ش ۱۸ الاسئله)

۳۹- شمس‌الدین محمد بن جوهری سمنانی که رشید به پرسش کلامی او به فارسی پاسخ گفته است (ش ۵۶ الاسئله - ش ۲۳ سلطان)

۴۰- شمس‌الدین محمد بن فضل‌الله حجری که رشید به پرسش فلسفی او به فارسی پاسخ داده است (ش ۴۰ اسئله - ش ۷ سلطان)

۴۱- شمس‌الدین مظفر که در همان نامه (ش ۱۳ ص ۶۹) از وی یاد شده است.

۴۲- شمس‌الدین همدانی که رشید به پرسش تفسیر او در آغاز شوال ۷۱۰ پاسخ داده است (ش ۸ الاسئله) و دو رساله فیض و فیاض، فتوحات (رساله‌های ششم و یازدهم لطایف الحقایق) پاسخ به پرسشهای او است.

۴۳- شمس‌الدین هندی دهلوی ریاضی‌دان که یاد او در همان نامه (ص ۱۸ ص ۷۰) هست. دانسته نیست که او کدام دانشمند هندی است به این نام (ج ۱: ۶۲).

۴۴- شمس‌الدین زاکانی قزوینی که رشید به پرسش فلسفی او به فارسی پاسخ داده است (ش ۵۳ الاسئله - ش ۲۰ سلطان) باید جز نام نظام‌الدین عبید

زاکانی قزوینی در گذشته ۷۵۰ یا ۷۷۱ باشد (ذریعه ۹: ۷۶).

۴۵- شهاب‌الدین مقبول رومی که رشید به پرسش او پاسخ داده است (ش ۳۹ الاسئله - ش ۶ سلطان).

۴۶- صدرجهان بخارایی که یادش در همان نامه (س ۶ ص ۶۸) هست و رشید در پاسخ پرسشهای او نامه‌ای دارد (ش ۱۷ ص ۵۶ سوانح) (ج ۱: ۴۳ و ۵۸) گفته‌اند او از خاندان برهان است. از میان کسانی که بر نگارشهای رشیدستایش نوشته‌اند این دو کس: برهان‌الدین حرث بن حسن بن صدرجهان برهان عمری بخارایی در ۲۰ رمضان ۷۰۶ و سیف‌الدین علی بن حسین صدرجهان بخاری را یاد کرده‌اند (ش ۹۴ و ۳۵ و ۳۴ همان فهرست) و آن دو در آنجا نبیره صدرجهان بخاری خوانده شده‌اند. در لطائف الحقایق (ص ۷۶۵) از برهان‌الدین یاد شده که شاید عبری فرغانی باشد.

۴۷- صدرالدین خوجانی از خوجان نيسابور یا مرو یا خبوشان که یادش در همان نامه (ش ۴۸ ص ۷۳) هست (ج ۱: ۶۹ و ۳۵۲).

۴۸- صدرالدین دارالحدیثی که رشید به سه پرسش فلسفی او پاسخ داده (ش ۲۷ الاسئله) و از ستایش نامه نویسان است (ش ۵۳ همان فهرست).

۴۹- صدرالدین زکریای مولتانی که یادش در همان نامه (ش ۴۷ ص ۷۳) و نامه ۱۳ (ص ۴۰) هست و شاید هم صدرالدین لقب او نباشد (ج ۱: ۲۹ و ۶۸ و ۳۵۱).

۵۰- صدرالدین ابو حامد محمد ترکه خجندی اصفهانی که یادش در همان نامه (ش ۳ ص ۶۸) هست، همچنین در نامه‌های ۱۴ و ۲۶ و ۳۷ و ۳۸ (ص ۴۴ و ۱۲۴ و ۱۲۶ و ۲۰۱ و ۲۱۸) من در فهرست دانشگاه (۳: ۴۲۴) از او یاد کرده‌ام (نیز اعلام‌الشیعة ۸: ۱۸۲).

۵۱- صدرالدین مسعود بن سعد بن محمد کاتب یزدی که رشید به سه پرسش تفسیر او به فارسی پاسخ گفته است (ش ۴۴ الاسئله - ش ۱۱ سلطان).

۵۲- قاضی ضیاء‌الدین عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز جلیلی قاضی تبریز که رشید به چهار پرسش تفسیر او پاسخ داده (ش ۲۲ الاسئله) و او هم بر نگارشهای ستایش نوشته است (ش ۲۵ و ۹۸ همان فهرست).

۵۳- ظهیرالدین فاروقی که یادش در همان نامه (۴۲ ص ۷۲)

۵۴- عبدالملک حدادی که نامش در همان نامه (ش ۹ ص ۷۰) آمده و رشید در

سوانح (ص ۲۱۲) می‌نویسد که وقفیه کبیر من به خط اوست. گویا از این خاندان است :

۱- صدالدین محمود بن عبدالله حدادی از ستایش نامه نگاران رشید (ش ۱۵ همان فهرست).

۲- قوام‌الدین محمد حدادی شیبانی قاضی القضاة زنده در ۷۸۵ که نامش در سجل وقفیه (ص ۲۳ و ۳۳) دیده میشود .

۳- علی بن عبدالملک [بن] محمد بن عبدالملک حدادی که نام او در همان سجل هست (وقفیه ص ۲۳).

۴- محمود بن عبداللطیف بن محمود حدادی شیبانی که نام او هم در همان سجل آمده است (ص ۳۳).

۵۵- عدة‌الدین یاشرف‌الدین عدة محمد بن عبدالله بن عتیق تبریزی که از ستایش نگاران است به زبان تازی (ش ۶ همان فهرست) و رشید به پرسش او در تفسیر پاسخ گفته است (ش ۲۰ الاسئلة).

۵۶- عزالدین ابوالظفر حسن بن قاسم نیلی قاضی قضاة بغداد که نامش در وقفیه (۲۵-۳۰) آمده و رشید به پرسش وی در تفسیر به عربی و فارسی پاسخ گفته است (ش الاسئلة).

۵۷- عزالدین امیر قاسم بن علی بن احمد بن علی حنایی که ستایش نامه دارد (ش ۸۱ همان فهرست).

۵۸- عزالدین یوسف قندهاری که نامش در همان نامه (ش ۴۵ ص ۷۳) آمده است .

۵۹- عضدالدین عبدالرحمن بن احمد بن عبدالغفار ایجی شیرازی در گذشته ۷۵۶ که نامش در همان نامه (ش ۸ ص ۶۹) دیده میشود (ج ۱ : ۵۹).

۶۰- عضدالدین عبدالرحمن بن احمد طرزی که ستایش نامه دارد (ش ۳۰ همان فهرست) و ویش پرسش فلسفی از رشید کرده و پاسخ گرفته است و آن به فارسی است (ش ۱۲ و ۵۲ الاسئلة - ش ۱۹ سلطان) ششمین پرسش او اینست که منطق با اینکه ترازوی سنجنده همه دانشها است چرا آن را ناروا پنداشتند و از آن باز میداند . رشید در پاسخ نوشته است که تا مبادا در دنبال آن حکمت و فلسفه بیاموزند چونکه فلسفه سرگردانی می‌آورد و نباید همه کس آن را بیاموزند .

- ۶۱- عقیف‌الدین احمد بغدادی که رشید در نامه ۳۷ (ص ۲۱۱) نوشته که خرماسان روردخانه عیسی را بدو و فرزندانش بخشیده‌ام و خودهم نامه‌ای بدو نوشته است (ش ۲۶ ص ۱۲۴) و اوهم ستایش نامه‌ای دارد (ش ۲۶ همان فهرست) و او جز عقیف‌الدین محمد بغدادی حنبلی واعظ خواجه و پیر مستنصریه در گذشته ۷۱۸ یا ۷۲۸ باید باشد (ج ۱: ۶۴ و ۱۳۵ و ۲۳۴)
- ۶۲- علاء‌اکفر که در همان نامه (ش ۳۹ ص ۷۲) نامش آمده است.
- ۶۳- علاء‌الدین طبیب خراسانی که از ناصرالدین واعظ، هنگام وعظ می‌پرسد و رشید در روز آدینه ۱ رمضان ۷۱۰ در محول بغداد در مسجد جامع بدو پاسخ میدهد و آن در تفسیر است و به فارسی (ش ۵۸ الاسئله).
- ۶۴- علم‌الدین سلمان که رشید به پرسش طبیعی و دینی او به فارسی پاسخ گفته و در آن آمده که نزد نجم‌الدین غازی ارتقی انجمن داشته و گفتگوی علمی کرده‌ایم (ش ۳۱ الاسئله).
- ۶۵- علی قمی که نامش در همان نامه (ش ۵۰ ص ۷۳) دیده میشود.
- ۶۶- عماد‌الدین ایجی برادر عضد‌الدین ایجی که نامش در همان نامه (۱۰ ص ۶۹) دیده میشود (ج ۱: ۳۴۷).
- ۶۷- عماد‌الدین عبدالله بن الخوام ریاضی دان که رشید به پرسش او در حشر اجساد در ۷۱۱ پاسخ گفته است (ش ۴۷ الاسئله - ش ۱۴ سلطان).
- ۶۸- عماد‌الدین مطرزی که رشید به شش پرسش او در اخلاق و مذهب پاسخ میدهد (ش ۵۱ الاسئله - ش ۱۸ سلطان).
- ۶۹- غیاث‌الدین غفاری که رشید به پرسش وی در تفسیر به فارسی پاسخ میدهد و در آن از بیان الحقایق و کتاب سلطانیه خود و از پرسشی که شمس‌الدین عبیدی کرده و از کنز‌المعانی خود که در پاسخ او در لطایف الحقایق گذارده است یاد میکند (ش ۴ الاسئله). کنز‌المعانی رساله هفتم لطایف الحقایق (ص ۴۱۷-۴۷۰) است و در ۷۰۸ بانجام رسیده است.
- ۷۰- فاضل حصن کیفی محدث که نامش در همان نامه (ش ۳۵ ص ۷۲) دیده میشود و او گویا همان کمال‌الدین حسن حصکفی باشد که رشید او را به تدریس در قبه‌السلطان غازان در تبریز واداشته است (ج ۱: ۶۶ و ۳۵۰).
- ۷۱- فخر‌الدین محمد ابن المطهر حلی (۶۸۲-۷۷۱) که شش پرسش فلسفی از رشید کرده و پاسخ گرفته و او در آن خود را «بندۀ مخلص و هواخواه»

خالص، میخواند (ش ۱۰ الاسئلة همچنین در فوائد فهرست آن) این پرسش و پاسخها به فارسی است (اعلام الشیعة ۸: ۱۸۵) در ذریعه از رسالة الجزء الذی لایتجزی، که او در پاسخ وی در ۷۱۰ نگاشته است یاد شده است (۵: ۱۰۴).

۷۲- فخرالدین اندقانی که رشید به پرسش تفسیر او پاسخ گفته است.

۷۳- فخرالدین محمد بن عبدالله تفتازانی مدرس شافعی مدرسه بشیریه که هشت پرسش در تفسیر از رشید کرده و به فارسی پاسخ گرفته است (ش ۳ الاسئلة)

۷۴- فخرالدین احمد بن حسن بن علی چهارپرتی یا جاربردی (در گذشته ۷۴۶) از ستایش نامه نگاران است (ش ۳۸ همان فهرست) و نامش در همان نامه (ش ۷ ص ۶۹) آمده است. در صفوة الصفاء (ص ۲۱۱) از انجمنی که او با برهان الدین عبری و عضدالدین شبانکاره ای نزد غیاث الدین محمد وزیر در مجلس وعظ در جامع عمارت رشیدی تبریز داشته اند یاد شده است (ج ۱: ۵۹ و ۳۱) در فهرست دانشکده حقوق (ص ۳۷۵) از او یاد کرده ام و سرگذشت او در حاشیه شد الازار (ص ۵۴۸) هم هست.

۷۵- فخرالدین محمد بن ابی نصر خجندی که دو پرسش فلسفی از رشید کرده و پاسخ گرفته است و آن به فارسی است (ش ۳۵ الاسئلة - ش ۲ سلطان) در موسیقی نامه من (ص ۹۳) یاد او هست.

۷۶- فقیه نجم محمود بن صائن الدین الیاس پزشکی شیرازی در گذشته ۷۲۰ که در همان نامه (ص ۱۷ ص ۷۰) نامش هست (ج ۱: ۶۲ و ۳۴۹) از او است الرسالة الرشیدیة در زندگی گیاهان و جانوران در چهار مقاله وسی باب (فهرست یونسی ۷۴۲ - فیلم ۳۰۸۲ دانشگاه ۲: ۶۲).

۷۷- قطب الدین محمد رازی در گذشته ۷۶۶، نامش در همان نامه (ش ۲۸ ص ۷۱) هست و رشید او را «مر بای تربیت ماء» خوانده است (ج ۱: ۶۵ - اعلام الشیعة ۸: ۲۰۰).

۷۸- قطب الدین [محمود بن] مسعود شیرازی (در گذشته ۷۱۰) که نامش در همان نامه (ش ۱ ص ۶۸) آمده و نامه سی ام رشید (ص ۱۴۶) هم بدوست. رشید رساله هشتم لطایف الحقایق (ص ۴۷۱-۵۵۷) را بنام «آثار معجزات نبوی» در پاسخ خرده گیریهایی که دانش جویان «طالب علمان» بر رساله او در «معنی امی خاتم النبیین» کرده و نزد قطب فرستاده و او برخی را دشواریابی راه دانسته و برخی را پذیرفته و همه را به دست خود نوشته نزد رشید فرستاده بود به نگارش در آورده است. او بر نگارش رشید در تبریز در ۷۰۶ به تازی و در

۷۰۷ به فارسی ستایش نامه نوشته و ما نا فتوا داده که او می تواند تفسیر بنویسد
(همان فهرست ش ۱)

۷۹- قوام الدین ابرقوهی که رشید به پرسش تفسیری او پاسخ داده و آن
به فارسی است و او قصیده ای هم به فارسی در ستایش او در آن گذارده است (ش
۱۷ الاسئلة)

۸۰- قوام الدین یافخر الدین ابن الطراح که رشید به دو پرسش او پاسخ
داده است و آن به تازی و فارسی است (ش ۲۶ الاسئلة - ش ۳ سلطان)

۸۱- کمال الدین حسن بن داود بن حسن حصفکی کمال عرب که رشید
به دو پرسش تفسیر او پاسخ گفته است (ش ۴۱ و ۴۵ همان فهرست) و او در ۲ شعبان
۷۰۶ ستایش نامه نوشته است (ش ۳۲ الاسئلة - ش ۱۲ سلطان)

۸۲- کمال الدین حسن بن علی (محمد) بن حسن فارسی که رشید به پرسش
فلسفی او به فارسی پاسخ گفته است (ش ۸ سلطان) و او از ستایش نگاران است (ش
۵۷ همان فهرست)

۸۳ سید مرتضی اعظم کمال الدین حجازی که رشید به سه پرسش او در
تفسیر پاسخ داده است و آن به فارسی است (ش ۲۵ الاسئلة)

۸۴- کمال الدین عبدالرزاق کاشانی در گذشته ۷۳۰ که در همان نامه
(ش ۱۱ ص ۶۹) نام او آمده است (ج ۱: ۶۰)

۸۵- کشف الدین طرطوسی که ناهش را در همان نامه (ش ۴۶ ص ۷۳) می بینیم

۸۶- لسان الدین شیرازی که نامش در همان نامه (ش ۴۳ ص ۷۲) هست

۸۷- مبارک شاه منطقی در همان نامه (ش ۱۴ ص ۶۹) او گویا پدر

شمس الدین محمد میر کجنگی بخاری است که شاگرد کمال الدین حسن فارسی
بوده است (موسیقی نامه ص ۹۱ - الامالی الفلسفیه ازدشتکی نسخه آقای محمد
حسین اسدی - ج ۱: ۶۱)

۸۸- مجد الدین اسماعیل بن رکن الدین یحیی بن مجد الدین اسماعیل

فالی قاضی شیرازی زنده در ۱۰۷۷ که نامه ۳ (ص ۱۳) و ۲۴ (ص ۱۱۶) سوانح

به او نوشته شده و نام او در همان نامه ۲۰ (ش ۴ ص ۶۸) دیده میشود (ج ۱

۷: و ۵۸ و ۳۳۷) و از ستایش نامه نویسان است (ش ۱۷ و ۶۶ همان فهرست)

۸۹- سید مجد الدین ابوالفضائل عباد بن احمد بن اسماعیل حسینی گلستانه

اصفهانی که پرسشهایی درباره فضائل علی (ع) کرده و آصف دستور رشید الاسلام
والمسلمین، بدانها پاسخ گفته است.

همو به درخواست شاگرد خودش و شاگرد استادش علامه حلی ابوالمحاسن محمود بن شمس الدین محمد بن علی بن یوسف طبری در پنین روز شنبه ۱۴ / ۷۰۷۰ بر تهذیب الاصول حلی شرحی به نام توضیح الاصول نوشته است (فهرست عربی ملك ۱۷۸ - اعلام الشیعة ۸: ۱۰۶)

شرح گمنامی بر نهج البلاغة که در آن از رشید و از سال ۷۱۲ یاد شده است (نشریه ۲: ۱۵۸ - فیلمها ۱: ۳۴۸) هم شاید از او باشد نه از خود حلی

۹۰- مجدالدین عبدالله بن عمر بن محمد شریف تبریزی قاضی قضاة تبریز که در وقفیه کبیر (ص ۲۴ تا ۲۶) یاد او هست با تاریخ ج ۲ / ۷۱۰ و ۷۱۱ در سلطانیه و رشید به پرسش تفسیری او پاسخ داده است و آن به فارسی است (ش ۳۸ اسئله- ش ۶ سلطان) و او از ستایش نویسان است (ش ۴۷ همان فهرست)

۹۱- مجدالدین سید مرتضی علی (عالی) شاه فرزند حسن حسینی عریضی ابرقوهی ملك القضاة که رشید به چهار پرسش او در تفسیر پاسخ داده و آن به فارسی است با تاریخ ۷۱۱ در سلطانیه (ش ۴۸ اسئله - ش ۱۵ سلطان)

۹۲- محمد سمنانی قاضی فام که نامش در همان نامه (ش ۲۴ ص ۷۱) هست (ج ۱: ۶۴ و ۳۴۹)

۹۳- جلال الاسلام محمد بن محمد بن اسماعیل بن صاعد قاضی اصفهان که نامش در همان نامه (ش ۵ ص ۶۸) آمده و ستایش نامه او هم هست (ش ۶۷ همان فهرست) در نامه ۳۵ (ص ۱۸۱) نیز از او یاد شده است (ج ۱: ۵۸ و ۲۰۱)

۹۴- میرک جنکی یا جنکی شمس الدین محمد بن مبارک شاه [منطقی] بخاری از سده ششم که نامش در همان نامه (ش ۱۶ ص ۶۹) آمده است (ج ۱: ۶۱ و ۳۴۹)

۹۵- قاضی ناصر الدین عبدالله بیضاوی در گذشته در تبریز گویا در ۶۸۰ که نامش در همان نامه (ش ۲ ص ۶۸) آمده و سرگذشت او در شیراز نامه (ص ۱۸۲) و شدالازار (۷۷) هست (ج ۱: ۵۷)

۹۶- خواجه ناصر الدین یا نصیر الدین منشی کرمانی که رشید به پرسش فلسفی او پاسخ گفته است و آن به فارسی است. از اوست سمط العلی للموقف الاعلی ساخته ۷۱۵ و ۷۱۶ و درة الاخبار و لمعة الانوار در ۷۲۹ و ۷۳۰ و نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در پایان صفر ۷۲۵ (ص ۱۷۸) نسائم و دیباچه آن - دیباچه تاریخ کرمان (ص ۱۱۲) پدرش منتجب الدین عمدة الملك یزدی با رشید آشنایی

داشته است (دیباجه این کتابها - دیباجه تاریخ کرمان ۱۱۲ - دیباجه تاریخ شاهی ۳۰)

۹۷- امیر ناصرالدین یحیی ختنی که رشید به پرسش تفسیر او پاسخ گفته و آن به فارسی (ش ۵۴ الاسئله - ش ۲۱ سلطان) او پسر جلال‌الدین طره ختنی است (حاشیه روضات الجنان ۲: ۶۷۲).

۹۸- نجم‌الدین ابوبکر پسر محمد پسر مودود طاهری زرکوب در گذشته ۱۵ رجب ۷۱۲ که در ۶۴۰ در تبریز بوده و همانجا در گذشته است و خواجه رشیدنامه‌هایی بدو در کمال ادب نوشته بود و از اوست رساله‌ای در فتوت (روضات الجنان کربلائی ۱: ۴۱۸) رشید به پرسش تفسیر او به فارسی پاسخ نوشته است (ش ۲۱ الاسئله)

۹۹- نصیرالدین ابوالفضائل محمد بن ابی الفضائل ابن عبدالحمید قاضی یزد که ستایش‌نامه او در دست است (همان فهرست ش ۵ و ۹۹) و رشید به دو پرسش عرفانی او به فارسی پاسخ داده است (ش ۲۳ الاسئله)

۱۰۰- نجم‌الدین علی بن محمد حافظ معیدی دامغانی که رشید به دو پرسش فلسفی او به فارسی پاسخ داده (ش ۱۳ الاسئله) و او هم ستایش‌نامه دارد (ش ۵۸ همان فهرست)

۱۰۱- نجم‌الدین فقاعی تبریزی که نامش در همان نامه (ش ۳۱ ص ۷۱) هست و او هم از ستایش‌نامه نگاران است (ش ۳ همان فهرست) (سوانح ج ۱ ص ۶۵ و ۳۹۱) در روضات الجنان (۲: ۶۴) یاد او هست

۱۰۲- نصیرالدین عبیدالله عبیدی و عمادالدین عبیدی که رشید به پرسش‌های سه گانه آنها در حدیث و نجوم و کلام به فارسی پاسخ داده (ش ۲۳ الاسئله) و آن دو و شمس (شرف)‌الدین عبیدی هر سه ستایش‌نامه دارند (ش ۲۸ و ۲۷ و ۲) همان فهرست) از قطب‌الدین مسعود بن فضل‌الله عبیدی کشته در ۷۸۶ نیز در وقفیه با تاریخ ۷۸۵ یاد شده است (ص ۲۳) و در رساله تاریخ واقعه تبریز نسخه ۵۲۹ عارف حکمت مورخ ۸۷۹ (نشریه ۵: ۵۶۳) یاد او هست (حاشیه روضات الجنان ۲: ۶۵۶) نیز در وقفیه کججی نوشته فضل‌الله بن عبدالرحیم بن عبدالرحمن عبیدی در ۷۸۲ (همانجا ۲: ۵۳۸) کنز المعانی رشید پاسخ به پرسش شمس‌الدین عبیدی است و مورخ ۷۰۸ (بنگرید ش ۶۸ درباره غیاث‌الدین غفاری)

۱۰۳- ملك النقباء نقیب السادات و الاشراف سید مرتضی نظام‌الدین

محمد بن السيدالمهدی ابن المرتضی بن علی حسینی تبریزی که ستایش نامه دارد (ش ۲۷ همان فهرست) ورشید به هفت پرسش او در تفسیر به فارسی پاسخ داده (ش ۴۶ الاسئله - ش ۱۳ سلطان) و در نامه ۴۳ سوانح (ص ۲۳۵) هم از او با عنوان ملك الاطباء قدوة الحكماء المشهور بابن المهدی، یاد کرده و او را برای سرپرستی بیمارستان همدان بدانجا فرستاده است. گویا اوست که نسخه‌ای از ذخیره خوارزمشاهی نوشته محمد بن احمد کاتب سمنانی در ۱۴ ج ۶۷۱/۲ را در دو ماه مقابله کرده است (فهرست مخطوطات شفیع ۹۱ - سوانح ج ۱: ۲۵۷)

- ۱۰۴ - نظام الدین طوسی که رشید به پرسش او در تفسیر به فارسی پاسخ داده (ش ۲۹ الاسئله) و او هم ستایش نامه دارد (ش ۷۶ همان فهرست)
- ۱۰۵ - قاضی القضاة والحکام نظام الدین عبدالملك بن احمد بن محمد که رشید به سه پرسش او به فارسی پاسخ گفت (ش ۶ الاسئله) و او هم از ستایش نامه نگاران است (ش ۲۰ و ۱۰۰ همان فهرست)
- او شاید همان نظام الدین عبدالملك مراغه‌ای باشد که نزد اولجایتو با صدر جهان در ۷۰۷ گفتگوها داشته است (سوانح ج ۱ ص ۴۳ و ۵۸)
- ۱۰۶ - نظام الدین عبدالملك محمد بن ابی ماسعد (۹) احمد بن مسعود نام بردار به ناصر جامی سمرقندی که بر لطایف الحقایق رشید در نزدیک به پایان ذح ۷۰۶ ستایش نوشته است (لطایف الحقایق ۷۶۴)
- ۱۰۷ - نظام الدین عبدالملك قزوینی از خاندان کیا آن قاضی القضاة ممالک (روضات الجنان ۲: ۶۷۲ از تاریخ گزیده) که رشید به سه پرسش او به فارسی پاسخ گفته است (ش ۶ اسئله)
- نظام الدین عبدالملك بن فضل الله عبیدی هم هست که وقفیه خواجه شیخ محمد کججی را در ۷۸۲ نوشته است.
- ۱۰۸ - نظام الدین محمد بن حسین نیشابوری طوسی قمی (اعلام الشیعة ۸: ۴۶) که رشید به سه پرسش کلامی او به فارسی پاسخ داده است (ش ۴۳ اسئله - ش ۱۰ سلطان) او شاید همان شماره ۱۰۳ باشد.
- ۱۰۹ - نظام (رشید) الدین علی بن محمود بن محفوظ بن رئیس یزدی نام بردار به «نظام» که «الاسئله والاجوبة الرشیدیه» یا «الفوائد الرشیدیه» را در روزگار اولجایتو گرد آورده است و خودش هم از ستایش نگاران بر نگارشهای رشید همدانی است (ش ۲۳ فهرست ادبیات)

۱۱۰- نظام‌الدین یحیی بن عبدالرحمن بن عمر بن علی طیار که از ستایش نامه‌نویسان است (ش ۷ همان فهرست)

۱۱۱- نورالدین یگانه جهان حکیم عبدالرحمن بن عمر بن علی طیار یا طارمی پزشک بغدادی که از ستایش نامه‌نگاران است (ش ۸ و ۱۰۱ همان فهرست) و رشید به پرسش تفسیر او به فارسی پاسخ گفته و نامش در فهرست فواید اسئله رشیدیه هم هست (ش ۷ الاسئله)

۱۱۲- نورالدین کوه‌گیلویی که از رشید درباره «المجهول المطلق لایمکن الحکم علیه» و خرده‌ای که امام فخر رازی گرفته است پرسیده و او هم پاسخ داده است و آن به فارسی است (ش ۵۰ الاسئله - ش ۱۷ سلطان)

۱۱۳- همام‌الدین تبریزی سراینده در گذشته ۷۱۳ یا ۷۱۴ که نامش در همان نامه (ش ۲۰ ص ۷۰) آمده و از نگارش رشید نیز ستایش کرده است (ش ۱۱ همان فهرست) (ج ۱: ۶۳)

این بود آنچه که من توانستم در اینجا بیاورم پیداست که اگر به نگارهای رشید بیشتر بنگریم به نکته‌های دیگری برخورد و آنچه هم گفته شده است روشن‌تر خواهد شد.

از آنچه گفته شد چنین برمی‌آید که در سراسر کشور ایران آن روز گاران از آب آمویه تا مصر و تا شام و فرنگ و از مرز هند تا روم که قلمرو غازان و اولجایتو بوده است^۱ دانشمندان و فرزانش سرآمد در دانش خویش یافت می‌شده‌اند که می‌توانستند بارشید شد آمد و گفتگو داشته باشند. به گواهی سوانح (نامه ۲۰ و ۳۸ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۶ و ۵۱) بسیاری از آنها از رشید کمک مالی دریافت می‌کردند. آنان در روزگار غازان هم ماهیانه داشته‌اند و خاندان پیامبر و علویان هم بی‌بهره نمی‌مانده‌اند (تاریخ غازان ص ۱۹۰ - سوانح ۱۴۴)^۱

برخی دیگر از ستایش نامه‌نگاران رشید

نزدیک به ۸۵ دانشمند برای نگارهای رشید همدانی ستایش نامه یا «تقریظ» نوشته‌اند. در ذریعه (۴: ۲۷۴) از گفته چلبی آمده است که بیش از دویست دانشمند بر تفسیر او ستایش نامه دارند (نیز ۳۱۵ و ۳۲۶) برخی از آنها

۱- بنگرید به: سوانح ص ۳۵ و ۴۶ و ۷۳ و تاریخ و صاف ص ۴۷۶ و ذیل جامع التواریخ ص ۳۹ و تاریخ غازانی ص ۲۲۹ و ۲۹۰ و هشت بهشت (۶۹ ر) و فارس نامه ناصری ۴۳ (سوانح ج ۱ ص ۱۴۴ و جاهای دیگر)

کسانی هستند که از او پرسش هم کرده و پاسخ گرفته اند و برخی هم در شمار کسانی هستند که رشید از آنها نوازش کرده است (نامه ۲۰ سوانح) و از آنها یاد کرده ایم گروهی از آنان که در این دودسته نیستند در اینجا یاد میکنم.

۱- ابوالعز احمد بن محمود بن محمد دینوری (ش ۷۴ در فهرست

دانشکده ادبیات ۱: ۴۸۰-۴۸۵)

۲- بدرالدین تستری گویا همان بدرالدین محمد شوشتری قزوینی

همدانی در گذشته ۷۲۳ محشی شرح اشارات طوسی (فهرست الهیات ۱: ۴۷۴)

(ش ۷۳)

۳- برهان الدین قاضی قضات محمد بن ابی بکر بن عمر داورمرو (ش ۱۸)

۴- برهان الدین محمد بن منصور سمرقندی نایب قاضی شیرازی (ش ۸۸)

۵- تاج الدین ابراهیم بن حسین رویانی در ۲۵ مورخ / ۷۰۶ (ش ۴۴)

۶- تاج الدین علی بن محمود بن محمد خراسانی یازری (ش ۷۲)

۷- تاج الدین علی بن یونس دزماری (ش ۵۵)

۸- تاج الدین محمد اخلاطی (ش ۱۲)

۹- جلال الدین عبدالحمید (المجید) بسطامی (ش ۴۲). در لطایف (ص

۲۷۶۵ آمده که جلال الدین عبدالحمید نزد من در انجمنی علمی بوده است.

۱۰- جمال الدین صاعد بن محمد بن مصدق ترکستانی کاشغری (ش ۵۶)

۱۱- رکن الدین مطرزی قاضی شبا نکاره (ش ۱۰)

۱۲- قاضی السوق الاعظم زین الدین محمد بن حسین بن عبدالکریم سمنانی

در ۲۳ رمضان ۷۰۶ (ش ۳۵)

۱۳- زین الدین محمد بن محمد کیشی قریشی (ش ۲۴)

۱۴- شرف الدین اسحاق بن محمود بن محمد بن عبدالمنعم یمانی قمی

(ش ۳۹)

۱۵- شرف الدین عبدالله بن محمد بن عبدالله کرجی قزوینی (ش ۵۱)

۱۶- شرف الدین ابوالخیر علی بن محمد زاهد بسطامی در ۲۱ رمضان

۷۰۶ (ش ۶۰ و ۹۱)

۱۷- شرف الدین محمد بن ابراهیم بن ابی اسحاق دامغانی (ش ۴۳ و ۹۰)

۱۸- شرف الدین محمد بن عبدالله هاشمی قزوینی (ش ۶۱)

۱۹- شرف الدین محمد بن یحیی دماوندی قاضی دماوند (دوامند) در دهه

(۲۸)

سوم رمضان ۷۰۶ (ش ۷۱ و ۹۵)

۲۰- شمس‌الدین حسن بن ابی‌الفضائل محیی‌الدین تبریز قاضی تبریز
(ش ۲۲)

۲۱- شمس‌الدین محمد مستخرج (ش ۷۸)

۲۲- شمس‌الدین محمد بن محمود بن ابی‌بکر محمود استرآبادی رازی
قاضی ری (ش ۶۲ و ۸۹)

۲۳- شمس‌الدین محمد همدانی (ش ۲۱)

۲۴- شمس‌الدین محمود بن ابی‌القاسم بن احمد اصفهانی (ش ۱۳)

۲۵- شمس‌الدین محمد بن محمد بن ابی‌عبدالله نظام‌حسینی قاضی
یزدی (ش ۹۲)

۲۶- شهاب‌الدین عباس بن ابراهیم بن علی زرداوی توران‌پشتی (ش ۹۶)

۲۷- سیف‌المنظرین شهاب‌الدین فضل‌الله (ش ۳۱) جز توران‌پشتی در
گذشته ۶۶۱.

۲۸- صلاح‌الدین موسی بن یوسف بن علی مقتدای آذربایجان (ش ۷۹)

۲۹- ظهیرالدین علی بن امیر [بن] علی عسگری (ش ۷۵)

۳۰- ملک‌النقباء عضدالدین محمد بن ابی‌یعلی بن مجتبی‌حسینی قاضی یزد
در ۲۱ رمضان ۷۰۶ (ش ۶۸)

۳۱- عمادالدین احمد بن ابی‌القاسم بن ابی‌جعفر ساوی (ش ۸۰)

۳۲- شمس‌الدین احمد بن محمد بن عماد نحوی تبریزی (ش ۱۴)

۳۳- فخرالدین لر ، باچکامه فهلوی یالری (ش ۲۵)

۳۴- فخرالدین اسماعیل بن محمد سروی برادر کریم‌الدین ابراهیم
(س ۴۱)

۳۵- فخرالدین حیدر بن محمد جلالی اصفهانی (ش ۶۴)

۳۶- فخرالدین عبدالجلیل بن عبدالباقی بن احمد یامحمد محتسب یزد (ش ۷۰)

۳۷- فخرالدین ابو محمد عمر بن جاراالله احمد بن جاراالله عمر چندرانی

در آغاز سال ۷۰۶ با اجازه روایت کتب حدیث و سند خرقة پوشی (ش ۹)

۳۸- فلك‌الدین عبدالله بن علی فلك علاء تبریزی در رجب ۷۰۶ (ش ۲۹)

مؤلف سعادت نامه یا رساله فلكیه در ۷۰۶ (فهرست فیلمها ۱: ۱۱۸)

۳۹- کریم‌الدین ابراهیم محمد سروی برادر فخرالدین اسماعیل (ش ۷۷)

(۲۹)

- ۴۰- کریم‌الدین محمد بن محمد بن محمد مفسر قزوینی (ش ۹۴)
- ۴۱- ملک‌القراء کمال‌الدین احمد بن بدیع بن ابی بکر عبدالغفار بکری
کمال زنجانی که قصیده درازی در ستایش کتاب رشید سروده است (س ۵۹)
- ۴۲- مجدالدین توران پستی (س ۱۰۲)
- ۴۳- سید نقیب محتسب‌الممالک لطیف‌الدین (ش ۴۰)
- ۴۴- محیی‌الدین عبدالحمید (العزيز) بن محمد بن محمود کرمانی
قاضی کرمان در شوال ۷۰۷ که ستایشی است دراز به عربی و فارسی (ش ۸۵)
در پایان نسخه ادبیات آمده است «صورت خط ملک‌القضاء محیی‌الدین قاضی
کرمان دام‌فضله» گویا این نسخه از روی خط او نوشته شده باشد.
- ۴۵- ناصر‌الدین محمد بن ابی‌سعد (سعید) بن مسعود واعظ سمرقندی
نزدیک به پایان ذح ۷۰۶ (ش ۸۷ و ۱۶)
- ۴۶- نصر بن ابی‌الفرح رود راوری یا رود اوری (ش ۵۰)
- ۴۷- نظام‌الدین سید تقی شاه‌حسینی ابرقوهی که ستایشی دراز به تازی
با پنج شش بیت فارسی نوشته است
- ۴۸- نورالدین حمزة بن رسول رومی قاضی‌الحضرة‌العلیا (داور دربار
همایونی) (ش ۳۶)

انجمن‌های گفتگوی علمی گرد رشید

خواجهر رشید همواره دوست‌میداشت که با دانشمندان نشیند و از آنها بهره
برد و یابد آنها بهره رساند، نوشته‌ها و کارهای او بر این به‌خوبی گواهی‌میدهد و
اینک چند نمونه از آن را در اینجا یاد می‌کنم:

۱- او در رساله نخستین لطایف‌الحقایق بنام «احوال فضل‌الله» می‌گوید
که من در آغاز نگارش‌های خود و در دیباچه توضیحات رشیدی و مفتاح‌التفاسیر و
سلطانیه و جز اینها سرگذشت خود را آوردم و من با دانشمندان شد آمد داشتم
و از آنها مانند دستور جهان قطب‌العارفین تاج‌الدین مؤمنان (ص ۴۴) می‌آموختم
(در تفسیر قرآن) و با بخشیان هم سخن‌میداشتم (۳۶)

۲- در رساله سوم آن در تفسیر «قل لو کان البحر مداد الکلمات ربی»
می‌نویسد که افاضی‌القضاء و الحکام برهان‌الدین قاضی مرو داور داوران اردو
بوده و همواره در مسجد یا در گاه اولجایتو بسر می‌برده است و روزی به دیوان

مظالم آمد و درباره اعجاز سخن گفتیم . تاریخ آن میانه شعبان سال ۷۰۶ است (نیز ش ۳۳ مقاله سلطان القرائی) او در رساله هفتم (کنز المعانی) هم از او یاد کرده و گفته که او راست رساله‌ای در توحید (ص ۴۱۹).

۳- در رساله سیزدهم آن (رساله لاله‌الاله) از گفتگویی که با او با بود ملک الوعاظ والمذکرین ناصر الملة والدين وسلطان القضاة نظام الملة والدين عبدالملك وبرهان الملة والدين وشیخ اسلام جلال الملة والدين عبدالمجید در مسجد جامع قاآن بزرگ اولجایتو در گاوباری در روز آدینه آغاز رمضان ۷۰۸ ، کرده است یاد شده است .

۴- در رساله چهاردهم آن (رساله عدد) می نویسد که در رصد مراغه در پایان ع ۷۰۸/۱ نزد اولجایتو بوده ام با گروهی از فرزندان و درباره شماره «دوازده» سخن به میان آمده است .

۵- او رساله‌ای دارد در اینکه خردمندان برترند از دانشمندان یا دانشمندان برترند از خردمندان و در آن آمده که من نزد اولجایتو سخنانی در این باره گفته ام و این رساله پرداختم تاریخ آن نزدیک به پایان رجب ۷۰۵ است (ش ۳۸ مقاله سلطان).

۶- او در تفسیر «ولو علم الله فیهم خیر الا سمعهم» در آغاز ج ۷۰۹/۱ به دانشمندی پاسخ داده است (س ۲۸ سلطان) این یکی رساله پنجم بیان الحقایق است (لطایف ۲: ۱۰).

۷- او میگوید که در گاوباری در شبی زمستانی نزد چند دانشمند به تفسیر سوره «انا انزلناه» پرداختم (ش ۲۷ سلطان) این یکی رساله ششم بیان الحقایق است (لطایف الحقایق ۲: ۱۰).

۸- او در رساله سوالات علماء، یا رساله سوم بیان الحقایق او (لطایف ۲: ۱۰) می نویسد که در سال ۷۰۹ در سلطانیه شبی با دانشمندان گفتگو داشته ام در چهار مساله :

۱- در اینکه چگونه میشود که کسی نزد دانشمندان و فرزندان شاگردی نکرده و به گونه گون دانش آشنا باشد .

۲- درباره «التوحید اسقاط الاضافات»

۳- در اینکه هیچ کس با کوشش خوش آواز نخواهد شد و اینکه سقراط گفته است که «در خرد خوش آواز کم و کاستی هست» درست نیست.

۴- در اینکه چگونه خوی خداوندی پیدا گردد و تکبر و بزرگی منشی چیست (ش ۲۵ سلطان).

او از اثیرالدین ابهری (لطایف ۴۲۱) و خواجه طوسی (ص ۳۸۵ و ۴۲۱) که درباره «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد»، از شیخ جمال‌الدین جیلی (قاهره ۱۹۳) مجاسبع ۶۶ ادب فارسی (۱۰۱۵ و ۱۶۷۹ طرازی) فیلم ۴۱۱۹ دانشگاه، ۲۴:۳) و اثیرالدین ابهری و شمس‌الدین خسروشاهی پرسیده و آنها پاسخی بدو نداده‌اند یاد کرده است.

او در لطایف چندجا از اشارات و شرح آن (۷۷ و ۴۱۹ و ۳۸۵) و از شرح حکمة‌الاشراق (۴۹۵) یاد نموده است.

برخی از مسائل فلسفی که رشید بدانها پاسخ گفته است در دیباچه اسئله واجوبه رشیدیه فهرستی است از این گونه مسائل بروش موضوعی و هر یک شماره‌ای دارد. من در اینجا از برخی از پرسش و پاسخهای فلسفی آن نمونه وار با شماره آنها یاد میکنم و خواننده را به خود آن فهرست باز میگردانم.

۱- منطق میزان علوم است پس چرا فاروا باشد برای عضدالدین طرزی (ش ۵۵) همچنین «حل مغلطه کل کلامی کاذب» برای وی (۲۰۴) نیز در حد انسان «حیوان ناطق» چگونه مجرد بامادی آمیخته میشود (۵۴).

۲- وجود ذهنی و خارجی چگونه است، برای صدرالدین دارالحدیثی (۹۳)

۳- بررسی از صور مدرکات و متخیلات، برای شرف‌الدین خوارزم (۱۰۸).

۴- جدایی میان «ماقبل المع» و «ماعم القبل»، برای شمس‌الدین حجری (۱۲۳).

۵- تعریف دوزخ و دشواریهای آن، برای شهاب‌الدین مقبول (۱۲۵).

۶- تقدم ذاتی چیست، برای شمس‌الدین جوهری (۲۰۹).

۷- ناگزیر ممتنع معدوم است و احدیت بدیهی، برای نظام‌الدین نیشابوری (۱۶۳).

۸- مقوله ملك چیست، برای افاضل استرآباد (۴۹).

۹- بر «مجهول مطلق» حکم نتوان کرد، برای نورالدین کوه‌گیلویی (۲۰۲).

در فوائد اجوبه واسئله از وجود ذهنی و خارجی (۳ و ۴) و از اینکه

چیزها را با آلت وافزار می‌دانیم یا باقیاس (۵) و از مقدمات تصور (۶) و از حد (۴ و ۳ و ۲) گفتگو شده است. او در التوضیحات الرشیدیة رساله‌ای بنام تقسیم الموجودات دارد (ذریعه ۴: ۳۸۸) که رساله‌ی دوم آنست (لطایف الحقایق ۲: ۵).

فرزندان رشید همدانی

درسوانح رشیدی (نامه‌های ۱۲ و ۳۷ و ۳۹ ص ۳۷ و ۲۱۶ و ۲۲۳) از پانزده پسر و چهار دختر رشید یاد شده است، در آثار الوزراء عقیلی (ص ۷-۲۸۶) هم یاد پسران چهارده گانه او هست، نام آنها را در گفتار نخجوانی در نشریه ادبیات تبریز (۱: ۶ و ۷ ص ۳۷) و حاشیه محمد شفیع برسوانح (ص ۲۳۸) و تاریخ نظم و نثر نفیسی (۷۳۱) هم دیده میشود:

۱- غیاث‌الدوله والدین ابوشجاع محمد ناظر خراسان که پس از پدر به وزارت ابوسعید رسیده و در ۲۱ رمضان ۷۳۶ به دستور آرپاگاون (۷۳۶) کشته شده است (نفایس الفنون آملی، علم محاوره ۲: ۲۶۳) ابن الفوطی (ش ۱۸۰۳) از وی بسیار می‌ستاید و او را «الامیر الكامل والرئیس العالم الفاضل الحکیم» میخواند و میگوید که وی در شب نیمه شعبان ۷۱۶ مرا به مدرسه رشیدیة پدرش بابرگانی نزد خود خواند و در خانه اش نماز خواندیم سپس «اهل طرب» را بر خواند و ما را با خوردینها و نوشیدینها پذیرایی کرد.

او بنیادگذار مدرسه غیاثیه تبریز است باچندین وقف (دستورالوزراء ۳۲۴) کربلایی در روضات الجنان و جنان الجنان (۱: ۵۱۵) می‌گوید که دانشمندان دوست کتاب به نام او ساختند و در یک نوروزی آنها را به نزدش بردند و هر یک پاداش خویش را از دست وی گرفتند. او شبهای آدینه را با دانشمندان انجمن میکرد و گفتگوی علمی میداشتند.

از فهرستها و تاریخها نام این چند کتاب که برای او ساخته‌اند به دست آوردم:

۱- تاریخ احوال اصفهان یا ترجمه محاسن اصفهان مافروخی از حسین بن محمد بن ابی‌الرضا حسینی علوی آوی در ۷۲۹.

(دانشگاه ۱۷۴۹- انجمن آسیایی همایونی لندن P.180 ، فیلم ۵۰۲۳ دانشگاه - منزوی ۴۲۹۵- بریکل ۱۰۱۱- استوری ۱: ۳۴۹).

۲- تحریر القواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية از قطب‌الدین محمد رازی در آغاز ج ۲/۷۲۹ (دانشگاه ۳: ۲۴).

- ۳- جام جم سروده رکن الدین او حدی مراغه‌ای در گذشته ۷۳۸ در ۷۳۳ (منزوی ۳۷۳۵).
- ۴- درة الاخبار ولمعة الانوار از ناصر الدین پسر عمدة الملك منتجب الدین منشی یزدی کرمانی نزدیک ۷۲۹ و ۷۳۰.
- ۵- رساله فیروزی ومقاله نوروزی از شرف الاسلام حمید الدین ابو عبدالله محمود نجاتی نیشابوری، در پاسخ او (فهرست لنینگراد ۲۴۷) در شرح بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار قوام الدین احمد قوامی گنجوی مطرزی در گذشته ۵۷۶ (چلبی).
- ۶- رساله قواعد خط از عبدالرحیم بن محمد شیرازی گویا سراینده سعد وهمایون که منزوی (۲۹۱۱) یاد کرده است.
- ۷- شرح مختصر المنتهی ابن الحاجب از قاضی عضد الدین ایجی در گذشته ۷۵۶ در ۷۳۴ یا ۷۳۶ (دستورالوزراء - چلبی - سپه سالار ۱: ۵۸۷).
- ۸- صحاح الفرس از شمس منشی محمد بن هندوشاه نخجوانی در ۷۲۸. او در دیباچه دستور الکاتب فی تعیین المراتب می نویسد (ص ۱۳۲۵) که غیاث الدین بدو یرلیغ داده بود که چنین کتابی بنویسد ولی نتوانست و آن را پس از مرگش در هفتاد و سه سالگی (ص ۱۵ دیباچه) بنام شیخ اویس ساخته است (منزوی ۱۹۳۰ و ۲۱۰۱).
- ۹- عشاق نامه از عبید زاکانی در گذشته ۷۵۰ یا ۷۷۱ (منزوی ۲۰۰۲-۳۰۰۲- ذریعه ۹: ۷۰۶ و ۱۵، ۲۶۴- دیباچه درة الاخبار ولمعة الانوار چاپ تهران).
- ۱۰- فوائد غیائیه همان ایجی در معانی و بیان.
- ۱۱- قصیده مصنوع جمال الدین سلمان ساوجی در گذشته ۷۷۸ (منزوی ۲۱۴۵).
- ۱۲- گزیده حمد مستوفی قزوینی در ۷۳۰ (منزوی ۴۱۱۴).
- ۱۳- لوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار از قطب رازی در مدرسه غازانیه شب تبریز در روز سه شنبه ۱۰ ج ۱/۷۲۸ (دانشگاه ۳: ۲۵).
- ۱۴- محبت نامه یاده نامه ابن نضوح شیرازی دوست غیاث الدین و در گذشته ۷۳۷ (سنا ۱: ۱۷۹ ش ۳۵۲/۶ - منزوی ۳۱۷۳- ذریعه ۸: ۲۸۴).
- ۱۵- مجمع الانساب از محمد بن علی بن محمد شبانکاره‌ای در ۷۳۳-۷۳۵ (منزوی ۴۱۸۹).

- ۱۶- مخزن البحور ومجمع الصنائع شمس فخری اصفهانی در ۷۳۲
- ۱۷- المواقف السلطانية همان ایچی (دانشگاه ۳: ۵۹۴)
- ۱۸- نگارستان از معین الدین جوینی اسفراینی در ۷۳۵ (منزوی ۳۶۴۴)
- ۱۹- همای و همایون خواجوی کرمانی در بغداد در ۷۳۲ (منزوی ۳۳۲۵)
- نیز بنکرید به: چلبی - سپه ۲: ۲۱ و ۲۲ و ۲۱۴ و ۴۴۵ و ۵۱۴- تاریخ
مغول عباس اقبال ۳۵۰ تا ۳۵۱ و ۵۲۲ و ۵۲۵ و ۵۲۷ و ۵۴۳- تاریخ نظم و
نثر نفیسی ۱۴۷ و ۱۴۹ و ۱۸۲ و ۱۸۴ و ۱۹۴ و ۱۹۹ و ۲۰۲ و ۲۱۱ و ۲۱۶ و
۷۳۱ و ۷۳۷ و ۷۵۵- دستورالوزراء در سرگذشت او
- در فهرست ادبیات (۱: ۴۵۰) از نامه غیاث الدین محمد به وزیر یاد
شده است و دانسته نیست که همین غیاث الدین پسر رشید است یا دیگری
در فرائد غیائی یوسف اهل جامی (ج ۲) یاد شده است از:
- ۱- نامه سعدالدین کالونی به غیاث الدین محمد (۴۰)
- ۲- نامه شمس الدین محمد بدو (۵۰)
- ۳- دیباچه اربعین غیائی قطب الدین فضل الله میهنی بنام همو (۱۲) در آن
بیت «ما ان مدحت محمدا بمقالتی - بل قد مدحت مقالتی بمحمده» که در دیباچه
لوامع الاسرار رازی هم می بینیم آمده است
- ۴ و ۵- دو نامه همو بدو (۱۵ و ۱۷)
- ۶ و ۷- دو نامه قطب الدین یحیی نیشابوری در خجسته بادی و تهنیت آمدن
او (۲۳ و ۲۵)
- ۸- نامه حسام الدین عبدالله کوسوی در خجسته بادی وزارت او (۲۲۶)
- ۹- نامه تاج الدین ابوالفضل محمود بوزجانی بدو (۲۶۳)
- ۲- خواجه عزالدین ابراهیم حاکم شیراز که با پدر در ۱۷ ج ۱/۱۸۱
در خشکدز ابهر کشته شده است
- ۳- خواجه امیر موفق الدین علی حاکم بغداد و عراق عرب که ابن الفوطی
(۷۳۷) ازو تنها نام می برد
- ۴- رکن الدین امیر محمود حاکم کرمان وزیر صاحب رأی فرمانروای
روزگار امیر مبارز الدین محمد (۷۱۳-۷۵۹)
- ۵- عبدالمومن حاکم سمنان
- ۶- خواجه جلال الدین حاکم روم که پسر مهتر رشید است
- (۳۵)

- ۷- خواجه امیر شهاب‌الدین حاکم شوستر واهواز
 ۸- خواجه عبداللطیف حاکم اصفهان صاحب دیوان شهزاده ابوسعید
 پسر اولجایتو به خراسان
 ۹- خواجه مجدالدین اسحاق که ابن‌القوطی (۱۰۷) تنها از او یاد
 میکند.
 ۱۰- خواجه پیرسلطان حاکم روم که با برادرش غیاث‌الدین محمد در
 ۷۳۶ کشته شده است

- ۱۱- خواجه امیر احمد حاکم اردبیل
 ۱۲- خواجه همام
 ۱۳- خواجه سعدالدین حاکم انطاکیه
 ۱۴- خواجه رکن‌الدین شیخی رشیدی وزیر ساطی بیک
 ۱۵- خواجه علی شاه

نام چهار دختر او چنین است (ص ۲۱۶ سوانح):

۱- فرمان خاند

۲- آی خاتون

۳- شاهی خاتون

۴- هدیه ملک

رشید را دو داماد بوده است.

- ۱- عبدالرحمن سهروردی برادر فاطمه همسر غیاث‌الدین محمد (نامه
 ۲۴ ص ۱۱۹- حاشیه ص ۱۲۷ ج ۱)
 ۲- خواجه شمس‌الدین حسین دامغانی
 (نامه ۳۴ ص ۱۶۱ - حاشیه ص ۱۷۸ ج ۱)
 رشید میکوشیده است که با خاندان پادشاهان و فرمانروایان و پسران
 پیوند خانوادگی داشته باشد، نام خاندان‌هایی که او از آنها برای پسران همسر
 برگزیده است در نامه ۲۴ (ص ۱۱۹-۱۲۱) می‌بینیم

بهره برندگان از سوانح رشیدی

- ۱- فضل‌الله منشی قزوینی در المعجم فی آثار ملوک العجم ساخته ۶۹۵-۷۳۴
 که در پانوسیه‌های آثار الوزراء عقیلی (ص ۲۹۰-۳۲۲) آنچه او از این مکاتیب
 برداشته است نشان داده شده است

۲- سیف‌الدین حاجی عقیلی هروی در آثارالوزراء گویا ساخته فزديك ۸۷۵ که سوانح الافكار رشیدی در آن یکی از منابع آن بشمار آمده (ص ۲۸) و چهارنامه از این سوانح در آن آورده شده است بدینگونه:

۱- نامه پنجم به امیرعلی (ص ۱۵) (آثارالوزراء ۲۸۷-۲۸۸)

۲- نامه ششم به امیر محمود (ص ۱۷) (آثار ۲۸۸-۲۹۱)

۳- نامه بیست و دوم به جلالی (ص ۸۱) آثار ۲۹۸-۳۲۲ که در نسخه ناقص بوده است)

(نیز بنگرید به حواشی چاپ نخستین سوانح ص ۹ و ۲۳ و ۲۵ و ۷۸-۸۹ و ۳۷۸)

۳- حافظ حسین تبریزی دمشقی کربلایی در گذشته شب ۱۶ ذق ۹۹۷ در روضات الجنان و جنات الجنان ساخته ۹۷۵ چهل و هفت سالی پس از نوشته شدن نسخه ملك که نامه سی و هشتم به صدرالدین ترکه اصفهانی (ص ۲۱۸) را با دیگر گونی در آن گنجانده است

پس میتوان گفت که این نامه‌ها پیش از ۷۳۴ تا ۹۷۵ در دست رس دیران و تاریخ نگاران بوده است.

کربلایی (۱: ۴۱۹) می نویسد که خواجه رشید به نجم‌الدین ابوبکر بن محمد بن مودود طاهری زرکوب در گذشته ۱۵ رجب ۷۱۲ مکاتیب نوشته است در کمال ادب.

این زرکوب از کسانیست که از خواجه پرسش کرده و پاسخ گرفته است (شماره بیستم استوله و اجوبه رشیدیه)

کربلایی باز می نویسد (۱: ۵۱۲) که: «رشید خود دانشمند بوده و از دانشمندان هم نگاه‌داری میکرده است» وی را منشآت است که اکثر آن به علماء نوشته شده بعضی از صلوات و هدیات که به بعضی از آن طبقه وارد گشته آنجا مسطور است» از آن نامه‌ها است نامه او به خواجه صدرالدین که هم دانشمند بوده و هم از خاندان دانش که در همین کتاب (ص ۵۱۲-۵۱۳) آمده (نامه ۳۸)

نسخه‌های سوانح رشیدی

۱- کتابخانه ملك در تهران ص ۳۷۰۲ (ص ۴۷۹ فهرست فارسی) به نسخ عبدالعلی پسر بخشایش رستم‌داری در ذق ۹۲۸ که آن را مسعود پسر عبدالله حسینی باهمو در روز دوشنبه پایان ذق همین سال مقابله کرده است (پایان نسخه)

خط و مهر «العبد مسعود الحسینی» و تملك او نیز در ص ع است. در اینجا کسی نوشته است که «این خط قاضی میر مسعود رازیست مصنف قانون مسعودی در انشاء».

همچنین در اینجا تملك محمد تقی پسر محمد رضای رازی در اصفهان در ۱۰۴۸ دیده میشود بامهر «غلام علی محمد تقی» نیز «انتقل [الی] الفقیر الحقیر محمد مقیم بن شاه صفی (۴)» که بامهر او درست خوانده نمی‌شود. نیز «مولانا محمد قرشی راست:

عمرم همه در رنج و تعب میگذرد شب در غم و روز همچو شب می‌گذرد
بیهوده در اندیشه سودای جهان اوقات به غفلت عجب می‌گذرد
حرره الفقیر...» که سیاه شده است. باز تملك دیگریست ناخوانا و سیاه شده
در ۱۱۸ گویا ۱۰۱۸ یا ۱۱۰۸، نیز «انتقل الی الفقیر الداعی شمس الدین محمد»
با دو مهر «ماکان محمد ابا احد من رجا لکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین»
و «معتصم الملك پسر جناب امین الوزارة» (ش ۲ در دیباچه ترجمه روسی فالینا
درس ۳۴)

من در این چاپ آنرا اصل قرار دادم و شماره بر گهای آن را با رقم و
حرف فارسی میان دو قلاب نشان دادم و نشانه این نسخه در این چاپ «م» است
۲- نسخه (7) L. I «برون» به نسخ روشن که «هوتم شیندلر» آنرا در
دسامبر ۱۹۰۸ در تهران به دست آورده و در جولای ۱۹۱۳ به «له استرنج»
داده و او به «برون» بخشیده است. محمد شفیع لاهوری آنرا در چاپ خود در
لاهور در ۱۳۶۷ (۱۹۴۷) اصل گرفته است و عکس برگ ۱۰۸ آن هم در این
چاپ (میان ص ۱۹۶ و ۱۹۷) دیده میشود. شاید از سده ۱۰ باشد. آغاز آن و
همچنین در میان چند جایی به گواهی همین چاپ افتاده است. من در این چاپ
شماره بر گهای آن را چنانکه در چاپ لاهوری آمده است با رقم و حرف لاتینی
میان دو قلاب نشان داده‌ام

۳- نسخه (9) L 2 همو که رونویس تازه‌ایست از روی آن یکی در
۱۲۶۶ برای بهمن میرزا بهاء الدوله که آن هم همین افتادگی‌ها را داشته‌است
برون نسخه دیگری هم داشته به شماره (9) L 3 که ترجمه گزیده‌ایست
از آن به انگلیسی از «له استرنج» به درخواست «هوتم شیندلر» و با تصحیح و
حواشی او (فهرست نیکولسون ص ۱۴۶) (ش ۱ و ۶ ص ۳۳ و ۳۸ فالینا)

۴- خاور شناسی لنینگراد B 938 به نستعلیق علی نقی پسر عبدالقادر قریشی بهبهانی در پسین روز يكشنبه نزدیک به پایان رجب ۱۰۸۸ به دستور حسن آقا از بر کشیدگان پاشا (فهرست آنجا ص ۵۷۴ - بریکل ۳۰۴ - ش ۳ ص ۳۵ فالینا)

در پایان ترجمه روسی عکس هشت صفحه‌ای از آغاز و انجام آن را می بینم و از دیباچه در تقریر صاحب مرحوم مذکور (ص ۵ همین چاپ) آغاز شود پیداست که فالینا از چاپ لاهور و این نسخه و از آنچه که در مقاله فواد عبدالمعطی الصیاد در مجله دانش (۲: ۸ ص ۱۵۸-۱۶۷) آمده که او در پایان این ترجمه عکس صفحات چاپ الصیاد را گذارده است بهره برده است.

۵- نسخه او نیورسیه استانبول ش ۸۸۴ به نستعلیق ایرانی که فیلم آن در دانشگاه تهران هست (۱: ۲۰۳) (ش ۱۲ ص ۳۹ فالینا)

۶- نسخه محمد شفیع لاهوری نوشته در ۱۲۴۲ که در فهرست کتابخانه او (ص ۹) یاد شده و آغاز آن درست مانند نسخه‌های لنینگراد و ذکاء و تبریز و انجام آن در ص ۳۱۴ چاپ خود او دیده میشود. چون خط مهدی بیانی را دارد باید از ایران به دست آمده باشد. فالینا از آن یادی نکرده است

۷- کتابخانه سنا در تهران ش ۴۰/۱ (۶۷۲۴) به نستعلیق سده ۱۲ و ۱۳ بایادداشت ۱۲۵۴ که مانند نسخه ملک کامل است.

در دیباچه از غیاث الدین محمد و از تاریخ ۷۱۹ و تاریخ وزارت او در ۷۲۸ و از کشته شدنش یاد شده است. پیداست که این بند را کسی دیگر در آن گذارده و از خود متن نیست (نشریه ۲: ۲۴۷ - فهرست سنا ۱: ۲۱ - مجله دانش ۲: ۸ ص ۱۵۸-۱۶۷ - گفتار من در یادنامه رشیدی ص ۱۰۵) این یکی گویا همان نسخه کتاب فروشی اقبال است که الصیاد آن را دیده و از آن در گفتار خود بهره برده است (دانش همانجا ۱۶۳) (ش ۵ و ۱۳ فالینا ص ۳۸ و ۳۹)

۸- کتابخانه ملی تبریز ش ۱۳۲۹ نوشته محمد علی تبریزی در ۱۳۰۳ با سرگذشت خواجه رشید در پایان آن (فهرست تبریز ص ۱۳۱۶ - نشریه ۴: ۳۱۳) فیلمی از آن در دانشگاه هست (۲: ۷۹ ش ۳۱۱۳)

این نسخه از آن محمد نخجوانی بوده و حسین نخجوانی در مقاله خود درباره ربع رشیدی در نشریه تبریز (۱: ۶ و ۷ ص ۲۶-۳۹) سال ۱۳۲۷ از آن یاد کرده است

نخجوانی در این گفتار از نامه‌های رشید به پسرش جلال حاکم روم که از وی برده و کنیز برای کشت و کار در ربع رشیدی خواسته است (ش ۱۸ این چاپ) و به خواجه سعدالدین که در آن از وی صوف باف درخواست کرده است (ش ۵۲) و به علاءالدین هندو (س ۱۹) از وی همین نسخه برادرش یاد نموده است فالینا در دیباچه ترجمه روسی (ص ۲۹ و ۳۸ و ۳۹ ش ۷ و ۱۱) گویا پنداشته است که دو نسخه در تبریز است یکی در کتابخانه ملی دومی از آن محمد نخجوانی

۹- نسخه آقای یحیی ذکاء که خود او آن را در نشریه کتابخانه مرکزی (۳: ۱۳۹) شناسانده و آن به نستعلیق سده ۱۳ است (ش ۲۱) فیلمی از آن در دانشگاه تهران هست (۲: ۱۵۶: ش ۳۵۰۲) (ش ۸ فالینا ص ۳۸)

۱۰- دانشگاه تهران ش ۴۱۶۳/۱ بر گهای ۸-۲۱ ر (فهرست ۱۵: ۴۱۳۲) به نسخ سده ۱۲ و ۱۳ که بدینگونه آغاز میشود دو سایه بان سرو شمشاد را برافراشت... اما بعد چنین گوید جامع این مکاتیب ومدون این مخاطبات... محمد ابرقوهی... مهر سپهر ریاست، (هامش سپس متن نسخه برابر با ص ۱ س ۹ تا ص ۲ س ۱۷ چاپ شده) پیداستکه اندکی از آغاز دیباچه که در آن نیست درص ۱ بوده و افتاده است. سپس آمده است صاحب کتاب رشیدالدین وزیر شاه سلطان محمد شاه خدا بنده و مرید شیخ صفی - هر که خواهد که دولت این جهان و آن جهان او را روزی نماید این جز به انفاذ اوامر و نواهی و ادای فرایض نیست، (ص ۱ س ۸ چاپی از بند دوم سوانح تا میرسد به هزار علیک، (ص ۱۲ س ۱۱) پس ازین نامه رشید است به پسرش خواجه جلال‌الدین تا پایان آن (ش ۲۲) آنگاه نامه رشید است به طحطاخ انجو (ش ۳۱) سپس عرضه داشت کیقباد سلجوقی از آذربایجان (درست آن: ارزنجان) به رشید در سرگذشت خود و پاسخهای رشید (ش ۳۶) پس از آن نامه رشید است به شروان شاه فرمان-روای شایران و خواستن او به باغ در بهار (ش ۳۳) آنگاه نامه او است به یکی از فرزندان او که پایان سوانح است (ش ۵۴) سپس نامه او است به شهاب‌الدین فرزندش وجدول و جوهات دیوانی خوزستان را ندارد و سفید مانده است (ش ۲۳)

پس در این نسخه هشت بند از سوانح آمده است (دیباچه و نامه‌های ش ۲

۲۲ و ۳۱ و ۳۶ و ۳۳ و ۵۴ و ۲۳)

(۴۰)

این بود چگونگی ده نسخه سوانح رشیدی که من از آنها آگاہ شده‌ام و در دیباچه فالینا هم یاد برخی از آنها هست. دو نسخه از اینها (ملك وسنا) کامل است و دیگر نسخه‌ها نقص دارند.

شماره‌های ۹ و ۱۰ (ص ۳۸) فالینا جنگهایی است که در ارمغان از آنها بهره برده شده و از آنها یاد خواهم کرد (جنگ تقوی و بختیاری) ش ۱۱ (ص ۳۹) او چنانکه نوشته‌ام همان ش ۷ (ص ۳۸) می‌باشد.

نیز بنگرید به: استوری ۱: ۷۲ و ۱۲۳۰، بریکل ۳۰۴، مجله ارمغان ۷: ۳۰۲ ص ۱۲۵-۱۴۱ سال ۱۳۰۵، مجله دانش ۲: ۱۵۸-۱۶۷ تصحیح دیباچه مکاتبات رشیدی از فوآد عبدالمعطی الصیاد، یادنامه رشیدی گفتار من در سال ۱۳۴۸ درباره سوانح الافکار رشیدی (ص ۱۰۱-۱۰۹) که در آن از نه نسخه یاد کرده‌ام و در آن هنگام از نسخه محمد شفیع (ش ۶) آگاہ نبوده‌ام.

آنچه در جنگها آمده و برخی از آنها در مجلات از روی آن جنگها به چاپ رسیده است

۱- سفارش نامه رشید همدانی به صدرالدین محمد ترکه خجندی هنگام مرگش درباره وقف وارث خواسته‌ها و املاک خودش که شماره سی و هفتم است: ۱- در فیلم شماره ۴۷۶۶ دانشکاه به نستعلیق و میانه نامه است که نمیدانم از کجا گرفته‌اند.

۲- در مجله شیروخورشید سرخ ایران (۴: ۷ ص ۳) که گزیده ایست از آن آنهم نمیدانم از کجا گرفته‌اند.

۳- در گفتار حسین نخجوانی در نشریه ادبیات تبریز سال ۱۳۲۸ ص ۲ ص ۱۵۴-۵۶۶ که همه آن در آنجا دیده میشود و باید از نسخه خطی محمد نخجوانی (ملی تبریز) گرفته شده باشد.

۴- در ملك ۵۶۸۵/۹ بر گ ۱۸-۱۸ پ جنگ دارای تاریخ ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۱۰۱۰.

۲- نامه رشید همدانی به صدرالدین محمد ترکه خجندی درباره حکمت رشیدی و کنوز الافراح که ترکه خجندی برایش نوشته است (نامه سی و هشتم):

۱- اقبال در یادگار (ص ۱ ش ۴ ص ۶-۸) از روی جنگ قاسم غنی شاید همانکه در ادبیات است (۲۱ ب).

۲- بهار درباختر (۱:۳ ص ۱۱۹-۱۲۵) که باید از روی جنگ مورخ
۱۱۳۷-۱۱۶۱ خودش باشد همانکه اکنون در مجلس است (۹: ۱۳۳۴-۱۳۸۵
ش ۳۴۵۵/۱۸۴).

در آغاز نامه در این دو مجله عبارت «چون به فضل ایزد متعال و کریم
ذوالجلال مهندس فلك برین... آمده است».

۳- منشآت گویا از مجمع الانشاء ایوانغلی ۱۳/۶۰۶ مجلس (۲: ۳۶۱)
(فیلم ۲۳۲۴ عکس ۵۳۹۱، فهرست ۱: ۲۴۸) آغازش چنین است «چون به فضل
متعال و کریم ذوالجلال مهندس فلك برین» نیز منشآت شماره ۱۸/۲۱ ب ص
۲۸-۲۹ ادبیات تهران (۱: ۴۴۴) پس این نامه باید در نسخه‌های مجمع الانشاء
باشد.

در مجله ارمغان چند نامه‌ای به چاپ رسیده است که از خود رشیدهمدانی
است یا بدان پیوستگی دارد:

۱- نامه صاحب شمس‌الدین که برخی از عبارتهای آن در سوانح رشیدی
دیده میشود (ارمغان س ۵ ش ۶ ص ۲۸۳ - حاشیه محمد شفیع در مکاتیب ص ۳۶۷)

۲- نامه رشید همدانی به فرزندش جلال که نامه بیست و دوم مکاتیب است
دارای سی شش بند شاید از جنگ بهار که اکنون در مجلس است (۹: ۱۳۵۳
ش ۳۴۵۵) نگرفته باشند چه به گواهی فهرست در آن نوزده بند بیشتر نیست
یا اینکه در این افزوده از جنگ دیگری بهره‌برده‌اند یاد در فهرست اشتباهی
رخ داده است (همانجا س ۶ ش ۳ و ۴ ص ۲۴۱ - حاشیه شفیع ۳۵۳)

۳- پاره‌ای از نامه او به فرزندش امیرعلی (شماره بیستم) درباره آنچه
که رشید به دانشمندان بخشیده است. این را از جنگ بختیاری برداشته‌اند
(همانجا ص ۵۱۸ - حاشیه شفیع ۴۴۶).

۴- نامه او به فرزندش امیرشهاب که بیست و سومین است (همانجا س ۷
ش ۲ و ۳ ص ۱۲۵ تا ۱۴۱ سال ۱۳۰۵ - حاشیه شفیع ۹۳ تا ۱۲۳).

۵- نامه او به فرزندش عبداللطیف که شماره بیست و یکم است (همانجا
س ۹ ش ۲ و ۳ ص ۱۵۹-۱۶۴ سال ۱۳۰۷ - حاشیه ۷۰-۷۸).

۶- نامه او در پاسخ به صدرتر که که نامه چهاردهم است (همانجا س ۱۱
ش ۷ ص ۵۵۵-۵۵۷ - حاشیه شفیع ۳۴۰)

در جنگ ۴۶۵۷ ملک که تاریخ ۱۰۶۳ دارد در بند ۱۵ آن نامه رشید

است به صدر بخارا که باید همان نامه او به صدر جهان بخاری باشد (ش ۱۷ ص ۵۶-۶۲).

در جنگ ۴۸۶۴ دانشگاه تهران در بند ۲۲ ص ۲۵ از سده ۱۱ نامه رشید است به مولانا رومی که در سوانح رشیدی (نامه ۳۳ ص ۱۵۷-۱۵۸) بنام «مکتوب بر شروان شاه فرمان روای شایران» هست و آن عنوان درست نباید باشد.

این جنگ باید همان جنگ عزیزالله خان فولادوند بختیاری باشد که در ارمغان (س ۶ ش ۳ و ۱۴ ص ۲۳۰-۲۳۱) همین نامه از روی آن با همان عنوان نادرست چاپ شده است.

رشید گویا نامه‌ای به مولانا ننوشته و آن هم نبایستی او را به باغ خوانده باشد جز اینکه او در نامه ۳۶ (ص ۱۹۹) قونیا را «کعبه ایمان و مبرحه طیور عرفان» خوانده که شاید اشارتی باشد به اینکه خاکجای مولوی آنجا است. او در نامه ۴۶ (ص ۲۵۰) هم گفته است که در زاویه شهاب‌الدین عمر سهروردی مشایخ و پیرانی میزیسته‌اند که شاید اشارت باشد به آنچه در هشت بهشت آمده است که صدرالدین قونوی و سلطان العلماء بهاء‌الدین محمد و مولوی رومی و سلطان ولدوسید برهان‌الدین محقق ترمذی و شیخ شمس‌الدین تبریزی و شیخ حسام‌الدین ارموی و شیخ صلاح‌الدین زرکوب در آنجا بسر می‌برده‌اند (چاپ لاهور ص ۲۱۹ و ۲۷۶).

در مجله ارمغان چند نامه تاریخی می‌بینیم که از چهار جنگ یاسفینه برداشته‌اند.

۱- جنگ کهنه‌ای که در دربار خاندان صفوی بوده و آن هم از روی جنگ دیگری نوشته شده است (س ۵ ش ۸۷ ص ۳۹۱).

این جنگ باید همان جنگ بهار باشد که اکنون در مجلس است (۹): ۱۳۳۴ تا ۱۳۸۵ ش (۳۴۵۵).

۲- جنگ بزرگ نظم و شر فارسی و عربی که نزدیک به ۵۰۰ سال پیش نوشته شده و از آن حاج سید نصرالله تقوی بوده و اکنون نمیدانیم کجا است (س ۵ ش ۶ ص ۲۸۳).

۳- جنگ سید مهدی اصفهانی که سرنوشت آن هم دانسته نیست (س ۵ ش ۹ و ۱۰ ص ۴۷۰).

۴- جنگ عزیزالله خان فولادوند بختیاری که باید همان جنگ شماره ۴۸۶۴ دانشگاه باشد (س ۶ ش ۳ و ۴ ص ۲۳۰) در همین مجله (همین جا ص ۲۴۳ و س ۶ ش ۹ ص ۵۱۸) آمده است که چند مکتوب از سفینه تقوی و بختیاری برداشته‌ایم و اندک اندک آنها را در این مجله چاپ خواهیم کرد. در دیباچه ترجمه روسی (ص ۳۸ ش ۹ و ۱۰) از برخی از این مطالب یاد شده است.

کار محمد شفیع لاهوری

دانشمند نامور لاهور نخستین بار از روی نسخه‌های برون و آنچه در مجلات ایرانی چاپ شده و آنچه در آثار الوزراء عقیلی از روی نسخه‌ای خطی که در دست رس داشته‌است بانگاہ به منابع فراوان فارسی و تازی و اروپایی توانست سوانح الافکار را با بهترین روشی در ۱۳۶۴ ق برابر با ۱۹۴۵ مسیحی در پنجاب به چاپ برساند. حاشیه‌ها و تعلیقات او بسیار ارزنده است اگر نسخه کاملی در دست می‌داشت و کارش را انجام میداد چاپ عکسی اثر او بسنده می‌بود و نیاز به کار دوباره نداشت من در این چاپ شماره صفحات آن را میان دو قلاب بارقم فارسی ساده نشان داده‌ام و نشانه آن در این چاپ «چ» است.

او سه اثر دیگر هم در این زمینه دارد:

۱- چاپ نامه‌های رشیدهمدانی درباره هند در یادنامه و ولنر Woolner

در ۱۹۴۰.

۲- تتمیم و تصحیح مکاتبات رشیدالدین فضل‌الله در اورینتال کالج میگزین

در نوامبر ۱۹۵۱ و فوریه و می ۱۹۵۲.

۳- ملخص مکاتبات رشیدی با تعلیقات به انگلیسی ناتمام و چاپ نشده.

او می‌خواست است که تعلیقات بیشتری بر این کتاب بزند و آنرا به انگلیسی

برگرداند که در گذشت و افسوس برای پسینیان گذاشت.

در انجمن علمی که درباره رشیدالدین در تهران در سال ۱۳۴۸ بر گزار

شده است خطابه‌هایی درباره رشید همدانی خوانده شده من هم خطابه‌ای

داشته‌ام که در کارنامه آن انجمن در سال ۱۳۵۰ چاپ شده است (ص ۱۰۱-۱۰۹)

و من آنچه میدانستم در آن درباره سوانح رشیدی گفته‌ام. چاپ دوم این کتاب را

نیز در همان انجمن به این ناچیز و اگذار دندومن از همان هنگام بدان پرداختم

و کار را آماده ساختم و به دانشگاه تهران پیشنهاد چاپ آن را دادم . قرار بود که استاد شادروان دانشمند مجتبی مینوی کارم را ببیند و با کمک بینایی و آگاهی علمی او این کار انجام پذیرد افسوس که او در گذشت و من از راهنمایی او بی بهره ماندم اینک بهر اندازه‌ای که با کم مایگی خود توانستم ، آن را بانگاہ به نسخهٔ ملك و چاپ لاهوری پاکیزه ساختم و به پیشگاه دانشمندان عرضه میدارم و میدانم که کم و کاستی بسیاری در آن هست امید که دیگری بتواند آنچه باید و شاید بکار بندد .

در پایان وظیفهٔ خویش میدانم از دانشمندان آن انجمن به نیکی یاد ، و از دانشمندانی که مرا بدین کار داشتند و وسایل مالی آن را فراهم آوردند همچنین از رهبران و کارگردانان دانشگاه تهران و کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد که در تسهیل کار نشر آن لطفها کردند و از چاپخانه بهمن سپامگزاری کنم .

تهران اسفند ۱۳۵۸

محمد تقی دانش‌پژوه

گزیده گفتار روبن لوی

خاورشناس روبن لوی در مجله آسیایی سال ۱۹۴۶ شماره ۲۰۱ (ص ۷۴-۷۸) درباره سوانح گفتگو داشته و گزیده سخنان او چنین است:

نامه‌های رشید که برون در تاریخ ادبی ایران شناسانده و در فهرست کتابخانه او هم از نسخه‌های آن یاد شده است بسیاری از آنها نادرست می‌نماید. سبک نگارش رشید در آنها نیست و اشتباه تاریخی هم دارد و مطالب دور از حقیقت در آنها کم نیست و اغراق نیز در آنها یافت می‌شود. چنین سبک مبهم و گنگ و ناستوار درباره خراجها و درآمدهای دولت، رشید سیاست مدار را نمی‌زیبد، به ویژه اینکه او را هم چشمانی بوده و او از گزند آنها نمی‌توانست آسوده بماند و دست به اینگونه بخششها و مهر با نیهابزند و به این اندازه شکوه و توانگری برسد.

رشید در آغاز پزشک اباقاخان (۶۶۳-۶۸۰) بوده و گویا کار دیوانی نداشته است. او در روزگار غازان (۶۹۴-۷۰۳) به وزارت رسیده و سعدالدین با او همکاری می‌کرده است. در روزگار اولجایتو (۷۰۳-۷۱۷) در ۷۱۱ سعدالدین کشته شده و علی‌شاه در برابر اومی بود و آن دو بایکدیگر سازگاری نداشتند. اولجایتو ناگزیر شد که کشور را در ۷۱۴ برای آن دو وزیر دو بخش کند تا اینکه در سال ۷۱۷ او از وزارت افتاده و یک سال پس از آن در ۷۱۸ به گناه زهر خوراندن اولجایتو کشته شده است:

۱- نامه شماره ۸ تاریخ ۶۹۰ دارد و در سلطانیه نوشته شده است (ص ۲۶) این شهر اگرچه در روزگار ارغون (۶۸۳-۶۹۵) بنیاد گرفته است مگر اینکه دیری پس از ۶۹۰ آن را «سلطانیه» نامیده‌اند و بایستی پس از فرمان روا شدن اولجایتو در ۷۰۳ بنام سلطان بدین نام خوانده شده باشد.

۲- در نامه هشتم (ص ۲۳) سرپرستی کشورهای ایران از آب آمویه تامر ز روم و کناره‌های دریای هندوسند و سرزمینهای مصر و ارمنستان و جزاینها به مجدالدین پسر رشید داده شده است و چنین چیزی درست نمی‌نماید کمینه آنکه

میدانیم که مصر در دست مغولان نبوده است وغازان خراسان و دو عراق و فارس و روم و آذربایجان و جزیره رادر دست داشته است و کشور اولجایتوهم گسترده تر از این نبوده است .

۳- در نامه پانزدهم (ص ۴۸) پایگاه شیخ الاسلامی و پیری خانقاه غازان در بغداد به مجدالدین بغدادی داده شده است . مستوفی قزوینی در نزهة القلوب (ص ۳۲) از خانقاه غازان در نجف یاد کرده است نه از خانقاه دیگر او .

۴- در نامه شانزدهم (ص ۵۵-۵۵) تاریخ ماه شعبان ۶۷۰ دیده میشود و از کار دیوانی رشید یاد میگردد و از اینکه او باین کارهای فراوان شرف الدین حسن را فراموش کرده است باینکه رشید در آن زمان تنها به کار پزشکی آباقاخان می پرداخته است .

۵- در نامه بیستم (ص ۶۵) از کمکی که رشید به دانشمندان کرده است یاد شده است . در میان اینان سنی و شیعی هر دو دیده میشود باینکه خودش شافعی است . از میان آنان قطب الدین شیرازی که در سال ۷۰۰ در اثر شرکت در شورش فرمان کشتن او را داده بودند (گزیده ص ۵۹۴) و قطب الدین رازی از توانگران به شمار می آمدند (الدرر الکامنة ۴: ۳۳۹ و ۳۴۵) . قاضی بیضاوی مفسر گویا در ۷۱۶ در گذشته و شاید هم در ۶۸۵ یا ۶۹۲ . عضدالدین ایچی در سال ۷۰۰ زاده شده و اوهم از توانگران بوده است . اصیل الدین پسر خواجه طوسی است و جمال الدین ابن المطهر حلی از شیعیان است نیز شمس الدین هندی که در دهلی میزیسته است و سیف الدین مصری از مردم انطاکیه و عزالدین یوسف قندهاری و زکریا هولتانی و اختیار سجستانی است .

۶- در این فهرست از دانشمندی هندی نام برده شده و در نامه های دیگر (ش ۳۰ و ۴۴ و ۴۸ ص ۱۴۶ و ۲۳۷ و ۲۵۲) برمی آید که رشید در هند آبرو و پایگاهی داشته و در روزگار ارغون (۶۸۳-۶۹۰) به شهر دهلی رفته و با سلطان علاء الدین دیدار کرده و اوهم يك بار به رشید نامه نوشته و دوست او بوده و پادشاه هند از در آمد گجرات وی را بهره مند میساخته و کار گزاران او بباستی آن در آمد را به نمایندگان رشید در بصره برسانند . باینکه علاء الدین چهار بار

۱- نکارنده گویا در اینجا درست نکرده است چه آنکه در زبده آمده است . «سیده» است نه آن شیرازی رشید .

پنج سال پس از ارغون بر تخت نشسته است^۱.

۷- در نامه ۴۴ (ص ۲۳۸) در نسخه اصل برون برگ ۱۴۴ پ (نیز در نسخه ملك ۱۲۲ ر) از تاریخ ۷۸۰ که در هر دو چاپ به قیاس به ۷۰۸ برگ گردانده شده است یاد شده است با اینکه رشید شصت و در سالی پیش از آن در گذشته بود.^۲ پس لوی در درستی استناد این نامه‌ها شك میکند ولی در دانشمند خاور شناس شوروی پتروشفسکی Petrochevski در ۱۹۴۸ در Besnik L.G.Y. (مجله پیک دانشگاه لنینگراد) ش ۹ ص ۱۲۴ و ۱۳۰ به او پاسخ گفته و آنها را درست پنداشته است.

او در کشاورزی و زمین دارای در ایران روزگار مغول در سده‌های هفتم و هشتم (۱۳ و ۱۴) (ترجمه فارسی کریم کشاورز چاپ ۱۳۴۴ تهران ۱: ۲۶-۲۸) گزیده‌ای از آن گفتار را آورده و گفته که می‌پذیریم که در آن نامه‌ها ناسازگاریهای تاریخی هست و شاید هم در هنگام گردآوری آنها که گویا در روزگار وزارت پسرش غیاث‌الدین محمد (۷۲۷-۷۳۸) رخ داده چیزهایی به سود جانشینان رشید بر آن افزوده باشند ولی مطالب اصلی آن دست نخورده و می‌توانیم آن را برای سازمان اجتماعی و اقتصاد آن روزگاران سندی‌ارزنده بدانیم.

۱- نیز بنکرید به آنچه محمدشفیع در این باره گفته است (حاشیه ص ۱۶۳

و ۱۶۷ و ۳۶۴)

۲- از دختر گرامیم نسرین خانم بسیار سپاسگزارم که گفتار لوی را برایم از انگلیسی به فارسی در آورده و من توانستم گزیده آن را بانگاه به متن انگلیسی آن در اینجا بیاورم.

گزیده دیباچه فالینا

خاورشناس شوروی خانم ا. ای. فالینا که من او را در بنیاد خاورشناسی مسکو دیده بودم ترجمه این نامه‌ها را با دیباچه و تعلیقات و فهرستها در ۱۹۷۱ به چاپ رسانده است. او از چاپ لاهوری و نسخه لنینگراد و مجلات ایرانی در این چاپ بهره برده و در دیباچه و تعلیقات بررسی سودمندی کرده است. این دیباچه را سرکار خانم دکتر پروین منزوی پزشک از دانشگاه لنینگراد برای من از روسی به فارسی برگردانده و از ایشان بسیار سپاسگزارم. اینک گزیده‌ای از این ترجمه را در اینجا می‌بینیم:

رشیدالدین سیاستمدار سده هفتم و هشتم در روزگار مغولان میان سالهای ۶۲۸ و ۶۴۵ در همدان از خاندانی پزشک‌زاده و در زمان اباقاخان (۶۶۳-۶۸۰) پزشک دربار شده بود. او مردی دانشمند و ادیب و پزشک و گیاه‌شناس و مورخ بوده و به ریاضی و هیئت و دانشهای دینی و کارهای دیوانی آشنایی داشته است. او در ۶۹۷ به وزارت دربار ایران ربایان مغولی گمارده شده و با اینکه خود یک بورکرات و دبیر شهری بشمار می‌آمد دوستانیک فرمانروایی متمرکز گشته است. او را در این کار هدفی شناخته شده بود، و او از درخشانترین خردمندترین اندیشه‌ساز یا ایدئولوگ دستگاه فرمانروایی نیرومند ایلخانی به‌شمار می‌آمده و میخواست است که خداوندش غازان روش سیاسی سلجوقی را پیش گیرد چنانکه در دستورهای غازانی آیین سلجوقی نمودار است و آن را نمونه‌ای از سازمان درست فرمانروایی می‌دانستند و خود رشید هم بارها از نظام‌الملک و ملک‌شاه یاد کرده است.

او نوزده سال در دستگاه دیوان بوده و چه در زمان غازان و چه در زمان اولجایتو (۷۰۳-۷۱۷) دنباله‌رو او، همواره میخواست است که میان مغولان پیروز و مردم شکست‌خورده لگام‌زده ایرانی آشنایی دهد، و از خودسریهای کوچ‌نشینان بیابان‌گرد مغول بکاهد، و آن فرمانروایان بیگانه‌ها را تا هر اندازه

که بشود با رهبران و سروران فتودال تیولدار شهرها نزدیک کند و کشور را آباد سازد. او در این میان خود را نیز فراموش نمی کرد و میکوشید که هم خود و هم خویشانش در دیوان و دربار به پایگاهی ارجمند برسند و باینکه از توانگران به شمار می آمده دوست میداشت که در سایه آن دست به نوسازی کشور بزنند تا مردم در آسایش باشند و بهره کشی ها، زشت مغولی کمتر گردد. زندگی مردم اندکی بهتر شد و شاید پاییدن فرمانروایی مغولی در سایه نوسازی او و غازان باشد.

باینکه در هنگام وزارت او کارهای کشور در دست او و فرزندان و دوستان و خویشان او بوده است سر نوشت بسیاری بهره او گشت، چه اندیشه تمرکز سیاسی که او داشت با اندیشه فتودالی و روش کوچ نشینی مغولی نمی ساخت. پس از اولجایتو ابوسعید خردسال به پادشاهی رسید و سرپرست او امیرچوپان که رهبر یکی از خاندانهای نیرومند بیابانی بوده با تاج الدین همچشم رشید بسیار نزدیک بوده است. رشید را پشتیبانی نماید و خانه نشین گشت. پس از یک سال دشمنان، او را با پسرش ابراهیم به گناه زهر خوراندن اولجایتو که به دروغ به او بسته بودند با شکنجه بکشند. خاندانش تارومار شده و خواسته های او را ربودند و ربع رشیدی ساخته او هم ویران گشت. پس از ده سال بی گناهی او آشکار شد و غیاث الدین را به وزارت برگزیدند و او هم کوشید که روش پدر را دنبال کند. رشید گذشته از سیاست به دیگر دانشها نیز آشنا بود. به دستور غازان تاریخی ساخت که با آن صدها سال نامش زنده مانده و امروز هم آن دفتر برای سرگذشت مغولان در خاور نزدیک از بهترین سرچشمه ها میباشد. دفتر تاریخ «هیستوریوگرافی» (همان جامع التواریخ) او از زندگی اجتماعی و اقتصادی کشور ایران ایلخانی به ما آگاهی میدهد و هیچ نگارش دیگری با آن همسنگ نیست. با آن ما می توانیم از روش زمین دادی و گونه گون باج گیری و کارهای دهگانی و اقتصادی کشوری و جز اینها آگاه گردیم. چهل حکایت تاریخ غازانی خود یک سرچشمه پرارزشی می باشد و در آن دستورها ایست درباره نوسازی و آبادانی کشور. رشید چون آن را به دستور غازان ساخته است ناگزیر بود که از وی ستایش کند، و این ستایش از ارزش آن نمی کاهد. این دفتر تاریخ که به گفته بار تولد بازپسین نگارش تاریخی سده های میانین ایران است، نزدیک

به صد و پنجاه سال است که دانشمندان را به سوی خود کشانده ، و نوشته‌های فراوانی درباره آن داریم و امروزه در جهان بسیاری از دانشمندان از آن بررسی میکنند.

نامه‌های رشیدالدین یا مکاتبات رشیدی

در کنار آن دفتر تاریخ که سرچشمه‌ای با ارزش برای تاریخ کشورهای خاورمیانه و نزدیک سده هفتم و هشتم است ، مکاتبات رشیدی داریم که تاریخ نگارش آن روشن نیست ، و آن را دبیر پیشین رشید شمس‌الدین محمد ابرقوهی ، سالها پس از مرگ وی در زمان وزارت پسرش غیاث‌الدین محمد رشیدی در سالهای ۷۲۷-۷۳۶ در دفتری گرد آورده و سوانح الافکار رشیدی نامیده و میخواست است که در آن از خرد و توانایی رشید به نیکی یاد کند و آن را نمونه‌ای پیروی کردنی نشان دهد. از همین روی در آن چند نامه پندآموز گذارده شده و میرساند که رشید با قابوس نامه و شاه نامه و سعدی نامه دل بستگی داشته است. سبک و ریخت نامه‌ها به ویژه در آغاز یکسان و یک نواخت نیست و گویا برخی از آنها را دبیران رشید از نو نوشته‌اند. در آنها سبک فارسی پیش از مغول هویدا است. در آن بخش از نامه‌ها که دستورهای اقتصادی و سیاسی داده میشود دیگر سبک «دفتر تاریخ» دیده نمی‌شود و نامه‌ها به ساخت سندهای روز درمی‌آید

چنانکه پتروشفسکی گفته است در این نامه‌ها دستورهای اقتصادی گذارده شده تا اینکه از رشید به نیکی یاد گردد و بازماندگان وی از آن سود ببرند. دفتری که نامه‌های رشید در آن گردآوری شده است در خاور در دسترس گذارده شده و چندین بار از روی آن در سده‌های هشتم و نهم (مانند نسخه کهن برون) و پس از آن (مانند نسخه نونویس برون و گنجینه‌های ایرانی دیگر) رونویسی کرده‌اند. از این گذشته چند تایی از این نامه‌ها در آثار الوزراء عقیلی هم آمده است.

در نسخه لنینگراد فهرست اموال و املاک رشید و مستمری‌ها و جز اینها از آنچه که مدرک اقتصادی به شمار است نیامده و تنها به عبارتهای شیوا و زیبای آن نامه‌ها بسنده شده است پس چنین گمان میرود که در سده یازدهم آن نامه‌ها اثری ادبی به شمار می‌آمده است. از نسخه‌های سده سیزدهم نیز همین نکته برمی‌آید، چنانکه شاهزاده بهمن میرزا دستور نوشتن نسخه‌ای را در ۱۲۶۶ داده بوده است و او را می‌شناسیم.

اروپائیان مکاتبات رشیدی را با فهرستی که روسوی خاورشناسی فرانسوی برای نسخه‌هایی که با خود برده بود به نگارش درآورد شناخته‌اند، و آن نسخه‌ها راهم فرهنگستان پترسبورگ در ۱۸۱۹ خرید و به موزه آسیایی بخشیده است. در میان این نسخه‌ها که به عربی و فارسی و ترکی بوده و شماره آنها به ۵۰۰ می‌رسید مکاتبات رشیدی هم یافت شده، همان نسخه سده ۱۱ که اکنون در لنینگراد است. خریدن مجموعه روسو بر سر زبانهاست رفت و در همان سال ۱۸۱۹ رهبر موزه آسیایی در ضمیمه اخبار «سنت پترسبورگ» (شماره ۹۱ آلمانی و ۹۳ روسی) گزارش آن را داده است. گرچه این یادگار تازه روزگار مغول در خاورمیانه و نزدیک شهرتی یافت ولی نمیدانیم چرا دانشمندانی که به آثار رشیدی می‌پرداخته‌اند مانند برزین و بلوشه و بار تولد بدان پرداخته‌اند. تا اینکه صد سال گذشت و مکاتبات رشیدی را باستان شناسان انگلیس ارج نهادند، چونکه هوتم شیندلر دو نسخه‌ای از آن را به انگلستان برد و آن دو بدست ادوارد برون رسید، و او در اکتبر ۱۹۱۷ آن را شناساند و آن نامه‌ها را برای آشنایی با تاریخ مغول در ایران پر ارزش نشان داد. در ۱۹۲۰ تاریخ ادبی ایران او به چاپ رسیده و گزیده‌ای از آن نامه‌ها و فهرست پنجاه و سه نامه در آن گذارده شده است. پایه کار برون هم بررسی بود که له استرنج و هوتم شیندلر در این زمینه کرده‌اند. کار برون در آن کتاب ده سال به جای اصل مکاتبات رشیدی منبعی برای خاورشناسان بوده است.

او در ۱۹۲۱ تاریخ پزشکی عربی نوشته و در آن از رشید بیشتر سخن داشته و چند نامه او را که با پزشکی پیوندی دارد در آن آورد. آن تاریخ، سخنرانی‌ها ایست که او در سال تحصیلی ۱۹۱۹-۱۹۲۰ در دانشکده پزشکی کیمبرج کرده است. این را هم باید گفت که برون از نسخه‌های خطی از مکاتبات چندان بهره برداری نکرده بود، بلکه از بررسیهایی که محمد شفیع لاهوری در باره آن نامه‌ها کرده کمک گرفته است.

لاهوری نزدیک به همان سالها دست به ترجمه آن نامه‌ها به انگلیسی زده بود و به نوشته برون و نیکولسون میخواست است آن را چاپ کند، ولی تا سال ۱۹۵۵ به ساخت دستویس مانده و هنوز هم چاپ نشده است. خود برون درباره مکاتبات رشیدی دو صفحه‌ای نوشت همانکه در فهرست نیکولسون آمده است. آنچه

در فهرست دیده میشود همانهاست که پیشتر دربارهٔ نسخه خود نشر داده بود. در آن فهرست یادآوری شده است که در مکاتبات نکته‌های با ارزشی دربارهٔ تاریخ ایران یافت میشود.

پس از این ادیب نامور ایرانی وحید دستگردی پنج‌نامه از مکاتبات رشیدی را که عبارتند از نامه او به صدرالدین ترکه و پسرانش عبداللطیف و علی و جلال-الدین و شهاب‌الدین (شماره‌های ۱۳ و ۲۰ و ۱۹ و ۲۱ و ۲۲ لاهوری) را از روی دو جنگ خطی ایرانی چاپ کرده است.

در ۱۹۳۰ عباس اقبال در مجلد یکم تاریخ ایران در بحث از ربع رشیدی آن را منبعی بشمار آورده و آشکارا از آنها بهره برده است ولی نمیدانیم از کدام نسخه.

در ۱۹۴۰ علی‌زاده و پتروشفسکی آن را برای تاریخ مغول منبعی به شمار آوردند. در ۱۹۶۶ ایران شناس انگلیسی روبن لوی بی‌هیچ دلیلی مکاتبات رشیدی را نمونه و تقلیدی از اصل هندی سده نهم دانست. پتروشفسکی از او خرده گرفته و گفته که در مکاتبات عبارتها و واژه‌های فراوانی است که جز از یک سیاست‌مدار سده هفتم و هشتم بر نمی‌آید و هیچ بیگانه‌ای نمی‌تواند چنین اندیشه‌ای داشته باشد. به گفتهٔ لاهوری کهن‌ترین نسخهٔ مکاتبات از سده‌های هشتم و نهم است و نویسندگان هم از آنها بهره برده و در دفترهای خود گنج‌انده‌اند.

پس از این میرسیم به محمد شفیع لاهوری سرپرست دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور که در ۱۹۴۷ مکاتبات را با طرزی شایسته به چاپ رساند. چنانکه از گفتار ۱۹۴۰ او دربارهٔ نامه‌های پیوسته به هند برمی‌آید، او از سال ۱۹۲۰ به مکاتبات رشیدی در نسخه‌های برون می‌نگریسته است. پایه کار او همان کهن‌ترین نسخهٔ برون است با سنجش با آنچه در ارمنان (نامه‌های شماره ۱۳ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲) و در آثار الوزراء (نمیدانیم کدام نسخه) آمده است. در این باره هم چیزی درست نمی‌توانیم بگوییم زیرا چاپ او را دیباچه‌ای نیست. لاهوری حاشیه‌های سودمندی بر کتاب افزوده و در روشن ساختن آن از فرهنگها و کتابهای تاریخی و ادبی کمک گرفته است.

مینورسکی این چاپ را بسیار ارزش نهاده و گفت که با آن گفتار لوی از ارزش افتاده است.

در همان ۱۹۴۸ که سال چاپ لاهوری است حسین نججویانی از روی

نسخه برادرش محمد نخبجوانی نامه شماره ۱۷ و گزیده نامه‌های ۱۸ و ۵۱ را در نشریه ادبیات تبریز چاپ کرده و تاریخچه ربع رشیدی را از روی آنها روشن ساخت. او از چاپ لاهور آگاه نبوده، میان نشر او و آن همان اختلاف نسخه‌ایست که در نسخه لنینگراد هم هست.

در مجله دانش دیباچه مکاتبات رشیدی از روی نسخه ملك و اقبال چاپ شده و کم و کاستی که در چاپ لاهور بوده است با آن برداشته شده است.

در ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ایران شناسان شوروی مانند علی‌زاده و پتروشفسکی به مکاتبات رشیدی پرداختند و آن دومی در گفتارهای خود درباره کشاورزی ایران در سده هفتم و هشتم و در کتاب کشاورزی و زمین‌داری در ایران روزگار مغول (چاپ ۱۹۶۰) از آن بسیار بهره برده است. علی‌زاده هم در کتاب تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی روزگار مغولها چاپ ۱۹۶۵ از مکاتبات رشیدی بهره‌ور شده بود. فالینا و کیکادزه نیز از آن بهره یافته‌اند،

در سالهای اخیر در نوشته‌های خاورشناسان خارجی کنونی از آن مکاتبات بسیار یاد میشود. با اینکه بیش از بیست سال این کتاب چاپ شده است، آن را برای تاریخ اجتماعی و اقتصادی بکار نمی‌برند. تنها خاورشناسان شوروی هستند که آن را منبعی با ارزش به شمار آوردند. کارل یان ناشر جامع‌التواریخ هم بدان ارزش نهاده است. تنها شورمان Schurmann آمریکایی را می‌شناسیم که از آن برای اصطلاحات مالی روزگار مغولها بسیار بهره برده و دو بخش از نامه شماره ۲۳ را که نظام مالی ایلخانیان را نشان میدهد در گفتار خود ترجمه کرده است.

لمبتن در «زمین‌داران و دهکانات سده‌های میانی»، تنها از آن یاد کرده و اشپولر هم در تاریخ مغول خود از آن بهره برده است. دانشمندان کنونی ایران بیشتر از دیگران بدان می‌نگرند، و از آن در دفترهای تاریخ شهرها و بخشهای ایران و فرهنگ ایرانی روزگار مغول بسیار بهره می‌برند.

محدث ارموی در چاپی که از آثار الوزراء عقیلی کرده است نامه‌هایی از سوانح رشیدی را که در آن آمده است با چاپ لاهوری سنجیده و بسیاری از عبارتهای نامه ۲۲ را در المعجم فضل‌الله منشی قزوینی یافته و چنین گفته است: رشید در آنجاها از قزوینی بهره برده نه او از رشید گرفته باشد، چه او وزیری بود پرکار و نمی‌توانست به کار ادبی پردازد، ولی قزوینی مردی ادیب است و سرگرم

اینگونه کارها و رشید از نوشته او برداشته است. ولی باید گفت که قزوینی دیر سرشناس و ناموری نبوده، و المعجم او هم نگارش برجسته‌ای نیست و بازگویی است از نوشته‌های پیشینان.

دست نویسه‌های سوانح رشیدی

اکنون ما سیزده نسخه از این دفتر می‌شناسیم که هشت‌تای آنها مورخ و شناسانده شده‌اند. از سه نسخه آنها تنها پاره‌های چاپ شده‌ای در دست داریم. درباره یکی از آنها گفتاری گسترده در دست است، از بازپسین آنها جز اینکه هست آگاهی دیگری نداریم.

از این نسخه‌ها دو تا در کیمبریج و یکی در لنینگراد و یکی در استانبول و آنچه می‌ماند در ایران هستند که از آنها چندان آگاه نیستیم و تاریخ آنها را هم نمی‌دانیم، از کتابها و مجلات ۴۵ سال اخیر است که به بود آنها راه یافتیم چون آنها در دسترس من نیست من نمی‌توانم آنها را با نسخه‌های دیگر بسنجیم. آنچه در مجموعه‌ها و سفینه‌های ایرانی از این مکاتبات هست هم چیز درستی نمی‌دانم. اینک آنها را به ترتیب تاریخی در اینجا برمی‌شمرم:

۱- نسخه برون که پایه کار چاپ لاهوری و به گمان او از سده ۹ و ۸ است، در ۸۲ برگ و دارای ۵۳ نامه و آغازش افتاده و در انجام افتادگی ندارد. آن را هوتوم شیندلر در ۱۹۰۸ در تهران خریده و در دسترس لسترنج گذارده سپس به دست برون رسیده و او آن را در ۱۹۲۶ با مجموعه خود در کیمبریج گذارده است.

۲- نسخه حسین آقای ملک بنام سوانح الافکار رشیدی و مورخ ۹۶۸ و به نوشته فؤاد عبدالمعطی الصیاد در ۱۴۹ برگ ۱۷ س به نسخ با عنوانهای زیبا و آغاز و انجام آن کامل و دیباچه ابرقوهی و نامه نخستین را دارد از تکه‌ای از آن که در مجله دانش آمده است پیداست که واژه‌های بی‌نقطه و غلط در آن بسیار است.

۳- نسخه لنینگراد در بنیاد خاورشناسی فرهنگستان که از روسو بوده است و علی نقی پسر عبدالقادر قریشی بهبهانی آن را در پایان رجب ۱۰۸۸ برای پاشا حسن آقا نوشته و ۷۴ برگ ۱۵ س دارد. به نستعلیق است با جلد چرمی به روش خاوری با برگ‌شمار اروپایی گویا از فرن Fraehn تنها سی و سه نامه از پنجاه و سه نامه چاپ لاهوری آن هم نه کامل و با ترتیبی دیگر در این نسخه هست. آغاز آن گونه‌ای دیباچه است و عنوانی ندارد. نامه شماره یکم برون که

به مجدالدین اسماعیل فالی نوشته شده در چاپ لاهوری دومی است. از نامه شماره ۳ تا ۲۳ مقداری در این نسخه آمده ولی به همان ترتیب چاپ لاهوری سپس در برگ ۵۳ پ که نامه ۲۳ انجام میگیرد نامه ۲۵ میآید آنگاه شماره ۲۶ و ۲۷ و آغاز نامه ۲۹ پس از برگ ۶۳ که افتادگی‌هایی در میانه دارد در میانه از ۶۶ پ تا ۶۹ نامه ۵۳ آمده است و نامه ۵۰ در پایان آن است. دو صفحه آغاز نامه درباره همدردی و تسلیت مرگ فرزند است سپس اندکی افتاده و آنگاه ارمغانهایی که فرستاده شده میآید آنگاه کلفن یا آنچه که نویسنده نسخه در پایان آورده است.

چگونگی نسخه میرساند که چندبرگی از آن کم شده و برگ ۶۳ هم در جای دیگر دوخته شده با اینکه باید پس از برگ ۶۹ گذارده شود. گویا ترتیب نامه‌ها در آغاز در این نسخه جز ترتیب نسخه برون بوده است. نامه‌های ۱۸ و ۱۹ و ۲۲ و ۵۰ در آن از چاپ لاهوری کوتاه‌تر است و فهرست خواسته‌ها و زمینها و چیزهایی که بدان وابسته است در این نسخه نیامده است. گویا در سده ۱۱ عنوانها را کوتاه کرده اند. متن نامه‌ها با چاپ لاهوری به جز چند اختلاف نسخه بی ارزش مانند «نمودن» به جای «کردن» یکی است.

۴- نسخه دانشگاه تهران در مجموعه ۵۱۲۳ به نستعلیق سده ۱۲ و ۱۳ که در برگ ۲۶ تاریخ ۱۲۲۴ دارد.

۵- نسخه سنا در مجموعه ۴۷۲۴ از سده ۱۲ و ۱۳ با تاریخ ۱۲۵۴.

۶- دومین نسخه برون از سده ۱۳ که به گفته نیکولسون و لاهوری رونویس نسخه نخستین است. به نوشته برون در ۱۹۱۷، و نیکولسون در فهرست، این یکی برای شاهزاده بهمن میرزا در ۱۲۶۶ نوشته شده است.

۷- نسخه کتابخانه ملی تبریز شماره ۴۱۳ نوشته محمدعلی تبریزی در

۱۳۰۳.

۸- نسخه ذکاء به نستعلیق سده ۱۳.

۹ و ۱۰- دو نسخه‌ای که در ارمغان از آنها بهره برده اند یکی از آن حاجی سید نصرالله تقوی دومی از آن عزیزالله فولادند بختیاری که وحید دستگردی آنها را «سفینه» نامیده است.

۱۱- نسخه محمد نخجوانی که حسین نخجوانی بندهایی از روی آن چاپ کرده است.

۱۲- نسخه دانشگاه استانبول شماره ۸۸۴ که زکی ولیدی طوغان در گفتار خود از آن بررسی کرده و گفته که آن از نسخه برون افزون تر است.
۱۳- نسخه‌ای که در ۱۹۵۰ در کتاب فروشی اقبال بوده و چیزی درباره آن نمیدانیم.

سوانح رشیدی به مانند يك سرچشمه

در روزگار فرمان‌روایی مغولان در ایران و کشورهای همسایه آن، دفترهای تاریخی بسیاری بنگارش درآمده است که هر يك برای بررسی آن خود سرچشمه‌ایست. نامهای واردان باد زبردی و کیراکوس گنجوی و نسوی و جوز-جانی و جوینی و ابن‌الاثیر و حمد قزوینی و وصاف شیرازی بسیار بر سر زبانها است، و همه اینان این پیش‌آمدرا خود دیده و نوشته‌های آنها سندهم زمان برای آن است.

برای دانشمندان روزگار ما سنجش نوشته‌های تاریخی رسمی آن روزگار با آنچه که مردم زیر دست مغول به ویژه نگارندگان ارمنی و سوری نوشته‌اند و با آنچه جهان گردان اروپایی مانند مارکوپولو و دیگران بدان گواهی داده‌اند بسیار با ارزش است. گذشته از همه اینها که هر کدام ارزش تاریخی دارند سوانح رشیدی از همه ارجمندتر است. این نامه‌های نیمه شخصی و نیمه رسمی و زیر توانای مغولی خود شناساننده خویش است و از آنها چیزهایی درمی‌یابیم که در تاریخ رسمی نخواهیم دریافت.

از سوی دیگر این نامه‌ها بادیگر سرچشمه‌ها به ویژه با جامع‌التواریخ مانند گی دارد و از زندگی آن روزگار بیشتر به ما آگاهی میدهد و به پدیده‌های اجتماعی و اقتصادی بهتر راه‌بری میکند.

رشید نه تنها يك مرد سیاست‌است و نزدیک به رهبری توانا بلکه با آگاهی گسترده‌ای که داشته است پزشک و گیاه‌شناس و تاریخ‌دان و فقیه و سراینده و سیاست‌دان بوده و نامه‌های او هم چندسویه است و در آنها دستورهای اقتصادی دولتی و پندهای خانوادگی و آمادگی‌های جنگی و دیدهای سیاسی با انشائی گبر و زیبا، همچنین اندیشه‌های دینی و آگاهیهای پزشکی بایادی از پیامبر و برجستگان اسلامی و افلاطون و جالبینوس دیده میشود.

در آنها آیت‌های قرآن و شعرهای فارسی و تازی از سعدی و نظامی و متنبی

وجز آنان و سروده‌های خود او آمده و در بسیاری از آنها سبک زیبای ادب فارسی به ویژه قابوس نامه دیده میشود ، چنانکه در نامه‌های شماره ۲۷ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ نشانه این کتاب را می‌بینیم. در پند به پسران خود و دستورهای پدران خویشتن گاهی داستانی از روزگاران پیشین (مانند نامه شماره ۲۹) و در کنار آن شمارش خشک زمینها و چارپایان و دهکانها و برده‌های خود می‌آورد ، همچنین جدولی در آن میگذارد برای مالیات و باج و خراج استانهای گوناگون و از زمینهای خویش و از نقشه و طرح جویبار تازه و خانه و شهر یاد میکند و گاهی هم از کارکنان خانگاہ و ارمغانی که به دانشمندان بایستی فرستاد و از داروها و درختان میوه دار و پارچه‌ها و سنگهای بهادار و جز اینها.

کسانی که این نامه‌ها بدانها نوشته شده بیشتر فرزندان او هستند که در دستگاہ دولت پایگاهی بلند داشته‌اند همچنین سرشناسان شهرها و کارکنان بلند پایه دولت و دانشمندان نامور و پزشکان که در میان آنها شیخ صفی اردبیلی هم هست ، پنج نامه به شناختگان شهرها و سه نامه به دیگران است.

همین گونه گونی این نامه‌ها چند سویکی آنها را میرساند و نکته‌های تازه‌ای با خود دارد. در آنها ما از زندگی آن روزگار از باج گیری و کشاورزی و وابستگی تیولی برزیکران و زمین‌داران و بردگی و پیشه‌وری و بازرگانی و جز اینها و از سیاست و فرهنگ آن زمان آگاه میشویم و بیشتر به ارج آنها پی می‌بریم و درمی‌یابیم که با آنها ما می‌توانیم از هر رشته‌ای بررسی کنیم مانند تاریخ پزشکی ایران و تاریخ کشاورزی و تیول‌داری سده هفتم و هشتم. آنها را ما می‌توانیم نخست برای تاریخ پیوندهای اجتماعی و اقتصادی و تاریخ سیاسی روزگار فرمانروایی مغولها در ایران و آن سوی قفقاز و آسیای میانه سرچشمه‌ای بدانیم.

در این نامه‌ها دیدگاه سیاسی رشید نمودارتر است و او در آنها میخواهد فرمانروایی ایلخانی را ایرانی نشان دهد و خانهای مغول را پادشاه می‌نامد. او در سراسر آنها میکوشد که باج و خراج را اندازه‌ای باشد و کارکنان شهرها و روستاها روش بدی پیش نگیرند و بهره‌کشی نکنند و با کشاورزان و باج پردازان نرمی نشان دهند. چه فرمانروا را نرمی بخردانه می‌باید و شکوفایی کشور با دادگری او وابسته است. او در اینجا نمونه‌هایی می‌آورد که میرساند پدیده‌ها باهم بستگی دارند. میگوید که فرمانروایی بی‌لشکر نشود و

لشکر را باجی که رنجبران می‌پردازند پایندان است و آنان را هم تنها با دادگری میتوان نگاه داشت. این پند که در نامه ۲۲ است ما را به یاد سخنانی میاندازد که غازان خان به سرشناسان گفته و در تاریخ غازانی آمده است که من از رنجبران طرفداری نمی‌کنم اگر شایسته باشد همه آنها را چپاول میکنم و در این کار از همگان نیرومندترم می‌توانیم همه باهم بدین کار پردازیم ولی در آینده اگر به خواروبار نیازمند شوید و به سوی من دست دراز کنید با شما درشتی خواهم کرد. اگر شما آنها را برنجانید و همه دانه‌ها و علوفه‌ها را از آنها بستانید در آینده چه خواهید کرد. آنها گاهی که سربراهند نباید آنها را دشمن پنداشت. اگر بی‌راه شدند بدانها مهر نوزید و کیفرشان دهید.

اندیشه‌های سیاسی این نامه‌ها با اندیشه نوسازی و رفورم روزگار فرمان روایی غازان که رشید خود در آن دستی داشته و میان او و شناختگان شهرها میانجی بوده است هماهنگ است، و همین‌اتکاء بآنها که زمینداران بزرگ بوده‌اند و به بازرگانان و پیشه‌وران و کارکنان دیوانهای محلی خود نیرویی بوده است که غازان را به نوسازی و رفورم در سیاست ایلخانی و ادار ساخته بود.

این نامه‌ها به همه سرزمینهای ایران و بیرون ایران کشیده شد و از پنجاه و سه نامه‌ای که می‌شناسیم تنها در سه نامه به فرمان‌روایان ایلخانی خطاب شده است و سی و هفت نامه به ناموران شهرها و کارکنان بلندپایه و نمایندگان دین نوشته شده است. رشید با بسیاری از فرمان‌روایان شهرها که پس از چیرگی مغولی مانده بودند و با کارکنان بلندپایه و نمایندگان دین، وابستگی و بستگی خانوادگی داشته است. بسیاری از آن نمایندگان دینی و کارکنان دولت در آن روزگار (سده ۷ و ۸) ماهیانه همیشگی داشته‌اند. در بسیاری از این نامه‌ها از دادن و بخشیدن این ماهیانه‌ها یاد شده است (نامه ۸ و ۱۱ و ۱۴ و ۴۱ و جزاینها) در نامه ۱۹ به نام نزدیک به ۵۰ تن از ناموران دیده میشود که بدانها ماهیانه و سالیانه داده میشده است. از نامه‌ها بر نمی‌آید که این بخششها از دارایی خود رشید بوده یا از خزانه دولت، ولی چون او از اینکه با سفر غازان به سوریا خزانه تهی شده و دیگر نمی‌توان آن ماهیانه‌ها را پرداخت، یاد کرده است؛ پس باید گفت که از خزانه داده میشده است اگرچه از خود نامه بر می‌آید که این بخششها از خود رشید است.

این بخششها و ارمغانها و پیش‌کشها برای ناموران شهرها و دهشها برای

خانقاه و مدرسه‌ها و جز اینها عبارت بوده از پوشاکها و پارچه‌های گران بها و پولهای کلان و زمین. گیرندگان گوناگون این بخشها از دانشمندان دینی نامور و گزارندگان قرآن مانند ناصرالدین بیضاوی و همچنین شیخ صفی‌الدین اردبیلی که در نامه ۲۵ از او بسیار ستایش و ارمغانهای فراوانی برای پرامونیان او فرستاده شده است بوده‌اند و همین خود میرساند که وابستگی رشید گسترده بوده است.

این گونه سیاست درباره ناموران شهرها چنانکه سوانح رشیدی گواه است یاران و همدستان بسیاری برای ایلخانان به بار آورد مانند خود رشید و چهارده پسر او و خواجه طوسی و پسرش اصیل‌الدین ستاره شناس و قاضی هرات فخرالدین و پسرش و بسیاری دیگر. زندگی همین قاضی چگونگی کمک به کسانی که به درگاه مغول می‌آمدند روشن میدارد. پایه فرمانروایی هولاکویی در ایران و کشورهای همسایه آن با کمک هم بود که استوار، و دستگاه فرمانروایی شمس‌الدین کرت برانداخته شده و سرزمین او بدست ایلخانان رسید. او در روزگار غازان درنوسازی دستگاه داوری کاری داشت و به گواهی سوانح رشیدی سراج‌الدین پسرش نیز راه پدر رفت و به ایلخانها به راستی و درستی کمک نمود و از این روی بود که رشید برایش ارمغانی فرستاده است.

چهره رشید را در سوانح به ساخت وزیر پیروزیرک و دارای روشهای شهری خود تماشا میکنیم و می‌بینیم که او هم به فرمانروایان جوان مغول اندیشه شهریاری متمرکز و سافترالیزه می‌آموخته و خود هم در زندگی پرکار بوده است. او از برابر شدن با سرشناسان مغول نمی‌هراسید چنانکه در نامه ۴۴ به پسرش در گرجستان می‌نویسد و از او می‌خواهد که نگذارد فرماندهان مغول در راه خود به گرجستان به مردم آنجا بدرفتاری کنند و اگر نتواند بد و گزارش کند تا خود بدان پردازد. همین بازداشتن آنان از این خودسریها بود که پایه نوسازی غازانی شده است.

یکی از آنها آنست که غازان برای زنده کردن اقتصاد از میان رفته کشور دستور داده بود که کشاورزان و رنجبران به زمینهای ویران شده خواه شخصی یا دولتی بازگردند و آنها را آباد کنند و از باج و خراج آنان هم کاسته میشد و زمین هم از آن آنان میگشت اگرچه خداوند پیشین آنها پیدا میشده است. غازان دستور داده بود که هر که زمینی را آباد کند از آن او و خاندان

او باشد از همین روی پیش بینی میشده است که سر بازان مغولی هم خداوند زمین شوند ولی آنانکه بردگان بسیاری داشته یا می توانستند بدست بیاورند از این دستور بهتر سود بردند ، مانند خود رشیدالدین و سرانجام بر مردم چیره گشتند و در دیوان و دولت راه یافتند با همین دستور و ابستگان و نزدیکان دستگاه فرمان روایی بهتر توانستند زمینهای بایرا آباد کنند و در آنها بسر برند و از همین روی دستگاه هولاکویی و خود رشید به توانگری رسیدند . فراموش نباید کرد که رشید و خاندانش در همه کارهای دیوانی دست داشتند و همین آنها را به درآمد سرشاری رسانده است.

در سوانح رشیدی چند جا از آباد کردن زمینهای بایر یاد شده است. چنانکه رشید در نامه ۳۹ به پسرش جلال فرمانروای روم دستور میدهد که در بیابان ملاطیه بنام غازان چندین رودخانه بکنند و در کنار آنها دیه تازه بنیاد کنند و از شهرهای دیگر کشاورزانی بدانجا گسیل دارند و بدانها تخم و گاوکاری و خواروبار دهند. طرح و نقشه این رودخانهها و دهها هم در این نامه آمده است.

در شماره ۱۷ هم درباره آباد کردن پنج دهکده در باغ تازه ای که رشید برای ربع رشیدی وقف میکند سخن به میان آمده و برای آباد کردن آنها از بردگان بهره برده شده است.

در روزگار مغولان از بردگان بیش از روزگاران پیشین بهره می بردند. با یورش مغولها به بیرون مرزهای خود و کشمکشهای خانوادگی فرمانروایان آنها بسیاری از شهرنشینان و گرفتاران جنگی تا خود مغولها نیز به بردگی درآمدند. این بردهها در جنگها و کارگاههای پیشه‌وران و در کشاورزی به کار گمارده میشدند و گروهی از آنها به کارهای خانگی می پرداختند.

از سوانح رشیدی درباره بردگی روزگاران یا بخانی به ویژه کارخانگی و کشاورزی آنها آگاهی تازه و باارزشی به دست می آوریم. از این دفتر برمی آید که در سده ۷ و ۸ در ایران و عراق و روم و کشورهای آن سوی قفقاز بردگان بسیار بوده اند و در آسیای کوچک یا روم برده فروشی را بازارهای بزرگی بوده است و به گواهی نامه ۱۷ به خوبی می توانستند از میان بردگان از هر نژاد که میخواستند برگزینند و در بازارهای برده فروشی روم گذشته از برده های دیگر نژاد برده رومی هم یافت میشده است. اگرچه از سخن رشید بر نمی آید که از

«روم» او آسیای کوچک میخواید یا کشور بوزنتیا (بیزانس). به نوشته او در این نامه‌ها در آن روز گاران برده‌های حبشی و سیاه پوست هم بوده‌اند که از بازارهای افریقایی و شاید هم در «فازان» خریداری می‌شده‌اند. به بردگانی که به کارهای خانگی و کشاورزی می‌پرداختند تخم و گاوکاری و خوراک و پوشاک داده می‌شده است پوشاک‌شان ساده و از کرباس بوده و گاهی هم بدانها پوستینی میداده‌اند. به بردگان رشید پوشاک ارزنده‌تری مانند کارکنان برتر داده می‌شده است (نامه ۳۴) او در نامه‌ای که به پسرش نوشته است برای آنها وسیله‌هایی که می‌بایست درخواست کرد. بردگان کشاورز را به دیها می‌فرستادند تا آنجاها را آباد کنند. کار روی زمین و کندن جویبارها و نگاهداری آنها از آن آنان بوده است. بردگان باغهای رشید می‌بایست درختان بار آورند و بدانها آب دهند و میوه آنها را گرد آورند. رشید از بردگان خوب نگهداری میکرد و در دیهای نو بنیاد خود از زن و مرد یکسان و از يك نژاد می‌نشانند (نامه ۱۷) اگرچه نمی‌توان گفت که او تنهای روی مردم دوستی بدین کار می‌پرداخته است. سوانح رشیدی گذشته از آگاهیها که از بردگان به ما میدهد از مردمی که در کشور ایلخانی بوده‌اند هم ما را آگاه می‌سازد اگرچه در جامع التواریخ نموداری از خواسته‌های مغولها در ایران و کشورهای همسایه می‌بینیم ولی در سوانح رشیدی از ورشکسته شدن کسان یا شهرها و اینکه بایست باج و خراج از آنجاها نگرفت و بدانها مهلت داد آگاه می‌شویم. شکفت اینجا است که پسران رشید پند پدر را نمی‌گرفتند و بسیاری از شهرها و استانها را که بدانها سپرده می‌شده است مانند خود مغولها ورشکست میکردند چنانکه رشید در نامه ۵ پسرش را سرزنش میکند که قلمرو خود را ورشکست ساختی و باید با پول خود آنجا را آباد سازی.

رشید در سوانح چندین گونه باج و خراج بر می‌شمرد که در شهرها و دیها ویرانی و ورشکستگی به بار می‌آورد و شمارش این گونه گون خراجها را در جاهای دیگر نمی‌بینیم. در بیشتر جاها او از اندازه این باجها هم یاد میکند نه اینکه تنها از آنها نام ببرد. نمونه آشکار آن جدول وجوهات دیوانی خوزستان است که در نامه ۲۲ می‌بینیم که در آن گونه گون خراج و اندازه آنها در هر جایی و شمارش مردم و باج زمینها آمده است. در نامه‌های دیگر هم به آنها اشارت شده است در نامه ۲۲ از صفحه مسی که نام بلوکها و خراجها در آن نوشته شده است

یاد میشود و این یادآور دستور غازان است که لوحی محکم بسازند و اندازه مالیاتها را در آن نقش کنند و در دیها بیاویزند تا باج گیران نتوانند از آن بیشتر در خواهند.

در سراسر سوانح رشیدی ناخشنودی مردم از یاساها و آیینهای مغولی نمودار است و آن تا بجایی رسیده بود که رشید هم نمی توانست از یاد کردن آن در گذرد چنانکه در نامه ۴ از ناخشنودی بصریان آگاه میشویم و در جاهای دیگر نیز مانند تاریخ رشیدی بدان اشارت شده است. این ناخشنودی بود که به شورش سربداران انجامید.

ایلخانان پس از استوار ساختن پایه های فرمانروایی خود مانند شهریاران دیگر به شهرسازی پرداختند و این کار در روزگاران غازان و اولجایتو به بیشترین گسترش خود رسید. غازان تبریز را پای تخت کرد و اولجایتو پای تخت تازه ای بنیاد گذارد. رشید در هر دو جا کوشید که از خداوندان دنبال نماید. در سوانح رشیدی از کاری که در سلطانیه کرده باشد آگاه نمی شویم ولی از کارهای او در تبریز آگاهی می یابیم به ویژه ربع رشیدی که به پیروی از غازان چندین سال بدان می پرداخته است و در بسیاری از نامه ها از آن یاد میکند. در نامه ۵۱ می بالد و به پسرش می نویسد که سرانجام ساختمان آنجا به پایان رسیده است. چندین دانشمند مانند براون و عباس اقبال و علی زاده و پتروشفسکی و دنیکه و برتانیسکی و نخجوانی و مینوی به وصف آن پرداخته اند و نوشته های آنان در دسترس هست و نیاز به بازگویی ندارد.

رشید گویا نیروی خویش را در ده تابست سال باز پسین زندگانی خود در این ساختمان صرف کرده است و سفارشی که او در نامه ها در این باره میکند نشان دهنده این کوشش او است.

او در این ربع رشیدی بیمارستانی ساخته است با وقف کردن زمینها و باغها و جز اینها برای آن همچنین کتابخانه ای دارای دست نویسهای گرانها (نامه ۳۶). و او از باغ و ساختمانی که برای بهره برداری خود ساخته است به سر بلندی یاد میکند (نامه ۱۷) همچنین از پنج دیه در همین باغ و ربع رشیدی و دهگانانی که باید از این باغ نگهداری کنند و به آبیاری و کار کشاورزی آنجا پردازند.

رشید به کار بیمارستان آنجا بیشتر پرداخته و در نامه ۱۸ از فهرست

داروهای گیاهی که باید از هند به تبریز آورد یاد کرده است پس او هم بیمارستان را ساخته و هم هماره در اندیشه نیازمندی‌های آنجا بوده است. در نامه ۴۲ نیز نام داروهای آمده که در بیمارستان همدان زادگاه او باید بکار رود.

گذشته از آگاهی‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاست داخلی دستگاه ایلخانی در سوانح رشیدی آگاهی‌های با ارزشی از سیاست هولاکو در بازرگانی با کشورهای همسایه آسیایی و آفریقایی و اروپایی به دست می‌آید. نخست از پیوند آنها با هند به ویژه با فرمانروای دهلی که رشید در یکی از نامه‌ها از سفر خود بدانجا یاد میکند که گویا سود سیاسی هم داشته است. در این سفر او را فرمانروای دهلی پذیرفته و ارمغانهایی بدو داده بود (نامه ۴۷) همچون سیورغالی که از ملاطیه روم داشته است (نامه ۳۶).

دانشمندان از پیوند بازرگانی ایلخانان با دیگر کشورها بررسی کرده ولی در این زمینه از سوانح رشیدی بهره‌برداری نکردند. جالب‌ترین همه پیوند بازرگانی آنها با کشور روس است که در چندین نامه از کالاهای روسی مانند کالاهای مصری و عربی یاد شده است. در نامه‌های ۳۴ و ۳۷ از پارچه و پیراهن روسی و در نامه‌های ۱۹ و ۴۰ و جز اینها از پوشاک پوست خرگوش و سمور که از اروپای خاوری است یاد میشود. از نامه ۳۴ برمی‌آید که در سده ۷ و ۸ کالاهای روسی را گذشته از راه ولگا و خزر و مازندران از راه روم و دریای سیاه و تبریز نیز به دست می‌آوردند.

پس در سوانح رشیدی آگاهی‌های گوناگونی است از زندگی مردم خاور نزدیک و میانه در روزگار مغول در سده‌های هفتم و هشتم که هنوز به خوبی از آنها بهره‌برداری نشده است.

سوانح رشیدی از روی چاپی که محمد شفیع لاهوری در ۱۹۴۷ در لاهور از روی کهن‌ترین نسخه شناخته شده در آن هنگام کرده است با مقابله با نسخه خطی لنینگراد که او ندیده است و با چهار نامه‌ای که در مجله ارمغان آمده است و باتکه‌هایی از چند نامه که نخجوانی پس از ۱۹۴۷ در مجله ادبیات تبریز چاپ کرده است و با دیباچه آن که فواد عبدالمعطی الصیاد در مجله دانش آورده است و با آنچه در آثار الوزراء عقیلی چاپ محدث ارموی در ۱۹۵۹ در تهران و نسخه تاشکند گنجانده شده است، به روسی در آمده است. سنجش این نسخه‌ها و چاپها می‌رساند که متن سوانح در آنها بهم بسیار نزدیک و چندان جدایی چشم

بسم الله الرحمن الرحيم

مهدی که نهایت فهم بیادیتان زهد و پستی که نفسای مردم از ادای آن عاجز ماند ذات پاک مسیوحی را سزوخ که یک نظر اختصاصی بر بند جوامد ایزد و در ظاهر از یک پدید آمدن و مطلقاً یکبار و تضاد و تقابل با مرتب آمدن محمداً و غلامی محمداً و معرفت ساخت تا در یکی که از کف قدم و در پای قدم جمله سرودات را باطل و صحت و نصحیه اوده که از ان الله هو الحق علی که کند اولی که با کبریا کتب نکت و جبار است پادشاه و خیا و اسما شاری واسطه عهد و ضابطه و تدریجی داشت که در جمل ان الکتاب مستقلاً محققاً مبدی که ادعای و صفت با انواع و با حین حرم کلبه عطار به چل است و سایبان سر و سرشار و ابراز وقت و عمر و سر کلشن خصم را بلا از ابر سحاب سیراب ساخت که در انزل ان التمار ما انا حیا الانصاف بقدر شرفها چنانکه حکما ن بپای محبت و در در سندان غار مودت بجز ترغیبه شفا ان کرم سفا غنشد و در اول زمان تو تریاقان را سبب جلا و صوم و کشف عجاب ایشان کن و آیند نطق صحر ز منصفی از طاعتش پیکر ۵ : بر حرف او با ی الکف کبر

آغاز نسخه ملک

قدیم کس کار نیکو پسند ۵ : یکک قضا در هم نقش پسند و فرایحیات که زین عشق کاشفات بشارت جان رساند و مخلصه صلوات که شرف شد و شادان کجای عاشقان جشان بد و در صفت طرب و تریش مقدس من و خواجه کانیات و محرم حرمات و سرود عالیان و بنوع مستر ادبایان سلطان اصفا و خانم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم نظر احمد و سید که فرخ خالتا و سب مرد و جهان بیست فتنه ابدت ۵ : نازه ترین سنبل محراب نیاز خاص تر بر کوه در مای مولد شمس حرم فلان لایقین جمل شفا قد آمد صلی الله علیه و سلم انسلوا و مال ما تابع و اشیا ع اوباد که خزینه دلان حضرت بر بویب و کمران سر برده الیهیت اند و صفی قد فیکه صغر اجمین اما بعد حیث که تمام این کتابات و بعد قبه این خطبات البقیع لعمریه محمد ابرقوی که جریب بخند سجایا بخند و بی خطبات الوند لونی الزمان و محمد جمعیانانه قد فاکام ما ما نال تریبه اما جدا با مکتوب زین سلطان شادان صفا طلیان بکانه به به مگر کبری نکت اوسطی سکندره حشر انده طرب انان حکم کان بخشوع باوی و بی فعه ز حیا مرطلم وضع زنا و کبر کب مقاصد و مطالب فله ایان مآب مستحکم اکان ممکن مستغنی بسلطنت بانی میان جزای تصفی

ملكه و اعانت ازین جهت واجب دید که از خیرش فضل انعم
 خفته چند نفر هم رسد و ترشه برسد او را و کاروی بگذارد و کار
 چه هر یکی از علای و زمان و فضلی و زمان جمعی از اهل بیت بجا نماند
 و بیایع و کالات فصاحت آن بزرگان را بر سر کرده و هر که بداند بنیب و هم
 بجهت فخر و سکا ایشان منتظم و در جمیع اینها منوط این کتاب است
 الا که در شیدایی بلیغترین و بهیچ وجهی لطیفترین هستی جمع کرده و هر آن
 که خصم از بنیف نظم کرده را در کف فخر نشان در سبک بر روی خیز
 نترساید و سر و سر بجهت و شکلات و سرخ لک جریده و مترسک و نوی بلخت
 و هر یک از بی که ملک المراف و حکام اکثاف بهیچ نوی نشیند و در بی بیع
 بیت می کرده تا بهر وقت حکان و بنامیک نشان او ملک جهات و هنا
 زمان معترف و هر که ند که هیچ از بنید و اچینید و ملت بی انان
 و دست نهاده و سعادت و خیرین روی نموده و بعد الله که این استانی
 جعفر ککشان با با زها و بیایع و انوار و بیایع ان نصفا و قیارت و طراوی
 لا بی بیخندیم ناد و سر از این لطیف و در هر چیز لطیف و بیخند و
 شکلات کرده و نظر بر چاک و ایت نکات لطیف و انکات از بنی و در
 کل بر بی بیخ و معنی شایسته و بی نکات از هر بیخ شایسته باشد

فایزین میراث، حای بل و ضیاء و هر چه بر است، و طلب کل شیخ
 که در هیچ حال و اختر هیچ حکم و بیایع بجا نماند و بیایع ضار است
 فایزین میراث و هر چه در دنیا و در حلال و بخلت و انان و فضیلت
 مقام و انچه و بیایع را بی معصوم و در شیطنت مال دنیا و انان
 عا و بیایع و انچه فضل الله خلافت فانی نشان و بیایع علی المان
 بهانه و نظیر آنکه هر چه از صدقه کرده و بیکنه آن زن و بیایع
 و آنکه تر و در کف میان و در هر حالت و در میان و در هر وقت
 و که در دست و بر میان بستان بنید و با با بیایع الطائف و انان و بیایع
 معصوم کرده ایند و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع
 که هیچ کالی حای تر از ان بیایع که بیایع و بیایع و بیایع و بیایع
 با ان صاف المان و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع
 نشینان و در اطراف و انچه بیایع و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع
 دولت بیایع و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع
 کینه از بیایع و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع
 خدا و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع
 بیرون با کلاه و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع
 آرزو و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع و بیایع

وهم وکفار و کوران مانی کلا نضر من تخشع مصطفیٰ علیهم السلام و
 عدل من یعبد و در غیر سطرې اذان عاجز نشود بسنی حضرت ان
 خداوندی جل جلاله و عم نواله را سز که شریف اوقات و ساعات
 ارباب طاعات بر طایف ارباب و عبادات یارات صحایف عمال
 و اقال صحایف حالات باطلایف اذکار و دعوات پیرات عیال
 انا ناصحاب انواع اذکار و رخصه خان اثنا سار ما من
 انکار و اند شجر سجان من فوق لکال و نکره و سجان من ملایط و
 شمر ای وصف ات یکت بنتره مر کابی هوای نکت کبریا بی هزاره
 اینهمه جلالت در هر طریقی بریا و در جبریت جالت در هر دی و نشایف
 نیاز ارضایان با صد نعمت کاد هر گنه کا باب استخفا بید اشت
 استخفوا زانک التاج ایلع ابار و نفوس مانوس هر تنگ کار
 نفوس سر لرنگاشت که و در پینه فی قلوبکم نظم
 در مکتوبات یا نعا شفا ناز شرف و مرز مانع و بلی بکلین شیدا
 در مکتوبات ذوق عارفان ذوق و هر بری بلی و نسیط
 مناره شان خوش طایفان با بر اعقان و افنان حلقات سخفات
 صاحبان آمده که یا ایها الذین امنوا قولوا لله رسا و شان خوار
 لها انرا ارضیم اسرا و بنده کار اذکار و جنیب مناد افراد و از صا

اغاز نسخه ملک

امیه ولدت که نظر عنایت تنگمان طوطی کرد و وار خوار سبب عمادیم
 مخطوط شرح و چون بشرف مطالبه اصحاب فطنت و ارباب خبرت رسد
 مصنف جامع به معجزات کند نظر بر با ندها انرا علم و تربیت
 ز ما هر ذره خال افتاد جابجی و عز من نفیست کن ما باز ماند
 که دنیا را نمی بیند بقایه که در صاحب دل در نهی بر عمت
 کند و در کاد و در پیشانی دعای ان الله لا یغضخ اجز الحیث
 شمس یا ناطقین سلایقه فرجه و کل المصنف استخفوا
 و التلبی مراد که من خبرت یس و من یغید ذکرتنا انا انما یس و شتاز
 که صاحب علم شهید مصنف هر چه علیه الرحمه و الغفران
 در مکتوبات و تقریر آورده است اینست و تدوین کتاب و مهند
 و ناسبت که هر مصنف بیاد و تاختن بیج ایاک سطلان الزمرا و
 العالیین خلوصه التلاء و الطایب الالائی بالکمال الاحد الاعدنیان
 الدوله و الدین محمدانا و الله بهمانه بیه و السلام ملو من اشع الهوی و یلو
 انکه مخطوط تصمد و السلام و بیاضه در غیر صحاح مسموم مکتوب
 حمدی که بیان خوانندگان و مکتوبان و من شوقه لا شیخ بل شیخ
 در تقریر سطرې اذان قاصد و شایسته که بیان و مکتوبان

بِمَاءِ مَرِيَّةٍ لَكَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّكَ اللَّهُ ذَكَرَكَ كَثِيرًا لَظَهَرَ
 مِنْ مَطْعٍ نَامٍ تَمَثَّانٍ عَامٍ عَشْرٍ قَدْ جَانِبَ مَنْ لَمْ يَكْرِهْ، وَهِيَ بَابُ الْإِنْفِ
 كَرْدٌ وَنَقِشٌ نَامٍ تَمَثَّانٍ، وَهِيَ بَابُ الْإِنْفِ، بِبَدَلٍ جَانِبٍ مَطْعٍ، وَكَلَّمَا نَافِئًا
 سَالِحًا بِنِبَا بَانَ، بِبَابِ عِيَانٍ بِرَأْسِكَ، فَسَمَّيْتُمْ بِكِبَرٍ مَرَادٍ وَسَالِحِيهِ
 كَرَامًا بِنِبَا بَانَ، بِكِبَرٍ، سَالِحًا نَبِيٍّ لَاحْزَانٍ، بِسَامَا ظَلَمْنَا بَانَ بَانَ
 بِبَابِ تَجَانُبٍ عَرَبِيٍّ فَكَرَّمْنَا نَبِيَّهَ إِذْ عَرَفْنَا إِيَّاهُ بِاسْتِحْكَامٍ لَظَهَرَ
 وَتَحَابُّ كَرِيمٍ، بِبَشَرِنَا نَدِينَهُ، أَكْرَمِيَّتٍ وَجَمِيَّةٍ بِمَشْرُوعَةٍ
 كَرَمًا تَمَثَّانٍ فَهِيَ تَجَمُّعُ بِبَابِ إِنْصَابٍ، بِصَوِّخِ أَفْعُلُفٍ، وَزَيْنِ سَمْعَةٍ وَنَسْوَةٍ
 وَهَلَّةٍ صَلَوَاتِي كَرَمِيَّةً وَبَانَ هَوِيَّةً فَتَمَثَّانِي، أَنْبِيَاءِي أَنْ
 تَمَثَّانِي، وَتَحَابُّ عَرَبِيٍّ كَرَمِيَّةً مَبْنِيَّةً مَسْمُومَةً، مَتَّانٍ وَنَمَانٍ وَنَمَانٍ
 إِيَّاكَ بَانَ خَلْقًا، إِيَّاكَ وَهَلَّةً مَفَاوُذَ حَرَمٍ كُلِّ وَحَدِّهِ، وَنَمَانٍ
 نَمِينَةٍ، وَبَانَ تَمَثَّانِي، بِبَابِ تَجَمُّعِ الْإِنْفِ، بِصَوِّخِ أَفْعُلُفٍ، وَكَلَّمَا نَافِئًا
 اللَّهُ تَعَالَى النَّبِيَّ سَالِحًا تَحْتَشِيْبُ كَرَمًا، بِبَابِ الْإِنْفِ، وَبَانَ لَاحْزَانٍ
 بِبَابِ بَحْثٍ طَبِيْعَةٍ عَلَيَّ لَمَاقِطٍ إِيَّاكَ وَفَرِحْتُ بِمَصْلِحَتِي، شَانِي بَحْثٍ
 دَاهِيَا لَاحِيًا، وَبَانَ مَقَامِي، مَقَامِي زِينَتِي، وَبَانَ لَاحْزَانٍ، لَاحْزَانِي حَرْبٍ
 كَرَمًا وَبَانَ بَحْثٍ لَاحِيًا، بِبَابِ تَجَمُّعِ الْإِنْفِ، مَتَّانِي وَنَمَانِي، وَبَانَ لَاحْزَانٍ
 حَرَمٍ حَرَمِيٍّ مَسْكُونَةٍ قَارِيَةٍ، بِبَابِ تَجَمُّعِ الْإِنْفِ، مَتَّانِي وَنَمَانِي، وَبَانَ لَاحْزَانٍ

إيبر

کہ بہ بلا شرفہ مسکر کر پخت است ، ذوق پختگاری کہ در صفت عوسیب
 در نظارۃ ان تالیات و بیانات صد مرتبہ صوفی محمّد مصطفی و
 صلوات و سائیکہ و الواری کہ ذوق طری شکر خانی اناطیخ او مصفا بل
 آیت کبری نای و تکلیک ما تم کن عقل خنابہ ایچہ کوق نای اربیت
 جمیع الکلمہ و مادہ صدای ندای خورش نای انا انضواء در صفایان
 بل لایعجب ان الله بجانان فایعجب یجک ان الله بیتم اورہ و جوت
 منتظرہ سالت حسب الی لاسی و لا حزن از منشی بنام او بود از منشی
 بلند پای ایضا السورۃ یلع ان ان الکفره بل بیخی بحکیم یکیش مرش
 کرکس و صحابی و نایب و اصناف و بیوات و انفاع مخلصه تا تا زوقت
 نوقا و علی نوح بحالها باکا انید و جوت کینا و یاد سی و بی و لحزن سی
 باوتی بود ما جیت یکر سکتگان ماد هی جت بل لایعجب تا تا یکتا
 یکم سخات کره صلاک ما سیر راه صلایت رساند و از ظلت جهالت بیرون گوید
 برهاند و نایب اصناف او و نار کما راز کا تعلیم و تعلیم و تعلیم نایب نایب
 حاجات بی سایل ان مناخبات ان حضرت غنی فاضلها حاجات را باقی دفع
 می دلونند و بیعی با عدد و جهات ترقی نایبہ کرفه اسند شعش
 ذات الی لاک ما خلقوا الصبیحۃ و ما تالی لک لاک ما عز لک و ی
 ما تخییله ما لید الذی لک و الآیة اللاتیہ و لک الی

فلانت الذي اعطاك ربك مرتبة ۱۰ قد احضروا دونه رب العرش
 نظم ابي برزخ خلد خدائيه زه نام ۱۰ وكلكا انبيا زه جود و نظام
 وي نيش كره و بر صفحات و جود خويش ۱۰ عرش مجيد نام ترا از باي نام
 نتراك نت مرده و نفق ك جبريل ۱۰ بروي نند زه بر شرف نند اعظم
 و درود نام سيد و دره نوان بي كران بر اهل بيابان او كه هر كس
 از نيران در در كا و دين پناه شريف سر سوي و در با د كا و با جاه طريف
 منبري اندل به و ا اقتدا مقتداي و در كا و اهتد يا پيايي كه
 اصحابي كالقوم با هم ايد هم اهدم نظم هر كيا زه حقيقت هم مندر
 در مقام محراب شريف و در طريف و هما و هم نند و ا سيد
 جمله غواصان در باي صفا و بلبه باغ شرع مصطوي
 و ملوكا بعين و على تبصير اجمعين اليريم الدين والتم على من بلغ
 الهدى و در نطق و طرد سيد العالمين صلى الله على محمد و آل محمد

رسالة اخزي في تصنيفه و للخطبة
 بسم الله الرحمن الرحيم يا ايتها الناس اتقوا الله فانكم اذ خلوكم
 عن جمل و علو امر كره است بطاعت و زمان حق برود و امر ايرليو
 از باي و جوبت خانك در كتب اصول برهمن است كه اگر سلطان
 از فرمان همين روي بگره اند بايكه از نند و در هيت حق ميوش

چشم طاقت ندارد كه نيكي و بي برزورد تا زيش ز نفسيك خدائي
 بروي نيست نغلتت كه از ابراهيم او هم رحمة الله عليه بر سيد ند كه
 خدای تعز فرموده و ادعوى استيلاكم و بعضا بنم واجابته كند كه نند
 او راى و ايد و طاقت نيكنند و در سوله و شاسيد و متابوت سخت
 او كنييد و قران بخوانيد و ملل بيليد و شكر نعمت حق نيكناريد و بي
 و ايد كه موكه مت و ساز كه نيكنند و از ميسهاى خوشى عايند و بيب
 و يكرا ن مشغولى شيد پس اگر خيبر و در كركيل بار و شكر بار و بخت
 در حرف طاقت حق اوي و متابوت سخت نوي كنى سعادت و جهات ايترا
 حاصل بود ان هني كه جرن شخص با جا عتي صحبت دارد عنقریب تمام ايترا
 بايد اگر جاعنا شفا باشد شفا ايتان در دهى ايترا كند و اگر صاحب
 و دلستان باشند بن مالى اندك ماحيه و لك كره و عقل ايترا كند
 كه صلح و لك تا نه تمد مصطفى علم بنوده و نياستد حيث
 انا تره مستهتر چه در بين عالمست ۱۰ به نيك يا نيق پيد بيا و نياست
 پس هر كه خدا صد كه و دلستان جهان و ان جهان او را روي نايد ثابت
 حق كند و دنه و اتم بهترين مرجع ايترا نند باين جز با نيقا و امار
 و فراهي و اوى و ايعين نيت و فرايع بنده و شمت ترك و اجتن و انا او را

بند و دست جان زده فصل درستی توفیق حق زبوره اندک بجود بیلد

الایع کا حجاج الیہ الخی و بیلا لال انسا اصل المراد حجاج الیہ الخیر
سوالی التام ہے کہ سبیل الال عند عدم التام و الخیر و سوالی التام ہے
اسا کہ عند وجود فی الال حاصل ہے السبیل الال ان جب صلا صلائی

بہر اللہ وجہ الا التا بہر الخیر : خدا صان ازین اوست
خواہد شمار و گویم کار توست خدا صان ازین اوست
کہم کن گونا گوم تو دور روزگار و بانڈ چو تا کم کم بام بازار

الدرسم بسواع الا نکلا و رشدا فی سعتنا
و حسن تو سبیر فی سبیرہ و علی غلبہ
عبدالصمصغ عبداللہی بن کاشف
استداری اصل اللہ - غلبہ سبیرہ
از اجوالہ عن عبد الصمصغ بن عبد اللہ
بن ابی العاصم بن لیس الحنفی
را زمرہ منت شریب کبار اص
جنت نکاینہ ن بید چشم بید در طرفہ
اندر کد اباب کبر و صبا ح زشت
کندم چند در است لیر و سوره
اللہ نشیح لک صدقک را
نخواند مہر کانہ را کہ تکلم کند دانہ کندم را
در آب اندازد مہر آب است

و عاقل و ہر گونہ اندک کہ حکیم اندک بری خلا ش رجب ہونہ و ہر ہر ہم
نزدیک ان ارحل لندیک بیتا و ریحہ اللہ الیم التام سبیر
لا شہرا حن بن علم زینہ : علم رشتا اندانہ بالریح حوارہ بابلہ سگ
خجہ دایرتہ متصور و خلقت خیال آسوتہ و جود خود دانندہ جود صبا
حال حال و ملاحات بجای اتانک و اصل کل احوال دفع فضایل ابرار روز
سبیر زیاد و تواتر ساختہ ہم ام کلہم کہند اند کہ ایوی بدلیک اللہ الیم عند
کہ یعنی یہ معمار و نازر سولہ کلین و بنی خاص بنی علم و ماکت و ماند کہ
و عمدات النقاوۃ ترکیبا بان ایا ایویہ - مکر و نصدہ ہاستا کہندہ

در اصل لای مات و مکر فی سبیرہ کہ اللہ الیم الخیر
و اما زینتہ ابرویہ النار نہ شہیر و مکر ہونہ کہ ابرویہ کہندہ سبیرہ علی
الفرقہ و الریحہ تا زیانی الجار و لیسہ راست عن الا حنہ و سبیرہ
میت و مابہر بیانات مردت و مکر سبیرہ اسما اللہ علی الای
طاب عیبہ و مردت کہ اجود صا در سبیرہ عرضہ حکیم تدا الا شہر و العنہ
الطہرہ و بعضی زراہا کہ لیسہ سخا و کثرت عطا سبیرہ کہم و مکر
توزف حنہ و نفا و اند اکلام بیعی قبل السالك و بیعتہ اقبل الاسفار
و سبیرہ اکلام اللہ یا سبیرہ سبیرہ : الخیر اللہ یا کل و علی و
اللہ یا کل و لا یعی اللہ یا کل و لا یعی اللہ یا کل و لا یعی اللہ یا کل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

[۲ پ] حمدی که نهایت فهم به هدایت آن نرسد، و سپاسی که قصوای وهم از ادای آن عاجز ماند؛ ذات پاک معبودی را سزد که به يك نظر اختصاص هزار جواهر اسرار و زواهر انوار را پیدا گردانید، و علمای کبار و فضلالی اقطار را بر تتبع احمد مختار غواص بحار ذخار معرفت ساخت؛ قادری را که از کتم عدم و دریای قدم جمله موجودات را به ساحل حدوث وجود آورد که «ان الله هو الحق»؛ عالمی را که گنبد افلاک را به کواکب ثابت و سیارات بیاراست، و خیام آسمان را بی واسطه عمد و ضابطه و تدبیر پای داشت که «وجعلنا السماء سقفا محفوظا»؛ مبدعی که ادیم زمین را به انواع ریاحین چون کلبه عطار پیراست، و [2a] سایه - بان سرو و شمشاد را بر افراشت، و عروس گلشن خضراء را از آب سحاب سیراب ساخت که «وانزلنا من السماء ماء فاحيا به الارض بعد موتها»؛ حکیمی که خستگان بیدای محبت و دردمندان قفار مودت به شربت «فيه شفاء للناس» شفاء بخشید، و نور ایمان و پرتو ایقان را سبب جلاء هموم و کشف حجاب ایشان گردانید.

نظم

نه مستغنی از طاعتش پشت کس نه بر حرف او جای انگشت کس [۳ ر]
 قدیم نکو کار نیکی پسند به کلک قضا در رحم نقشبند
 و [صد] هزار [ان] تحیات که نسیم عنبر مکاشفات به مشام جان رساند، و خلاصه صلوات که شوق شهد مشاهدات به کام عاشقان چشانند، بر روضه مطهر و تربت مقدس

۱- از آغاز تا اینجا در چاپی نیست.

منور خواجہ کاینات و مفخر موجودات و سرور عالمیان و بہتر و مہتر آدمیان
سلطان اصفیاء و خاتم انبیاء محمد مصطفیٰ، صلی اللہ علیہ و سلم،

نظم

احمد مرسل کہ خرد خاک اوست ہر دو جهان بستہ فتراک اوست
[2 b] نازہ ترین سنبل صحرا ی ناز خاص ترین گوہر دریای راز

شعر

[۴] قل للذین رجوا شفاعۃ أحمد صلوا علیہ و سلموا تسلیماً
و بر آل و اتباع و اشیاع او باد کہ خزینہ داران حضرت ربوبیت و محرمان
سراپردہ الوہیت اند، رضی اللہ تعالیٰ عنہم أجمعین.
اما بعد چنین گوید جامع این مکاتبات و مدون این مخاطبات الفقیر الحقیق
محمد ابرقوہی کہ چون بہ خدمت جناب مخدومی سلطان الوزراء فی الزمان، مخدوم
جہانیان، قدوہ اکرام و امائل، زبدہ اماجد و افاضل، وزیر سلطان نشان، آصف
سلیمان مکان، بوذرجمہر کسری شوکت، ارسطوی سکندر حشمت، افلاطون
لقمان حکمت، کان بخشش و دریای موهبت، معدن جواہر علم، منبع زواہر حلم،
کعبہ مقاصد و مطالب، قبلہ امانی و مآرب، مستحکم ارکان مملکت، مستجمع
شئات سلطنت، بانی مبانی خیرات، مقنن [۳پ] قوانین مبررات، حامی بلاد و عباد،
[ماحی مواد فساد و عناد،] مہر سپہر ریاست، قطب فلک سیاست، گوہر درج کمال،
اختر برج جلال، سیاح بحار عرفان، مساح مضمار احسان، نہال روضہ سخاء،
زالال حوضہ وفاء، حلال مشکلات، کشاف معضلات، مفتاح مغالِق جود، مصباح لیالی
مقصود، رشید الحق و الدنیا و الدین، عماد الاسلام و المسلمین، فضل اللہ، خلد اللہ شأنہ،
و اوضح علی العالمین برہانہ.

۱- ازین پس در چاپی نیامده است.

نظم

آنکه جود از حدیقه کرمش میکند آرزو زلال نوال
و آنکه زر در کف مواهب او هست مانند آب در غربال

مشرف گشت، و کمر خدمت او بر میان جان بست. این بنده را به انواع الطاف و اصناف اعطاف مخصوص گردانید، و خلعت اختصاص و کسوت قبول پوشانید، و فرمود که هیچ کمالی عالی تر از آن نباشد که ضمیر را بر انوار اسرار شناخت و اوصاف الطاف الهی مطلع گردانید، و جمالی زیباتر از آن نه که نفس ناطقه را در اطوار دانش عوطف نامتناهی مرتفع سازند. و این دولت به برکت انفاس علماء و فضلاء دست دهد. بنابراین مقدمه این کمینه از بحار فواید علماء ملتقط جواهر علم و ثالی حلم می شد، و بر موجب «خذا العلم من افواه الرجال» کسب دانش از افواه اهل بینش می کرد؛ و چون بارگاه فلک سای مخدوم جهانیان مجمع علماء و مربع فضلاء بود اکثر اوقات و اغلب ساعات با ایشان راه مصاحبت و نهج مجالست [۴ر] مسلوک میداشت؛ ازین جهت واجب دید که از خرمن فضل آن مخدوم خوشه‌ای چند فراهم آورده توشه‌ای بردارد و یادگاری بگذارد. و اگر چه هر یکی از علمای دوران و فضلالی زمان جمعی از لطایف محاورات و بدایع مکالمات فصاحت انگیز بلاغت آمیز کرده و می کردند؛ این بنده همچون در درس لک ایشان منتظم، و در جمع ایشان منخرط، این کتاب سوانح الافکار رشیدی را به خوب ترین وجهی و لطیف ترین هستی جمع کرد، و هر انشاء که به حضور این ضعیف به قلم کهر بار و کمک در رنثار در سلک تحریر و حیز تقریر آورد، سر دفتر مجموعه متکلمان و من ذلک جریده مترسلان می ساخت؛ و هر مکتوبی که ملوک جهان و سنا دید زمان معترف و مفر کردند، که هیچ آفریده‌ای را چنین دولت بی اندازه دست نداده، و سعادت بی چنین روی ننموده. و بحمد الله که این بستان چون گلستان را به ازهار صنایع و

انوار بدایع او نضارتی رایق و طراوتی لایق بخشیدم، تا در سفر انیسی لطیف و در
حضر جلیسی ظریف متعلمان و متکلمان گردد.

نظم

بچه کار آیدت ز گل طبقی از گلستان من بیر ورقی
گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد [۴پ]
امیدوارست که به نظر عنایت بزرگان ملحوظ گردد، و از خوان ترتیب
مخادیم محفوظ شود. و چون به شرف مطالعه اصحاب فطنت و ارباب خبرت رسد
مصنف و جامع را به دعاء خیر یاد کند.

نظم

بماند سالها این نظم و ترتیب ز ما هر ذره خاک افتاده جایی
غرض نقشی است کز ما باز ماند که دنیا را نمی بینم بقائی
مگر صاحب دلی روزی به رحمت کند در کار درویشان دعائی
«ان الله لا یضیع اجر المحسنین»

شعر

یا ناظراً فیه سل بالله مرحمة علی المصنف و استغفر لصاحبه
و اطلب مرادک من خیر ترید به من بعد ذلک غفرانا لکاتبه
و منشآت که صاحب اعظم سعید شهید مغفور مبرور علیه الرحمة والغفران،
در سلک تحریر و تقریر آورده است اینست.

وتدوین این کتاب در زمان وزارت گوهر صدف وزارت و اختر برج ایالت
سلطان الوزرا یا فی العالمین خلاصة الماء والطين الواصل بالملك الواحد الاحد
غیاث الدولة والدين محمد، انارالله برهانه بود، والسلام علی من اتبع الهدی و
صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله وسلم.

(۱)

دیباچه در تقریر صاحب مرحوم مذکور

حمدی که بیان خوانندگان کون و مکان «وان من شیء الا یسبح بحمده» در تقریر سطری از ان قاصرند، و ثنائی که بنان نویسندگان [۵ ر] و هم و امکان «و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده» در تقریر سطری از ان عاجز شود، سزای حضرت آن خداوندی، جلّ جلاله و عمّ نواله، را سزد که شرایف اوقات و ساعات ارباب طاعات را به وظایف اوراد و عبادات بیار است، و صحایف اعمال و اقوال اصحاب حالات را به لطایف اذکاء و دعوات پیر است، نحمیه لسان انسان را مجاری انواع اذکار کرد، و صفحه جنان ایشان را مساری اصناف افکار گردانیده.

شعر

سبحان من فتح اللسان بذكره سبحان من قلق الجنان بفكره

شعر

ای وصف ذات پاکت بهتر ز هر کمائی ای نعت کبریایت برهان هر بیانی
از پر تو جلالت در هر سرست سَرّی وز حیرت جمالت در هر دلی نشانی

غبار اوضار و اوزار چهره روزگار هر کنه کار به آب استغفار برداشت «استغفر و ربکم» الواح ارواح ابرار و نفوس مانوس هر یکو کار به نفوس اسرار بنگاشت که «وزینه فی قلوبکم».

نظم

در گلستان بیان عاشقان از شوق تو هر دمی بر لوح دل نقش دلی پیدا شود

هزارستان خوش الحان بیان را بر اغصان وافنان حاجات به تفحات مناجات
آورد که: «یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله» در بهارستان جنان طالبان را از شمیم
اسرار به تذکار اذکار چندین انوار و ازهار [پ ۵] بیدار هویدا کرد که: «یا ایها الذین
آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً»

نظم

از سماع نام تو مستان جام عشق تو جامه جان پاره کرده در میان انداخته
کرده نقش نام تو صحرای دل چون گلشنی بلبل جان غلغلی در گلستان انداخته
سالکان بیابان بی پایان عصیان را به یک قدم قدم به کعبه مراد رسانده که:
«وانیبوا الی ربکم». ساکنان بیت الاحزان بی سامان طغیان را به اشارت با بشارت
اجابت دعوت شاد گردانیده که: «ادعونی استجب لکم».

نظم

دست حاجت که بری پیش خداوندی بر
که کریمست و رحیمست و غفور است و ودود
گرمش نامتناهی نعمش بی پایان
هیچ خواهند ازین در نرود بی مقصود
و صلوة صلواتی که منشیان دیوان هر دو جهان نعت اندکی از بسیاری آن
بدانند، و تحف تحیاتی که محاسبان زمین و آسمان در تواتر زمان و تعاقب اوان
بر آن خلاصه انبیاء و رسل و نقاوه جزو کل و تحفه زمان و زمین «وما ارسلناک
الارحمة للعالمین» آن صاحب تاج و نگین «ولکن رسول الله و خاتم النبیین» سلطان

تخت نشین « کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين » برهان بحث « علمت علم الاولین و
 الآخیرین » ناصب لوای « شفاعتی » و اهب آلائی و الای « امتی امتی » زیبا رفتار « سبحان
 الذی اسری » خوب گفتار « و ما ینطق عن الهوی » ندیم خلوت عزّت « فاوحی الی عبده
 ما اوحی » محرم حریم فرشتگان « فکان قاب فوسین او ادنی ».

نظم

رسول مشرق و مغرب امام اهل هدی [۶ ر]
 که بر بساط شرف شهسوار کونین است
 زهی بلند کمائی که در صف دعوی
 همه نشانه او قلب قاب فوسین است
 صدر صفة صفی محمد مصطفی ، صلعم ، به عدد « ما یکون فی الوری » که نوای
 طوطی شکر خای « انا املح » او در مقابلہ آینه کیتی نمای « و علمک مالم تکن تعلم »
 به مناو له آینه کیتی نمای « او تیت جوامع الکلم » در آمد ، و صدای ندای خوش نمای
 « انا افصح » او در نشان بیان « قل ان کنتم تحبون الله » به داستان « فاتبعونی ، یحببکم الله »
 به ترنم در آورد. و چون منشور رسالت « بعثت الی الاسود والاحمر » تا روز نشور بنام
 او بود، از سر منبر بلند پایه « یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک » خبر « فمن تبعنی نجا »
 به گوش هوش هر کس و هر جای رسانید ، و اصناف موجودات و انواع مخلوقات
 از فوق فوق اعلی تا تحت تحت الثرا بیا گاهانید. و چون مکتب ادب « اذنبی ربی ،
 فاحسن تأدیبی » بود؛ واجب دید که سر گشتگان وادی حوبت را طریق توبت بنماید،
 و کم گشتگان کوی ضلالت را به سر راه هدایت رساند ، و از ظلمت جهالت به نور
 کفایت بر هاند ، و ایشان را ارشاد اوراد و تکرار اذکار تعلیم و تفهیم فرماید ، تا
 ارباب حاجات به رسایل آن مناجات از حضرت عزت قاضی الحاجات مرادات توقع
 می دارند ، و به ثوبات و درجات ترقی نمایند که گفته اند :

شعر

فأنت الذى لولاك ما خلق الورى وأنت الذى لولاك ما عرف الهدى
و أنت حبيب الله و السيد الذى اليه نجاة الخلق فى درك المنى [عپ]
فأنت الذى اعطاك ربك رتبة تذلل خضوعاً دونه رتب العلى

نظم

ای جز به احترام خدايت نبرده نام . وی سلك انبیا وجود تو با نظام
وی نقش کرده بر صفحات وجود خویش عرش مجید نام تو را از برای نام
فتراک تست عروہ و ثقی که جبرئیل بروی زند زبهر شرف دست اعتصام
درود نامعدود و رضوان بی کران بر اهل بیت و یاران او که هر یکی از ایشان
در درگاه دین پناه شریعت سروری و در بارگاه باجاه طریقت مهتری اند ، بل در راه
اقتداء مقتدایی و در درگاه اهتداء پیشوایی که «اصحابی کالنجوم» بایهم اقتدتیم اهتدیم».

نظم

هریک از نور حقیقت بهره مند در مقام محرمیت سر بلند
در طریقت رهنمای مردم اند آسمان شرع را چون انجم اند
جمله غواصان دریای صفا بلبلان باغ شرع مصطفی
و على التابعین وعلى متبعیهم اجمعین الى يوم الدين . والسلام على من اتبع
الهدى و دین الحق . والحمد لله رب العالمین . وصلى الله على محمد وآله اجمعین .

(۲)

رسالة اخري في تصنيفه في الموعدة

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم، حقّ جلّ وعلا امر کرده است به طاعت و فرمان حق بردن. و امر از برای وجوب است چنانکه در کتب اصول مبرهن است که: اگر سلطان از فرمان رحمن روی بگرداند، باید که از بنده و رعیت خویش [۷ ر] چشم طاعت ندارد، که نیکی وی بر زیردستان بیش از فضیلت خدای بر وی نیست. نقل است که از ابراهیم ادهم، رحمة الله عليه، پرسیدند که خدای تعالی فرموده «ادعونی استجب لکم» و میخوانیم و اجابت نمی کند؟ گفت: از بهر آنکه او را می دانید و طاعتش نمی کنید، و رسول را می شناسید و متابعت سنت او نمی کنید، و قرآن^۱ [۵] [3a] می خوانید و عمل بر آن نمی کنید،^۲ و شکر نعمت حق نمی گزارید، و می دانید که مرگ هست و سازمرگ نمی کنید، و اعتبار نمی کنید، و از عیبهای خویش غافلاید^۳ و به عیب دیگران مشغول میشوید، پس اگر چنین بود، اگر سنگ ببارد^۴، شکر بسیار واجب است. و چون طاعت حق

۱- تا اینجا در چاپی نیست

۲- ج: نمی فرمایید

۳- م: غافلید

۴- م: بیارد

داری و متابعت سنت نبوی کنی، سعادت دوجہانی ترا حاصل بود. آن نہ بینی^۱ کہ چون شخص با جماعتی صحبت دارد عن قریب مزاج ایشان بر آید، اگر جماعت اشقیاء باشند شقاوت ایشان در وی اثر کند، و اگر صاحب دولتان باشند بہ زمانی اندک^۲ صاحب دولت گردد. و عقل اینجا حکم می کند کہ صاحب دولت ترا از محمد مصطفی، صلی اللہ علیہ وسلم، نبودہ و نباشد،

بیت

از اثر صحبتست ہر چہ درین عالمست ورنہ کجا یافتی بید بہای نبات
پس ہر کہ خواهد کہ دولت این جہان و آن جہان او را روی نماید متابعت
حق کند و دست در دامن بہترین موجودات زند، و این جز بہ انقیاد او امر و نواہی
و ادای فرایض نیست. و فرایض بردو قسم است: ترک و أخذ، و آن را^۳ او امر [۷ پ]
و نواہی خوانند.

اما او امر چہار نوع است:

[3b] نوع اول تعلق بہ جملہ جوارح می دارد چون غسل و وضو و نماز و روزہ
و حج و جہاد، و آن را اعمال صالحہ خوانند، چنانچہ حق تعالی صفت این قوم
فرمودہ کہ «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات».

[۶] نوع دوم، تعلق بہ بعضی از جوارح دارد و آن زبان است، و آن را
کلمہ طیبہ خوانند کلمہ تقوی و قول سدید خوانند، چنانچہ حق تعالی می فرماید
کہ: «الم تر کیف ضرب اللہ کلمہ طیبہ کشجرة طيبة»، و فرمود کہ: «يا ايها الذين
آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سديداً».

۱- م: بینی

۲- ج: اندکی

۳- ج: و او را

نوع سوم ، تعلق به نفس دارد چون جود و تواضع و صفاء و صدق و صبر و توکل و غیرها و آن را اخلاق حمیده خوانند . و هر آن نفس که بر اینها آراسته گردد آن را نفس مطمئنه خوانند ، و شایسته جوار حق گردد ، چنانچه فرموده که : «یا ایتهای النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» .

نوع چهارم ، تعلق به دل دارد و آن را ایمان و علوم اعتقادات صالحه خوانند ، چنانکه فرمود : «کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه» . و مجموع این اعمال را عدل خوانند

و [4a] همچنین نواهی بر چهار نوع است :

نوع اول ، تعلق به جمله جوارح دارد چون دزدی کردن ، و خمر خوردن ، و عقوق مادر و پدر ، و زنا کردن ، و دیگر گناهان که تعلق به همه تن دارد ، و آن را ظاهر الاثم خوانند .

نوع دوم ، تعلق به نفس دارد چون بخل ، و کبر ، و حرص ، و حقد ، و شره ، و جز آن [۸] ، و آنرا اخلاق سیئه خوانند ، و باطن الاثم گویند ، چنانچه حق تعالی می فرماید که : «وذروا ظاهر الاثم و باطنه» .

نوع سوم ، تعلق به بعضی از جوارح دارد و آن زبان است ، چون کلمه شرک و دروغ و غیبت و بهتان ، و آنرا قول سیئه خوانند و کلمه خبیثه گویند ، چنانچه حق تعالی فرمود [۷] که : «ومثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة» .

نوع چهارم ، تعلق به قلب دارد ، و آنرا کفر و شرک و اعتقادات فاسده گویند . و مجموع این انواع را فحشاء و منکر گویند .

چون حقیقت طاعت و عبادتش معلوم گشت ، مثنویہ :

آنچنانش پرست در کونین	که همی بینیش به نصب العین
گرچه چشمت و رانمی بیند	خالق تو تراهمی بیند
[4b] به رعوت سوی نماز میای	دامن خواجگی کشان در پای
چون کلید نماز پاکی تست	قفل آن دان که عیب ناکی تست
هرچه جز حق بسوز و غارت کن	هرچه جز دین از و طهارت کن
حسد و خشم و بخل و شهوت و آرز	به خدا گر گذاردت به نماز
تا ترا غلّ و غش درون باشد	غسل نا کرده ای تو چون باشد
چون در دل نیاز بگشاید	هرچه خواهد به پیش باز آید
یاربش راز شه ره اقبال	کرده لبیک دوست استقبال
یاربی ^۲ از تو دو صد لبیک	یک سلام از تو هزار علیک

۱-م : شهرة

۲-م : یازنی

(۳)

مکتوبی که مصنف مذکور علیه الرحمة به مولانا ی معظم^۱
مجدالدین اسمعیل فالی قدس سره نوشته است

عطارد که وزیر شهنشاه فلك است از لثالی متلالی ارقام اقلام مخدوم حقیقی
ملتقط فراید [۸] فواید بادا

دی^۲ از فضلی این ملک در باب معنی وزیر و وزارت و اشتقاق آن بحثی^۳
می کردند، [۸ پ] و چنانکه می خواستند نهال سخن می پیراستند. فی الجملة
درین معنی بنده کمینه را به تحصیل فایده ای احتیاج است. چون پادشاهی طایفه
فضل و بلاغت (5a) به اتساب آن حضرت رتبت وزینت یافته، اگر بنده در معنی
وزارت استفادتی یابد چندان دور نباشد. اگر از راه مکرمات درین باب بسطی
فرمایند [لاحق] سوابق بنده نوازیها گردد، میامن ارشاد خدام آن آستان ارفع
آوراز باد! بمنه وجوده.

۱- ج : اعظم

۲- ج : دی روز

۳- م گویا : سخنی

(۴)

جوابه من المولى الأعظم بر دالله مضعه

مشتري كه سلطان فلك سعد و اسعادست خوشه چين خرمن كمالات ملكى
صفات مخدوم جهانيان و آصف دوران باد! سؤالى كه مبحث فضلاء آن جانب است
هر چند مع ظهوره درمنشأ اين امر، مصراع:

چون من همه شان عاجز و سرگردانند

«لا املك لى نفسى نفعاً ولا ضرراً» اما به حكم «الامر للوجوب» مطاوعت اشارت
مخدومى واجب شد. قيل: الوزارة حمل الثقل وقيل: من الوزر وهو الذنب، وقيل:
من الوزر وهو الملجأ. والوزير فعيلاً من الاول واما من الثالث^۱، و كل واحد منهما
متناسب^۲، فانه يعمل ائقال المملكة كما يلتجأ اليه فى المهلكة.

تا آفتاب جهان تاب در مرکز فلك گردان و ماه زرین کلاه از حیز سپهر
تابان باشد (5b)، ذات عالی مجمع مكارم و منبع مراحم باد! بمنه وجوده، والسلام!

۱- ۲ وج: الثالث

۲- ج: مناسب

(۵)

[۹] مکتوب کہ بہ فرزند خود امیر علی حاکم عراق

عرب نوشتہ است در مذمت اہل بصرہ [۹]

فرزند اعز امجد علی اسعدہ اللہ تعالیٰ معلوم کند کہ اہالی بصرہ اصلحہم اللہ تعالیٰ احوالہم : کہ عادل کش ظالم نوازاند ، و بہ اظہار عدوان و اشاعت طغیان از اہل عالم ممتازند ، السنہ عذب^۱ ایشان پر از حشو عذاب است ، و عود اخلاقشان و عود^۲ خلاف است ، چراغشان بی نور و خانہ^۳ زنبورست ، ازدیوار صلاح مہجور ، و از شاہ راہ فلاح دور ، کیمیای سدادشان معدوم ، و خانہ رشادشان مہدوم ، صلاتشان^۴ ممنوع و صلاتشان غیر مرفوع است ، فطنتشان جامدہ و فطریشان خامدہ آفتاب دینشان^۵ منکسف ، و ماہ امانتشان منخسف ، بازار وفاق را بہ نفاق نفاق آراستہ ، و گلزار سخارا بہ شبیح^۶ شح و خرمن حرمان و دخل دغل پیراستہ اند ، محبت قتال و معتقد نکالاند . مثنویہ :

۱- ج : عذاب

۲- ج : اخلاقشان عود خلاف (مانند آثار الوزراء عقبلی ص ۲۸۷)

۳- م : خوابشان ، آ : خوانشان ، تصحیح از روی آثار الوزراء عقبلی ص ۲۸۷ .

۴- م : صلایشان

۵- ج : دیانتشان (مانند آثار)

۶- ج : شبیح .

همه‌شان یارزرق و تلبیس‌اند کویا دوستان ابلیس‌اند
دلشان بسته هوا وهوس هرزه‌گوی میان تهی چوجرس

[6a] اکنون می‌باید که در تادیب ایشان تغافل، و در تخویف ایشان تکاسل
نورزد، و آن قوم را درمیانه خوف و رجاء و امساک و عطاء نگاه دارد، و چنان کند
که آفتاب اقبال شان در مغرب زوال و اختر آمال شان در عقده ذنب و بال متواری
باشد. چون بر رأی آن فرزند وثوق تمام داشت زیادت اطناب نرفت. والسلام.

۱- م: دست و بال، آثار ۲۸۸: ذنب و بال، ج: ذنب و وبال

(۶)

[۱۰] مکتوب که بر فرزند خود امیر محمود
[۹] حاکم کرمان به جهت اہالی بم نوشته است

فرزند قرۃ العین ثمرۃ الفواد محمود - ابقاہ اللہ تعالیٰ! - دیدہا بوسیدہ!
معلوم کند کہ نیران اشتیاق و شرر شعلہ فراق نہ در آن نصابست کہ اطفاء و تسکین
آن جز بہ زلال وصال آن فرزند نیکو خصال صورت بندد، و تعطش و نزاع از
تحریر خامہ ویراع و تقریر نامہ ورقاع گذشتہ، از آن جہت از قصہ غصہ فراق و
وشکایت نکایت اشواق دست کشیدہ می دارد و می گوید:

شعر

سلام علیکم ما امر فراقکم فیالیتنا من قبل فرقتکم متنا
اہل الذی یجری الامور بحکمہ سیجمعنا بعد الفراق کما کنا

[6b] و اگر چه جفای گردون و جور سپهر بوقلمون سبب^۲ تعاقب محنت
کونا کون است، و انواع رنج و محن و اصناف اندوه و حزن بردل و جان ممتحن
می رساند، اما چه توان کرد، ماشاء اللہ کان. مصراع
دوران روز کار چنین است چاره چیست

۱- م دخود، ندارد

۲- م و آ: بہ سبب، آثار ۲۸۸: سبب.

علم الله که به سبب اتفاق فراق آناء العشیة والاشراق تأسف قرین و تلهف
همنشین این دل حزین و سینه غمگین است .

بیت

بی خیالت خانه اقبال من ویرانه است

بی وصال قصه احوال من افسانه است

[۱۱] امید به فیض فضل ربانی و لطف صنایع یزدانی وائق است که ناگاه از
مهبّ لطف «لا تأسوا من روح الله ولا تقنطوا من رحمة الله» نسیم عنایتی در وزیدن
آید و نهال. [۱۰] پزمرده آمل را بر کک و نوایی دهد و از لیاالی مظلم فراق صبح وصال
پدید آید .

شعر

وما انامن ان یجمع [الله] بیننا با حسن ما کنا علیه بآیس

ان شاء الله تعالی که هر چند بیشتر به تیسیر^۱ ملاقات روح پرور باری، عزّ شانه
و عظم سلطانه! لطیفه‌ای به خیر کرامت کنادا! بمنّه و کرمه ، ائه علی ذلک قدیر .
غرض از تسطیر این تحریر و تدوین^۲ این تقریر [7a] آن بود که منهیان
اخبار به گوش ما رسانیدند که بر اهالی و متوطنان بهم آن فرزند دست تغلب دراز
کرده ، و ایشان را در بوته آرز بر آتش نیاز می گذارند ، و به سبب تفاوت و تکلیفات
دیوانی و تواتر حوالات سلطانی و واسطه قلان و قبجور و چریک و اخراجات متفرقه
مستاصل شده‌اند ، و لشکر هموم برایشان هجوم آورده ، و دیار سرور و رباع حبور
ایشان مخیم جنود غم و معسکر عساگردم‌اند ، عود مقصودشان شکسته ، و پای

۱- م : تیسیر .

۲- م : تروین ، آ : تردین

گریزشان بسته ، بساط انبساطشان در نور دیده ، و پرده فاموس و ننگشان در دیده ،
چون چنگ از چنگ بلاخمیده ، و چون نی از سوزدرون ناله بر کشیده که :

بیت

آتش ظلم خانه ماسوخت سوزن جور دیده ما دوخت
حقّ علیم و عظام است که مارا از اخبار این اخبار نه چندان غصه بر دل طاری
شد که در حیز امکان گنجد ، اکنون بر خلاف معهود نوعی کند که آن مساکین از
مساکن ذلّ و هوان و منازل محن [۱۰ پ] و احزان بیرون آیند ، و در روضه امن
و امان ، و حدیقه [۱۲] لطف و احسان چون هزار دستان به هزار دستان گویان
باشند که :

بیت

[7b] آفتاب مرحمت تابان شدست در سپهر معدلت گردان شدست
و جماعتی که در بیابان غربت و قفار کربت سر گردان گشته اند به مساکن
مالوف و اماکن معروف خود باز آیند ، و به علت قلان و قبجور و طیارات و تکلیفات
دیوان کرمان و اردوی اعظم تا مدت سه سال از ایشان [چیزی] نطلبند ، تا مواضع
خراب و مزارع بایر ایشان به حال عمارت و زراعت باز آید ، و ماه غنای ایشان از
محاق افلاس و قید ضیق و احتباس بر آید ، و از حاصل املاک و اشقاس ما کددر کوره
ولایت بم واقع است آنچه خواهند از تخم و بهای عوامل و تقاوی و ما کله بدهند ،
تا ایشان از سرفراغت به آبادانی و زراعت مشغول گردند و ما را به دعای صالحه
و ثنای فایحه یاد کنند ، والسلام .

۱- ج : چنانچه

(۷)

مکتوب که بر سنقر باورچی غلام خود که حاکم بصره بود نوشته

معتمد سنقر باورچی به اصناف عنایت و آلا ف عاطفت مخصوص گشته ، بداند
که^۱ چنین استماع افتاد که اعراب منتفق^۲ بر موجب «الاعراب اشد کفرا و نفاقا»
از جاژه وفاق [8a] عدول جسته اند ، و طریقه نفاق پیش گرفته و احزاب عقیل با
ایشان در بٹ عناد و نشر فساد^۳ اتفاق [۱۱] کرده اند ، و از برای جمع حطام و کسب
مال حرام و جذب^۴ منال بر ارتکاب و زرو و وبال اقدام می نمایند ، و در آ بادانی^۵ ولایت
و عمارت و زراعت و ترفیه رعیت و غبطه دیوان «بقدر الوسع و الامکان» کوشش نمی نمایند.
اکنون می باید که مشارالیه بر خلاف گذشته در جمع و قلع ایشان هیچ دقیقه ای مهمل
نگذارد و نایبان عادل کافی و عاملان نیکو اعتقاد در اقطار مملکت نصب کند [و در] تقویت
امور دین. [۱۳] و رونق بقاع خیر چون مساجد و معابد و محاریب و منابر و مقابر و
مزارات متبرکه که و مدارس و خوانق مساعی علیّه مبذول دارد ، و اهل ظلم و فساد و تعدی
و عناد را بر اهل صلاح و سداد حکومت ندهد ، و قلعه بلاس را که حنی حصین

۱- چ و که، ندارد

۲- م و آ : متفق

۳- در بٹ عناد بسرفساد

۴- م : خرب

۵- م : ابدانی

ورکنی متین و معقلی شریف و مهربی منیف است نیکو محافظت کند، و از اهالی
 صیمره^۱ که به اعتقاد فاسده و به رأی خامده معروف اند محشور نباشد^۲، و در احترام و
 تقریب قضاة اسلام و در [8b] احتشام و اکرام سادات عظام و تعظیم علمای انام^۳ و توقیر مشایخ
 و صلحای ایام استقصای تمام تمام به تقدیم رساند^۴، چنانچه فارغ بال و خوش حال بر طاعت
 و عبادت و مراسم تدریس و افادت و مباحثه علوم و استفادت پردازند، و دهاقین و مزارعان
 را که رواج^۵ امور عالم^۶ و حصول ارزاق^۷ بنی آدم اند و آبادانی^۸ جهان بر زراعت و
 حرثت ایشان [۱۱پ] باز بسته است استمالت نماید، و تجار را که منافع و فواید از
 ایشان به عموم خلایق واصل و متواصل است ایشان را در معاملات شاکر و خشنود دارد^۹،
 و از مطالبت و مواخذت ظلم و اغویه محافظت واجب داند^{۱۰}، اصحاب سلاح و اصناف
 چند را که ماده شوکت اند به لطف و مدارا و تعطف و مواسا^{۱۱} بذل مواجب و هدایا
 مخصوص گرداند، و مواجب و انعامات ایشان را سال به سال بی قصور و احتباس بدیشان
 رساند^{۱۲}، و ایشان را از ظلم کردن بر رعایا مستغنی گرداند^{۱۳}، و تا تواند اعراب متمرده

۱- م: ضمیر، آ: ضمیره

۲- م: محشور باشد

۳- م: دانام، ندارد

۴- م و آ: رسانند

۵- م: رواج، آ: رواج

۶- م: آدم

۷- م: اذراق

۸- م: ابدانی

۹- م: درایند

۱۰- م: داسد

۱۱- م: دو، ندارد

۱۲- م: بایشان رسانند، آ: بدیشان رسانید

۱۳- م و آ: گردانند

را که در بوادی دور دست و مهاوی مهیب^۱ و آجام و جزایر ساکن اند همه را به شہامت و داد گستری در ربقہ انقیاد [9a] و فرمان برداری آرد، و هر کس را که از ایشان زودتر در اقامت شرایط خدمت [۱۴] و هواداری و اخلاص و جان سپاری در آیند و اختصاص و مساعی جمیلہ خود ظاهر گردانند، موجب ایشان را از وجوه معتاد بریشان موفّر دارد، چنانچه تسلی خاطر ایشان و رغبت دیگران حاصل آید. و هر کس از ایشان که اشاعت طغیان و اظهار عدوان کند همه را بر موجب «فجعلناه ہباء منثورا» طعمہ سیوف و لقمہ^۲ حتوف گرداند. و ضبط اموال و نسق احوال رعیت چنان کند کہ موجب ثواب اندوزی و نیکونامی^۳ باشد. و املاک ما کہ بہ مال خاص خود خریدہ ایم و در شموطہ و زینی و جزیرہ عظمی و ضمیر^۴ و دیگر [۱۲] معاملات بصرہ واقع است، همه را بہ باران^۵ معدلت مغمور و بہ اصناف نصفت معمور دارد. و دارالمسافرین و دارالحدیث کہ در محلہ شو کہ بہ جوار بیمارستان ساختہ ایم چنان کند کہ موقوفات آن چنانچه^۶ تعیین رفتہ بہ مصارف استحقاق رسد، و از خاصہ مال ما دو بیست غلام و دو بیست کنیزک ہندی و حبشی و قروی و غیرہ از اصناف سودان خریدہ [9b] بہ دارالسلطنۃ تبریز فرستد. و پیوستہ سوانح حالات و اخبار آنجایی را بہ عرض مارساند، و در روز و شب بہ سیاست اہل فساد و حراست بلاد و عباد مشغول باشد، و از فرمودہ عدول نجوید، والسلام. [۱۵]

- ۱- م : مهیت
- ۲- م و آ : نقمہ
- ۳- م : نیکوخواہی
- ۴- گویا «صیمرہ» مانند پیش
- ۵- م : بیاران
- ۶- ج : آن آنچنانچہ

(۸)

مکتوبی^۱ که از زبان خود به خواجه معروف خواهرزاده خود نوشته که حاکم عانه و حدیثه و هیت و جبه و ناوسه و عشاره و رجه و شفاته^۲ و بلد العین بود ارسال کرده

قوله، جلّ طوله: «یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین»، فرزند اعزا کرم معروف، طال عمر! بداند که بندگی حضرت کشور گشایی^۳ ایل خانی، خلد الله ملکه و سلطانه! چون دید که مراقبت^۴ حدود ملک داری و رعایت شرایط سلطنت و شهریاری و محافظت ثغور دین و نظم امور جمهور مؤمنات و مؤمنین و اظهار آثار دین پروری و مواظبت و مداومت [۱۲ پ] بر جاده داد گستری و رعایت جانب رعایا و عنایت در حق ضعیفاء بر ذمت همت پادشاهان دین دار و شهر یاران نیکو کردار واجب و لازمست، و اهمال و اغفال در دقیقه‌های از آن دقیق در شریعت [10 a] و نیکو نامی و سیاست و جهان بینی محذور و ممنوع، و بحمد الله تعالی و منّه که پیوسته همت پادشاه اسلام مفیض العدل و الاحسان علی كافة الانام، ناظم عقود البذل، ناشر لواء العدل، حامی بلاد الله، حارس عباد الله اولجایتو سلطان خدا بنده محمد، بلغ الله تعالی سؤله و اوصل بالسعادة مأموله! بر آن مقصور بوده، و رغبت او در آن موفور ده

۱- م: مکتومی، ج: مکتوب

۲- م: هب و جبه و نای سه و عشاوه و رجه و شعاته

۳- م: کشور شایی

۴- م: مراقب

اسباب رامش و آرامش اصناف برایا و عامه کافه رعایا مهیا باشد و ابواب رفاهیت و آسایش بر جمله انام مفتوح گردد، و بساط انبساط در بسیط زمین مبسوط، [۱۶] ومصالح رعایا به واسطه مرحمت مضبوط شود. و از برای اتمام این مهم کبیر و اهتمام برین خیر کثیر رأی روشن پادشاهی و فکر صایب شهنشاهی بعد از شرایط استشارات واستخارات چنان اقتضاء نمود که به هر طرفی از اطراف ممالک و اکناف مسالك کفاه عاقل و حکام عادل دل فرستد، و حیل و عقد مهمات آنجا را از معظمت و معضلات از امور دینی و ملکی به اهتمام و کفایت و کاردانی و درایت [10 b] ایشان تفویض [۱۳ ر] کرده شود. بنابراین معانی و مقدمات به لفظ گوهر بار درر نثار خود بدین کمینه فرمود که فرزندان تو که بنده زادگان قدیم منند و آثار رشاد از جبین ایشان لایح، و نسیم و فاء و وفاق از مهبت رفای^۱ ایشان فایح، و می خواهم که هر یک در زمان سلطنت ما قبای شهر یاری دربر کنند، و کلاه جهان داری بر سر نهند، و تمشیت ایشان به نوعی کنیم که آثاری از آن^۲ تا روز قیام قیامت بر وجنات دهر و صفحات عصر باقی و مخلد ماند.

و چون علایم سعادت و اقبال از ناصیه چاکر خاص ما جلال واضح است، و مدتی شد که حاکم بلده اصفهان است، و پیش ضمیر منیر ما روشن است که عراق عجم با نسبت همت او حقیر و با وجود نهضت او صغیر می نماید، مصلحت در آنست که مملکت روم را که در^۳ بلاد وسیع و دیار وسیع است تمامت بدو تفویض کنی، و حکومت آن اطراف، بر او بحرا، بلدا و قعرا، مفوض داری، و ایالت آن طرف بدو مسلم گردانی، و^۴ او را به زینت دولت و رتبت صولت مزین سازی، و مجدالدین را

۱- م و آ: وفای

۲- م: آثاری از آن، چ: آثار آن

۳- چ: در، ندارد

۴- م: دو، ندارد

را که سالهاست که به خدمت ما قیام نموده است و در میدان راست دلی گوی مسابقت و [11 a] و مناصحت از امثال و اقران خود برده، و در افراد خدم و اشخاص [۱۷] حشم و ارکان دولت و اعیان مملکت چون او کاردانی نیست و ما [۱۳ پ] به نظر فراست و فکر صایب خود از روی کیاست بر دلائل و مخایل هر يك از بندگان ترك و تاجيك و دورو نزدیک به انواع استدلال گرفته، و هیچ کس در میان بندگان و زمره چاکران به غیر ازو ندیده که استعداد این امر خطیر و شغل کبیر داشته باشد؛ بنابراین از میان اکفاء و اقران او را به مرتبه عظمی تخصیص و امتیاز و تشریف و اعزاز خواهیم کرد، و تربیت او^۱ به مقام والا که منتهای مناصب و مناقب ارباب دولت و طلاب رتبت و رفعت باشد خواهیم رسانید، و در میان ابنای زمان و اقران اخوان محسود جهانیان و مغبوط همگنان خواهیم کرد. و مصلحت ما در آنست که او را به تشریف شریف خود مشرف کرده، اشراف مملکت ایران از سرحد آب آمویه تا منتهای تخوم روم و جدول دریای سند و اقصای دیار مصر و حکومت ارمنیه کبری و ارمنیه صغری و دیار ربیع^۲ تا به ولایت بالجمان^۳ و قلعه اونیک بدو تفویض کنیم، تا امیرستای^۴ و حاجی طغی که امرای تومان [11 b] بکها اند نتوانند که در آن ولایت دست تغلب و تسلط دراز کنند، به شرطی که خود ملازم در گاه فلك اشتباه ما بوده، هر کس که خواهد از برادران و نواب و نوکران خود را هر يك به قدر خویش ولایتی از آن ولایات که ذکر رفت رجوع کند، و نگذارد که اتراک آن طرف بر رعایای^۵ [۱۴ ر] آن مملکت زحمتی رسانند^۶. بنده در گاه شاه رشید پای سر بر

-
- ۱- م: و
 - ۲- م: رمعه
 - ۳- آ: باجروان
 - ۴- م: سای
 - ۵- م: برعایای
 - ۶- م: رسانند

پادشاهی به لب ادب بوسید، و خلعت بندگی و جان سپاری پوشید، و گفت: نظم

ذره‌ای بودم و خورشید شدم قطره‌ای بودم و دریا گشتم
منت الحمد که از خدمت شاه سرور و حاکم^۱ دنیا گشتم
[۱۸] شکر این زد که به توفیق خدا والی ملک مهنا گشتم

خدا لله ملکه و سلطانہ! چون دید که بنده کمینہ و چا کر کھینہ به شکر نعمت
رطب اللسان، و در محبت دولت ثابت الجنان^۲ زبان فصیح به کلام ملیح بگشود
و فرمود که: هر چند زودتر مناشیر این هر دو را به اقصی الغایة و ابلغ النهایة بنویس.
این بنده چون مطالع اقبال خود را به شمس عنایت ایلخانی منور دیدم و باغ مقاصد
و مآرب خویش را به باران غمام انعام خاقانی سبز و ریّان یافتم، از غایت سور^۳ و
نهایت سرور هم [12 a] در آن ساعت به و صاف اوصاف یعنی: مولانا شرف الدین
و صاف، فرمودم تا دو یرلیغ همایون و دو منشور میمون که حکمت لقمانی و
فصاحت سبحانی در او مدرج باشد بنویسد، و شرح این عنایت که هیچ مخدوم در
حق هیچ بنده‌ای نه کرده به تمام و کمال در آن مناشیر که تباشیر فتح و ظفر است
بدهد. اکنون می باید که آن فرزند بدین اخبار مبتهج گشته، رعایت رعیت از جمله
لوازم شمرد، و به شکرانه آنکه دولت ما روز به روز در تضاعف [۱۴ پ] و تزیایدست
از حال مظلومان و ملهوفان غافل نباشد، والسلام علی من اتبع الهدی؛ تحریراً فی
شعبان سنة ستمایة و تسعین، بمقام سلطانیہ.

۱- م: سرور حاکم

۲- م: ثابت النخیم

۳- م و آ: صور

(۹)

مکتوب که به نایبان کاشان نوشته در باب ادرار

سید افضل الدین

نایبان کاشان بدانند که درین وقت سید اجل افضل الدین مسعود، ادام الله سیادته، وانجح بالمرام ارادته! به اردوی اعظم آمد و عرضه داشت کرد: به سبب ازدحام عیال و قلت مال و منال مشرب ارزاقم که بس کدرست مصفا نمی شود و قوت به قوت من وفاء نمی کند، [۱۹] و از هیچ سحابی مستمطر، و از هیچ بحری مستفیض نیستم. و چون زمام عالمیان و عنان جهانیان در قبضه تصرف و اختیار شماست، [12 b] عرض احوال این شکسته و قصه حال^۱ دل خسته از صد یکی و از بسیار اندکی کردم. ما نیز بر موجب التماس آن عزیز که سلاله خلاصه بنی آدم و احسب و انسب اهل عالمست، و از مرقت و زردای کامکار و امرای نامدار دورست که سادات عظام و اشراف کرام در زمان دولت ایشان بی سامان و از بی برگی پریشان باشند، حکم پروانچه^۲ ما صادر شد که هر سال دو هزار دینار رکنی از مال کاشان تسلیم او گردانند، و هر سال حکم مجدد نطلبند، و نوعی کنند که شکر بازرسد، و از سرفراغت به عبادت باری، عزشانه و عظم سلطانه! مشغول گشته، ما را در اثنای صلوات [۱۵] به دعوات^۳ صالحه یاد کند و دعاء ابدی و ثناء سرمدی حاصل شود. یقین که هیچ آفریده را^۴ از

۱- م: حال ۲- م: بدعاه

۳- م: دراء ندارد

ترك وتاجيك ودور و نزدیک در پروانچه مامجال تغییر و فسحت تبدیل نخواهد بود.
می باید که این عارفه را درباره او ادرار مخلد و اجرایی^۲ مؤبد دانند. «فمن بدله
بعدماسمه فانما ائمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم». و من سعی فی ابطاله
فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعین. همگنان برین جمله بروند [13 a] و چون
به علامت آل طمغاء^۳ ماموشیح گردد اعتماد نمایند ، والسلام.

۱- م : دعاء رفته را درپاره

۲- ج : اجرای

۳- م و آ : طمغاء

(۱۰)

مکتوب کہ بہ 'فرزند امیر محمود حاکم کرمان نوشتہ
و وصیت اہالی کرمان نوشتہ است

فرزند اعزا کرم محمود، طول اللہ عمرہ! بدانند^۲ کہ بلدہ کرمان از زمان پادشاہ
غازان انار اللہ برہانہ! بماتعلق دارد، ومدتی است کہ اہالی ورعایا ومستوطنان واعیان
و جماہیر [۲۰] مشاہیر آن طرف داغ خدمت ما برجین و طوق منت مادر کردن
وشکر نعمت ما بر زبان دارند، و مارا احسن عنایت و اہتمام دربارہ ایشان نہ در آن
درجہ و نصاب است کہ در حیث وزہم و مرکز فہم گنجد. درین وقت چنین استماع افتاد
کہ بہ سبب تسعیر اقوات و غلای غلات چون موی ضعیف و چون نال نحیف گشتہ و بہ
خطاب «اطعمہم من جوع»، [۱۵ پ] مخاطب و غریق دریای آزو حریق آتش نیاز شدہ،
وریاضت ایشان بہ مرتبہ قصوی و درجہ اعلی رسیدہ، ازین معنی نہ چندان ملامت
واندوہ چون کویہ بدما راہ یافتہ است کہ شرح آن بر صحایف گردون و اوراق ہامون
گنجد. وظیفہ آنکہ در انبارہای ما و مجاور^۳ دہاقین و اغنیاء کہ در کرمان و ولایت
او باشد باز کند [13 b] و نو کران جلد کاردان کہ بہ زیور انصاف آراستہ باشند

۱- ج : بر فرزند

۲- م : بدانند

۳- م : محاور، در چاپی احتمال دادہ شدہ کہ «مخازن» یا «مقاری» باشد

نصب کند، تا حمل غلات واقوات از ولایات کرمان چون بهم و خبیص و غیره می کشند و غله به تسعیر قدیم می فروشند. و نوعی کند که مستوطنان و اهالی آنجا در کنف حمایت و سایه عنایت و رعایت آن عزیز روزگار به رفاهیت و خوشدلی گذرانند، و در مأمّن امن و امان و مسکن عدل و احسان آسوده گردند و گویند:

مصراع

هذا الزمان ينحسبه اعيادا

و خود آن فرزند را معلوم است که بر ذمت حکام اسلام و متقلدان او امر و احکام^۱ و متملکان نواصی ایام فرضی واجب و امری لازب است که همگی همت و تمامی نهمت خویش بر موجب «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة» به ترفیه رعایا که ودایع حضرت رب البرایا، جلّت قدرته! اند مصروف دارند، و از ترتیب اسباب معدلت و تفتیح ابواب معیشت هیچ دقیقه‌ای مهمل ندارند. [۱۶ر] و در هر ناحیتی از نواحی که در عهده ایشان باشد حاکی [۲۱] خدائی ترس که به انوار عدالت و نصفت مهتدی بود، و در^۲ اقامت رسوم خیرات به او امر و نواهی الهی مقتدی، نصب گرداند. [14 a] همانا قصه عمر بن عبدالعزیز شنیده باشد که: «والله لو ضاعت سخلة علی شاطیء جیحون لاسئل عنها يوم القيمة» پس بنا برین نشاید که ولایة بلاد و حماة عبادیک شمه از احوال خلایق که بندگان خالق اند تغافل ورزند، و پای در دامن خویشتن داری کشند. بل پیش ارباب فطنت و اصحاب خبرت مساعی حمیده و مراسم مرضیه گزیده آنست که آتش گرسنه‌ای را بنشانند، و برهنه‌ای را بیوشانند، و معین دانند که مکافات احسان احسان است، چنانچه در نص کتاب آمده که «هل جزاء الاحسان الا الاحسان»

۱- م: حکام

۲- م: در، ندارد

بیت

سعادت کی شود یارت کہ نیکویی بود کارت

ومجازات بدی بدی ، چنانچه در آیات بینات به عبارت فصیح آمده کہ :
ومن يعمل مثقال ذرة شرا یرہ.

مصراع

جزای بدی در جهان ہم بدیست

اکنون می باید کہ از روی اشفاق و کمال احسان شفقت از حال ایشان دریغ
ندارد ، و از حاصل اہلاک ما کہ در آن ولایت واقع است ہزار خروار غلّہ و دو ہزار
من خرما بہ متاہلّان معیل و فقراء و مساکین و ابناء السبیل صدقہ کند ، تا برکات
[14 b] ابن خیر مطلق [۱۶ پ] دافع قضای معلق گردد ، و آثار خیرات و ضبط مبرّات
ما جہانیان را مشہود و مسموع افتد ، والسلام ! [۲۲]

(۱۱)

مکتوب کہ بر فرزند خود خواجہ سعدالدین حاکم
انطاکیہ و طرسوس و سوس^۱ و قنسرین و عواصم^۲ و
سواحل فرات^۳ نوشتہ است مشحون بہ نصایح و مواعظ

فرزند سعدالدین، طال عمره! بہ وفور شفقت مخصوص گشتہ معلوم کند کہ
چون از فیض فضل بی منت و فرط لطف بی علت باری، جل جلالہ وعم نوالہ! آن عزیز
را بر مسند جهان داری و چہار بالش کامکاری نشانند، و ہاتف عنایت ذوالجلالی در
گوش ہوش او ندای «انا جعلناک خلیفۃ فی الارض فاحکم بین الناس بالحق»،
در داد، و دست تقدیر لایزالی طاق رواق ایوان کیوان رفعت اورا بہ کتابہ «و رفعا
مکانا علیا» موشح فرمود. در خاطر ما چنین جای گیر بود کہ آن فرزند پیوستہ
بہ رعایت رعایا و دستگیری عجزہ کافہ برایا قیام نماید، و در اوان حکومت و
کامکاری و زمان ایالت و شہریاری بہ مہمات صغیر و کبیر و برنا و پیر و وضع
و شریف و قوی و ضعیف کمر اجتہاد بر میان جان بندد، و بہ یقین بداند کہ نیک
[15 a] نامی موجب ثواب دوجہانی خواہد بود، و ثنای جمیل و خیر جزیل حاصل،
تا درین وقت بہ گوش ما رسانیدند کہ ولایت [۱۷ر] طرسوس و سوس و انطاکیہ

۱- گویا: سین (ہامس چاپی)

۲- م: قنسرین و عواصیم

۳- م: فرات

و قنسرین^۱ و عواصم و سواحل فرات که مملکت عظیم و ولایت جسیم و بارگاه ملوک روم و چراگاه ضحاک سدوم و مخیم جنود نامعدود و منارل عساکر نامحدود است، و اکنون بدان عزیز تفویض [۲۳] رفته از غایت خرابی مقام غربان و مسکن قبغان^۲ گشته، و اهل خیر و سلامت از آن دیار رحلت کرده، و حزب شرّ و ضلالت بر آن مملکت شبیخون آورده. و آن عزیز همواره به شرب خمر و سماع زمر مشغول، و ازین معنی غافل که ریاست و مهتری جز به داد گستری حاصل نگردد، و کفایت مهمّ و رعایت انام جز به حراست انحاء^۳ و سیاست ارجاء صورت نه بندد. ای فرزند از ارتکاب مناهی و استماع ملامی که جز روسیاهی حاصل نیست زمام مرام بگردان، و از منهج شریعت غراء و طریقت زهراء که منهاج قویم [و] صراط مستقیم است پای بیرون منده، و به شکرانہ آنکه باری، عز شأنه و عظم سلطانه! ترا بر بندگان خود سروری و بر چاکران خود مهتری داده کار ملهوفان و مظلومان زودتر بگزار، [و] مزاج طاعت لشکر (15 b) و حشم که از قانون اخلاص و دولت خواهی منحرف گشته اند به صورت تدبیر از حال اعتلال به حال اعتدال آر. و چون بر بساط حکومت و فرمان دنیوی قادر شوی^۴ روزگار شریف به تعظیم او امر^۵ حق، و اوقات همایون بر تفخیم قدر علماء و توفیر نفس صلحاء مصروف کن. جماعت متمرّدان که در جبال متین و قلاع حصین [۱۷ پ] تحصن جسته اند همد را بر مقتضای «و جادلهم بالتی هی احسن» بد میامن شہامت و داد گستری در ربقه انقیاد و فرمان برداری آر، و در ربیعان شباب و عنفوان جوانی که مجال وساوس شیطانی فسیح تر^۶ باشد و میدان هوا جس جسمانی وسیع تر

۱- قنسرین

۲- م: قبغان

۳- م: بحرست انجا

۴- ج: شدی

۵- آ: اوامر

۶- م: فسیح

دست بر روی منکرات و مناهی نه، [۲۴] تحسین رضای الهی را برتبع^۱ هوای پادشاهی مقدم دار، و تخلّق به اخلاق اولیاء بر تاسی سیرت ملوک دنیا ترجیح نه، و در مهاوی مهیب دینی نظر کن که از قصر رفیع سلیمانی به جز رسمی^۲ و از مسند منیع آصف به جز اسمی نمانده است، کما قال الله تعالی: «اولم یهدلهم کم اهلکنا من قبلهم من القرون یمشون فی مساکنهم ان فی ذلک لآیات افلا یسمعون».

شعر

(16 a) خان الزمان بهم فباد و اکلهم فکانهم کانوا علی میعاد

نظم

جام جم و ملک فریدون نماند تاج کسی و ثروت قارون نماند

جمله شاهان که جهان داشتند مرگ چو آمد همه بگذاشتند

بل که تا توانی چاره بیچارگان و رهنمای آوارگان باش!

مثنوی

اگر خواهی که سازی ملک تسخیر فر پای افتادگان را دست می گیر

مزن بر خاطر درماندگان نیش^۴ مکن بیچارگان را روی دل ریش

در انصاف را مفتوح گردان درون ظالمان مجروح گردان

هر آن شاهی که انصافش شمارت عزیز حضرت پروردگارست [۱۸ ر]

اعمال بزرگ را به عمال کوچک مده، و کار خطیر به مردم حقیر مفرمای، هر

یک را از ملازمان خود [۲۵] بر موجب کلام ربانی: ماتری فی خلق الرحمن من

تفاوت فارجمع البصر هل تری من فطور کاری ده که بدان قیام توانند نمود. سایلان

را به سوال نوال حاجتمند مگردان که گفته اند: «وعدا الکریم نقد و تعجیل، و وعد

اللئیم مظل و تعلیل» و جوهر بذل را به عرض مظل ناقص مکن که گفته اند: «لکل

۱- م: تیغ

۲- م: رسم

شئى آفة و آفة [16 b] المعروف المظل، و تا توانى خود را به وفای وعد و صدق عهد مشهور کن که در کلام فصحاء و امثال بلغاء آمده است که: «الکریم اذا وعد وفی»^۱

شعر

اذا قلت فى شىء «نعم» فاتمه فان «نعم» دين على الحر واجب
والا، تقل «لا» وأسترح و أنتفع بها^۲ لئلا يقول الناس انك كاذب

و مساکین که در مسا کن ذل و هوان سا کن اند تفقد کن ، و فرمان عمال خود را به طغرای «ویطعمون الطعام على حبه مسکینا ویتیمان و اسیرا» مرشح ساز مال رعیت بر قانون قدیم بستان ، رضای مولی بر جمله مهمام اولی شناس ، توفیرات خزینہ و طیارات دیوانی از وجه مرضی و غیر مرضی مستان، رسمهای محدث از جراید عمال و لایات حک کن ، و بدعتهای قدیم از صحایف اعمال دیوانی بستر ، اطماع مستان کله و تصرفات [۱۸ پ] باطله از موقوفات مشاهد [۲۶] در باطات و مساجد و مزارات منقطع گردان و دیهای معظم و مزارع که به سالها در حوزه^۴ تصرف دیوان به اندک شبهتی^۵ آمده به مملکان قدیم استرداد کن ، و ذمت خود را و این ضعیف از حمل [17 a] اوزار سبکبار گردان ، و اضعاف و آلاف آن بر عمارات مساجد و مدارس و معابد و قناطر و مصانع و مزارات و خوانق آن دیار صرف کن که در قرآن مجید حق، سبحانه و تعالی از حال اخیار نیکوکار و اشرار بد کردار خبر می دهد که :

«يوم تجد كل نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء تودّ لو ان بینها و بینہ امدأ بعیدا و یحذر کم الله نفسه و الله رؤف بالعباد» . و هادی سبیل و افضل رسل حاتم

۱- م و آ: وفا

۲- م و آ: نت

۳- م: اتبع لها، آ: انتفع لها

۴- م: حوز

۵- م: شبهی

اسخياء و خاتم انبياء محمد مصطفى صلعم^۱ از كار ملوك معدلت شعار و سلاطين جابر
 بی مقدار اخبار می کند که : «مامن امير عشيرة الايوتى به يوم القيامة مغلولايده
 حتى يفك عنه العدل او بوبقه الجور». و از املاك و اسباب و تعلقات خود که در این
 مدت پیدا کرده باشی به هر کس از ائمه و اهل ورع آن طرف بده که^۲ هر چه در
 دنیی است همه در معرض زوال است.

بیت

متاعش گر حقیر و گر جلیل است به نزد مردم دانا قلیل است

و بر جملة كافة ممالك از مقیم و مسافر و وارد و صادر و بادی و حاضر [17 b]
 ساعة فساعة و لمحة فلمحة از حاصل املاك این ضعیف که در آن ممالك [۱۹ ر] واقع
 است صدقه کن ، و از علماء و صلحاء و عباد و زهاد و سادات و مشایخ و حفظة قرآن
 و خداوندان فقه و محدثان و سایر مستحقان از غریب و شهری و مستوطن و طاری
 که در بقاع خیر که این ضعیف [۲۷] در ملاطیه و انطاکیه انشاء کرده ام [وارد شود]
 موقوفات آن بقاع بر ایشان جاری دار ، و قناطر و مصانع و خانات که در آن ممالك
 به حسن کفایت ما محدث و مجدد گشته همه را سال به سال عمارت آر ، تا ثواب آن
 به روزگار ما متواصل گردد ، و ثنای ماورد زبان اهل زمان گردد. چون بر رای
 جهان آرای او وثوق حاصل بود زیادت ازین در نصایح و مواعظ اطناب نرفت والسلام^۳

۱- ج : علیه الصلوة و السلام

۲- در م «که» نیست

۳- م : و م

(۱۲)

مکتوب که بر فرزند خود عبدالؤمن حاکم سمنان و
دامغان و خوار نوشته است در باب قاضی محمد بن
عبدالکریم سمنانی رحمهم الله تعالی

فرزند اعز اکرم امجد عبدالؤمن سلام بخواند . اشتیاق و تعطش به ادراک
وصال خود متجاوز الحد والوصف داند. درین وقت مولانا قدوة والامائل [18 a] و
الافاضل، منبع اصناف المکارم والفضایل، جامع شتات الجود بعلو الهمم، القاصر عن
وصف کماله سحر البیان و حرکات القلم، مالک ازمة اللطف والکرم، المشرف بوجوده
اشراف العجم، اعدل الولاية، افضی القضاة شمس الملة والدين محمد بن الحسن
ابن محمد بن عبدالکریم السمنانی که به کمالات و فضایل متجلی است [۱۹ پ] و به انوار
آثار شریف و استحقاق او حجاب شبهت و ارتیاب متجلی، و بداحکام او ارکان اسلام
و میزان ایمان مستحکم و راجح، و به او امر و نواهی او حمام دین از منابر اغصان
بقین صایح «لاظلم الیوم»، و حاوی شریعت به القاب احساب او محرر، و مصباح
حقیقت و مشکاة طریقت به انوار کمالات او منورست. چون به وطن مألوف و مسکن
معروف خود متوجه بود در زمان تودیع و اوان تفریق عرضه داشت [۲۸] کرد که قری
و مزارع در بلدة سمنان و خوار و دامغان دارم، [که] از توازیع و تکلیفات و
اخراجات دیوانی به کلی خراب و بایر شده و از تخم و عوامل مستاصل گشته است،

۱- م: اشرف

مصراع

[18 b] عیالم صد و حاصلم اند کیست

بنابراین درین وقت مقرر شد که من بعد آن فرزند دلبند و جگر گوشه
خردمند با جناب مولوی که سر دفتر افاضل و جامع فضایل و مقنن قانون حقایق
و مرکب معجون دقایق است، و مفتاح ابواب خیر و سلامت، و نافی آثار شر و
ضلالت، و حامی عباد و ماحی فساد، و ناشر لوای علم و ناظم جواهر علم، و نقاد
نقودین و صراف عقود یقین است، طریقه اتحاد و منهج وداد مسلوك دارد، و خود را
از زمره مخلصان و جمله متخصّصان^۱ اوداند، و بر املاک او بهیچ وجه از جوه حواله‌ای
نکند و مطالبتی ننماید، و املاک و اسباب و اوقاف او را چون قری و مزارع و اسواق
و خوانات و طواحین و بساتین [۲۰ر] و مقاصر و حمامات که در بلدة سمنان و خوار
و دامغان واقع است از عوارض و تکلیفات دیوانی معاف و مسلم و مرفوع القلم شناسد^۲،
و صد خر و ارگندم و جو و سه هزار دینار اقچه رکنی بر سبیل انعام بهو کلاه و نواب
او تحویل کند، تا در مصالح خود صرف فرماید، و او را بر قاعده قدیم قاضی القضاة
آن ولایت شناسد، (19 a) و تقویت امور قضاء و رونق شرع مصطفی، علیه الصلوة و
السلام و التحية والاكرام^۳! به نوعی کند که موجب سفیدروبی دنیی و عقبی گردد،
تا مشارالیه، دام الله معالیه الی یوم النشور! قطع خصومات و فصل دعاوی و حکومت
و تمیز حلال از حرام و رعایت جانب ضعفاء از فقراء و ایتمام تواند کرد. رعایا و
مستوطنان و اعیان ولایت سمنان و خوار و دامغان می باید که او را قاضی قضاة آنجا
دانند، و از سخن و صواب دید او بیرون نروند، و باقی قضاة که در آن ولایت اند

۱- م: منحصبان

۲- آ: شناسند

۳- م: ص

[۲۹] به نصب او حاکم و به عزل او معزول باشند، و قضایاء شرعی به حضور باجور او مرافعه کنند. و هر که از اقارب و اجانب و ابا و درعاة و رعایا و ضعیع و شریف از فرموده او تجاوز کند یقین که به بازخواست عنیف معذب و مودب خواهد شد، همکنان برین جمله بروند. و چون بر آل طمغا و علامت ماموشح کرد اعتماد نمایند، والسلام.

(۱۳)

مکتوب که بر شیخ صدرالدین بن شیخ بهاءالدین زکریا
نوشته و تعزیت او به فرزندى که او را مرده بود
باز داده است

[19 b] حق، عز و علا، به صفت قیومیت و نعت [۲۰ پ] دیمومیت از خزانه «فلنحینه
حیوة طيبة» خامت حیات حقیقی که باد روزگار غبار وصمت زوال و وسمت انتقال
بر اکمام و اذیال آن ننشاند، و قبای قبای سروری که دست تصرفنا تعرض به دامان
عصمت و گریبان عزت آن نرساند، رفامت آن صدر ولایت و بدر ملک هدایت، قدوة
اصحاب سداد، هادی ارباب رشاد، منبع مکارم الفضائل، مجمع المحاسن و الشیم
والشمائل، هادی الخلائق و کاشف الحقائق، جنید الاوان، معروف الزمان، منصور
الدهر، شبلی العصر، المختص بالمواهب الربانیة، الفائز من کدورات الانسانیة،
المتصف بالخلائق النبویة، المتحلی باوصاف المرتضویة، صدر الملة والدين، بهاء
الاسلام والمسلمین، لایق وزیباباد [داراد؟] و امداد فضل الوهیت، و آثار فیض
ربوبیت بر صفحات امور و احوال و وجنات امانی [۳۰] و آمال آن ستوده خصال
واضح و لایح داراد (باد؟) بحق الحق، بنده فقیر و چاکر حقیر رشید دم به دم بحایایی
که روایح گلزارش زوایای قلوب اولیاء معطر دارد و لوایح انوارش خبایای خواطر
اصفیاء منور گرداند [20 a] ارسال میکند با هزاران لواذع فراق و نوازع اشتیاق،
شرح واقعه هایل مخدوم زاده مرحوم، تغمده الله بر حمته و رضوانه و اسکنه بجنبه
جنانه! به کدام زبان داده شود که شدت صدمت و صولت سطوت آن راه عبارت
بسته است.

شعر [۲۱]

فما فی الوری من سطوة الموت فائزاً^۱ ولا لاحتواء الموت ضربة لازب
وهر چند مصیبتی عظیم و فجیعتی الیم است ، اما باتقدیر ربانی و قضایای یزدانی
جز صبر و رضا و تسلیم چاره‌ای نیست «انا لله وانا الیه راجعون»

شعر

الموت كأس و کُلّ الناس شاربہ و القبر باب و کُلّ الخلق داخله

بیت

همه مرگ راییم پیرو جوان به گیتی نماند کسی جاودان
«وانا الی ربنا لمنقلبون» ، و اگر چه فراق روح و بدن که سالها انیس و
جلیس هم بوده‌اند المی عظیم است، اما بالحقیقة لذات و مرادات و حصول درجات و
کمالات ارواح را موقوفست نه اشباح را ، چه شبح انسانی به حقیقت زندانی بیش
نیست . پس روح را در زندان محن (20 b) و قفس بدن شادمان بودن محالست ، و
هر چه به محل اصلی و منزل طبیعی خود باز نیاید آرام و آسایش نگیرد به حکم
«فتمنوا الموت ان کنتم صادقین» [۳۱] و بشارت «انک میّت وانهم میّتون» و دعای
یوسف صدیق علیه الصلوة والسلام^۲ که «توفنی مسلماً و الحقنی بالصالحین» و اشارت «فرت
برب الکعبه» و خطاب مستطاب «یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی» و سؤال مصطفوی،
صلی الله علیه وسلم^۳ ! «اللهم امتنی مسکینا» شواهد و دلایل این معنی اند، حق تعالی هزار
روح و راحت بران روح مقدس مطهر در رساند و مرقد شریف و مشهد منیف او را مطلع

۱- آ : فاتر

۲- م و آ : احتمال

۳- م : علیه

۴- م : صلعم

[۲۱پ] شمس رحمت و مطرح^۱ انوار عزّت گرداناد! و آن بزرگوار روزگار را بر تمام ادوار وارث اعمار دارد و به حقایق کلیات دینی و دنیایی و دقایق ماهیات صوری و معنوی را در نظر مشاهده و عین مکاشفه او معین و مبین کناد! تا هر چیز را چنانک هست مطالعه کند و معاینه بیند و از سر «سنریهم آیاتنا فی الافاق، و التماس «ارنا الاشياء كما هي» واقف گردد، و خدا را از هوی و بقاء از فناء و وجود را [21 a] از عدم و حدوث را از قدم و حیات را از ممات بشناسد و بداند، و از آن اعراض کند و بدین اقبال نماید، ان شاء الله تعالی که پیوسته ذات بی نظیر و صفات بی بدیل او از حوادث ادوار و صوارف اعصار مصون و مأمون [باشد]. تا این ضعیف سلسله اخلاص و دولت خواهی جنباند، و در خلوت و جلوت^۲ و سراء و ضراء به ذکر محامد و نشر مناقب مخدومی رطب اللسان باشد. و هر چند می خواستم که این باب را [۳۲] اطناب دهم سرشک دیده آنچه می نوشتم می شست و هر چه می نگاشتم محو می کرد.

شعر

استغفر الله علی انی^۳ کضدع تسکن فی الیم^۴
 ان هی فاهت ملات ماء اوسکتت^۴ ماتت من الغم
 حالیا این قصه پر غصه را بدین دو بیت اختصار کرده می شود،

نظم:

گر زبستان معالی تو شاخی بشکست
 منت الحمد که آن اصل که اصلست پیاست

۱- م : مطموع

۲- م و ا : صلوت

۳- م و آ : انی

۴- م : سکنت ، ا : سلنت

ورز گلزار امید تو کلی رفت به باد

شکر ایزد که گل باغ وجودت بر خاست^۱

[۲۲ر] و آرند. مستعجل بود، عجالة الوقت را بر موجب تحفة الفقير حقير،

مصراع

از خانه به کدخدای ماند همه چیز

به رسم بیلاک هدیه‌ای فرستاد. [21 b] شد، ان شاء الله که در محل قبول افتد. متوقع به کرم عمیم و لطف جسیم منخدومی که ذیل عفویر هفوات این ضعیف افکند و به دعای صالحه عندالمساء والصبح یاد فرماید^۲ والسلام.

۱- ج : برجاست

۲- ا : فرمایند

(۱۴)

مکتوب که در جواب مکتوب بر مولانا صدرالدین محمد تر که نوشته است

مُشرفه شریف و ملاطفه لطیف که مشحون به صنوف و داد و موشح به الوف اتحاد بود رسید ، علم الله که از مطالعه فحای و مشاهده مطاوی آن دیده را نور و سینه را سرور افزود ، و لطفها که فرموده بودند و کرمها که نموده ، نتیجه ذات ملک صفات آن خلاصه ادوار و یگانه روزگار امثال این افضال تواند بود ، و نظم معانی و ترکیبات و جمال صور [۳۳] و کلمات دردل و دیده خاصیت یحی الموتی و یبری الاکمه» داد .

شعر

هم تازه رویم هم خجل هم شادمان هم تنگ دل

کز عهده بیرون آمدن نتوانم این پیغام را
و بر غرایب بیان و عجایب کلک و بنان آن خسرو کشور علم و ایقان آفرین
فراوان و محامد بی کران گفته شد . آنچه در باب خرابی عراق عجم به قلم کهر
بارو کلک درر نثار مرقوم گشته که : فقر و فاقه و صبر [22 a] و طاقت اهالی
اصفهان از حد منتهی و درجه قصوی گذشته و از غایت تواتر نکبات دوران و ترادف
بلیات [۲۲ پ] و احزان معدود قات مهر و رفات از روق اجفان روانه کردند. و اگر چنانچه

۱- م و آ: نموده

می خواهند که قصه پر غصه به سمع ارکان دولت و اعیان حضرت رسانند به سبب قطرات
عبرات مدامع که مطالع آثار^۱ اقلام محومی کند نمی تواند نگاشت. مبنی بر ملتمس
آن جناب که واسطه قلاده ریاست و در صدف جلالت است مبذول داشتن واجب بود.
درین^۲ وقت خواجه علی فیروزانی که سالهاست که به خدمت این کمینه قیام نموده
و مردی جلد کاردان و کافی و عادل است بدان جانب فرستادیم، تا به حضور آن جناب
مجدداً قانون المده اصفهان بسته، دفاتر قدیم که در زمان اتراک جابر و بتکچیان
ظالم پیدا شده بشوید، و مقرر کرده ایم که اهالی اصفهان از [۳۴] مزروعی ده یک و از
طمغاده نیم و از مواشی از گوسفندی نیم طسوج و از گاوی یک طسوج و از اسپی دو
طسوج و از اشتری سه طسوج به نواب دیوان جواب [22 b] گویند، و هر کراباغی
مشجر مکروم باشد بر قدر حاصل آن نواب و ارکان دولت به غور رسیده خراجی
معین گردانند، چنانچه خداوندان راضی و شاگرد باشند، و به هیچ نوع از انواع
برایشان ظلم نکنند، و املاک ایشان را از تکلیفات و توزیعات [د] قلان و قبجور معاف
شناسند و مرفوع القلم دانند، و هزار سوار چریک که پیش ازین می دادند [۲۳ ر]
[در حکم] امسال بیش از پانصد سوار نستانند^۳، و مرسومات و میاومات^۴ ایشان را
مجموع از مال اصفهان مجری دارند. و فرموده ایم که رسمهای محدث چون طمغای
چوب و صابون و فوا که واقمشه که در اصفهان می سازند بکلی بر اندازند، و از متون
جراید و روی دفاتر حک کنند، و چون می خواهیم که آثار خیر و احسان اظهار کنیم
و در اکناف عالم و اطراف بلاد السن مجموع عباد به ذکر محامد ما ناطق باشد. همچنین

۱- ج : ارقام

۲- م درین درین

۳- م : تساند

۴- م : ماوات

نواب عادل دل و خواجگان انصاف گستر به تمام ولایات ایران از سرحد آب آمویه
تا اقصای آب جون و سرحد دریای مغرب و تخوم روم فرستادیم^۱ تا هم برین نسق
که در اصفهان کرده ایم تمام [23 a] آن ممالک را قانون ببندند، یقین که موجب
نیک نامی و ثواب اندوزی باشد، و انوار شادمانی بر جبین جهانیان لایح گردد و
نسیم کامرانی در اقطار و امصار و انحاء و ارجاء آفاق فایح شود والسلام.

۱- م: فرستادیم

(۱۵)

مکتوب کہ بر طریقہ منشور بر اہالی بغداد و فرزند خود
امیر علی حاکم بغداد و نایب خود نوشتہ بود
بہ جهت شیخ مجدالدین بغدادی

حکام و متصرفان و اعیان و سادات و علماء و قضاة و مستوطنان و رعایاء
[۳۵] عراق عرب از حد حلوان تا قادیسیہ و از تکریت تا بصرہ بدانند کہ چون ینبوع
عظمت و جلال ، و معدن انواع فضل و کمال ، معدن المحاسن و الشیم ، شمس فلک
الجود و الکرم ، بدر [۲۳ پ] مشایخ الآفاق ، فخر المناصب و المعالی علی الاطلاق
بالاستحقاق کمیل زمانہ و فضیل اوانہ ، مجد الملة و الدین ، ادام اللہ تعالی برکات
انفاسہ الشریفہ و ثبت ارکان ابوابہ المنیعة!

شعر

مازادہ الالقب معنی ثانیاً فکانها من صدقها اسماء

بہ اصناف الطاف الہی و کرم نامتناہی محفوف است و بہ افعال [23 b] حسنه
و اخلاق مستحسنہ مشہور و بہ انجاح مرادات و اصلاح مهمات عامہ انام و کافہ اهل
اسلام مستغرق و دراعانت اصلاح و اہانت اصحاب ظلم و عناد و بنی و فساد مشغول ،
و از خرمن «الفقر فخری» بہ نصیب او فرو حظ او فی سیدہ ، و نسبت اعتقاد و اتحاد
و اخلاص و اختصاص ما با جناب او از مطامع عیون و مطارح ظنون بیرونست ،
میخواہیم کہ از فیض تجلیات ضمیر منیر او کہ مصدر افاضت نور و مطرح اشاعت
لطف یزدانی است ، دم بہ دم بہ دل ظلمانی ما کہ درمرکز جسمانی بہ کدورات دینی
فانی ملول شدہ ، پرتو «واشرقفت الارض بنوربہا» برسد ، و کدورت ما بہ صفاء و ظلمت

ما به ضیاء مبدل شود. و چون جناب بزرگوار ایشان از قدیم الایام به اخلاص و اختصاص ما مشهور بوده اند، و هواداری ما را از کسوت مفاخر و مآثر خویش دانسته، و منصب شیخ الاسلامی آن ولایت که از جلالیل اموردین [۲۴ر] [و معظمتات] اشغال و اعمار شرعیست از قدیم الایام بنام ایشان بوده، و مناشیر [۳۶] و امثله بزرگوار خلفاء بنی عباس بران ناطق، بنا برین معنی منصب خطیر شیخ الاسلامی [24 a] بدو تفویض کردیم، تا فرصت تحصیل فوت نکند، و بر وظایف او را دو تذکار مواظبت نماید. فرزند اعز علی ابقاه الله تعالی! می باید که در نظم امور او سعی بوده، این منصب را بدو مفوض داند، و اتباع او را به اعتزاز و احترام تلقی نماید، و خانقاه پادشاه سعید غازان خان، انار الله برهانه، که در بلده بغداد واقع است، و تولیت آن بقعه به ما متعلق و چند وقت بود که میخواستیم که شیخی را که به عوطف ولایات و بدایع صنایع کرامات مخصوص باشد، نصب کنیم، تا به میامن محاسن اعمال سنیّه و افعال مرضیه او آن بقعه را رواجی پیدا آید و شرفی حاصل شود. و چون جناب شیخ اکثر اوقات و اغلب ساعات در گوشه خلوت معتکف و در زاویه عزلت منزوی می بود، بدین جهت آن بقعه را به جناب ایشان تفویض نمی کردیم، درین وقت بر موجب درخواست ما از خلوت به جلوت مایل شده، و به درس علوم توحید و معارف الهی مشغول گشته اند، شیخی آن بقعه را بدو مفوض گردانیدیم، تا به تکمیل ناقصان و تعلیم متعلمان و تصفیة باطن مریدان مشغول [24 b] گردد، مشروط بر آنک به درس «عوارف المعارف» که از مصنفات شیخ شیوخ العالم قدوة [۲۴پ] الاقطاب، و زبدة الاوتاد، زین السالکین و برهان الناسکین، ابو حفص عمر السهروردی است، قدس الله سره! قیام نماید، و وظایف و ارزاق ایشان مرتب و مهیا دارد. چنانچه شیخ و مریدان و بواب و قرّاش و مؤذن و طبّاخ که در آن بقعه ساکن باشند مجموع مرفّه الحال بوده هر یک بکار خود قیام توانند نمود، اهالی و جماهیر مشاهیر بغداد حماه الله تعالی عن البغی و الفساد این مثال مسطور را نصب العین داشته، از فرموده

۱- ج: حمی

ما تجاوز نكنند و عدول نجويند ، و باجناب زفيح شيخ طريقه بند كى مسلو كدارند ،
 [و] نوعى نكنند كه شكائت او به سمع مارسد خواجه محمود عرب كه متصدى امور
 آن بقعه است مى بايد [۳۷] كه بر حسب اين مفصل مواجب وادارات مرتزقه آن بقعه
 و اخراجات ديگر كه تعيين رفته است مرتب دارد ، و چون به نشان و آل طمغاء ما
 واقف گردد از فرموده تجاوز ننمايد ، و اعتماد نمايد . والسلام على من اتبع الهدى ،

[25 a] مفصل

مواجب مرتزقه خانقاه غازانى و ساير اخراجات

به موجب شرح كه مسطور گشته

مرتزقه

فى كل يوم

مريدان	شيخ
نان	نان
گوشت	گوشت
۳۰ من [۲۵ ر]	۸ من
صابون	بهاء حويج
واجب شهر	نقداً
۳۰ من	واجب شهر
جامد	۳۰ دينار
۳۰ ثوبا	جامه
	زمستان
	دست
	تابستان
	دست

حفاظ ۵ نفر

صابون
جامہ
واجب شہر
۵۰ [۱] ثواب
۵۰ من

[۳۸] نان گوشت بہاء حویج
۵۰ من ۵۰ من صر (۵ دینار؟)

مؤذن

[25 b] بواب

نفران

نفر

نان
گوشت
۸ من
آش
صابون
۳۰ قطعہ
واجب شہر
۸ من

نان
گوشت
منان
من
نقداً
صابون
من
واجب یومی
دینار

نقد

و اوجب یوم

دینارین

مناول

خازن کتب

نفر

نفر

نان
آش

نان
آش

من
قطعہ

من
قطعات

صابون
نقداً

صابون
نقداً

واجب شہر
واجب یوم

واجب شہر
واجب یوم

من
(دینار) [۲۵] پ

من
دینارین

[۳۹] طباخ

نفران

آش	نان	آش	نان
۸ من	۸ من	۳۰ قطعات	۸ من
نقداً	صابون	نقداً	صابون
۸ من	۸ من	دینار	واجب شهر
			۸ من

[26 a] اخراجات

لیالی متبر کد

رغایب
بدستور عیدین

قدر

ایضاً

عیدین

حلاوه

عسل	روغن	آورد
۱۰ من	۱۰ من	۱۰ من
گوشت	کندم	برنج
۲۰ من	۱۰ من	۱۰ من
نان	روغن	دنبه
۳۰ من	۵۰ من	منا
شمع	روغن قنادیل	
۵۰ عدد	۳۰ من	

جمعات

مقرر شده که درین شب سماعی باشد که

اکابر و اعیان بغداد حاضر شوند مشروط

[۴۰] بر آنکه چون سماع آخر شود دعاء بانی که

پادشاه غازان است و مسبب که این ضعیف

است بفرمایند، ان شاء الله در معرض اجابت است

افتد، [۲۶ ر]

قووال	حلاوه	بریان	نان	[26 b] آش
۱ نفر				
ع (۱۰ دینار)	۱۰۰ قطعه	۵۰ قطعه	۱۰۰ من	۲۰۰ قطعه
	قند	عسل	شمع	
	۳۰ قطعه	۲۰ قطعه	۱۰ عدد	
سایر				صدقات
				راتبه
سایر	سایر		نان	گوشت
بهاء	بهاء			
صحن و قدح هیزم			۲۰ من	۲۰ من
واجب سنه کامله	واجب سنه کامله		برنج	کندم
۳۰۰ دینار	۵۰ دینار		۱۰ من	۱۰ من
			دنبه	روغن گوسفند
			منا	۵۰ من

(۱۶)

مکتوب که بر امیر ستای حاکم موصل و سنجار نوشته است
در باب حسن مستوفی امیر معظم، واسطه عقد الامارة و
السیاسة، وارث مناقب الولاية و الرياسة، امیر
نصرة الدین ستای، دعوات مالا نهیة و تحیات
اقصى الغایة قبول فرماید

[۴۱] اشتیاق به وصول و حصول اتصال آن پسندیده خصال [27 a] نه چندانست
که السنة اقلام به ادای آن مهام قیام توانند نمود.

شعر

قصر الکلام ولا یحیط بوصفه اتحیط ما یفنی بما لا ینفد

غرض [۲۶ پ] از تفسیر این رساله و ارسال این مقاله آنکه خواجه شرف
الدین حسن مستوفی از قدیم الایام منصب استیفای موصل و تلغفر و سنجار و جزیره
بدو متعلق بوده است، و اکنون مدتی است که سبب تراحم مصائب^۲ و ترادف اصناف
نواب غریق دریای محن و حریق نیران حزن است، و به واسطه قلت معاش در سلك
اوباش در آمده، و کوشش بر گذر گاه استخبار بوده که از طرف این محت به نوید
عاطفی مخصوص گردد و به نظر رأفتی ملحوظ شود، و ما به واسطه کثرت اشغال حضرت

۱- م: شای

۲- م: مصاف

خاقانی و محاسبهٔ اموال دیوانی و کفالت امور جمهور و استمالت نزدیک و دور، از حال او تغافل ورزیده‌ایم، تا درین وقت ناگه معتمد ماخواجه زکی الدین مسعود از این طرف رسید و احوال آن بیچاره به عرض این محب رسانید که او از کثرت عیال و قلت مال بی حضور و از خدمت دورست، و در قاف قناعت وطن ساخته، و در کورهٔ ریاضت گداخته است.

نه رای سفر دارد و نه روی اقامت

[27 b] «کالغریق یتشبث بکلّ حشیش»، برین محب صادق المحبّه واجب و لازم شد که در باب او اندیشهٔ مناسب ملایم فرماییم و تربیت و نمشیت او به نوعی کنیم که آثار [آن] بر روزگار او اصل و متواصل گردد. اکنون رأی ما بر آن مصروف و همت ما بر آن مقصودست [۲۷-۴۲ ر] که مشارالیه را از فاضل مال بیت المال و جزیهٔ موصل و سنجار و قلغفر و جزیرهٔ اقیچهٔ رکنی الفی دینار و از خراج قری و مواضع دیوانی غله بالمناصفهٔ مایهٔ جریب اطلاق فرماییم، متوقع به کرم عزیز آن فرزند آنست که این وجه را هر چند زودتر بدو واصل گردانیم^۲، و بر کماشتگان و متصرفان و متصدیان امور آن ولایات^۳ مذکور موزعه به جهت او کرده‌ایم، می‌باید که بی عقدهٔ تعویق و شایبهٔ توقف جواب گویند، تا او براق و تهیهٔ اسباب خود کرده بر طریق اجمل و احسن متوجه ولایت قصر و عمادیه و طنزی و قلعهٔ فنیک^۴ گردد که متصرفی این ثغور مذکور خاص بدو مفوض شده، چون درین باب اهمال جایز نخواهد داشت زیادت تا کید نرفت. والسلام.

[28 a] موزعه بر حسب پروا آنچه ما بر ولایات مذکور مشروط بر آنکه بی توان

۱- ج : به

۲- ج : کردند

۳- م ولایت

۴- ج : طنزه و قلعهٔ فنک ، م بی نقطه

جواب گویند ، و این قعه بر سبیل استعجال قلمی شده به تمسك نگاه دارند ، و عجزه را درین موزعه شريك نگر دانند [، می باید] که متصدیان معاملات دیوانی جواب گویند بدین موجب :

مر کوب	غله	اقچه
مع سرجه و آلاته	بالمناصفه بوزن العراق	ر کنیا
۴ روس [۲۷ پ]	۲۵۰ جریب	تومان [و] سه هزار دینار
		(= ۱۳ هزار دینار)

	سنجار		[۴۳] موصل	
مر کوب	غله	اقچه	مر کوب	غله
		ر کنی		ر کنی
		۳ هزار دینار ۱۰۰ جریب راس		۵ هزار دینار ۱۰۰ جریب راس
		جزیره		تلعفر
مر کوب	غله	اقچه	مر کوب	غله
		ر کنی		ر کنی
		۳ هزار دینار ۳۰ جریب راس		الفی دینار ۲۰ جریب راس

تحریراً فی یوم الخمیس منتصف شعبان المعظم لسنة سبعین (۴) وستمائة الهلالية فی شهر اولایل بمقام طوس. والسلام.

(۱۷)

[28 b] مکتوب که در جواب اسولہ مولانا صدر جهان بخاری

نوشته است ، علیہما الرحمة والغفران

[بر] مقاله دلگشا و رسالہ جان فرا کہ در مرکز تقریر و حیث تحریر آورده بودند مطلع شد ، و بر متانت تر کیب و حسن ترتیب او کہ ہر رمزی از و کنزی و ہر نقطہ ای از و نکتہ ای و ہر اشارتی از و بشارتی و ہر سطری از و بحر است واقف گشت .

نظم

تشریف شریف روح پرور بر مازر و آن عزیزتر بود
در دیدہ من بصر مبادا در دینہ اگر نہ چون بصر بود [۴۴]
و سه سؤال دلپذیر کہ در قید کتابت آورده ہر یک را بر قدر جہاد و طاقت
بر موجب قولہ تعالی : لا یكلف اللہ نفسا الا وسعہا ، جواب می گوید ، و از خجالت بدین
[۲۸ ر] دو بیت عذر می خواہد .

نظم

شوخی نگر کہ قطرہ بہ دریا ہنی برم خر مہرہ نزد لوء لاء لا ہمی برم
پای ملخی پیش سلیمان بردن عیبت ولیکن ہنراست از موری

سؤال اول

آنکہ فرمودہ کہ: درین جا ب زلزله چنان واقع گشت کہ اکثر بقاع و اغلب
اصقاع مندثر گشت ، و قصور کہ در رفعت و متانت بہ افلاک خضرا و جبل حرا

برابر کردی از صدمه این واقعه و هیبت [29 a] این فجیعہ خراب شد، و مردم از «بیم قوله، تعالی: ان زلزلة الساعة شیء عظیم» به عزیمت هزیمت روی به دیار بعید و جبال شدید نهادند، و بر موجب قوله، تعالی: «یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه» هیچ کس را از غایت فرار و کثرت اضطرار پروای اخوان و صحبت خلان نبود، گویی که قوله جل قوله، تعالی: «اذا زلزلت الارض زلزالها، و اخرجت الارض اثقالها» نمونه‌ای از این مصیبت عظمی و حادثه کبری تواند بود، بیان فرماید که سبب حصول زلزله از چه می باشد.

جواب

چنین گوید اضعف عباد الله و احوجهم الی رحمة الله رشید، اصلح الله احواله! که در کتب حکماء و فلاسفه چنین مسطور است که بخارات کثیفه چون در زمین صلب محقق می گردد و منافذ نمی یابد که از خروج کند به واسطه تصاعد ابخره کثیفه زمین [۴۵] متحرک می گردد. اما این سخن پیش از باب شریعت و اصحاب حقیقت صحتی ندارد، چرا که صمد بی زوال [و] واحد لایزال بر موجب قوله تعالی: «ان الله علی کل شیء قدیر»، بر همه اشیاء قادر است، چه حکایت بنی اسرائیل قوله، عز وجل طوله [۲۸ پ]: «ورفعنا [29 b] فوقهم الطور» شنیده باشی و سمع مبارک رسیده. پس برداشتن طور وقتی در دل مؤمن حقیقی جایگیر باشد که بر قوت نامتناهی و قدرت الهی واثق باشد، و یکی از کمال قدرت آنکه او را درین جهان به چشم ندیند و به خرد در نیابند قوله، تعالی: «لا تدر که الابصار و هویدر که الابصار»، از چشمها پوشیده و عقلا در او نارسیده، و آدمی از دریافت او و قدرت او تهی، حکمهای اوست که دوستان را بلانماید، و قدرت اوست که زلال از صخره صماء کشاید که: «ان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار»، هفت خیمه گردون را بی میخ و ستون برداشته، و بوده که پیغمبران را مغلوب و کافران را غالب کرده، و اطفال بی گناه را به انواع مصایب و اصناف نوایب مبتلا فرموده، و بعضی نماز را جفت فرموده، و بعضی را طاق، و یک عین را گاه حکم پلیدی داده، و گاه حکم پاکی، چنانکه خل و خمر، و

بعضی جانور و حیوانات را حکم به پاکی کرده ، و بعضی حکم پلیدی مقرر داشته ،
 و نماز و روزه را به يك سبب ساقط [30 a] کردن ، و سرانگشت تر را بر موزه کشیدن ،
 [و] قائم مقام غسل دانستن ، و سر ناخن را به وقت غسل خشك گذاشتن روا نداشتن ،
 و امثال این از مرکز عد و حیث حد بیرونست [۲۹ ر] ، و دل را بر اسرار آن اطلاع
 نه ، و خرد خرده دان و عقل فعار [۴۶] انسان از درك این معانی قاصر ، و ليك آن را
 در تصدیق می پذیرد و به حقیقت آن گواهی می دهد و فرامی گیرد.

و دیگر آنکه خلق عالم درین عالم بی وفاء و خاکدان بی بقاء به اسباب مختلف
 هلاک می شوند و گور و لحد نمی یابند ، و همچنان می پوسند و می ریزند ، چه
 بردار و چه درزیر دار ، و چه در قفار و چه در بحار ، و این همه سؤال منکر و نکیر ،
 علیهما السلم! در می یابند ، و خرد از ادراک این نیز عاجزست ، و افهام اهل تحقیق
 و اوهام ارباب تدقیق ازین قاصر ، و خدای و رسول اثبات این معنی می کنند. و هم
 ازین قبیل است عرش باعظمت و کرسی ولوح و قلم و حجاب و نور و ظلمت و حوض
 کوثر و ترازو و صراط ، این جمله چیزهاست که خرد در آن سرگشته و عقل در
 تحقیق این پای شکسته است ، و زبان مخبر صادق علیه [الصلوة والسلام] بدین معانی
 به قرآن ناطق شده ، و ما را درین به جز [30 b] تقلید راهی دیگر نه ، و به جز تصدیق
 این معانی کاری دیگر نه ، و نیز تسبیح جمادات و نطق حشرات به هنگام معجزات و
 تسبیح حجر و مد و شوق قمر و بسخن گفتن بزغالہ بریان ، و بر آمدن آب از اصابع
 رسول ثقلان و دیگر همه معجزات او که اکثر من رملة البر و قطرة البحر است
 در قدرت الله و رسالت محمد عالی قدر بی اشتباه دلیلی واضح و برهانی لایح است ، و
 دیگر معجزات انبیاء اولوالعزم چون موسی و عیسی و سلیمان و داود و یونس و
 [۲۹ پ] هارون و یحیی و زکریا و صالح و هود و ادریس و عزیز و ابراهیم و نوح
 و یوسف و یعقوب و ایوب و آدم و دیگر انبیاء علیهم السلم ، این همه اظهار قدرت

و اثبات [۴۷] قوت است. و نیز در میان آتش دوزخ درخت آتشین و میوه آتشین و ماران و کژدمان زنده باقی در آتش که ایشان را نسوزاند، و ملائکه بی گناه در دوزخ آیند و روند و ضرر به ایشان نرسد، و ازین عجیب تر حال آدمیان که قوله، تعالی: «وان منکم الا واردها کان علی ربک حتماً مقضیاً» در دوزخ روند بعضی زود بی رنج بدر آیند، و بعضی در آن حال بمانند و شاید بایشان برسد. [31 a] چنانکه «کلمة نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها»، و بعضی بیرون آیند روی و دست ایشان هیچ نسوخته و نیازرده از برکات وضو. و بهشتی بدان فراخی که به پهنا چند آسمان و زمین است، چنانکه فرموده، قوله، عزوجل: «وجنة عرضها السموات و الارض». و در بهشت غلامان آفریده همیشه جوان، و مرغ در هواء ایستاده بی پر و بال، بلکه وجود هوا در میان آسمان و زمین هم قدرتی عظیم است، و مشهور خلاق است. و مردمک چشم که چند عدسی است در میان سیاهی بینا. و آسمان چنین و کواکب و نجوم بی حد، و زمینهای مطبّق و کوههای قوی جسم، و بحار ز خاار بی کنار، و این همه نه به اندازه دریافت خرد است، و این مجموع هست. و نیز فرود آمدن فرشته بر زمین و بر شدن [۳۰ ر] [رسول] بر آسمان، و غرق شدن کشتیها در يك زمان، و در هفت دریا و شاید که کشتیهای بسیار باشد و در کشتی خلق بسیار و شاید که غرق بشوند، همه را در يك زمان و يك اوان، جان همه، عزرائیل قبض کند، این هم قدرت عظیم است. و شاید که در اقلیمی حربها باشد و قتلها واقع شود، [۴۸] و قبض روح همه عزرائیل کند، و نیز آنکه يك ابلیس (31 b) بر همین قیاس به جمله خلق رسد، و خرد در درک این هم قاصره و نیز در تصور وجود آدم از کل وجود حوا از آدم و وجود عیسی بی پدر، و از زنی عقیم فرزندی چون اسحق، و دیگر چون یحیی، و نیز از سنگ سخت آب و آتش دو متضاد چنین بیرون آمدن، و نیز از جماد شتر بیرون آمدن، و آتش گل و ریحان شدن، و عصا ثعبان گشتن، و با

۱- م: باشد

زمین منجمد بی گوش خطاب قوله ، تعالیٰ: «اتتیا طوعا او کرها» شنیدن ، وجواب «اتینا طائعین» بازگفتن ، و نیز مهر سکوت بر زبانها نهادن و دست و پای و چشم و گوش در سخن آوردن ، قوله ، تعالیٰ: «الیوم نختم علی افواهم و تکلمنا ایدیههم و تشهدار جلهم بما کانوا یکسبون» و دوزخ را که جمادست اثبات غصب و خشم کردن که «تکاد تمیز من الغیظ». و این که درین طومار در سلك تحریر آورده از قدرت او از صد یکی و از بسیار اندکی است. توقع که به نظر عنایت ملحوظ گردانیدم عمارا به فواید معقول و منقول مستفید گردانند ، پس چه عجب باشد که ملکی که این [۳۰ پ] همه ظواهر قدرت و براهین سطوت اوست زمین را نیز در حرکت آورد ، والسلام.

دوم سؤال

[32 a] آنکه فرموده که منافق به است یا کافر؟ [۴۹]

قال الله ، تعالیٰ: «ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار» ، پیش ارباب و اولوالالباب مقررست و محقق بر موجب نص الهی که محل زیرترین دوزخ جای منافقانست، پس معلوم شد که کفران بالای منافقان اند در دوزخ ، و نشاید که مؤمن موحد در تحت کافر باشد. و بدین دلیل ثابت گشت که کافر به از منافق است ، و اگر چه بر ناصیه هر دو طائفه داغ شقاوت کشیده اند. و واجبست که درین معنی لطیفه چند که نتیجه طبع و دفینه ذهن این ضعیف باشد بنویسم.

اول آنکه کافر از غایت جهالت نفس خود را در بادیه ضلالت کم گردانیده و منافق با وجود علم «مد بذین بین ذلك لا الی هؤلاء» نه کافرست و نه مسلمان ، و خود را در تیه کمراهی انداخته و دیگر آن را به اغواء رهنما گشته.

دوم آنکه کافر به بوجود صانع عالم مقرر و معترف است ، قوله ، تعالیٰ: «ولئن سالتهم من خلق الموات والارض [.....] ليقولن الله». اما به واسطه جهلی که در مزاج ایشان [32 b] با دید شده بتان را با معبود انباز گردانیده ، قوله ، تعالیٰ:

و جعلوا لله اندادا، و ایشان با وجود کفر انداد خود را تعظیم می کنند، و منافقان چون نه بر طریقه کفر راسخ و نه بر طریقه [۵۰] اسلام ثابت اند، نه تعظیم امور کفری و نه احترام امور اسلامی [۳۱ ر] می کنند، چنانکه گفته اند:

بیت

چون بوقلمون مباش از رنگ به رنگ یا بر سر صلح باش یا بر سر جنگ
سیوم پیش کافر آنست که باری، عز شأنه و عظم سلطانه! نوریست بی ظلمت
و عادلست که ظلم در صفت او روا نیست، و منافق جور و ظلم را بر خدای تعالی
روا می دارد.

سؤال سیوم

تفحص از صراط مستقیم که روز قیامت خلایق را بدان عبور خواهد بود
کرده بود.

جواب

چنین گوید اضعف عباد الله رشید که: «الصراط عبارة عمالا مناسبة» [بین] دفته
و دقة الشعر وحدته وحدة السيف، فهو في الدقة مثل الخط الهندسي، و امام محمد
غزالی می فرماید که: «الصراط المستقیم عبارة عن الوسط الحقيقي بين الاخلاق المتضادة».
[33 a] و باری، عز شأنه! در سوره فاتحه که ام الكتاب است می فرماید: «اهدنا
الصراط المستقیم». و در حق سید رسل و هادی سبل هم درین معنی نازل شده که:
«وانك لتهدى الى صراط مستقیم و دیگر در حق آن حضرت آمده که «وانك لعلی
خلق» [۵۱] عظیم. و امام احمد غزالی در بعضی از مصنفات خود مثال این گفته که صراط
راهیست که خلق را از ورطات هلاک نجات می دهد، و این که به پیغمبر ما علیه
[الصلوة والسلام] فرموده که: تو مردم را به صراط مستقیم هدایت میکنی، یعنی براه
راست که آن اخلاق حمیده و معرفت توحید است. و صراط مستقیم پیش [۳۱ پ]،

بعضی از ارباب تحقیق اخلاق حمیده است که نجات دهنده است از کدورات نفس و صفات ملکی دارد، و اخلاق ذمیمه هلاک کننده است و صفات شیطانی دارد. پس باید که در اخلاق حمیده نیز از طرف افراط و غلو عدول جوید، و شجاعت^۱ میان تهور و جبانیت، و تواضع میان تکبر و دناعت طبع، و عفت میان شهوت و خمود نیکست، و این اخلاق که ذکر کرده [33 b] شد طرف افراط و طرف تفریط دارد، و وسط خالیست از افراط و تفریط. و هر طرفی ازین دو طرف که ذکر کرده شد چون بر شخص غالب آید مذموم باشد، چه^۲ اگر سخاوت بسیار کند او را مسرف و متلف و مبذر خوانند، قوله تعالی: «انه لا یجب المرفین» و اگر امساک به غایت کند او را بخیل و شحیح و لئیم گویند. و قس علی هذا، پس باید که وسط نگاه دارد، فلذلك قال علیه [الصلوة و السلام]: «خیر الامور اوسطها»، پس معلوم شد که صراط در لغت عبارتست از راهی که وسط باشد میان افراط و تفریط. و در اصطلاح قرآنی در بعضی مواضع عبارتست از راهی دقیق که [۵۲] روز قیامت خلائق بر آن گذرند، والله، تعالی، اعلم. متوقع که پیوسته این ضعیف را از خاطر انور و ضمیر از هر فرو نگذارد، و اجوبه را که در قلم آورده به نظر تصغیر و عین تحقیر ننگرد، والسلام.

۱- م: سخاوت

۲- م: و چه

(۱۸)

مکتوب که برخواجه جلال فرزند خود
نوشته و غلامی چند طلب کرده

فرزند اعزا کرم جلال، ابقاه الله، تعالی، معلوم کند که به جوار ربع [۳۲ر]
رشیدی باغی انشاء فرموده ایم که در حسن صنایع و درک بدایع او [34 a] اوهام
اصحاب فطنت حایر و افهام ارباب خیرت قاصرست، و ریاض او به تزهت و صفاورنگ
و بها از جنات برین نموداری، و رباع او به زیب و رونق از رباع خورنق یاد کاری.
بلا بل خوش الحان از قمه اغصان درختان او به موجب حدیث «مالاعین رات ولاذن
سمعت ولاخطر علی قلب بشر» صایح، و حمایم یاقوت منقار از دراجه حصار و طارمه
جدار او به آیه «لم یخلق مثلها فی البلاد» صادح. لاله او از غایت نشاط بر بساط انبساط
غنوده، و بنفشه از کثرت سر و ورود مسکن حضور و مامن حبور آسوده که:

مصراع:

هذه جنات عدن فدخلوها خالدین

نظم

خوش هوایست این گلستانرا	خوش نسیمست این شبستانرا
دست مشاطه قدر آراست	طلعت این عروس بستانرا
چتر شمشاد و سایه بان درخت	سایه بر سر فکند ریحانرا [۵۳]

و چون صحن اوفسیح و ساحت او وسیع است، پنج قریه در و احداث کرده ایم، و در

هر قریه‌ی از آن قرایا نوعی از غلامان مستوطن گردانیده‌ایم تا به غرس کروم و اشجار
 و حفر قنوات و انهار و جرف [34 b] سواقی و قطف ثمار قیام نمایند، و اکنون چهار
 قریه به حال عمارت آمده‌است بدین موجب که مسطور می‌گردد، والسلام: [۳۲پ]

	قریه	قریه		
	گر جیان	زنکیان		
ذکور	ذکور	اناث	اناث	ذکور
۲۰ نفر	۲۰ نفر	۲۰ نفر	۲۰ نفر	۲۰ نفر
	قریه	قریه		
	فرویان	جشیان		
ذکور	ذکور	اناث	اناث	ذکور
۲۰ نفر	۲۰ نفر	۲۰ نفر	۲۰ نفر	۲۰ نفر

و قریه دیگر که از رعیت خالی و از عمارت عاری مانده است می‌خواهیم که
 قریه رومیان باشد، توقع که چهل غلام و کنیزک رومی به دارالسلطنه تبریز فرستند
 که در قریه مذکوره ساکن گردند، و به عمارت مشغول شوند، یقین که تقصیر
 نخواهند کرد. والسلام.

(۱۹)

مکتوب که بر خواجه علاء الدین هند و نوشته
است در باب ادهان دارالشفاء تبریز

معتمد خواجه علاء الدین هند و معلوم کند که مولانا [ء] فاضل کامل قدوة
الحکماء [۵۴] وزبدة الاطباء [35 a] محمد بن النیلی که جالینوس زمان و بوذرجمهر
دوران است ، و در فنون علم معقول از افلاطون افزون و از ارسطو پیش است درین وقت
چنین نمود که به سبب قلت ادهان دارالشفاء ربع رشیدی فتور و نقصانی تمام دارد .
و چون اکثر ازهار و اغلب ریاحین و انوار که به حسن رایحه معروف و به طیب
نکته موصوف باشد در دار السلطنة تبریز مفقود است ، و پیش ارباب فطنت مبین
و اصحاب [۳۳] خبرت معین است که به سبب صولت سرما و زمهریر هوا ورود آنجا
را نمای تمام و رایحه تام نیست ، اکنون می باید که مشارالیه با جناب مولوی هر چه
ترکیب آن بوجه اجمل و طریقه اسهل در بلده تبریز صورت بندد به تقدیم رساند ،
و هر چه وجود آن چون عنقانا پیدا و چون کیمیانا هویدا نباشد بر وجه مفصل
که کرده ایم نو کران جلد کاردان به ممالک مذکوره فرستد ، و اعلام اعیان و صدور
ثغور کند که هر سال بی عقده تعویق به وزنی که ما مقرر کرده ایم روغنهای پسندیده
گزیده به دار السلطنة تبریز فرستد ، بدین موجب .

[35 b] شیراز

روغن	روغن	روغن	روغن
بنفشه بادام	یاسمین بادام	گل بادام	نرکس بادام
۱۰۰ من	۲۰ من	۵۰ من	۲۰ من

روغن	روغن	کلاب ایجی	روغن	نسرین بادام	روغن
خیری	کافور جودانہ	۳۰۰ من	گل گیتی ^۱	۲۰ من	چنبہ
۱۰ من	۱۰ من	[۵۵] بصرہ	۲۰ من		۱۰ من
روغن	روغن		روغن	عود قمہری	روغن
	حناء شمرطہ		[۳۳پ]	یاسمین نصرائی	عود قمہری
	۱۰ من		۱۰ من	۱۰ من	۱۰ من
		روم			
روغن	روغن	روغن	روغن	روغن	روغن
لادن قبرسی	قدس قیری	مصطکی افرنجی	افستین تقانی	۵ من	۵ من
۵ من	۱۰ من	۱۰ من	۱۰ من		
	روغن	روغن	روغن		
	اسطوخودش اصنوبی	[36 a] سوسن انطاکی			
	۱۰ من	۱۰ من			
	بغداد				
روغن	روغن	روغن	روغن	روغن	روغن
بنفشہ	نسرین	گل سفید	گل سرخ سوری مکرر	گل سرخ سوری مکرر	گل سفید
۳۰ من	۱۰ من	۱۰ من	۵۰ من	۵۰ من	۵۰ من

۱- ج : گل گیتی بحری، م خیری

روغن بابونج ۲۰ من	روغن مرزبانگوش ^۱ ۱۰ من روغن عقرب منا	[۵۶] روغن فرجس ۱۰ من روغن آجر بغدادی منا
	شام [۳۴]	
روغن حبالبان ۵۰ من	روغن بلسان مصری منا حله	روغن زنبق ربوه ۱۰ من
روغن بهار نارنج ۱۰ من	روغن خروع ۵ من	روغن مورد ۵ من

[36 b] و چون این ممالک از هم دیگر دور افتاده است می باید که به هر شهری یکی^۲ مخصوص برود، یقین که درین باب اهمال و اغفال جایز نخواهد داشت، و چون به علامات آل طمغاء^۳ موشح گردد اعتماد نماید، و در عهد خود داند، والسلام.

- ۱- م: مراد انکرس
۲- گویا: پیکی
۳- م: طغما

(۲۰)

مکتوب که بر فرزند خود امیر علی حاکم بغداد نوشته است
در باب انعام علمای انام و فضلالی کرام

فرزند علی، اسعده الله! تعالی! بداند که تبجیل علماء واحترام فضلاء بر ارباب
اعلام واصحاب اقلام فرضی واجب الاداء وامری لازم الامضاء است. و چون مدتی
مدید است که نسبت تسخیر ممالک اسلام، وفتح بلاد مصر و شام از حضرت بانصرت ایشان
مفارقت [۵۷] و مباحثت افتاده و هر یکی از ایشان در ثغری ساکن و در شهری مستوطن
گشته اند، اکنون به رسم انعام می باید که برای هر یک ازین علماء مذکور که در
مفصل این رقعہ اسمای ایشان مشروح خواهد گشت، آنچه مقرر کرده ایم بی تهاون
و تکاسل بایشان جواب گوید. و اسامی شریف موالی بدین موجب (۳۴ پ) است:

[37 a] مولانا (۲) مولانا

قطب الدین مسعود شیرازی

قاضی ناصر الدین بیضاوی

نقداً پوستین

مر کوب

نقداً پوستین

الفی دینار سمور

مع سرجه

الفی دینار سمور

مع سرجه

[۵۸] (۳) مولانا (۴) مولانا

صدر الدین محمد تر که

مجدالدین اسمعیل فالی

نقداً پوستین

مر کوب

نقداً پوستین

الفی دینار و شق

مع سرجه

الفی دینار و شق

[۵۸] مع سرجه

(۵) مولانا (۶) مولانا

محمد صاعد اصفهانی

صدر جهان بخارایی

نقدا	پوستین	مر کوب	نقدا	پوستین	مر کوب
الفی دینار	وشق	مع سرجه	الفی دینار	وشق	مع سرجه
			(۷) مولانا	(۸) مولانا	

فخر الدین چہار برتی

نقدا	پوستین	مر کوب	نقدا	پوستین	مر کوب
الفی دینار	وشق	مع سرجه	الفی دینار	سنجاب	مع سرجه
			(۹) مولانا	(۱۰) مولانا	

برہان الدین عبری

نقدا	پوستین	مر کوب	نقدا	پوستین	مر کوب
الفی دینار	سمور	مع سرجه	الف دینار	سنجاب	مع سرجه
			(۱۱) مولانا	(۱۲) مولانا	

عبدالرزاق کاشی

نقدا	پوستین	مر کوب	نقدا	پوستین	مر کوب
الفی دینا	وشق	مع سرجه	الفی دینار	وشق	مع سرجه
			(۱۳) مولانا	(۱۴) مولانا	

شمس الدین مظفر

نقدا	پوستین	مر کوب	نقدا	پوستین	مر کوب
الفی دینا	وشق	مع سرجه	الف دینار	سنجاب	مع سرجه
			(۱۵) مولانا	(۱۶) مولانا	

جمال الدین مطہر حلی

میرک جنگی کہ بہ صفا زہن مشہورست
و طبع نقاد

نقدا	پوستین	مر کوب	نقدا	پوستین	مر کوب
الفی دینار	سنجاب	مع سرجه [۳۵ر]	الفی دینار	سنجاب	مع سرجه [۳۵ر]
[۶۲]	[۳۰]	(۱۷) مولانا	(۱۸) مولانا		

فقیہ محمود بن الیاس طبیب
شمس الدین ہندی کہ در علوم ریاضی
عظیم المثل است و در بلده دلی ساکن

نقدا	پوستین	مر کوب	نقدا	پوستین	مر کوب
الفی دینار	سنجاب	مع سرجه	حجر نقرہ	سنجاب	مع سرجه
[۶۳]	(۱۹) مولانا		الفی مثقال	وشق	مع سرجه
			(۲۰) مولانا		

عبدالملک حدادی
ہمام الدین تبریزی

نقدا	پوستین	مر کوب	نقدا	پوستین	مر کوب
الفی دینار	فک	مع سرجه	الفی دینار	فک	مع سرجه
(۲۱) مولانا			(۲۲) مولانا		

اسحق قاضی کرمان
عبدالملک قزوینی

نقدا	پوستین	مر کوب	نقدا	پوستین	مر کوب
الفی دینار	سنجاب	مع سرجه	الفی دینار	سنجاب	مع سرجه
			(۲۳) مولانا		

سیف الدین مصری کہ در انطاکیہ ساکن است و فنون علوم دارد

نقدا	پوستین	مر کوب	نقدا	پوستین	مر کوب
الفی دینار	سنجاب	مع سرجه [۳۵پ]	الفی دینار	سنجاب	مع سرجه [۳۵پ]
[38 b]	(۲۴) مولانا		[۲۵]	(۲۵) مولانا	

محمد سمنانی قاضی فام

رکن الدین بکرانی

نقدا پوستین مر کوب

الف دینار سنجاب مع سرجه

(۲۶) مولانا

(۲۷) مولانا

عفیف الدین بغدادی

بدرالدین ازبلی

نقدا پوستین مر کوب

الف دینار سنجاب مع سرجه

[۶۵] (۲۸) مولانا

(۲۹) مولانا

قطب الدین رازی که مر بای تربیت ماست

سراج الدین قاضی آمل

نقدا پوستین مر کوب

الف دینار سنجاب مع سرجه [۳۶ر]

(۳۰) مولانا

(۳۱) مولانا

عتیقی

نجم الدین فقاعی

نقدا پوستین مر کوب

الف دینار سنجاب مع سرجه

[۶۶] [39 a] (۳۲) مولانا

(۳۳) مولانا

شرف الدین طیبی

سیف الدین محمد سنجاری

نقدا پوستین مر کوب

الف دینار وشق مع سرجه

(۳۴) مولانا

حجة الدين موسى ماردینی محدث

نقد پوسٹین مر کوب

الفدینار فنک مع سرجه

(۳۵) مولانا

فاضل حسن کیفی محدث

نقد پوسٹین مر کوب

الفدینار فنک مع سرجه

(۳۶) مولانا

جمال الدين على شاه کتابی فقیہ شافعی

نقد پوسٹین مر کوب

الفدینار سنجاب مع سرجه

(۳۷) مولانا

رکن الدین موصلی

نقد پوسٹین مر کوب

الفدینار سنجاب مع سرجه [۳۶پ]

[۶۷] (۳۸) مولانا

بندل دوزحی (۲)

نقد پوسٹین مر کوب

الفدینار سنجاب مع سرجه

(۳۹) مولانا

علاء کفر

نقد پوسٹین مر کوب

الفدینار سنجاب مع سرجه

[39 b] (۴۰) مولانا

سراج الدین پسر قاضی فخر الدین ہرات

نقد پوسٹین مر کوب

الفی دینا وشق مع سرجه

جمال الدین اسلم ترمذی

نقد پوسٹین مر کوب

الفدینار سنجاب مع سرجه

(۴۲) مولانا

ظہیر الدین فاروقی

نقد پوسٹین مر کوب

الفدینا سنجاب مع سرجه

(۴۳) مولانا

لسان الدین شیرازی

نقد پوسٹین مر کوب

الفدینار سنجاب مع سرجه

(۴۴) مولانا

(۴۵) مولانا

بدرالدین شامی

نقدا	پوستین	مر کوب	نقدا	پوستین	مر کوب
الفدینار	سنجاب	مع سرجه	الفدینار	سنجاب	مع سرجه [۶۸]
					(۴۷) مولانا [۳۷ر]

کھف الدین طوسوسی

نقدا	پوستین	مر کوب	نقدا	پوستین	مر کوب
الفدینار	سنجاب	مع سرجه	الفدینار	سنجاب	مع سرجه
					(۴۹) مولانا

صدرالدین حوجانی

نقدا	پوستین	مر کوب	نقدا	پوستین	مر کوب
الفدینار	سنجاب	مع سرج	الفدینار	سنجاب	مع سرج
					(۵۱) مولانا

(۵۰) مولانا

علی قمی

نقدا	پوستین	مر کوب	نقدا	پوستین	مر کوب
الفدینار	سنجاب	مع سرج	الفدینار	سنجاب	مع سرج

والسلام علی من اتبع الهدی، برین جملہ برود و عدول نجوید، وچون این
ضعیف کہ خادم علماء زمان و چاکر افاضل دورانت مراجعت کند، ادرارات و
موجب سالیانہ علماء وقضاء و سادات و وظایف مشایخ و محدثان و حفظة قرآن و
حکماء و اطباء و شعراء و ارباب اقالام ممالک ایران از سرحد آب آموبہ تا سرحد
آب جون واقاصی مصر و تخوم روم چنانچہ معهود بوده بر قاعدہ [۳۷پ] قدیم دادہ
شود، ونوعی کند کہ ایشان از سررفاہیت بہ افادت و استفادت مشغول کردند، ومارا
بہ دعای خیر یاد کنند، ان شاء اللہ، والسلام. [۷۰] [40 b]

(۲۱)

مکتوب که بر فرزند خواجه عبداللطیف نوشته
در وقتی که حاکم اصفهان بود

فرزند اعز اکرم عبداللطیف، ابقاه الله تعالی! بداند که خصلتی که بدان
ضبط ممالک و حفظ مسالک توان کرد و به وسیله آن زجر فاسدان و حجر حاسدان
و استعباد جابران^۱ و استخدام متکبران و استعداد فاجران توان فرمود نشر ریاست
و اقامت حدود سیاست است. و از آن جهت که خلق جهان متنوع و اخلاق ایشان
مختلف است، بعضی الوف عطف‌اند، و صنفی سباع طباع، و ایشان را با هم الفت
دادن و در حلقه فرمان برداری و انقیاد آوردن به غایت دشوار باشد. و تا هیبت حکام
و سطوت متقلدان زمام انام در دل ایشان متمکن نشود کردن به اطاعت امر [نرم]
ندارند، و سر به مخالفت و تمرد برارند، والسلام.

نظم

سیاست جوبا عدل سازی قرین جهانت همه سر به فرمان نهند
و گر ظلم را پیشه سازی در او مطیعان همه رو به عصیان نهند

و هر حاکمی که به اخلاق حسنه و افعال مستحسنه معروف و موصوف [41 a]
نگردد هیچ کس را هوای صحبت و تمنای خدمت او نباشد. و اگر چنانچه خواهی
که عنان اوامر و احکام انام و ایام در قبضه تصرف خود آوری باید که این نصایح

۱- ج: استعباد جابران

[۳۸ ر] که در قید کتابت و سلك کفایت خواهم آورد و [رد] زبان و حرز جان سازی:
 [۷۱] اول بدانکه جامع منافع دنی و عقبی صدق قول و حسن فعل است، و این
 دو خصلت در دنی ممدّ جاه و در آخرت شفیع گناه است.

نظم

راستی کن که راستی کردن خاتم سلطنت بدست آرد
 ورشوی همچو مار کز رفتار عاقبت کار تو شکست آرد
 ۵۵ با دشمنان که قوّت مخاصمت و مقاومت و طاقت جدال و مقاتلت ایشان
 نداشته باشی به رفق و مدارا و لطف و مواسا بسر بر.
 سیوم باید که سیاست بعد از تفحص و استکشاف کنی تا سبب قطع شجره عناد
 و قلع ماده فساد گردد، و از انزجار و فجّار و انعدام اشرار دست باز نداری تا جانب
 سیاست و طرف ریاست مرعی داشته باشی.

چهارم باید که شجاع باشی که مرد شجاع چنانکه ستوده خلق است محبوب
 حقاقت، چنانچه [41 b] رسول خدای علیه [الصلوة والسلام] فرمود: «ان الله يحبّ
 الشجاعة ولو علی قتل حیة»، و شجاعت است که وقایه ذات و زیور صفات و درع صولت
 و لباس عزت است، و به وسیله او در وقت ملاقات آفات نفس خود را صیانتی توان
 کرد. و اگر بد دلی و جبانیت به خود راه دهی لاشک در روز قتال و هنگام جدال
 اسیر فتراک نوایب و گرفتار کمند مصایب گردی.

[۷۲] پنجم باید که از زلال جود و سماحت به لب تشنگان جهان راحت رسانی و
 چون به زیور [۳۸ پ] سخا و زینت عطا متعلی کردی پیش خالق مکرم و نزد
 خلائق محترم شوی. و اگر ابواب انعام و اکرام بر روی خاص و عام بستداری عالم
 دولت منکوس و اختر سعادت منحوس و اقبال در محاق ادبار محبوس گردد.

ششم باید که از شجره دیانت نعره امانت قطف کنی، و از سمت خیانت و بد
 سکالی محترز باشی، که هر کسی که طرف امانت مرعی دارد در دنیا نیک نام و

مرزوق و در آخرت از آتش دوزخ . مطلق باشد، به حکم حدیث نبوی که : «الامانة
تجرّ الرزق و الخيانة تجرّ الفقر» . [42 a]

هفتم باید که از نعیم مزخرف فانی این جهانی که جز [42 a] کدورت و
پریشانی بهره‌ای ندارد اجتناب نمایی ، و از عفاف به کفاف قانع گردی، که «القناعة
کنز لا یفنی» ، و نوعی کنی که طبع را [از] میل طمع بازدارد ، که بسیار کس به
شومی حرص در قید خواری و غل خاکساری گرفتار گشته‌اند.

هشتم باید که بر اصحاب ثروت و جاه رشك و حسد نبری که حاسد پیوسته از
سوزش رشك چون نال ضعیف چون موی نحیف گردد ، و در دو جهان خایب و
مخذول و خاسر و مجهول باشد، و از مقامات رفیع [و] درجات منیع محروم شود. چه
گفته‌اند [۷۳] که: «الحسود لا یسود»، و هر که در حق محسود حیلتی اندیشد خود در آن
شبهه مکر و پای بند خدیعت افتد. قوله ، تعالی: [۳۹ ر] «ولا یحیق المکر السیء الا
باهله»، و امیر المؤمنین علی، کرم الله وجهه! فرموده که «من حفر بئر الا خیه وقع فیه».
نهم باید که در افشاء سرّ و اظهار راز توقّف جایز شمری که سرّ نهفته و راز
نا گفته به. اگر گویی با کسی باید گفت که عرّس سرایر در پرده ضمائر او محبوب
و مستور تواند ماند. و سرّ گفتن با زنان به هیچ وجه اجازت نداده‌اند ، و عاقلان
روشن ضمیر [42 b] از مکر و تزویر و قبح ذات و تدبیر ایشان گریزان بوده‌اند.
و هر که سرّ گنجینه سینه با ایشان در میان نهاده است، در ورطه ضجرت و گرداب
حیرت هلاک شده است ، و به سوز ندامت و آتش غرامت سوخته.

دهم باید که مجالست با علماء و مصاحب با فضلاء کنی ، که عز اصالت نسبت
و شرف حسب عام دارد ، و از قربت صحبت ایشان صفای سیرت و حسن سریرت
پیدا آید. و از ارباب علم و اصحاب حلم حق شناسی توقع توان داشت ، و به الفت
ایشان به مراتب علیّه و مناصب سنیّه توان رسید. و از مخالطت جـ اهل بد گوی ،
لئیم بی اصل اجتناب باید نمود ، چه از مؤاخات و موالات این طبقه جز لوم طبع و

خست ذات و خبث صفات و قلت دیانت و عدم امانت مشاهده نتوان کرد [۷۴]
 یازدهم باید که در همه حال تو گل به حضرت ذوالجلال کنی که هر کس که
 دستگاه تو گل خرید از منت اهل خست و خدمت اصحاب ثروت رهید، و هر که
 به صدق عقیدت و صفای نیت و حسن طوینت [۳۹ پ] در همه ابواب اعتماد بر تو گل
 کرد هر آینه به وصال محبوب و درک مراد و مطلوب [43 a] خود فیروز شد، و
 عنایت الهی جمله مراد و مطلوب او را به خیر به اتمام رسانید که: «و من یتو گل
 علی الله فهو حسبه».

دوازدهم باید که از سر حقارت و تذلل قدم در راه حق نهی، تا رفیع قدر،
 و میمون عزیمت و نصرت روزی شوی.

سیزدهم باید که از قبح نخوت و استبداد استبعاد جویی، و از کبر و منی
 اعراض کنی، تا از ثمره تواضع متمتع و از خصایص فروتنی منتفع گردی، و در
 جهان به نیکونامی و دوستکامی معروف شوی، که «من تواضع لله رفعه الله، و من
 تکبر علی الله وضعه الله».

بیت

تواضع کن که یابی سر بلندی که باشد کبر دور از هوشمندی
 چهاردهم باید که حدیقه حکومت را به ازهار معدلت و انوار نصفت آراسته
 گردانی، که نتیجه برکت عدل در جهان شایع و در عالم ذایع است، چنانچه شاعر
 گوید: [۷۵]

بیت

جزای حسن عمل بین که روز کارهنوز خراب می نکند بارگاه کسری را
 چه بارگاه شهریاران به قوایم عدل و درگاه ملک داران به دعایم انصاف
 مستحکم است. و هر کرا از حکام و ملوک که دولتی مستقیم و ملکی مقیم بایسته
 [43 b] است از طریق جور تقاعد نموده است، و اسلوب جهانداری بر طریقت معدلت

و نهج نصفت نهاده ، و به عین الیقین دیده که ظلم موجب [۴۰ ر] هلاک ملک است ،
و عدل دلیل دوام نام. و ازینست که گفته اند: «الملك یقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم»

نظم

هر کرا دادند نور معدلت از ظلام روز حشر او را چه باک
ظلم نامحمود را عادت مکن کوز اوج جاهت اندازد به خاک
و هر کسی که از وخامت عاقبت جور نترسد یقین که از معنی این دو بیت
غافل است.

بیت

چنین گفت یک روز آصف به جم که ای شهریار ملوک عجم
ز من گوش کن پند آموزگار مکن بد که بدینی از روزگار

شعر

اصابع المظلوم فی وقت السحر انفذ فی الاضلاع من و خزالا بر [۷۶]
پانچدهم باید که وقار را پیرایه طبیعت و حلم راز یور خلیقت خود سازی ،
و آتش غضب و قهاری را به آب سکون و بردباری فرو نشانی و جرایم مجرمان را
به عفو استقبال فرمایی [44 a] خلائق به هوا و ولا و محبت و موذت تو مرغوب
و مشعوف گردد. و اگر چنانچه سبب و قاهر و ظالم و جابر باشی و به درشت خوبی
و فظاظت طبع منسوب گردی ، و در باب تعریک متعدیان و فتک دشمنان به تعجیل
مثال دهی و به اندک گناهی که از مجرمی ظاهر شود بیش از تجسس و تفحص در
سیاست و عقوبت افراط غلو جایز شمیری ، همواره پریشان حال و کوفته بال باشی
و رغبت و محبت مردم از خدمت تو قاصر و فاتر گردد. [۴۰ پ] و اگر به فرمان
مطاع شارع ، علیه الصلوة والسلام ، قواعد «اذا قدرت علی عدو ک ، فاجعل العفوعنه

۱- ج: سابق

شكر القدرة عليه، مهّده وراسخ داری. هر آینه به نفایس ملابس «لو علم الناس ما نجد من لذة العفو لتقرّبوا الينا بالجنايات» مکتسی گردی، چه حکایت مشهور و قصه مأثور است [که]:

حکایت

مأمون خلیفه که (در) باب عفو آیتی بود، بعد از قتل امین به بغداد آمد، [این] مهدی که عم او بود به سبب آنکه مدتی بر سریر خلافت و مسند ایالت نشسته بود و لاف [۷۷] جهاننداری و کوس شهر یاری زده، چون قوت مقاومت و طاقت مقاتلت او نداشت از خوف و هراس و صدمت و باس [44 b] مأمون در دروب و محال بغداد مختفی گشت، و مأمون در تحصیل او جهد بلیغ و سعی عظیم می نمود. و چون (این) مهدی را ایام مصیبت و روزگار مشقت متباعد و متمادی گشت از غایت توگلی که داشت به مجلس مأمون حاضر شد، و زبان به اعتذار و استغفار بگشود، و لهب غضب مأمون را به آب تواضع و تشقّع فرو نشاند، مأمون را از کلمات رایق انقباض و طرح به انبساط و فرح مبدل گشت، و فرمود که: «ما اقدمك علی؟»، گفت: عفو ک، یا امیر المؤمنین». بدین سخن ذیل عفو و اغماض بر جرایم او بگسترده، و او را به عنایت بی نهایت تدارک و تلافی [نمود] و ندیمی و همدمی خاص خودش اختصاص داد.

نظم

وجودی کو غنیمت می شمارد نکویی با کسان، نیکو وجودیست
نسیمت می وزد فرصت نگه دار که بی شک هر هبویی [را] رکودیست

[۴۱] شعر

اذا هبت ریا حک فاغتمها فان لكل عاصفة سکون
ولا تغفل عن الاحسان و افعل تلاندری السکون متی یکون

[45 a] واز اینست که هر طلوعی را از روالی ، و هر شرفی را و بالی ، و هر نزولی را انتقالی مقدرست.

شعر

اری دنیا وز خرفها ککاس تدور علی اناس من اناس [۷۸]
پس چون در عرصه وجود عیشی از شوایب زوال مصفی نیست ، و عطیه عمری
مصون از غوابل عین الکمال مهیانه،

نظم

دلی کو که از چرخ باری ندارد؟ رخی کز حوادث غباری ندارد؟
نظر در گلستان آفاق کردم گلی نیست در روی که خاری ندارد
«انظر الی القصور العالیة والملوک الفانیة کیف اتعسهم^۱ الایام و ادر کهم
الحمام.

شعر

فاضحوا رمیما فی التراب واقفرت منازلهم قد عطلت و مغان^۲
نوعی کن که از هوای جمع حطام و جذب منافع ایام و مزخرفات دنیای فانی
غنی گردی ، و از طلب لذات و داعیه شهوات ذیل عصمت و دامن عفت دریچی ، و
در افاضت احسان و اذاعت انعام و استیفای مطامع نفوس و تحصیل مرضی خواطر
چنان قیام نمایی که زبان اهل زمان به شکر آن مواهب شکر بار ، و رقاب اصحاب
[۴۱ پ] به طوق منن گرانبار باشد. والسلام. [45 b]

۱- م : آستهم ؟

۲- م : مقام

(۲۲)

مکتوب که بر فرزند خود خواجه جلال الدین حاکم روم
نوشته مشحون به مواعظ و نصایح

فرزند اعز اکرم جلال، متعنی الله بطول حیاتہ! دیدها بوسیده، معلوم کند
که سلوة روح و عمدہ فتوح و نصاب زندگانی و سرمایہ شادمانی عدل است که ملابس
افتخار شاهان [۷۹] را از دنس اوزار ظلم و وسخ آثام جوریاک می گرداند، و در ولایت
خلعت نیکو نامی، و در عالم حدوث اسباب دوستگامی می بخشد، و خصایل آزادگی و شمایل
شہزادگی در لباس معدلت حسن و جمال و ابہت و کمال باید. و معجون نصفت سبب
تفریح قلوب عباد و ترویج ارواح بنده و آزاد شود، و هر که از جادہ خصال نیکو
انحراف نماید، و روز و روزگار خود را به نعمات ملامی و تنعمات مناهی مصروف
دارد، درهای کشوده بسته و نظام کارها گسته شود، و دایل زہاب دولت و زوال نعمت
باشد، و هر لحظه در جہ او و ہنی و فتوری و خللی و قصوری پیدا گردد، و عاقبت خستہ
اظفار^۱ احزان و مجروح مخالف ہوان شود. و هر که بہ و فور بذل و شمول عدل
معروف گشت، و خلایق جہان و ابنای زمان را بہ ا صاف [46 a] و داد و وعدہ داد، و بہ
آب حلم آتش خشم فرو نشاند، و با اقران و اکفای خود جادہ [۴۲] موافقت و راہ
و صداقت مسلوك داشت، و سایہ عنایت و مہربانی بر سر قاصی و دانی انداخت و بہ
رضای خالق و رفاهیت خلایق کمر سعی و اجتہاد بر وجه سداد و رشاد بست و از مجالست
سقاہ ملاح و تجرع اقداح راح و تنزه سوافی جاریات و تفرج جواری ساقیات اجتناب

۱-م: الہان

نمود، و دکان مواخات نفسی و ابواب مرادات حسّی را به کلّی بر بست، و از تتبع شهوات نفسانی و تمتّع لذّات جسمانی فارغ شد، لاجرم در کنف حمایت الهی به لطف و عنایت نامتناهی اختصاص یافت، و از رزّیات ایام و بلیّات افلاک و اجرام فارغ شد، و حسن صیت او در بسط ربع مسکون چون هبوب صبا و فروغ ذکا فایح لایح گشت. پس می باید که آن فرزند: [۸۰]

اول در امور ملکی جانب باری، عزّ شانه! نگه دارد، و در حمایت افتادگان و رعایت آزادگان و اصلاح مزاج چشم و استقامت احوال خدم و تحصین ثغور و مراعات کافّه جمهور اهمال جایز ندارد.

دوم می باید که در وقت عطا و هنگام سخا [46 b] از کسوت ریامعرا باشی، تا به نعیم مقیم فایز شوی، و از عذاب الیم و عقاب جحیم ایمن گردی.

سیوم در قواعد دین و تمشیت امور شرع متین که سیاست فاضله و ریاست کاماه است تغافل نورزی، و در قطع معاملات و دعاوی هر چه علمای دوران و [۴۲ پ] فضای زمان که چـابک سواران قلم [رو] فتوی و گوی ربایان میدان تقوی اند، و حامیان ملک و ملت و کارسازان دین و دولت اند صلاح ببینند به تقدیم رسانند.

چهارم خویشانرا اسباب معیشت و کامرانی و هواد نشاط و شادمانی مرتّب و مهیا دارد، و اگر از ایشان احیاناً معاندتی و مخالفتی در وجود آید به کمال عفو و سرلواحق هفوات و سابق زلّات ایشان بر خیزد، و بر موجب «صلّة الرحم تزید فی العمر» بر صلاح حال و فراغ بال ایشان همت مصروف دارد، و همه را از چشمه تسنیم انعام عمیم خود ریّان سازی، و بر مقتضای «الاقربون اولی بالمعروف» بر مایده طعام و خوان انعام و سماط نوال خوانچه افضال خود بنشانی. [۸۱]

پنجم سعی کن که حق در مرکز خود قرار گیرد، و باطل از حیّز وجود فرار جوید.

ششم [47 a] در امر معروف و نهی منکر دقیقه ای فر و مگذار، و نوای عود

۱-م: رسانند.

وقانون وصدای چنگ و ارغنون که مبهج ارواح ومنتج ارتیاح اند گوش مکن!
نظم

ز اواز عود قصه عاد و ثمود به وزصوت خوش حکایت زال و فرودبه
کان در دلت پدید کند صحبت شراب وینت زروزگار دهد میل اجتناب
هفتم نماز پنجگانه که «الصلوة صله بالله» بیای دار، و به سنن [۴۳ر] رواتب
قیام نمای، و تا توانی از نماز تهجد و ضحی که روشنایی لحد تاریک و رهنمای صراط
باریکت دست بازمدار، و پیش از آنکه بازصبح در نشیمن مشرق بال بگشاید و عروس
آفتاب از پرده افق جمال بنماید به ذکر و تسبیح و تقدیس و تکبیر و تهلیل خالق
ارواح و اجسام و افلاک و اجرام بر موجب «الابذکر الله تطمئن القلوب» زبان گشوده
ودل آسوده گردان!

بیت

خروس و ارسحر خیز باش تا سروتن به تاج لعل و قبای چکن بیارایی
هشتم زکات مال که «حق الله» است به ارباب استحقاق دهد چنانک حق، سبحانه
و تعالی، در کلام مجید بیان فرموده است که: [۸۲] [47 b]

«انما الصدقات للفقراء»
«والمساکین»
فقیر آنست که او را هیچ نباشد، مسکین آنست که خرجش با دخل و فاند
«والماملین علیها»
او المؤلفه قلوبهم»
کسات که ز کوه کرد
محتشمان اهل کتاب و کسانی که در مسلمانان
آوردند
ضعیف القلب باشند
«وفی الرقاب»
«و الغارمین»
بندگان که خود را از خواجه بازخرند
قرش داران
«وفی سبیل الله»
«و ابن السبیل»
انبا سبیل اگر چه در شهر خود غنی باشند
غازیان

فهم صوم رمضان را بر موجب « کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم » واجب و لازم دان ، و تا عارضه [۴۳ پ] هایل و مرضی قاتل روی ننماید افطار مکن .
 دهم حج بیت الله الحرام به حکم « ولله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلاً » از جمله مهمّات کلی و مطلوبات اصلی خود دان . و اگر چنانچه به سبب حراست بلاد و حمایت عباد ازین دولت ابدی و سعادت [48 a] سرمدی بازمانی ، به دل خواهان جمال و به جان طالب وصال کعبه باش .

یازدهم بر مقتضای « قاتلوا المشرکین کافّة » چون دران حدود کفار بسیار و فجار بی شمارند در جهاد سعی و اجتهاد نمای . [۸۳]

دوازدهم زبان را از کلمه رده و فحش مصون دار .

سیزدهم در حلول نعمت بر موجب « واما بنعمة ربك فحدث » شکر کن و در نزول مصیبت بر مقتضای « والصابرین فی الباساء والضراء وحين البأس » صبر فرما ، که این دو خصلت حاوی رموز ایمان و جامع اصول عوفان است ، چنانچه رسول خدای صلی الله علیه وسلم فرموده است که : « الایمان نصفان : نصف شکر و نصف صبر » .

نظام

صبر کل روضه ایمان بود صبر در لجه عرفان بود
 دست در این زن که چون این یافتی . رو که سراپرده دین یافتی
 چهاردهم از جاده کبر و غضب که صفات سبعی و اخلاق بهیمیست عدول جوی
 پانزدهم اخلاق زمیمه را به حمیده و افعال سیئه را به حسنه تبدیل کن .
 شانزدهم رعیت را که از باب حراثت [48 b] اندر عایت کن که سبب قوام عالم
 [۴۴ ر] و واسطه عقد معاش بنی آدم اند ، و تکثیر نفع و تثمیر ریع به مساعد [ت و]
 معاضدت ایشان مربوط و منوط است ، و در فصلدی که هوای زمهر بر رنگ و بوی

بوستان تغییر کند، و اشک باران در عیون هوا و اجفان صبا انجماد پذیرد، و طلایه [۸۴]
 لشکر شتا اعلام سرما برافرازد، و صدمات اهوویه مسام عالم و مشام بنی آدم بسته
 گرداند، و آب خوش گوارا را در مجاری سواقی و جداول سنگ سازد، پیاله از
 دست لاله بستاند، و تاج زرین از سر نرکش و سرین بر باید، و چهره درختان بوستان
 از ضعف و ناتوانی زعفرانی شود.

شعر

و اذا رمیت بفضل کاسک فی الهوا عادت الیک من العقیق عقودا

نظم

آرد چو چشم هر نفسی آب در دهن ماهی ز عشق تابه گرم اندر آبگیر
 خواهد که باز گونه کند پوستین خویش روباه حیلہ جوی ز آسیب ز مهریر
 باز بار به تدبیر متان و حفرانهار مواظبت نما [ید]، و هنگام آنکه از شدت
 گرما و سخونت هوا چو موقد نیران گردد، و چشمه آب در غلیان آید، (49 a)
 و بیضه فولاد از تف سموم چون موم نرم شود.

نظم

تنور زمین را کند پر زتاب شود کوره آتشین حوض آب
 ز گرمی جهان همچو دوزخ شود چمن از حوادث چو بر زخ شود
 در اقامت درودن کشت و مقاسات کار حصاد عزایم همت [۴۴ پ] به امضاء رساند
 ز نهار تادر تبجیل و احترام ایشان اجتهاد و سعی بلیغ نمایی، و در حراست حرائت
 و حمایت جانب ایشان تغافل و تکاسل نورزی که قحط بر خیزد و ماده قوت فوت گردد.
 [۵۸] هفدهم: از احوال لشکر و جند که شیران در حال شجاعت و مردانگی، و پلنکان
 جبال تهوّر و فرزانی اند، غافل مباش، که صلاح عباد و رشد امم در زبان تیغ و قلم

۱- ملک : باز گانه

مبہم است، و پیوستہ ایشان را بہ اکرام و تعظیم و احترام و تفخیم تلقی نماید، تا ایشان از سر اتحاد و اخلاص جواب دشمنان بہ نوك سنان آتش فشان دهند، و رقاب کردن کشان را در کمند عہد و پیمان تو آرند، و بہ سوفارتیر کلك از بنان تیرونکین از انگشترین مشتری یریاہند، و حصون راسخہ و معاقل شامخہ را کہ تسخیر آن ممتنع و تلخیص آن متعذر باشد بہ ضرب تیغ بران [49 b] و رمح جان ستان مسخر سازند.

نظم

جان بازانی کہ بہر تسخیر بلا جان را سپرتیر مصایب سازند

شعر

لہم فی لحوم المبطلین مطامع و فی مہجات المشرکین مطاعم
و شرح احوال این طائفہ ہر چند کہ گویند از ہزار یکی و از بسیار اندکی
باشد، ز نهار کہ اہتمام بہ انتظام احوال این طائفہ مصروف دارد.

ہشتادہم: دیران کہ خداوندان فطنت و پشتیبانان دولت اند، و نوك قلم ایشان
بلبل بستان بلاغت، و عندلیب اغصان [۳۵] براعت است، چون عذار صبح را بہ زلف
شام عنبر فام بیارایند، و چہرہ دولت و منشور نصرت را، بہ خال خلود و طغرای مقصود
گردانند، و خانہ ملوک را گنجینہ خزینہ قارون، و مطمورہ دینہ فریدون سازند.

نظم: [۸۶]

بہ سر خامہ کمر بستہ می کشانند مشکلات امور
عنبرین می کنند در ساعت جیب نسرین و دامن کافور
ز نهار تا در حفظ جانب و صیانت ناموس این گروہ، سرمایہ [50 a] مقدرت
مصروف داری.

نوزدهم : علماء كه نهال دين وملت و نظام حُل و حرمت اند ، و نص مجيد
 «يؤتى الحكمة من يشاء ، ومن يوت الحكمة فقد اوتى خيراً كثيراً» در حق ايشان مزل
 شده ، و سر «هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون» از وفور دانش ايشان ظاهر
 كشته و حديث (نبوى) «العلماء ورثة الانبياء» در حق اين جماعت به ظهور پيوسته ،
 و گوهر «علماء امتى كانبيا بنى اسرائيل» در صدف همت ايشان حاصل شده .

شعر

طلب العلم والقناعة شانى لست ابغى سواهما فى الزمان
 فاذا ما قنعت صرت غنياً واذا ما علمت نلت الامانى

نظم

عاميان كورند ، وينا در جهان زمرة ارباب فضل و دانش اند [۸۷]
 وارث پيغمبران مرسلين حاملان علم و اهل بينشانند
 زنهار كه در باب اين زمرة ، طريقه خدمت و بندگى بجای آرى ، و از فرمان
 ايشان بر موجب «امرهم حكم و طاعتهم غنم» يك سرموى تجاوز نكنى ، و خاك پای
 ايشان را تاج سرو كحل بصر گردانى .

نظم [۴۵ پ]

خاك كف پای علماء از سر عزت
 تاج سرو كحل بصر مهر برين است [50 b]
 روحلقه بگوش فضلاء كرد كه دولت
 اينست ، و جز اين نيست ، همينست ، همين است
 بيستم : از مالى كه به حليت اقرب باشد هر بامداد به فقراء و غرباً وضعفاء
 و صلحاء و زهاد و اتقياء بده! چه گفته اند كه «الصدقة جنة البلاء و جنة العناء» .

۱- م : صرف

بیست و یکم : از حال مظلومان و کارملهوفان غافل مباش ، و سوختگان آفتاب
محن و پژمردهگان خشک سال احزن را به نعیم مقیم «فی ظل ممدود و ماء مسکوب
وفا کثیرة لامقطوعة و لاممنوعة» مخصوص گردان ، و از معاملات آنجایی به نقیر
و قطیر واقف گرد ! تا اقارب و اباعداز منهج تسلط و تطاول عدول جویند .

بیست و دوم : باید که مسالك عباد را از اهل فساد خالی گردانی ! تا مسافران
و تاجران و صادر و وارد بی زحمت بدرقه و مؤنت باج و و هم تاراج آمد شد
توانند کرد .

بیست و سوم : در قتل زنادقه و صلب ملاحده و تخریب دیار کفار و تعذیب
جمع فجّار تقصیر جایز نداری [۸۸]

بیست و چهارم : املاک عجزه که بتکچیان متمرد و نواب مسلط دیوانی [51 a]
کرده اند استرداد کن .

بیستم و پنجم : باید که مدارس و مساجد و خوانق و معابد و قناطر و مصانع
و رباطات که قدماء ساخته اند و روی به خرابی نهاده به حال عمارت آوری . [۴۶]
بیست و ششم : باید که از مال خود در هر ثغری از بلاد روم ابواب البری
بنیاد کنی و به اتمام رسانی ، و در راههای متعّش^۱ مخوف رباطات حصین و مصانع
و انبار سازی .

بیست و هفتم : بازان بسیار صحبت مکن ، که قربت ایشان مخل و قار و مقل
اعتبار است چنانچه مولانا نظامی گنجهای گوید .

مثنوی

زن گرنه یکی هزار باشد در عهد کم استوار باشد

۱-م : تعّش .

زن دوست بود ولی زمانی چون جز تونیافت دلستانی
 چون جز تو کسی دگر به بیند خواهد که ترا دگر نه بیند
 این کار زنان پاک بازست افسون زنان بد درازست

بیست و هشتم: از طاعت خدای تعالی و رسول علیه [الصلوة والسلام] سر میبچ؛
 و بر مصداق «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم» راه طاعت به قدم [۸۹]
 خدمت بسپار، و به وحدانیت اله و تصدیق رسول [51 b] و تنزیل کتب آسمانی مقرر و معترف
 باش، و نفاذ امر قضاء و قدر را از خیر و شر و نفع و ضرر به ارادت و رضای خدای دان!
 چنانچه در نص مجید آمده که: «قل کل من عند الله»، و ایجاد بهشت [که] «وجنة
 عرضها السموات والارض» صفت اوست، و دوزخ که آیت «اذا القوا فيها سمعوا لها
 شهيقا وهي تفور»، تکاد تمیز من الغیظ» بیان حال او، و صراط و میزان و بودن حساب
 و ثواب و عقاب و نفع صور و زنده شدن پس از مرگ حق شمر. و هر چند پیغمبر ما
 صلی الله علیه [وسلم] که بلبل دوحه [۴۶ پ] و «ما ينطق عن الهوى» و شجرة حديقه
 «ان هو الاوحى يوحى» و محرم خاص الخاص «فكان قاب قوسين او ادنى» بوده است
 اخبار فرموده، از سر اخلاص تمام اعتماد و اعتقاد کن، و فرمان برداری اولو الامر را
 بر مقتضای حدیث «اطيعوا الوالى»، ولو كان عبدا حبشيا، از جمله واجبات دان!

بیست و نهم: هر چه بینی از خدای بین، و هر چه گویی از خدای گوی،
 و هر چه خواهی از خدای خواه، چنانچه مسطفی، علیه الصلوة والسلام! فرموده است
 «سل الله حتى ملح قدر کم»، [۹۰]

[52 a] نظم

ای که گویی که از قضا و قدر بر من آمد هزار گونه ستم
 همه بر خواهش و مشیت اوست کردلت بی غمست و کر باغم

سی ۴۱: در او ان شباب و ریعان جوانی بر موجب «الشاب الذائب حبیب الله» کسوت بانضرت جوانی را از دنس اوزار به صابون استغفار بشوی تا در سلك «ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین» منخرط گردی.

سی و یکم: از عیب افراط و تفریط حذر کن، و در شجاعت و سخاوت غلو مکن که افراط شجاعت و سخاوت تهوّر و اسراف، و جنون و اتلافت، و تفریط آن بخل و شحّت و بددلی و جبانّت است، چه گفته اند مثل: شجاعت فرزانگی و تهوّر دیوانگیست.

بیت:

هر چه از اعتدال بیرون است به صفات زمیمه مقرونست [۴۷ر]

سی و دوم: باغلامان ماه پیکر معاشرت مکن که تا هدف تیر تهمت و سپر تیغ شنت نگردی، که در اخبار آمده است «اتقوا مواضع التهم».

سی و سوم: حاسدان مفسد و مفسدان حاسد پیش خود نزدیک مگردان، تا خلائق در کنف راحت توانند آسود، و بر بستر فراغت [52 b] توانند غنود.

بیت

نام بزرگان و تنگ پادشهان را صحبت اشرار بی وقار زیانست [۹۱]

سی و چهارم: نفس بلند پایه را که طرازنده لباس بدن و نگارنده کسوت سخن است به شربت علم و عملش از بیماری جهالت و مرض ضلالت خلاص کن! که چون بر کیفیت نفس اطلاع یافتی، و از وجود و عدم و حدوث و قدم و مبدأ و معاد خبردار گشتی، خدای بیچون را به دلایل واضح و براهین لایحه شناختی، که «من عرف نفسه، فقد عرف ربه».

سی و پنجم: باید که «عند الغدوة والرواح والمساء والصبح» از یاد مرگ که قاصف نهال حیات و هادم سرور و لذات است و مفرّق جمع احباب، و ممزّق شمل اصحاب است غافل نشوی، که به خطاب مستطاب «انک میّت وانهم میّتون» مخاطب خواهی شد، و به رقم «کل من علیها فان» مرقوم خواهی گشت. زنهار تا به عیش

رغیدوز خارف فانی این جهانی مغرور نشوی! و نقوش حروف دنیی از لوح فکرت
 محو کنی! که در اخبار آمده است که «حبّ الدنیا رأس کل خطیئة، و ترک الدنیا
 رأس کلّ عبادة» [۴۷ پ- 53 a] و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در باب زوال دنیا به
 عبارتی فصیح و کلامی ملیح فرمود که: «الناس سَفَر، والدنیا دار ممر لا دار مقر،
 و بطن امّه مبدأ سفره، والاخرة مقصده، و زمان حیوته مقدار مسافته، و سنوه منازلہ
 و شهوره فراسخه، و ایامه امیالہ، و انفاسه خطاه، و یسار به سیر السفینة^۲ برا کبها» [۹۲]

شعر

رایت اخال الدنیا وان کان سا کنا اخاسفر یسری به و هولایدری

بیت

جهان رباط خرابست بر گذر که سیل

کمان مبر که به یک مشت گل شود معمور

زنهار تا بر عشوہ شاهد جهان و شیوہ این عروس فتان که هر دم در حبالہ

دیگری و نکاح شوهری است دل بندی، و بسط عوارف و نشر صنایع دلها بدست
 آری!

احسن الی^۳ الناس تستعبد قلوبهم فطالما استعبد الانسان احسان

و رسوم محدثه و بدعتهای مذموم و قوانین جور باطل کنی! تا خلائق در معموره

بلادروم از ثمار اشجار معدلت محروم نباشند، و از سر [53 b] رفاهیت بدین شعر
 ناطق گردند که:

۱- م: علیه ضد.

۲- ج: کسفینه.

۳- درم دالی، نیست.

شعر

الناس كلهم رغيد رافع والكل يمشي آمناً في سر به
 وازتكرار این اسرار که حقه دهان را چون صدف لولو و نافه آهو معدن در
 خوشاب و غالیه دان مشک ناب میکند روی نیچی ، و بهر چه اشارت کرده ام باید که
 بدان قیام نمایی ، تا از جمله سعدها دین و زمرة اتقیاء روی زمین گردی [۴۸ر]
 [۹۳] سی و ششم به جهت دارالشفاهای ما که در ممالک ایران احداث
 کرده ایم ادویه چند رومی دروایست است ، می باید که بر موجب مفصل که در ضمن
 این مکتوب مشروح است سال به سال به وزنی که ذکر رفته بر شتران خود بار کرده
 به دارالسلطنة تبریز ، حماه الله من الآفات! فرستد.

مفصل

ادویه ۵۰۰ من

انیسون	غار یقون	مصطکی	اسطخودش
۱۰۰ من	۵۰ من	۱۰۰ من	۱۰۰ من
افتیمون	افستین		
۵۰ من	۱۰۰ من		

یقین که درین باب احوال و اغفال حایز نخواهد داشت ، زیادت اطناب نرفت ،

والسلام. [54 a]

(۲۳)

مکتوب که بر فرزند خود امیر شهاب الدین نوشته است
در وقتی که تستر و اهواز بوده است

فرزند دل‌بند شهاب الدین ، ابقاه الله تعالی ! معلوم کند که چنین استماع افتاد
که آن عزیز ارباب فضل و بلاغت و اهل ذکاء و فصاحت را از خدمت [خود] دور،
و از حضرت خود مهجور کرده است ، و جماعتی که به سفاهت و طغیان و حماقت
و عدوان معروف اند بر خواص دولت به رفعت و منزلت تفوق داده ، و به وسیله قبول
توایشان را [۹۴] فضول در دماغ متمکن گشته ، و به حکم اشارت «ان الانسان لیطغی
ان رآه استغنی» از جاده عبودیت عدول کرده اند ، و حسن خصال ترا به قبیح فعال مبدل
ساخته ، و اختر و قارت را از اوج اقبال به حسیض [۴۸ پ] ادبار آورده ، و از نخوت
و جهالت و تبسط و جسارتی که دارند با مردم طریقه حیل و جدال و خدیعت و نکال
مسلوک می دارند ، و می ترسم که به شومی صحبت ایشان و وخامت قربت آنان از
ملك و ملت و دین و دولت بر آیی ، و عقد معالی را که به لالی اشفاق و جواهر
وفاق انتظام داده ام به مجالست لثام [54 b] بی نظام گردانی ، و مال و منالی که در آن
مملکت به عرق جبین و عزم متین حاصل کرده ام . اگر دست یابی به رهنمونی او باش
سوقی که چون کلاب سلوقی اند به تبذیر و اسراف در معرض نقصان و اتلاف اندازی ،
و يك درهم از آن مال خطیر به مسکین و فقیر ندهی ، بل همه را صرف متلذذات
نفس شوم و ملتسمات طبع مذموم خود کنی ، و خویشان را از درجه رفیع انسانی به
مرتبه وضع حیوانی رسانی ، و از خساست همت و دناوت نهمت در سلك جهال و
سمط ارذال منخرط شوی که :

مثنوی

کسی کو هوای ریاست کند در اول جهان را حراست کند
 بگرداند از صوبِ عشرت زمام که آن مملکت را کند بی نظام
 فقیری که افتاده بیند ز دور غمش را مبدل کند با سرور [۹۵]
 و گر با سفیھی رسد در گذار بر آرد به کوپال علمش دمار
 و رگر عالمی را شود هم عنان به خدمت چوموران به بند میان
 مقاسات رنج و تعب کردنت ریاست نه کاسات می خوردنت

و اگر طالب [۴۹ ر] آنی که به ذرّوۃ افضال و قمّۃ اقبال رسی سخن ناصحان
 [55 a] شفیق و برادران شفیق در گوش گیر، و مواعظ این ضعیف که ترا در حجر
 تربیت و کنف تمشیت پرورده، و در نقاب عصمت و حجاب عفت از ارتکاب اجرام
 و افتخار آثام مصون و محروس داشته، به جان و دل بنویس!

بیت

سخن دوستان نیک اندیش پشنو تا دلت نگردد ریش
 و این مواعظ که دیده را نور و دل را سرور می بخشد، و درین صحیفه به قلم
 شکسته برهم بسته‌ام مطالعه کن:
 اول بدان ای پسر که خداوندان نعمت را سپاس بی قیاس کردن امری واجب
 است، و هر کس که شکر انعام کرام نکند از جمله «اولئک کالا نعم بل هم اضل»
 باشد.

نظم

هر که او شکر نعمتی نکند نعمتش زودتر شود زایل
 و آنکه را صبر در بلا نبود محنتش بیشتر شود نازل
 دوم بدانکه حق، جلّ و علا، برای اهل نعمت و اصحاب ثروت دو فریضه

پیدا [۹۶] فرموده، و آن حجّ و زکات است، و گفته که هر کرا بر ک راه و ساز درگاه ما باشد، باید که چون قلم از سر قدم ساخته، [55 b] احرام زیارت بیت الله الحرام بیند. چنانچه فرموده: «ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً»، و نه بینی که در دنیا بر در شهر یاران کامکار و خسروان نامدار خداوندان مال و ارباب منال کار بیشتر توانند ساخت، و چون آن فرزند [۴۹ پ] را از خوان غنائوالهای، و از خمخانه صفا پیاله‌ای به دست افتاده است، همان به که به طرف قبله عازم و سفر کعبه جازم شود، تا حمل اوزار سبک بار گردد، و از کنایه نفس گمراه خلاص شود، به یمن این فتوح به توبه نصوح مقرون گردد، و از برکت حرکت که «البرکات فی الحركات» ابواب خزاین امانی و دقایق کامرانی را به روی او مفتوح الابواب و مسبب الاسباب گشوده گرداند.

قطعه

به سفر شو که بس هنریابی	هنر اندر سفر توانی یافت
هر که غوطه نخورد در دریا	صدف در قیمتی نشکافت
دوم شاه گشت و فرزین شد	هر پیاده که در سفر بشکافت

سیوم سخن مادر و نصیحت پدر گوش کن، و دل ایشان را میازار! که حق، تعالی، در قرآن مجید می فرماید: «فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما»، [56 a] و قل لهما قولا کریمًا!»، [۹۷]

چهارم علم بیاموز، و روی خود را به نور علم برافروز! که گوهر نسب بی سلك حسب نظام نگیرد، و هیچ کس او را به صحبت نپذیرد، چه گفته اند: «الشرف بالعلم و الادب، لایا لاصل و النسب»

نظم

علم است که اصل افتخارست	علم است که مایه وقارست
علم است که گلبن اما نیست	علم است که باغ کامرانیست

علم است که رتبت رجالست علم است که زینت جمال است
آنرا که ز علم نیست مایه او را به جهان کمست پایه

پنجم خویشتن را به راست گویی معروف کن! که راست گفتن ثمره شیرین
دارد، و از دروغ احتراز کن! که دروغ زن پیوسته سوخته آتش^۱ خجل و
گداخته بوته وجل باشد، که هر که چون [۵۰ ر] مار کج رفتار باشد، عاقبت به
وبال افعال خود ما خود گردد.

نظم

هر که از راستی عدول کند نزد اهل خرد سخیف بود
صدق را پیشه کن که صدق مقال پیش ارباب دین شریف بود
ششم در هنگام جوانی پیری، و وقت پیری جوانی مکن!

بیت

[56 b] در ایام پیری جوانی مکن به هنگام غم شادمانی مکن [۹۸]
هفتم در خوردن طعام اسراف مکن! تخمه ماده^۲ امراض است، و سبب اعراض^۲،
چنانچه جالینوس فرماید که: «لا یجتمع التخمه و الصحه، ولا الجوع و الوجع»
ز کم خوردن کسی را تب نگیرد زیر خوردن به پیروزی صد بمیرد
چنان خور کز ضرورتهای حالت حرام دیگران باشد حلال
و باید که به جهت خوردن وقتی مغین پیدا کنی، و چون ستوران هر که که
طعام بینی به خوردن آن مشغول شوی.

هشتم باید که از شراب خوردن محترز باشی! که سود و جهان و خشنودی
ایزد، تعالی، یابی، و هم از خجالت حق و ملامت خلق رسته باشی، و در تو خلائق

۱- م: سخن آتش

۲- ج: (فاسد شدن) اعراض

به توقیر و احترام و به تجلیل^۱ و اکرام نگرند. ولیکن دائم که رفیقان بدآموز و ندیمان غیرت سوز ترا نگذارند، و امیر المؤمنین علی علیه [السلام] فرموده است که: «الوحدة خیر من جلیس السوء»

نظم

بابدان کم نشین که صحبت بد گرچه پاکی ترا پلید کند
آفتابی بدین بلندی را ذره‌ای ابر ناپدید کند [۹۹ / 57 a]
و اگر [۵۰ پ] خوری باید که پشیمان باشی، و از کردگار توبه نصوح و
اسفزار طلبی، و در نوشیدن عقار مبالغه مکن! که اگر اسراف کنی زهر باشد، و
اگر اعتلال نگاه داری پازهر بود.

بیت

که پازهر زهرست کافزون شود وز اندازه خویش بیرون شود
فهم باید که میهمان دوست باشی که رسول خدای [صلی الله علیه و سلم]
می فرماید که: «الضيف اذا نزل نزل برزقه، و اذا ارتحل ارتحل بذنوب قومه»، و
در اطعام و اکرام ضیف استعجال جایز شمری که گفته اند: «العجلة من الشيطان،
الا في ثلثة اشياء: البکر، و تجهيز المیت، و اطعام الضیف»

بیت

در یاب کنون که نعمت هست به دست کین نعمت و ملک می رود دست به دست
دهم زنهار که [به] نزد و شطرنج باختن مشغول مشو! که آن آیین فاجران
و رتبت مقامران است.

بیت

تو بر سر قدر خویشتن باش و وقار بازی و ظرافت به ندیمان بگذار

۱- ج : تبجیل

یازدهم عاشق مشو که اگر وفاق باشد هجران نیرزد، و اگر نفاق باشد جان

را بکاهد. [57 b / ۱۰۰]

نظم

تمنای وصال دوست کم کن که وصل دوستان هجران نیرزد
نعیم مال و عزّ و دولت جاه به بیم درگه سلطان نیرزد
لقای قیصر و دیدار فغفور به ناز و منت دربان نیرزد
مشو غره که تریاق سعادت به زهر هالك دوران نیرزد

دوازدهم درمجامعت مبالغه مکن! که هادم بنیان زندگانی و ماده ضعف و

ناتوانی است، چنانچه رئیس ابوعلی سینا می فرماید [۵۱ر]

شعر

وایا کایا ک العجوز و وطیها فماهی الا مثل سمّ الا راقم
ولانتک فی وطی الکواعب مسرفا فاسرافه للعمر اقوی الهوام

سیزدهم چون به گر ما به روی، باید که بعد از انهضام و انحدار طعام باشد،

و باید که حمامی طلبی که به قدمت بناء و عذوبت ماء و طیب هواء وسعت فضاء

موصوف باشد، چنانچه رئیس ابوعلی میفرماید که: «خیر الحمام ما قدم بناؤ، و طاب

هواؤه و عذب [۱۰۱] ماءه و اتّسع فضاءه،

چهاردهم هر روز به نخجیر مرو! که گفته اند:

بیت

درخت افکن بود کم زندگانی به درویشی کشد نخجیر بانی

[58 a] و در هفته يك روز به شکار رو، و اسب خیره متاز! که اسب خیره

تازیدن کار کودکانست، نه شیوه عاقلان، و از پس سباع متاز! که درصید سباع فلاحی

نبود.

بانجدهم بسیار گوی مہاز! کہ نقصان بسیار وقتور بی شمار دارد.
 شانزدهم چون در معرکہ کارزار افتی، باید کہ تہور را پیشہ و شجاعت را
 اندیشہ خود سازی، و خوف و ہیبت و ہراس و سطوت دشمن را در دل خود راہ
 مدھی! کہ شمشیر کوتاہ در دست دلاوران دراز گردد.

نظم

شجاعت گزین کن کہ مرد شجاع بہ جان می کند روزمردی نزاع
 بہ نزدیک شاہان دولت پناہ بہ بازی مردی توان یافت راہ
 ہفدهم خویشتن را در جمع مال و فرا آوردن منال ملال مرسان، و جہدکن
 کہ مال را در راہ خدای تعالی صرف کنی! کہ مال فانی شود و خیر باقی ماند

بیت (۱۵ پ)

معدلت پیشہ کن از قصر مشید طلبی سیم و زر صرف کن از نام مخلد طلبی
 و زری کہ بہ دشواری بہ دست آورده باشی بہ باطل خرج مکن! کہ بہترین
 حال مردم بی نیازی [58 b] [۱۰۲] است، و بدترین نیازمندی. و اسراف را شوم
 و اتلاف را [58 b] مذموم دان! کہ ہر چہ خدای تعالی، دشمن دارد بر بندگان خدای
 تعالی (آن چیز) شوم باشد، قولہ، عزّوجلّ: «ولا تسرفوا انه لا یحبّ المرفین»،
 کہ ہر آفتی را سببی است، و سبب [آفت] درویشی اسراف است، و اوست کہ نفس
 را بر نجانند، و عقل را بر ماند، و زندہ را بمیراند. ندینی کہ روغن کہ اصل حیات
 چراغ است چون زیادت شود سبب ہلاکش گردد.

بیت

چراغ ارجز بہ روغن در نگیرد و ایکن چون زیادت شد بمیرد
 ہجدهم در امانت خیانت مکن! کہ حق، سبحانہ و تعالی، فرمودہ است کہ:
 «انّ اللہ یأمرکم ان تؤدّوا الامانات الی اہلہا»

بیت

کوه را طاقت امانت نیست و آدمی را به جز خیانت نیست
نوزدهم خود را به زیور طریقت و خرفه حقیقت که رتبت فقراء و زینت
اولیاء بدان حاصل شود (مزین دار) ، و بدانکه فقر که مصطفی، صلی الله علیه وسلم!
بدان فخر آورده که: «الفقر فخری» شش چیز است: اول توبه ، دوم تسلیم ، سیوم
صفا ، چهارم رضا ، پنجم قناعت ، ششم عزلت. [۱۰۳]

و ارکان طریقت شش چیز است: اول [59 a] خرقه ، دوم سجاده ، سیوم یقین ،
چهارم صدق ، پنجم توکل ، ششم تفکر .
و ارکان خرقه شش چیز است: اول علم ، دوم حلم ، سیوم سخاء ، چهارم وفاء ،
پنجم شکر ، ششم اخلاص ، [۵۲ ر]

بیستم باید که دل [که] خلوت خانه تجلیات الهی است به نور محبت معرفتی
منور گردانی ، و بدانی که محبت هشت گونه است اول دوستی عادتی ، و آن دوستی
عوام است بایکدیگر ، و آن از موافقت باشد تا مخالفت ، دوم دوستی شهوتی میان
مرد و زن بود ، و آن از اول اقتضای شهوت بود تا آخر نقصان شهوت ، سیوم
دوستی نسبتی و آن میان پدر و فرزند بود از مهد تالحد ، چهارم دوستی وصلتی
که میان کدخدا و کدبانو بود از وقت نکاح تا وقت طلاق ، پنجم دوستی
طمعی بود چنانچه درویشان را با توانگران از وقت عطا دادن تا استادن ، ششم
دوستی طبعی باشد میان عاشق و معشوق از نزدیکی تا دوری ، هفتم دوستی معرفتی
بود ، و آن از وقت میثاق بود تا به تلاق ، هشتم دوستی عنایتی بود ، و آن از ازل باشد
تا ابد.

بیست و یکم باید که نفس را [59 b] مطمئن گردانی ، و از نفس اماره محترز
باشی! که میل او به عالم جسم است ، و طبیعت پیوسته ، ست شیاطین شهوت [۱۰۴] و اسیر
غضب و خست باشد ، و از امر باری تعالی غافل ، به حکم حقیقت مرده مرگ جهالت

بود، و در لحد جسم مظلّم افتاده، و به شهوات هوای هاویه گرفتار شده، پس او را به نفع صور قیامت زنده کند، و در برازخ سفلی [۵۲ پ] به عذاب حجاب معذب دارند که «کلاّ انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون» برین معنی دلیلی واضح و برهانی لایح^۱ است.

بیت

اشقیا در حجاب ظلمانی مانده دور از مقام نورانی
بیست و دوم باید که در عالم غیب و شهادت و ملک و ملکوت فکر کنی،
و محسوس را از معقول و جسم را از روح بشناسی، و از عالم حسّی به عالم عقلی که
وطن اصلی ماست عروج فرمایی، به رهنمونی فکر [خرد] خرده بین و عقل عزلت
گزین حصن هویت و حصار غیبویت^۲ که از ادراک عیون و دریافت ظنون مستور
و محجوب است مسخر سازی.

بیست و سیوم باید که دل و دماغ را از تخیلات باطله و مشتبهات [60 a] فاسده
معنون داری، که حق، تعالی، اول تر کیبی که در وجود انسانی پدید آورد دل بود.
و بعضی از حکماء گفته اند که: اول تر کیب سر است، چنانچه بیضه مرغ که وقت
بچه بر آوردن باشد چون باز کنی اول تر کیب سر بینی. [۱۰۵]

بیست و چهارم بدانکه که در نفس انسانی سه تعین است: اول تعین علم،
دوم تعین عقل، سیوم تعین کتاب. چنانچه شیخ محی الدین اعرابی^۳، قدس
سره، فرموده است که: «العلم عینه بالعين، و العقل عینه بالعلم، و الكتاب عینه
بالعمل. پس از عین علم به عین کتاب می باید رفت، و از عین کتاب به عین عمل
می باید رفت، تا به حیات ابدی و نجات سرمدی مخصوص گردد.

۱- ج: قاطع

۲- م: غیبوت

۳- ج: عربی

بیست و پنجم باید کہ کسب ظهور اسماء و صفات و افعال باری عز شأنہ بدانی کہ تا خلق - عقول و نفوس و املاک و اجرام و عناصر و معادن و نبات و حیوان و جن و انس - نیافرید اسماء او از تنق غیب بہ عالم شہادت تجلی نکرد، و از پردہ ملکوت و نقاب جبروت رو بہ عالم و عالمیان نمودہ است، علیٰ هذا المثال [b 60 - ۵۳ ر]:

العقل: البديع	النفس: الباعث	الطبيعة: الباطن	الجواهر الهبائي: الآخر
الشكل: الظاهر	الجسم الكلي: الحكيم	العرش: المحيط	الكرس: الكشور [۱۰۶]
الفلک الاطلس: الغنى	فلک المنازل: المقدر	فلک الزحل: الرب	فلک المشتري العليم
فلک المريخ: القاهر	فلک الشمس: النور	فلک الزهرة: المصوّر	فلک العطار: المحصى
فلک القمر: المبين	كرة النار: القابض	كرة الهواء: الحي	كرة الماء: المحيى
كرة الارض: الميت	مرتبة المعادن: العزیز	مرتبة النبات: الرزاق ^۱	مرتبة الحيوان: المذل ^۲
مرتبة الملك: القوى	مرتبة الجن: اللطيف	مرتبة الانسان: الجامع	مرتبة انسان ^۲ الانسان: الباسط [۱۰۷]

۱- م: الرزاق

۲- م: الانسان

بیست و ششم باید که به جوهر عقل متحلی باشی ، چه گفته‌اند که: «العقل جوهر مضمی خلقه الله تعالی فی الدماغ و جعل نوره فی القلب» ، و پیغمبر ، علیه الصلوة و السلام ، فرموده که: «اول ما خلق الله ، تعالی ، العقل» . و بدو کنایت را از صریح ، و سقیم را از صحیح ، فرق توان [61 a] کرد ، واصحاب شریعت عقل را بر پنج قسم نهاده‌اند :

اول عقل غریزی ، دوم عقل تکلیفی^۱ ، سوم عقل عطایی ، چهارم عقل نبوی ، پنجم عقل شرقی .

اما عقل غریزی همه خلق را بود و صلاح و فساد [امور] بدان شناسند . و اما عقل تکلیفی آن بود که باعاقلان نشیند و جهد کند تا همچون ایشان دانا و خردمند گردد .

و اما عقل عطایی خاص مؤمنان را بود ، و کافران را نبود ، زیرا که بدایمان تعلق دارد و آن عطایست که حق [۵۳ پ] تعالی مؤمنان را داده است ، تا معرفت و دین مسلمانی بدان حاصل کنند ، [به فضل او جل جلاله] قوله ، عزّ وجلّ : «من یهد الله فهو لمهتد ، و من [۱۰۸] یضلل فلن تجد له و لیا مرشداً» ، و جایی دیگر فرموده که: «ولو شئنا لتینا کل نفس هدیها ، و لکن حقّ القول منی لاملان جهنم من الجنة و الناس اجمعین» ، و در جایی دیگر بیان کرده که: «فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام» . پس معلوم شد که دریافت عقل عطایی به توفیق و عنایت (و فضل) الهی [جل جلاله] توان کرد

و اما عقل نبوی خاص پیغمبران را بود ، بدان عقل فرق بود میان پیغمبران و امتان [61 b] و اما عقل شرقی خاص محمد ، صلی الله علیه و سلم ، را^۲ بوده است ، و هیچ پیغمبر با او در این عقل شریک نبوده است .

۱- ج: تکلفی

۲- در «ج» واژه «را» پس از «محمد» آمده است و در «م» هم در اینجا به قلمی دیگر روی «محمد» افزوده شده در جای خود به قلم اصلی هست .

پس جهد کن که به عقل تکلیفی^۱ مشرف گردی که به درجه عین الانسان رسی، بیست و هفتم باید که به صفت خاک ممتصف گردی، وصف خاک اول ترک است، و آن چنان است که تا هواء به فرجه او نرسد ازو هیچ حاصل نشود، و چون رسد یکی را مضاعف آن باز پس دهد. دیگر مرگ است که هیچ ادابی ازو بکس نرسد، و حدیث «موتوا قبل ان تموتوا» صفت اوست. و دیگر طاعت که [آن] انقیاد است. [۱۰۹] دیگر استغنا، که مستغنی است از جمیع اشیاء. و دیگر مؤمن است، چنانچه باری، عز شأنه، می فرماید: «انا عرضنا الامانة على السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها»، [۵۴ر]. دیگر پاکی که صاحب شرع طهارت به آب و خاک فرموده است و [حضرت] حق، عز شأنه، از این اخبار کرده است: «فتیمموا صعيد اطیبا». دیگر تسلیم که هر چه بر و از فسق و فساد می رود، در مقام خاموشی و سکوت راسخ است، و مسکن انسان، و مرعای حیوان، و معدن جواهر نفیس و خسیس، و خلوت خانه بنات نبات، و منبع سلسبیل حیات است، و آتش آلت خرق، [62 a] و آب محل غرق، و باد ماده عقاب و وسیله عذاب است، [و خاک را مثبت نفس مطمئنه است، و منقوش کل عالم است، چه آب و باد نقش نکیرد، و آتش صورت نپذیرد]، و امیر المؤمنین علی را، کرم الله وجهه! از آن بو تراب خوانند که به صفت ترا بیت موصوف بوده است. پس اگر توانی آینه دل را بدین صفت ملکی منجلی^۲ گردان، و نوعی کن که غلبه نور قلبی لایح شود، و حکم او ظاهر گردد بر قوای حیوانی و تسکین دهد نفس را برین صفات حمیده که این [چنین] نفس را مطمئنه خوانند، و چون استعداد قوای^۳ نور و اشراق ظاهر گردد، آنچه

۱- م: تکلفی، مانند «ج»

۲- م: متحلی

۳- م: و قوای

در او بالقوة موجود [۱۱۰] بود به فعل آید، و مرآت تجلی حق شود. پس آن دل را نام قلب نهند، و مهجة الفؤاد و مجمع البحرین و ملتقى العالمین گویند، چه در خبر مسطور است که: رسول خدای صلی الله علیه وسلم^۱ فرموده که: «لا یسعی ارضی و سمائی، ولكن یسعی قلب عبد [ی] المؤمن»، و نیز در خبر آمده است که: قلب المؤمن عرش الله الاعظم، و ازین جهت دل را بیت الله و بیت العتیق و بیت الحرام و مسجد الاقصی گویند، و اگر بدین منزلت رفیع نتوانی رسید، [باری] چنان مکن که قوای حیوانی بر قوای روحانی غلبه [۵۴ پ] بکند که، این نوع را نفس اماره خوانند. و اگر چنانچه [62 b] به واسطه غلبه این نفس در لجه اوزار و ورطه آثام افتی، از^۲ وخامت عاقبت و فساد احوال خود هر اسان و ترسان [می] باش، تا به نفس لوامه رسیده باشی، که نفس لوامهات اندک که به تادیب احوال و تهذیب افعال و تصفیه باطن رهنمونی کند، و به مراتب نفس مطمئنات رساند.

بیست و هشتم باید که خود را به کمال مراتب انسانی رسانی، که انسان کامل به رفعت [۱۱۱] مکان و علو شان از اجرام فلکی و نفوس ملکی بیشتر است، و هر که بر مدارج^۳ عرفان و معارج و جدان عروج و صعود کرد، و در بلندی درجت و ارتقای منزلت از خلان و فاء و اخوان صفاء گذشت، از درکات «کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران» خلاص یافت، و از شراب مجلس قدس و محفل انس فی «مقعد صدق عند ملیک مقتدر» مست لایزالی شد، و [از تلبیس ابلیس] و لبس ملابس نفیس و تلهذ خورد و خواب و تجرّع اقداح شراب ایمن و فارغ گشت، و از بر ازخ سفلی که مطموره ارواح

۱- م: صلعم

۲- م: واز

۳- م: بمدارج

اشقیاست خلاص گردید، و چون همای [همایون] پروعنقای قناعت گستر طالب
هوای عزت و خواهان قاف حکمت آمد.

بیست و نهم [63 a] بدانکه هر که اوراقبای امارت و کسوت وزارت پوشیدند
و بر منصه دولت و مسند شوکت نشاندند، همچنانچه دوستش بسیارست و دشمنش^۱
بی شمارست. و کید [۵۵ر] بزرگتر بادشمنان آنست که او را دشمن خویش نداری
و با او به طریقه مودت و جاده محبت کار کنی، و او را از صفای اعتقاد و حسن [اعتماد]
و ایحاد خود بیا گاهانی، و پیوسته از چگونگی احوال و کیفیت [اوضاع] او تفحص
میکن، و او را در محل دشمنی منہ، چه اگر بی خرد و کم مایه باشد، او را
خوار و بی مقدار داشته باشی، و اگر خردمند و هوشمندست، خاطر او را به دست
آورده باشی. و چون چنین کنی، خصم را [۱۱۲] دشمنی به دوستی و کین به مهر
مبدل گردد، و کمر خدمتکاری در میان جان بندد و به شرط فرمان برداری قیام
نماید.

نظم

صلح بادشمن اگر خواهی هر گه که ترا

در قفایب کند در نظرش تحسین کن

سخن آخر به دهن می گذرد موزی را

سخنش تلخ نخواهی دهند شیرین کن

سی ۴: چون بادشمنان حرب کنی، و در معرکه هیجاء و میدان و غافتی،

باید که در مداخل و مخارج حرب نیکو اندیشه کنی، و به نظر ثاقب [63 b] و رای

صایب در رد و منع تیغ تیز و نیزه خون ریز بذل مجهود از جمله لوازم شمری، و

دراوان محاربت و هنگام مقاتلت به آلت مبارزت مزین باشی، و شروع در کار رزم به

۱- م و دشمنش

احتیاط و حزم کنی ، و از جادهٔ تهور که مخصهٔ هلاک است عدول جویی ، و در تمام مواقف حرب به شجاعت^۱ اقدام نمایی ، که نزد مبارزان نصرت یار و دلیران کارزار شجاعت محمود و تهور مذموم است . و چنانچه طبع سخی نقیض طبع مبذرتست ، مزاج شجاع خلاف [۵۵ پ] مزاج متهورست .

نظم

شجاع دلاور سر لشکرست خرد بر شجاعت ستایش گریست
 تهور پسندیدهٔ عقل نیست جنون و تهور به معنی یکیست
 سی و یکم ، بدانکه بزرگترین خصلتی و بهترین فضیلتی ملوک و حکام را اشاعت عدل و انصاف است ، چنانچه حق ، تعالی ! می فرماید که : «ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایفاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذكرون» و عدل درسه [۱۱۳] چیز واجبست : در مال ، و در کردار ، و در گفتار :
 اول عدل در مالست ، که هر چه از وجه حلال به دست [64 a] آری به مستحقان فقیر و افتادگان اسیر رسانی ، که هر چه به نام مستحق رسانی عین اتلاف و محض تبذیر باشد ، و هر عطایی را که به اتلاف و ریاضت و اذا مقرون گردانی ظالم باشی نه عادل ، کفوله ، تعالی : «الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما افقوا منا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» ، و جایی دیگر می فرماید که : «یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالامن و الاذی کالذی ینفق ماله رثاء الناس و لا یؤمن بالله و الیوم الاخر» .

نظم

آنکه منت نهد به گاه عطا کوز خالق مدار چشم ثواب^۲
 که به روز قیامت آن کس را نیست مردی دگر به غیر عقاب [۵۶ ر]

۱- م : و شجاعت

۲- م : صواب .

دوم عدل در گفتارست ، و آن آنست که زبان را معیار صدق و میزان راستی سازی ، و از هر چه^۱ نباید گفت ساکت کردی ، و در آنچه نباید گفت خاموش نباشی ، و هیچ کس را ثنا و محمّدت و ستایش و منقبت نگویی الا بدان قدر که سزاوار باشد ، و از طریقه حق عدول نجویی که گفته اند : «قل الحق ولو كان مرا».

نظم

[64 b] سخن کز بهر حق گویی چه عبرانی چه سریانی

مکان کز بهر دین جویی چه جابلقاچه جابلسا

[۱۱۴] سیوم عدل در کردار [ست، و آن] آنست که بی گناهان دارا به عقوبت

مبتلا نگردانی ، و به امر معروف و نهی منکر قیام نمایی ، و مساوی و فضایح مردم

فاجر [و] فاسق ملامت و نصیحت بانگیری ، و رعایا را در کنف رعایت گیری ، و در به

بودی و خشنودی ایشان سعی کنی ، و در کارهای خدای ، تعالی ! تقصیر نکنی ، و از حدّ

درنگذری ، و بدانی که هر کاری را میانه‌ای هست و دو طرف دارد ، و چون يك طرف

گیری از طرفی دیگر درمانی ، و چون میانه روی [هر دو طرف را گرفته باشی ، چه

در کارها میانه روی] به غایت محمود و مشکور است ، که رسول خدا، صلی الله علیه

وسلم ! فرموده که: نعم الشيء الاقتصاد ، و اقتصاد میانه روی باشد .

و دیگر خدمتکاران را امر کنی تا حدّ خودنگه دارند ، که چون از حدّ تجاوز

کنند بانو گستاخ شوند ، و در حال و جاه مردم طمع کنند ، و آزار بردل آزادان

رسانند ، و گردفتنه برانگیزند ، [و غبار در میان اندازند] و در کار ملک و مملک داری

وهنی [۵۶ پ] عظیم پدید آرند ، و خلائق [65 a] را بر تو بشورانند .

نظم

اگر زباغ رعیت خورد ملک سببی بر آورند غلامان او درخت از بینخ

۱- م: و اگر چه.

به پنج بیضه که سلطان ستم روادارد ز نند لشکریانش هزار مرغ بسیخ
 [۱۱۵] دیگر از ابواب عدل یکی آنست [که] تکبر نکنی و غضب و قهر و
 انتقام و تلبیس و مکر و دروغ [و فسق و بخل و خیانت و طمع] و حرص و حسد و حقد
 و تملق و چاپلوسی و ریا و وقاحت و عجب و جفار اشعار و دثار خودنسازی ، بل حلم
 و عفو و صدق و زهد و سخاوت و شجاعت و امانت و قناعت و اخلاص و عفاف و ریاضت و
 حیا و تواضع و وفاء [و شفقت و مرحمت و عبادت] پیشه خود کنی ، تا از جمله عاقلان
 و زمره عادلان گردی .

بیت

جوان مرد و خوش خوی و بخشنده باش چو حق بر تو پاشد تو بر خلق پاش
 سی و سیوم باید که بلند همت و عالی نهمت باشی ، و به کارهای خسیس مشغل
 نشوی ، و از وجهی که زشت نامی خیزد نستانی و خود را به دنس او زار آلوده نگردانی

نظم

حذر کن زدود درونهای ریش که ریش درون عاقبت سر کند
 [65 b] بهم بر مکن ناتوانی دلی که آهی جهانی بهم بر کند
 سی و سیوم باید که وفادار و نیکو کردار باشی ! که سر جمله طاعات و سر دفتر
 عبادات وفاست .

بیت

وفا کن وفا کن در اول شعار پس آنکه ز مردم وفا چشم دار [۵۷ر]
 و وفا بر سه نوع است : اول آنکه هر آن وعده ای که کنی آنرا وفا کنی ،
 و عهد را نشکنی ، [۱۱۶] و خلاف نکنی ، و اگر چه در نگاه داشتن عهد رنج بسیار
 و تعجب بی شمار بینی و خود را از ذمیمه غدر مصون گردانی .

۱-م : با

بیت

آتش غدر را گر برافروزی خانه خویش و دیگران سوزی
دوم آنکه کسی که در توطن نیکو برد، و اگر چه در تو آن نباشد، بکوشی
و جهد کنی تا آن خصلت که او گمان برده است، در تو وفا شود، و در این نیک نامی
ترا حاصل آید.

بیت :

جهد کن تا به کام خاطر دوست ظن نیکو وفا شود در تو
سیوم آنکه چون از دولت و نعمت کسی جاه و ثروتی یافته باشی باید که
تاجان در بدن داشته باشی حق او بشناسی، و در غیبت و حضور ثنای او گویی، و در خلاء
و ملاء و سراء و ضراء دعای او کنی و در وقت [66 a] تنگ دستی از خدمت او
سرنه پیچی

نظم

هر کرا بر بساط بنشستی واجب آمد به خدمتش بر خاست
هر آنکو بر تو دارد حق آبی فراموشش مکن در هیچ بابی
سی و چهارم باید که هفوات و زلات مردم را به عفو تلقی نمایی، چه اگر بندگان
را به هر گناه ما خود گردانی خدمتکار نماید، و [تو متحیر و] منزجر گردی. و اگر از
کسی خطایی واقع شود، و زبان به عذر و تضرع و اعتراف و پشیمانی بگشاید، و دست
در دامن استغفار زند، ز نهار که عفو کنی، و به یقین بدان که گناه به دو چیز محو
[می] گردد :

[۱۱۷] یا عذری ظاهر داشته باشد، یا اقرار و تضرع و اعتراف و تشفع [۵۷ پ]

کند، و عقوبت در آن محل از جمله بی رحمی و سفلگی باشد.

سی و پنجم باید که رسولی که به جایی فرستی زبرک و دانا و هشیار و گویا و فصیح

و توانا باشد، و ظاهر و باطن او به عفت و دیانت آراسته باشد، و هر چه گوید از سر عقل گوید، که دشمن همچنانکه او را بیند مرتبه ترا از فرستاده توبه دلایل فراست و براهین کیاست معلوم کند، چه گفته اند :

مصراع

ان الهدایا علی مقدار مهدیها

و دیگر باید که [66 b] او را ثروتی و مالی باشد، تا هر چه دشمن به او دهد در چشم او حقیر و صغیر نماید. دیگر باید که به کرم و سخامیلی تمام داشته باشد، تا هر چه بدو دهند هم در آن شهر به فقراء و صلحاء و نزدیکان خصم تودهد. دیگر باید که شجاع و مردانه باشد، تا هر چه تو گفته باشی از وعد و وعید و خوف و تهدید تواند گفت، بر موجب و «ماعلی الرسول الالبلاغ»، [پیغام به خاص و عام تواند رسانید]، دیگر باید که از حرص و طمع دور باشد، که رسول حریص به سبب بذل مال با دشمن زود دوست گردد، و او را از [۱۱۸] هنر و عیب تو واقف گرداند، و مخفیات سرایر و مکنونات ضمائر ترا مجموع بر طبق اخلاص نهد.

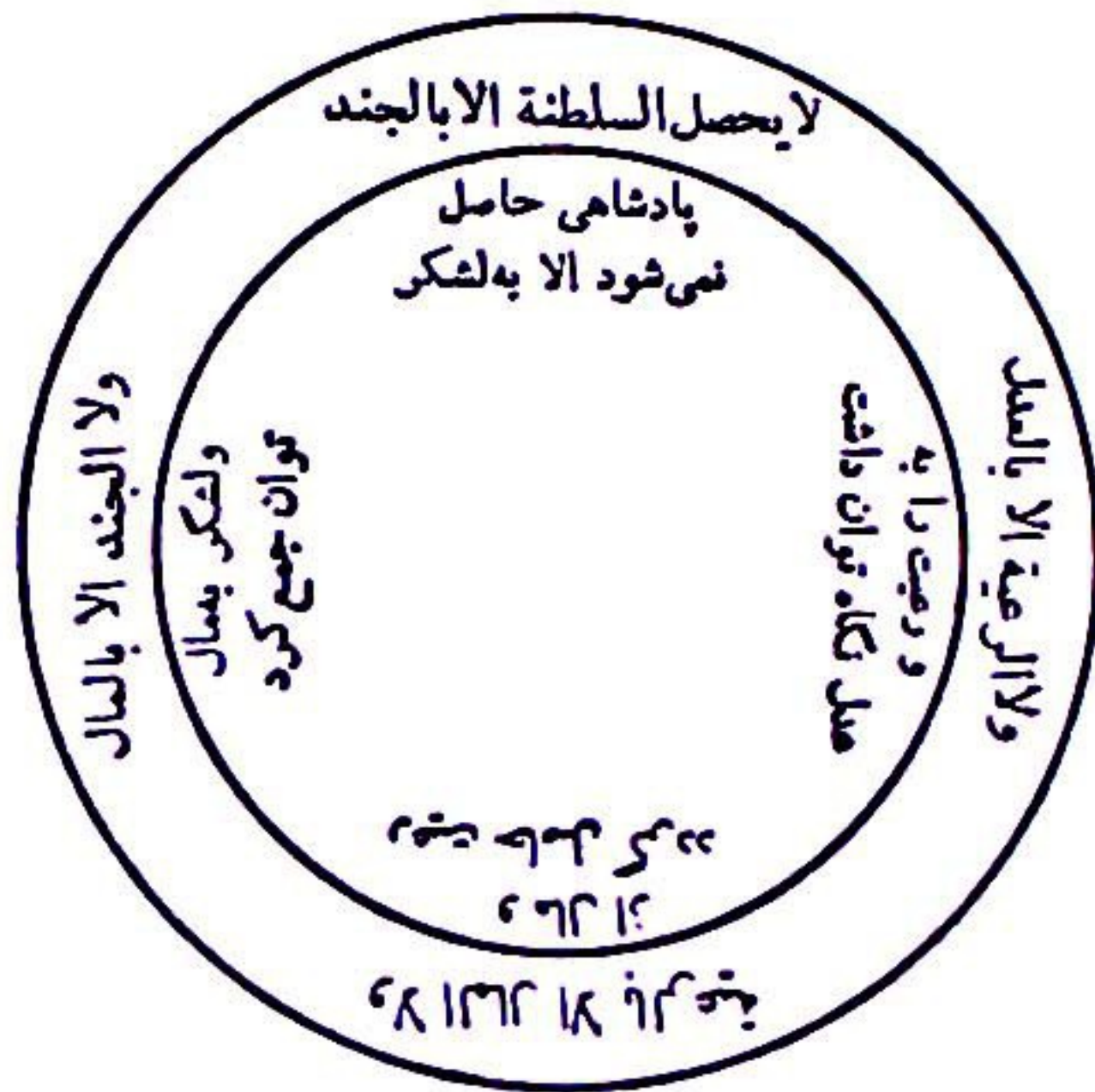
سی و ششم: به منادمت خود کسی را مخصوص گردان که به پاکیزگی نفس و نگاه داشت حدود ادب و صیانت حواس خمسۀ ظاهره قیام تواند نمود.

سی و هفتم: باید که بر ممالک و ولایات خوزستان عاملان سیر با ثروت و همت نصب کنی، که چون عامل سیر باشد از مال رعیت دست کوتاه دارد، و به هر چیزی حقیر طمع نکند، و بیکونامی خود طلبد، که عاملان را در معنی میخهای مملکت [۵۸] گرفته اند. و شاید که [67 a] میخها ضعیف باشد، تا خیمۀ دولت و سایه بان حشمت حکام را استحکامی باشد. و این معنی به صورت مستحکم گردد: اول قوت میخ، و آن ثروت است. دوم استواری فروردن [میخ]، و آن از تمکین و همت است.

سیوم سخت بستن طناب، و آن از اعتماد ملوک عالی جنابست .
دیگر باید که عامل به هشت خصلت آراسته باشد، تا شغل او از خطامصون و به صواب مقرون گردد : اول عدل و راستی ، که در طبع وی سرشته و با فکر او آغشته باشد [تا] انصاف تواند داد ، و تواند ستاد ، دوم امانت ، تا از آنجا که باید ستاد فرو نگذارد، و آنجا که باید داد فرو نگذارد . سیوم کفایت، تا شغل را به هدایت فرو گیرد ، و به عجز ضایع نکند . چهارم دانستن وجوه [عمارت] و کدخدایی ، که اصل از کجا باید انگیزت ، و زیادت [۱۱۹] از کجا بر باید داشت . پنجم خود را متوسط دارد ، تا بر مؤدی رفعی نکند ، که وهنی انگیزد ، و عنفی [نه] کند ، که او را مستاصل گرداند . ششم همت که اصل الباب اهل حساب است ، چه همت سبب عمارت قری و بلاد ، و موجب رفاهیت عباد است . و اگر عامل بخیل [67 b] و حریص باشد ، به سرقت اموال اقدام نماید ، و برکات در مال رعیت و دخل پادشاهان نماند . هفتم مروّت، و آن آن باشد که بزرگ زادگان را و اصحاب نسب و حسب را رعایت و حمایت کند ، و اسباب معاش ایشان را راست دارد ، و املاک ایشان را [۵۸ پ] معاف و مسلم گرداند ، و در ترفیه خاطر ایشان کوشد . هشتم عفاف به کفاف و آن آن باشد که بیش از کفایت خود از رعیت طمع ندارد ، و به مرسوم و اقطاعی که از دیوان او را معین و مقرر شده باشد قناعت کند و پاک دامنی و راست دستی شعار و دثار خود سازد .

سی و هشتم باید که خازن مال کسی گردانی که هشیار و بی طمع و با امانت باشد . و باید که حکام راسه خزینه باشد : اول خزینه مال ، دوم خزینه سلاح ، سیوم خزینه مأكولات و ملبوسات . و این خزاین را خزاین خرج گویند . و خزینه دخل رعیت است که این خزاین مذکور از حسن سعی و کفایت ایشان پر شود . و چون

احوال ایشان خراب باشد ، ملوك را هیچ کامی به حصول نه پیوندد .
 [۱۲۰] و چون در عاقبت امور نظر کنی ، اصل مملکت داری عدلست ، چنانچه
 در این دایره [68 a] مثال آن نموده ام [و] به عربی و به فارسی تفسیر آن بیان کرده ام
 وهذه الدائرة [۵۹ر]



پس محقق و مبرهن و معلوم و معین گشت که همه اشیا که موجب عمارت
 انحاء و حراثت ارجاء و استقامت احوال و حصول آمال است [عدل است ، و کامرانی
 دنیا و شادمانی عقبی به گستردن بساط انصاف] و برافراشتن اعلام عدل است بر موجب
 دعاء و ثناء سرمدی که در عقب او باشد .

نظم : [68 b]

زورت اریش میرود باما با خداوند غیبدان نرود
 زورمندی مکن بر اهل زمین نادعایی بر آسمان نرود

[۱۲۱] سی و نهم صحیفه ای از مس ساخته ایم ، و اسامی بعضی از بلوکات
 نستر که بر آن وقوف [۵۹ پ] یافته ایم بر آن نقش کرده ، و مال آن را بعد از آنکه
 به غور رسیده ایم قرار داده ، هر چه طمغا و ثمار است به کلی معاف کرده ایم ، و هر چه
 خراج است از ده يك مقرر شده مشروط بر آنك به جنس بستانند ، تا موجب خرابی

نباشد، و مردم به زراعت میل کنند و سبب عمارت ولایت گردد. و بعضی که از خراج املاک ارباب مسلم است مسلم دانند، و مثال دیوانی را از ده خروار شش خروار به جنس بستانند، و چهار خروار به حق الحراثة و التعب بر رعیت مقرر گردانند، و مواشی و قلان و چریک هر بلو کی خراج املاک مسلمی چنانچه درین جدول مقرر کرده ایم بستانند. و هر کس که بیش ازین که درین جدول ذکر کرده ایم و مثال آن را صریح و مبرهن نموده ایم بستانند [69 a] به لعنت خالق و خلائق باشد، قوله سبحانه و تعالی و تقدس: «فمن بدله بعد ما سمعه، فانما اثمه علی الذین یدلونہ ان الله سمیع علیم. و من سعی فی ابطاله، فعليه لعنة الله [۱۲۲] والملئكة والناس اجمعین». اعیان و سادات و صدور و قضاة [و علماء و اکابر و ائمه و اشراف و سایر پیشوایان و متصدیان امور اموال] و بتکچیان آن جانب، [و عمال و نواب و متصرفان و کارکنان و مباشران آن بلوکات مذکورہ] می باید که از فرموده ما تجاوز نکنند، و آنچه ما مقرر کرده ایم بکار نشانند، و چون به علامت آل طمغاء ماموشح گردد اعتماد نمایند.

والسلام.

جدول

وجوهات دیوانی خوزستان بر حسب پروانچه ما

اینست که درین لوح ضمن مسطور می شود

وهذه الصحيفة [۶۰]

[بسم الله الرحمن الرحيم] [69 b]

ابواب المال	طمنا	ارباب خراج	مال و خراج دیوانی	مواشی	نمار و قبانی	نحاله	چریک	فلان بجهت امراء خان صادر و واردا
تستر	معاف	خالی	از ۱۰ جریب ۶ جریب	الف دینار	معاف	خالی	۱۰ نفر	۲۰۰ دینار
دوستاباد	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	۴۰۰ دینار	معاف	خالی	نفران	۲۰ دینار [۱۲۳]
مشکوک و عمره	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	الف دینار	معاف	خالی	۵ نفر	۵۰ دینار
اهواز	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	۵ الف دینار	معاف	خالی	۱۰ نفر	۱۰۰ دینار
دوبندار	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	الفی دینار	معاف	خالی	۳ نفر	۳۰ دینار
بیات	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	۳ الف دینار	معاف	خالی	۵ نفر	۵۰ دینار
دسقول	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	الف دینار	معاف	خالی	نفران	۵۰ دینار
منگره	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	۳ الف دینار	معاف	۱۰ بمعانه دینار	نفر	۳۰ دینار
سهما	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	الفی دینار	معاف	الف دینار	نفر	۲۰ دینار
حویزه	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	۱۰ الف دینار	از ۱۰ من منا	خالی	۵ نفر	۶۰۰ دینار
دورق	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	الفی دینار	معاف	خالی	۳ نفر	۵۰ دینار

(۲۴)

[۱۲۴ - ۶۰ پ - 70 a] مکتوب کہ بر مولانا اعظم مجدد۔

الدین اسمعیل فالی قدس سرہ از بلدہ تبریز نوشته است

به جناب جنت مآب مولانا اعظم، قدوة الافاضل و الامائل، منبع العلوم
النقلية و معدن اللطائف العقلية، مولانا مجدالملة والدین اسمعیل لزال فی اوج۔
السعادة راقيا وفي الارض باقيا! کہ ضمیر منیر او کشاف رموز فلک خضراء ومفتاح
کنوز کرة غرباء است، وبرکات انفاس شریف او حارس دین ودولت و حامی ملک
و ملت است، و سمو مراتب و علو مناصب او از سماکک رامج راجح تر، و قدمت
خاندان و حشمت دودمان او اظهر من الشمس و ابین من الامس است.

نظم

من تلق منهم تقل لا قیت سیدهم مثل النجوم التي يسرى بها الساری
القصة بطولها درین وقت کہ آفتاب دولت ما به برج سعد رجوع فرموده است،
و روزبه روز به همت مخدومی مناصب رفیع و مراتب منیع ما درجه قصوی و مرتبه
اعلی می گیرد، و مجموع لذات دنیوی و سعادات اخروی حاصل می شود، اما تا اتفاق
فراق ایشان دست داده، طاقت و تحمل قدم در راه عدم نهاده.

شعر

[70 b] فیوم لا اراک کالف شهر و شهر لا اراک کالف عام
و قوت مصابرت [و] مثابرت فاطر شده، و آتش اشواق چراغ بی قراری در
گرفته و جان مشتاق از شدت فراق به لب رسیده، و دل غم پیشه اندرین اندیشه که:

بیت [۶۱ ر]

[۱۱۵] که گر برین نوع باشد فراق بر آید ز تن جانم از اشتیاق
و از حدّت هجرت و شدّت فرقت از دفتر صبر ورقی و از خوردشید سکون
شفقی^۱ مانده، اکنون درین سرای دنیا که مظهر فتور و مظهر غرور و مقام عبور
و مهبط نفورست، بحمدالله و حسن توفیقه، ساعه فساعة و لحظة فليحظة، طارمه بارگاه
ما شامخ تر، و درجه ایوان ما باذخ تر است، و هر مسلوب را مردود، و هر مفقود را
موجود می یابیم، و ایام زندگانی به عیش و کامرانی می گذرانیم، اما به چشم اعتبار
«فاعتبروا یا اولی الابصار» در مطالعه «لقد رأی من آیات ربّه الکبری» استفاضت
نور الانوار «یهدی الله لنوره من یشاء» می کنیم، و در عالم غیب که مبدأ ارواح است
مشاهده می افتد، و مبدأ و معاد اول و آخر هر طایفه ای [71 a] تحقیق می کند، و پر-
کار صفت گرد این دایره ازل و ابد بر می آید، و به عین الیقین می بیند و می داند،
و به علم الیقین راه می برد که مجموع لذات خسیسه و اموال نفیسه و عالم کون و
فساد بی بنیاد و موجودات جهان از معدن [و] نبات و حیوان بر موجب «کل شیء
هالک الا وجهه» همه در معرض زوال و انتقال اند، و کلام بانظام افلاطون بدین
معنی شاهد عدلست که: «العالم کرة، و الارض نقطة، و الافلاک قستی، و الحوادث
سهام، و الناس هدف، و الله الرامی، فاین المفرء؟» پس این خفاش صفتان که از شمشعه
اشعه جمال با کمال آفتاب جهان تاب حقیقی خبر ندارند قدر آن چنانکه آن پسندیده
[۶۱ پ] دوران و یگانه جهانست چگونه دانند؟ [۱۲۶]

نظم

آنکه را دیده کور چون بوم است او را نوار مهر محروم است
و آنکه را گوش هوش چون سنکست دشمن عود و منکر چنگست

۱-۲: سقّی

باری این ضعیف نحیف لیلا و نهارا در خلوت و جلوت و سراء و ضراء به ذکر محامد و نشر مناقب مشغول است، و به دیدار سرور بخش مشتاق، و به حضور او محتاج، و به کلمات درفشان او که [71 b] هر رمزی کنزی و هر فصلی وصلی است. و آنچه در باب مزیت اعمال اخروی و مذمت اسباب دنیوی فرموده چه شك و چه شایبه که گردش این فلک دوار و تقلب لیل و نهار رسوم قصر قیصر و ایوان خاقان را به باد بی نیازی بر داده است، و حشمت فریدون و ثروت قارون را متلاشی گردانیده است. چنانچه گفته اند:

بیت

مکن یاد قیصر که قیصر گذشت مگو ذکر خاقان که خاقان نماند
 حالیا چون محلّ قابل است، گوش به نصایح دلپذیر و مواعظ بی نظیر مولوی
 کرده رعایت خلائق که ودایع خالق اند بر قدر مجهود مبذول می افتد، و اوقات و
 ساعات به اظهار قوانین مبرّات و اشاعت صفوف خیرات و اعانت مظلومان و اهانت
 ظالمان صرف میکند، و اکثر مصحوب افاضل دهر و امثال عصرست، و هر نافه که
 از آن طرف می رسد بر دیده رمد دیده می مالد، و می گوید: [۶۲ ر]

بیت

خسته را اصل دلگشایی اوست دیده را محض روشنایی اوست
 متوقع از شمول انعام عمیم و فضل جسیم که بر عالمیان چون فیض غمام عام
 است که به استمداد [۱۲۷] همت علیّه مدد فرماید، و این ضعیف که داغ [72 a]
 محبت ایشان بر جبین جنان دارد از گوشه خاطر مبارک فرو نگذارد، و از سر
 اهتمام متوجه دارالسلطنه تبریز گردد که بعضی فرزندان اعز [ر] ا طول عمر هم،
 می خواهیم که داماد کنیم، و موقوف مقدم شریف است، و حصول ملاقات را امیدوارست
 که به یمن قدم ایشان کلخن بر ما کلشن گشته، فرزندان عزیز را مقارنه مبارک شان

از تثلث سعدین مسعودتر و مواصله شریفشان از اتصال علویین محمودتر باشد ،
 ان شاء الله تعالی و نامزد هر فرزندی بدین موجب شده است که مسطور می گردد:
 فرزند محمد ، ابقاه الله تعالی [را] فاطمه خاتون دختر شیخ عبدالحمود بن
 شیخ جمال الدین عبدالرحمن بن شیخ عماد الدین محمد بن شیخ الشیوخ عالم^۱ سلطان
 المحققین ابی حفص السهروردی بن شمس الدین محمد بن عبدالله بن سعد بن [حسن بن]
 القاسم [۱۲۸] بن النصر بن القاسم بن محمد [بن] عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی القاسم
 بن محمد، ربیب^۲ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیها السلام^۳ [بن ابی بکر الصدیق،
 رضی الله عنهما]

فرزند

[۶۲ پ - 72 b] فرزند

عبداللطیف، اسعد الله تعالی [را] نرکان
 خاتون دختر ملک علاء الدین اتابک یزد
 که از نژاد اتابکان شیراز است
 فرزند:

احمد، طول الله عمره، [را] قوتی خانکه
 دختر منگو خان بن کیغتوا بن ابا قابن
 هلاکو بن تولی بن چنگیز خان
 فرزند:

محمود را، طال عمره، دختر مودود شاه بن ابراهیم را دختر ملک علی بن ملک محمد شاه [۱۲۹]
 علاء الدین ملک هند که برادر [زاده]
 ابن ملک پهلوان که از نژاد امیره مملان
 فیروز شاه بزرگ است، و سلاطین
 بوده است، و بانی تبریز ایشان بوده
 هند ایشان اند
 اند، و مدت صد و پنجاه سال
 از اتابکان تبریز بوده اند.

۱- م: العالم

۲- م: بنت

۳- در دج، نیست

فرزند

علی شاه را طال عمره دختر سید بشیر که از ملوک مکه است و منتسب او
لایح تر از اشعه ذکا و فایح تر از نسیم صبا است.

[۶۳ ر - 73 a] فرزند

علی را ، طوّل الله عمره، دختر شروان شاه
ملک شابران و شماخی که از نژاد
[۱۳۰] ملوک فرس [در بند؟] است و قریب دو
هزار سال است که سلطنت در خاندان
ایشان بوده و تا غایت ملوک در بند
و شابران اند.

فرزند

همام را ، طال الله اعماره ، دختر امیر مودود شاه بن مسعود شاه بن کیلان
شاه بن شمس المعالی [بن ؟] فلک المعالی بن عضد المعالی بن فلک المعالی بن
شمس المعالی قابوس^۱ [۱۳۱] بن وشمگیر که از نتایج اغش و هادان اند ، و چهار هزار
سال ملوک طبرستان و کیلان و فومن بوده اند، و بلموید^۲ بلخی ذکر ایشان در کتاب
تاریخ آورده، و ملک جیلان به جدان او از آن یادگار مانده است ، و جدّه پانزدهم
(دهم؟) پدر او دختر مرزبان [۱۳۲] ابن رستم بن شروبن بود که مصنف مرزبان نامه
است ، و سیزدهم پدر [73 b] مرزبان کیوس^۳ بن قباد است برادر انوشروان عادل،

۱- م: بن قابوس

۲- م: بلمود

۳- م: انوش

و جدہ نهم پدر او دختر ملک غازی سلطان محمود سبکتین ناصر الدوله بوده ، و
جدہ [یازدهم] پدر او [فرزند] خسرو پیروزان^۱ که از نسل عضدالدوله است ، و
در قدیم ملوک دیلم بوده اند [۶۳ پ] و در آخر ملوک عالم ، والسلام .

۱- م: و جدہ مادر (اصلاح شدہ) او خسرو پروران

(۲۵)

مکتوب که بر قره بوقا حاکم کیفی و بالو نوشته است

معتمد قره بوقا به صنوف مکارم و الوف مراحم مخصوص شده بداند که چون ایالت [۱۳۳] قالیم عالم و کفایت مصالح بنی آدم بر ما مقرر است، و خصایل نرم خویی و کم آزاری در ما مر کوز، و می خواهیم که به یمن شہامت و دہاء و محاسن حصافت و ذکاء ربع مسکون را از شیخون فترت مصون داریم، و سلک مرام اہل ایام را به حسن اہتمام نظام و انتظام دہیم، و به حمایت ولایت و رعایت رعیت کیفی و بالو کہ از اوقاف پادشاہ سعید غازان خان است، اناراللہ برہانہ، و تولیت آن بہ ما متعلق، چنان کنیم کہ کوکب سعادت ایشان از حسیض ہبوط و وبال بہ اوج جاہ و جلال رسد، و مہر اقبال آن جماعت از محاق ملال و کسوف اختلال خلاص یابد، و اصلاح [74 a] فساد و تلافی خرابی بہ وجہی کنیم کہ رعیت را رغبت در طاعت ماہر ساعت زیادت شود، و زرع آمال ایشان بہ آب کرم و باران نعم ما پرورش یابد، و از نہال سخاء و گلبن احسان ما قطف ثمرہ امانی و جنی ورود کامرانی کشد، و قلعہ بالورا کہ از کمال ارتفاع و بلندی دست در حمایت ناهید و کمر بند جوزا زدہ است، و در اتساع ارکان و استحکام بنیان از ایوان کیوان و بنای ہرمان بہ امتیاز اختصاص یافتہ است.

نظم

نہ منجنیق بہ او می رسد کہ بتوان کرد
بہ ضرب سنگ حوادث بنای او ہامون [۶۴]
بہ کرد ساخت او خندقست کز عظمت
شقیق دجلہ و نیلست و ہمسر سیحون

به عمق و تیزی رفتار آب در مجری مقابل ارس است و برابر جیحون و در متات با سدّ سکندر برابر، و از رفعتشان با سپهر برین هم سرست «قلعه حصینه» [۱۳۴] من صخرة صماء علی قلة السماء، بیت [.....].

به اتقان بروج و احکام سوروجرف خندق این قلعه مذکور هیچ دقیقه‌ای مهمل‌نگذاری، تا در زمان حلول فترت و عنا و نزول امطار بلا، مأمّن اتباع و اولاد و مهرب اشباع و احفاد ما باشد. [74 b] زنهار که در عمارت ولایات مذکور و تحصین این حصن بذل مجهود مبذول داری، و خندق او را عمیق‌تر و وسیع‌تر گردانی، و در او درختان بیخ‌آور و شمشادهای سایه‌گستر بنشانی، و ذخایر بسیار و ماآکل بی‌شمار در او منبر گردانی.

و بر طایفه اکراد به هیچ وجه اعتماد نکنی که چون بوم‌شوم شب روان روز کوراند، و از طریقه سداد و رشاد مهجور، خلف ابلیس و هدف تلبیس، و معدن شر و منبع ضرر، و تخم دیو و مظهر مکروریو، و هادم قواعد دین و قاطع نهال عز و تمکین، و ساکنان جبال خست، و مستوطنان کهاف شحت، و سالکان مسلک تزویر و مالکان ممالک تحقیراند، و خواهان آنند که قلعه‌ای چنان منبع و حصنی چنان رفیع به دست آرند، تا از فراغ دل به قطع و نهب سبیل مشغول گردند، به بوارق سیوف رشاش و صوارم سهام خون [۶۴ پ] پاش از خون تجّار و دماء خطّار هر حزیزی را غدیری، و هر بیدایی را دریایی سازند. می‌باید که در باب اعدام ایشان غایت اهتمام و جهد به تقدیم رسانی، و نوعی که عنان تمالک قری و ضیاع جبال حنی از قبضه تصرف ایشان [۱۳۵] بیرون آری، [75 a] تا دور این طایفه بی‌نفع زودتر منقضی و منتهی گردد، و کاروانیان بی‌خوف و هراس آمد شد توانند کرد. والسلام.

۱- در م هم شعری نیامده است

۲- م: جلف

(۲۶)

مکتوب کہ بر مولانا عقیف الدین بغدادی نوشته است
در باب مبدأ و معاد حال خود و ذکر مولانا صدر الدین
تر کہ کرده است.

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

مولانا اعظم ، قدوة الامثال والافاضل ، معدن المكارم والفضائل ، حاوی العلوم
النقلية ، كاشف السرائر العقلية ، ناظم مصالح العباد ، كافي امور البلاد ، ماحي الظلم
وقامع الفساد ، زين الانام ، مبين الحلال والحرام ، مولانا عقیف الملة والدين احمد
ادام الله فضله !

نظم

سلامی چون نسیم صبح جان بخش سلامی چون می دانش روان بخش
سلامی جان فزا چون روی دلدار سلامی روح پرور چون لب یار
بخواند ، بعدما معلوم کند که چون در اوان شباب و زمان جوانی بر موجب
«وتبتل اليه تبتيلا» در گوشه اختزال و کلبه اعتزال متواری گشته بودم ، و از نمایم
افعال و قبايح [۱۳۶] اعمال بر مقتضای «توبوا الى الله [د ۶ ر - 75 b] توبة تصوحا»
تایب شده ، و خرقة تقوی را از وسخ دنیا به آب انابت «و ثيابك فطهر» شسته ، و دل

۱- م و ج بی الف و لام

۲- ج: بدھا

را به موعظہ «والرجز فاهجر» ازا و زار استکبار و آثام جمع حطام دور گردانیده،
و بدین وسیله گل عرفان و شکوفه ایمان در چمن جان و باغ روانم می شکفت.

مصراع

گرفته گوشه عزلت چو عنقا

ونہال باغ بلاغت وزلال جویبار براعتم - ضربتی تمام داشت، و اصداف مطالبم
پراز درر مآرب بود، و از خوان «فیہا ماتشتہیہ الا نفس وتلذذالاعین» نوالہ نوالم
می رسید، و هر چند کہ می آمد اسباب نعمت و ذخایر دولتہم زیادت می شد، و قصور
اقبال و ثغور آمالم معمور می گشت، و در علو جاہ و رفعت قدر بہ مقامی رسیدم کہ
شرف کسی بیش از آن متصور نشود، و نباهت ذاتی زیادت از آن ممکن نگردد
و دست ندهد.

نظم

گرچه در کوی قناعت ساکنم ورچه ہستم ساکن گنج عفاف
ہمتم بنگر کہ دخل کاینات نیست خرج روز کارم را کفاف

تا بہ وقتی کہ تارک دولت و فرق حشمتہم بہ تاج سیادت و اکلید سعادت
متوج گشت، و در گاہ بارگاہم مجمع علماء و مربع فضلاء و محط رحال [76 a] و
ملاذ رجال و مہرب مظلوم و مطلب محروم و مسکن ارباب دین و مأمن اصحاب
کشف و یقین و مآب برنا [۱۳۷] و پیر و مقصد صغیر و کبیر گشت، و اہل دانش و
بینش کہ سر دفتر آفرینش اند هر يك بنام این ضعیف کتابی مطبوع و رسالہ ای
مصنوع در علم معقول [۶۵ پ] و منقول بہ عبارتی عقل آمیز و نظم و نثری دانش-
انگیز نوشتند، و پیوستہ بہ افادہ و استفادہ این فقیر حقیر مشغول می بودند، و بہ
دلایل مشکل و مسایل معضل قیام می نمودند، و مصنّفات این مشتاق را چون مطالعہ
می کردند هر يك در مدح و تحسین و ثنا و آفرین فصلی بلیغ بہ عبارتی فصیح بر

آن می نوشتند ، به برکت علم زمام نفسم را از قبضه غفلت دولت بیرون می بردند ،
و در خلوت خانه وجود بصر بصیرتم را به کجیل شهود معبود مکجیل می فرمودند .

شعر

یرومون ایصالی الی اوبه الحمی و قصد هم ان لاموت بغربتی
لهم قلم فيه المنیة و المنی لار باب اهل الفضل رب فضیلة
علی الخصوص جناب مولانا البحر الخضم والطود الاشم ، سلالة العلماء ، خلف
الفضلاء ، مفتاح كنوز الحقائق ، كشاف رموز الدقائق ، كعبة [76 b] العارفين وقبلة
الطالبین ، مبدع انواع البراعة ، مخترع اصناف البلاغة ، مطلع كواكب العرفان ،
معدن جواهر الايمان ، قطب سماء الوجود ، شمس فلک الجود ، بلبل گلزار فضل ،
گلبن بستان عقل [۱۳۸] طغرای منشور «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل» مولانا صدر-
الملة والدين محمد تر که ، ادام الله علينا ظلاله !

نظم

انک شد خوشه چین خرمن او شافعی با همه فراست و عقل
و آنکه شد جرعه نوش مجلس او یافعی با وجود دانش و فضل [۶۶ ر]
کتاب حکمة الرشیدیة که خزینة جواهر فصاحت و گنجینه نقود بلاغت است
به اسم این ضعیف نحیف نوشت و فرستاد ، مشحون به هزار نکته موزون ، و بر هر
نکته ای هزار دل مفتون ، این حقیر از غایت بی شاست گفت : منة الحمد که باری عز شأنه
چنین پایه ای رفیع و جاهی منبع بدین کمینه ارزانی فرموده است که چنین فاضل
کامل و عالمی عامل

نظم

انک شمع از هوای صحبت او همه شب تا به روز دیده ترست

۱- م: الفضیلة

دامن فکر او پر از لولوست صدف طبع او پر از گهرست
 در سرا بوستان دانش او هر درختی که هست بارورست
 [۱۳۹- 77 a] باز عقل و همای دانش را بیضه نه سپهر زیر پرست
 در جهان از حلاوت سخنش دهن طوطیان پر از شکرست
 با وجود سخا و همت او کان و دریا حقیر و مختصرست

چنین تصنیفی شریف که موجب بقای نام و سبب حصول کام دو جهانی است بنام
 این نحیف موشح فرماید!

بیت

ادا گر کنم شکر پروردگار نیارم که گویم یکی از هزار
 حالیا عجاله الوقت را امتعه لطیف و تحف ظریف و ثياب فاخره دوخته و غیر
 دوخته و پنج اسب را هوار و دو استردلدل رفتار و ده بدره سیم و دو هزار مثقال طلا
 بحق الجایزه به مصنف مذکور که به حقیقت [۶۶ پ] مخدوم به حق و استظهار
 مطلق جهانیان است فرستاده شد، و از غایت شرمساری بدین ابیات عذر خواست که:

نظم

هدیه‌ای که فرستاده‌ام به خدمت تو اگر حقیر نماید به اطف خود بپذیر
 تو بحر ز آخر علمی و فضل می‌دانم که جرم قطره نماید به نزد بحر صغیر
 ز آفتاب کمال تو این مرادم هست که همچو ذره رساند مرا به چرخ‌انیر

(۲۷)

مکتوب که در جواب موالی قیصریه روم نوشته است

[77 b] موالی عظام و علماء کرام بلده قیصریه ، ادام الله معالیهم ، بدانند که این ضعیف نحیف چون در محبت آن مخادیم که طراز لباس افتخار و تاج فرق وقاراند قدمی راسخ [۱۴۰] دارد، ولی خواهد که نقد معانی را که در دارالضرب ضمیر منیر به سکه تقریر و تحریر می‌رسانند، و هر در و مرجان «کانهن الیاقوت و المرجان» که از صدف فکر مشکل گشا و درج حافظه معجز نما در دامن قرطاس می‌زند در خزینه و حقه «لایمسته الا المطهرون»، محفوظ و مصون ماند، و از عیون ارباب ظنون باطله و اصحاب رأی فاسده مستور باشد. چه هر اساس که نه بر حزم و احتیاط کنند زودتر منهدم و مندثر گردد، و اگر بر مدارج کمال و معارج جلال نه به تدریج و تفکر قدم نهد، یقین که در آخر ندیم قدم و سمیر غم گردند. و چون عرصه امانی فسیح و زیان مقاصد فسیح است^۱ [۶۷ ر] از کار بسته و تن خسته ملول نمی‌باشد، که عاقبت به یمن وفاق و حسن اشفاق این مخلص اسباب کامرانی آن مخادیم دست درهم دهد که «فان مع العسر یسرا، ان مع العسر یسرا».

بیت

شاد بر آنم که در این دیر تنگ شادی و غم هر دو ندارد درنگ
[78 a] خوش دل از آنم که دل من غمیست کامدن غم سبب خرمیست

۱- ج: هست

نظام

کار عالم چون ندارد انتظام غم مخورگر نیست کارت را نظام
هر که در احداث دنیی شد صبور انده او شد مبدل با سرور
هر نشیبی را فرازی در پیست وز پس گرمای باحوری ذی است

[۱۴۱] امیدوار چنانم که بر مقتضای همت دوستان اصقاع و ارباع قیصریه
چون گلستان ارم منتزه اهل عالم گردد، و از فیضان سحاب انصاف و انتصاف سیراب
شود.

و چون مخادیم را معلوم است که بندگی حضرت خلافت پناهی که خسرو
ایران و وارث ملک کیان است بحر زخار و ابر آزار رشحه^۱ اقلام و گدای دریای
عام اوست، «من اطاعه فهو مجتهد مصیب، و من عصاه فماله فی الآخرة من نصیب».
به سبب آنکه بلده مذکوره در زمان موت ارغون خان لاف محبت کینتومی زدند
و به امداد [و] مساعدت و یاری و معاونت او سعی بلیغ می نمودند، و زبان تیغ
درخشان و لمعه سنان فتنه نشان را مفسر آیات اقبال و بهروزی و نگاهبان و فیروزی
[۶۷ پ] او ساخته بودند، و از غایت آنکه در [78 b] مقاتلت و منافست ما غایت
اجتهاد مبذول می داشتند، [و] در شب ظلمانی به نور شموع رماح و عکس مشاعل
سلاح استضاءت می جستند «کان الحرب عندهم لیس [خبرس؟] و الموت عندهم عرس»،
و نمی دانستند که با کوه در مناطحت و با فیل در مصارعت آمدن موجب فوت و موت
است، و نطق مالایطاق در میان بستن از امارات بخت منجوس [۱۴۲] و علامات طالع
منکوس است. و صد بار این ضعیف با ایشان گفتم که صلاح کار در صلاح و امید فلاح
در قبول نصیح است، نمی شنیدند، و کمر جدال در مقاتلت ابطال ما بیشتر می بستند،

و از مناهج مصافحت و مشارب موافقت «كانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة» فرا می جستند.

«خداالله ملکه» چون از ایشان این معانی مشاهده می فرمود، با این ضعیف می گفت که: اگر ما در بساط شهریاری به استقلال متمکن شویم و بر قبض و بسط فرمان جهان قادر گردیم؛ این جماعت تاجیک که به تهمرد ما قیام و به مخاصمت ما ابرام نموده اند، همه را علف تیغ بران و هدف تیر پیران گردانیم، تا من بعد هیچ تاجیکی را قدرت و قوت آن^۱ نباشد که با سلاطین [79 a] مفعول لاف محاربت و مجادلت تواند زد. و این ضعیف به ذنانت تدبیر و جزالت تقریر، این داعیه را از مزاج مبارک آن حضرت بیرون می برد، و به نصایح رائقه و مواظظ فائقه در شاهوار و گوهر [۶۸ ر] آبدار در گوش هوش شاه می کرد، که عفو را سیرت فکر نیک اندیش و پیرایه جلال خویش می باید کرد، و بر مقتضای «الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین» آتش خشم را به آب حلم می باید نشاند، تا حضرت جلال و سرادق اقبال ملک کعبه طوایف امم، و قبله اهل عالم، و مهرب هارب و طرید، [و] مأمّن^۲ سادات و عبید گردد، و دانی وقاصی در جوار اقبال و ذمت ظلال خدایگان آرام و سکون یابند، و دوی درد حرمان و مرهم جراحت احزان از دارالشفاء مراحم و احسان او طلبند. و چون نیت مبارک بر خیر مصروف باشد، هر آینه از عمر و ملک بر خوردار، و در مملکت کامران و کامکار میشود. «القصة بطولها» از این نوع قصه بر مصداق [۱۴۳] «[و] عظمهم وقل لهم فی انفسهم قولا بلیغا» سخن می راندم، تا زمانی که ملک بر سریر سلطنت و چهار بالش مملکت جلوس

۱- م: ما

۲- م: ما و من

کرد، [79 b] و آینه روز کار را از گرد انقلاب و غبار اضطراب پاک گردانید، و به عون ذوالجلال عنقای چترش بر قاف دولت و آمال نشیمن ساخت، و جمع مخاذیل که سر از ربقه طاعت بیرون کرده بودند و پیرایه خلاف و درع اختلاف پوشیده همه بر موجب «ولّوا مدبرین» از غایت ذل و ادبار و نحوست و انکسار «کانهم جراد منتشر» در اطراف و اکناف جهان هزیمت کردند، و از ایشان درین دیار آثار نماند.

بندگی حضرت چون دید که دشمنان متفرق و جمع ایشان متمزق گشته است، لشکرهای جرّار همه بانیهای آبدار [۶۸ پ] و رمه‌های آتشبار که «سرایلهم من قطران، و تغشی و جوههم النار» به اطراف عالم فرستاد، جماعتی که به معاقل حصین تحصّن بسته‌اند همه را به چنبر کمند در بند و سلاسل هوان و غلّ حرمان مقید کرده، به اردوی اعظم آوردند، و می‌خواست که لشکرهای عظیم بدان طرف فرستد و اعیان و رعایای قیصریه را مجموع به بطش سیوف عالم گیر به قتل آرد، و آن مملکت را چون بقاع بلاقع از انسان و صنف حیوان خالی گرداند. این ضعیف به هزار حيله ابن داعیه را [80 a] از دماغ بندگی حضرت [۱۴۴] بیرون برد و بر صدق این دعوی و صحت این قضیه چند گواه عدل هست. اگر چند روزی به سبب عبور عساکر و بی‌عنایتی پادشاه ملاتی کشیدند، و از هجوم غموم فتوری یافتند، ان شاء الله تعالی که به تلافی و تدارک آن چنان قیام نماییم که در مظله رأفت و ظلّ مرحمت آسوده گردند، و شاهنشاه جهان را اندک باز سرعنایت آورده شود. درین وقت خواجه شرف‌الدین حسن توقانی که نایب فرزند جلال است و ممالک روم در عهده کفایت او بوده بدان طرف فرستاده شد، تا احوال ایشان کماهی معلوم کند، و به عرض این ضعیف رساند، تا به مهمام ایشان قیام نموده، جواهر مراد ایشان را در سلک مرام انتظام و التیام دهد.

دیگر فرمان مطاع واجب الاتباع «لازال نافدافی اقطار الامصار!» نافذگشته که از هر بلوکی و ولایتی که در ممالک ایران واقع است، از سر حد آب آمویہ تا تخوم روم، [۶۹ ر] و از آب جون تا اقصی مصر، مردی متعین جلد کاردان ملازم ابن ضعیف باشد، تا از خیر و شر هر ولایت ابن ضعیف را وقوفی [80 b] حاصل شود. اکنون بر موجب حکم اعیان ممالک ایران چون سیل که به قرار وی نهد، و چون آب که از فراز به نشیب آید، فوج فوج از دور و نزدیک می آیند و به انواع تربیت و اصناف مرحمت این کمینہ مخصوص می گردند. توقع به علماء انام و مخادیم کرام آنجا دارد که هر چند زودتر به اعیان قیصریہ امر فرمایند تا خواجہ مودود شاه که از اکابر و اعیان قیصریہ است، و خلف دودمان کریم و سلف خاندان قدیم است، کارسازی کرده، به دار السلطنہ تبریز [فرستند] تا به ملازمت ما مشغول گردد و به عین عنایت و شفقت ملحوظ شود [۱۴۵]

حالی چون دارنده مکتوب تعجیل داشت، به جهت خرجی مشارالیه براتی بر اموال قیصریہ نوشته ایم، چنان کنند که آن وجه زودتر بدو واصل گردد، تانفقہ عیال گذاشته متوجه گردد، والسلام.

(۲۸)

مکتوب که بر فرزند خود امیر غیاث الدین محمد نوشته است
در وقتی که پادشاه خدا بنده او را به نظارت فرستاد بود به سبب
آنکه شنیده بود که خراسان به سبب ظلم داروغگان
و حکام و بتکچیان و بازقاقان خرابی یافته بود

[81 a] فرزند محمد، ابقاه الله تعالی! می باید که اهالی نيسابور را از خوان
نوال و زلار [۱۴۶] افضال خود دور نگردانی، و خواص و عوام بلده جام و بسطام
را از بحر انعام عام ریان سازی، و عرصه دامغان و کوره سمنان [۶۹ پ] را از تراحم
حدثان و تبادف صوارف ملوان^۱ نگاه داری، و زمین بخش سرخس را به امطار سحاب
موهبت شعار مطلع ازهار و مظهر ریا حین و انوار گردانی، و مستوطنان طبس را از
فقس عنا نجات دهی، و نفوس ساکنان طوس را از مصاید افتقار و محبس اضطرار
خلاص بخشی، و مشهد امام معصوم و مرقد سید مظلوم علیه [السلام] را در کنف
و رعایت گیری، و آتش رعب و خوف در ربوع خافیان بیندازی، و شهد کامرانی و
و شکر شادمانی در دهن اهل بلخ تلخ نکنی، مرویان آواره و باوردیان بیچاره را
که از جور کتاب و ظلم نواب از وطن مألوف و مقام معروف خود جلا کرده اند و
به فیفاء و حشت و بیداء نفرت و شعاف را سیات و شعاب^۲ شاهقات وطن ساخته اند،

۱-۲: بلوان .

۲- درج دو، نیست .

۳- م: ساف

همه را به لطف جسیم به اوطان قدیم باز آری ، واعیان سبزه وار که از توازیع [81b] و تکالیف دیوانی متواری^۱ کلبه پریشانی شده اند ، مجموع را به بذل دراهم و نشر مرآحم که خاطر شکسته و دل خسته اند ، جبر و جمع فرمایی . و با وجود بسط جاه و کثرت سپاه و غلبه قهر و نفاذ امر که داری ذل انکسار و هوان افتقار بر سریر دولت و متکای حشمت رحجان نهی ، و صورت «الحق ابلج والباطل لجلج» نصب العین سازی ، و به فسحت امل و ازاله [۱۴۷] علل ، و قطع موادّ و جل ، و اخفای عیوب و زلل ، اهالی خراسان از سرحد آب امویه [۷۰ر] تا ولایت خوار غایت مجهود مبذول داری . و در قطع و وصل و رفع و خفض و ابرام و نقض او امر و احکام از مرکز لجاج و حیز احتجاج عدول جویی . و در مال احوال فرعون بی عون و ضحاک سفاک و شدابی سداد و عادی داد ، نظر کنی که به سبب شقاوت طبع و عداوت حقّ و تعذیب خلق و اشاعت طغیان و اعانت اهل عدوان و هتک استار و فتک احرار و کفران نعمت و اظهار حشمت و سفک دماء عباد و نهب قراء و بلاد ملعون ابدی و منحوس سرمدی گشته اند ، و از دایره سلاطین کامکار و ملوک معدلت [82a] شعار بیرون رفته اند . «الالعة الله علی الظالمین» . و انوشروان با وجود آنکه در سلك کفر با ایشان منتظم ، و در باب شرك با آن جماعت مقترن بوده است ، اما به واسطه حصانت ایتام و رعایت کافه آنان ، و قتل فسده و قلع مرده ، و استیصال جابران و اعدام فاجران ، و اعلان اسرار معدلت ، و اعلاّی بنیان نصفت ، و عمارت رباع جود و احسان ، و حمایت بقاع امن و امان ، و طلاقت جبین مبین ، و سماحت ضمیر منیر ، و ایجاد طاق موهبت رواق ، و ابداع ایوان مکرمت ارکان ، و تحصین بارگاه مرحمت درگاه ، خاتم رسل و هادی سبل ، علیه افضل الصلوات [واکمل التحیات] به زمان او افتخار آورده ، و فرموده که : [۱۴۸] «ولدت فی زمن الملك العادل انوشروان» ، و تا انقراض عالم و انقطاع نسل بنی آدم آثار

۱- م : و تواری . ۲- م : و از

عدل اولایح [۷۰پ] و گلزار بذل اوفایح است، و ذکر او بر صحایف لسان و صفایح
جنان اهل جهان تایوم النشور مسطور است.

بیت

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز

خراب می نکند بارگاه کسری را

و چون بهترین شیمنی و بزرگترین موهبتی ملوک و حکام را نیکویی [82b]
کردن و بساط عدل گستردن است، می باید که آن فرزند همین طریقه مسلوک
دارد، و رنجوران جور دور و مسمومان زهر دهر را به شربت رعایت و تریاق عنایت
به حال صحت آرد.

نظم

گر رسوم عدل را پیدا کنی بگذرد در خوش دلی ایام تو

و بر آری کام مردم زودتر در جهان زوتر بر آید کام تو

و این مواعظ و نصایح که درین جدول موشح کرده ام به مطالعه و مذاکره آن

دیده را نورودل را سرور بخش، تا از زمره اهل سعادت گردی. [۱۴۹]

والجدول هذا ۱

اول	تاجنود روز عالم افروز و نفود شب ظلمت اندوز آیندوروند از گردش احوال روزگار و صرف چرخ دوار شگفت مدار.
دوم	کاری که به آسانی توان ساخت در عقد [ه] تعویق و توقف نباید انداخت. [۷۱ر]
سوم	چون به خدمت خواقین و صحبت سلاطین آشنایی یافتی بر بستر آسایش و مهد آرامش خواب خوش مکن.
چهارم	دوست مدار کسی را که دشمن اولیاء و دوست اعدای تو باشد.
[83 a] پنجم	کسی که از گلشن احسان طرید و از وطن عرفان بعید است میل محبت و تمنای مودت او مکن که نه دشمنی را شاید و نه دوستی از او آید. ۴
ششم	پیر هیز از نادانی که خود را دانا و از کوری که خود را بینا شمرده.
هفتم	اگر خونت بریزند و اگر بردارت آویزند حق گوی باش تا به منزلت صدیقان و به مرتبه عارفان برسی.
هشتم	اگر خواهی که راز تو پنهان ماند و دشمنان ندانند، اسرار پیش دوستان خود فاش مگردان. [۱۵۰]

۱-۴ : هده

بقیہ جدول

داد خود بدہ ناداد خواہانرا مقتدی کردی و از داد دہان مستغنی باشی .	نہم
مردم بی قدر و اعتبار را درصد رصفہ باربر مسند صدارت و افتخار منشان [۷۱ پ]	دہم
از فرومایگان و کم پایگان طلب راحت و تمنای سماحت مکن .	یازدہم
در کورہ آزمردن بہتر کہ بہ ہمسران خود نیاز بردن .	دوازدهم
خیالی کہ بر صحیفہ فکر منیر و لوح ضمیر صورت بندی بی استخارہ و استشارہ بہ اتمام آن مہم و خیال ابرام منمای .	[83 b] سیزدہم
بہ خویشان کم از خویش و دوستان خست کیش محتاج بودن مصیبتی عظیم و عذاب الیم دان .	چہاردہم
چون وضع شریف و صغیر کبیر و کھتر مہتر گردد بہ چشم استحقار و عین استخفاف در ایشان منکر .	پانزدہم
فاسق بہ تواضع آراستہ را بہ از زاہد بہ تکبر پیراستدان	شانزدہم
بہ چیزی دعوی مکن کہ ندانی کہ چون از تو بخواہند خجل مانی . [۱۵۱]	ہفدہم

بقیہ جدول

موجود را بہ مفقود مدہ ویافتہ را بہ نایافتہ مفروش کہ درین تجارت خسارت بینی [۷۲ر]	ہشتم
فرومایہ کسی بود کہ کار مظلومی و حاجت محرومی تواند بر آوردن و در آن تقصیر و تہاون کند .	نوزدہم
ہر کہ ازو بوی خردمندان و رایجہ ہوشمندان نیاید ازو محترز باش کہ بہ دست جہالت سپارد، و بہ خصایل بدت بر آرد.	بیستم
ہر کرا آموزش روزگار [زورکار] و تعلیم چرخ کز رفتار نرم و دانا و عاقل و بینا نکند، ادویہ نصایح حکماء و اشربہ مواعظ علماء مزاج سقیم و طبع نامستقیم اورا نافع و ناجع نباشد .	[84 a] بیست و یکم
اگر خواهی کہ نیکو نام و نیکو سر انجام باشی، از معایب بدگویی و شین دور [و] بی احتراز کن .	بیست و دوم
اگر خواهی کہ یارت بسیار و دوست بی شمار باشد، بخیل و کینہ دارو شحیح و مردم آزار مباش .	بیست و سوم
حق مردمان ضایع مکن، تاحق تو پیش ایشان ضایع نشود.	بیست و چہارم
اگر خواهی کہ آب رویت مصون و عرضت مأمون باشد آزر م راپیشہ کن . [۱۵۲]	بیست و پنجم

بقیه جدول

<p>بیست و هشتم</p>	<p>اگر خواهی که شرم زده نباشی ، آنچه نهداده‌ای بر مدار ونا کرده را بکرده 'مشار' [۷۲پ]</p>
<p>بیست و هفتم</p>	<p>اگر خواهی که از پشیمانی ایمن شوی به هوای نفس لثیم و تمنای طبع ذمیم کارمکن .</p>
<p>بیست و هشتم</p>	<p>همنشین علماء و قرین فضلاء گرد ، تا کدورت طبع را به صفا و بلادت ذهن را به ذکا مبدل گردانی .</p>
<p>[84b] بیست و نهم</p>	<p>زبان سخن گوی را به حبایل سکون و سلاسل صموت بسته دار که «من صمت نجا» ، و در خبر آمده است که «و من حسن اسلام المرء تر که مالایعنیه»</p>
<p>سی ام</p>	<p>به سایلان دردمند و مفلسان مستمند نوالی محقر و انعامی مختصر مده که قلت عطاء موجب انعدام نام و سبب ازاله احتشام است . [۱۵۱]</p>
<p>سی و یکم</p>	<p>مرغ روح را در قفس توبه نصوح محبوس دار تا به هنگام اخلاص و وقت استخلاص بر شرفات عرفات و قمه شاخسار بهشت جاودان نشیمن سازد . نظام از تمنای نفس خود بگذر تا مسخر کنی بهشت برین و زسر کام و آرزو بگذر تا به بینی خدا به عین یقین</p>

۱-م: و کرده را بنا کرده

۲-م: یعنی

بقیہ جدول

در گاہ حشم آن قدر غضب کن کہ در وقت رضا بہ تدارك آن قیام توانی نمود، و در اقلاف چیزی سعی نمای کہ بہ حصول آن قادر توانی بود.	سی و دوم
بہ قلیل نافع قناعت کن، و از کثیر ضار اجتناب نمای، تا ہموارہ مزاجت از شایبہ انحراف و اعتلال دور باشد.	سی و سوم
ہر کس ^۱ کہ با تو دم معاندت زند، و قدم در راہ مخالفت نہد چون بر او قادر گردی، باید کہ شر رخشم را بہ آب حلم فرو-نشانی، و قلم عفو بر جراید زلات و ہفوات او فرو کشی. [۷۳ر]	سی و چہارم
چون بر وسادہ مملکت و مسند ایالت آرام گرفتی، رسوم تعدی و آثار تغلب از روی جہان محو کردن.	سی و پنجم
کس را متقلد زمام ایام گردان کہ بر ^۲ مصداق کالقطۃ علی الحد و الخال علی الخد شایستگی دولت و طاقت حمل ائقال مملکت داشته باشد. [۱۵۴]	سی و ششم
دراوان محاربت و زمان مقاتلت با مردمان کار و دلیران کار زار مجادلت و مخاصمت بہ طریقہ شجاعت بہ تقدیم رسان.	[85 a] سی و ہفتم
در آن دم کہ سطوات اجل رخت امل ترا در وحل اندازد، و راہ خلاص و نجات خود تنگ تر از دیدہ مور و تاریکتر از شب دیجورینی، بہ عروہ و ثقی تو کتل تو سئل جوی، و چنگ امید بہ دامان ایمان زن.	سی و ہشتم

۲-م بر: (بہ قلم دیگر).

۱-م: و ہر کسی

بقیه جدول

سی و نهم	ساحت ^۱ دل را از خاشاک غلّ پاک گردان ، و آینه سینه را را از غبار کینه بزداي، تا از زمرة اهل صلاح و نجاج گردی.
چهلّم	به بسط عوارف و نشر صنایع خود را چون نور آفتاب و فیض سحاب مشهور گردان. تامهر تودر دلهای خلابق را سنج گردد.
چهل و یکم	در ارتفاع طارمڈ هم واتساع عرصه کرم بکوش، و در لاسخا و سلسبیل عطا را در مجاری بخشش و سواقی موهبت و دهش جاری گردان .
چهل و دوم	سخنان زرانود با کلمات زهر آلود آمیخته مکن ، که سرایت کلام از نکات حسام مؤثرتر و طعمه زبان از السنه سنان کار گتر است [۷۳ پ - ۱۵۵]
چهل و سیوم	در اقتنای ^۱ نام نیک و افشای حسن صیت سعی تمام مبذول گردان ، واسم محمود را طراز کسوت معالی و زینت ایام ولیالی خود دان .
چهل و چهارم	جمعی که به افویل محال و اباطیل خیال منسوب باشند ، و به کلمات مزخرف و اقوال مجوف مشهور ، از مصاحبت و معاشرت ایشان احتراز کن .
چهل و پنجم	[85b] چون طوطی دوات در تکلم و بلبل اقبالت در ترنم آمده است دهان خلابق را به شکر شکر شکر بارو سمع اهل آفاق را به نغمات ملایم بر خوردار گردان .

۱- م : ساخت

۲- م : اقسام .

چهل و هشتم	<p>اهل نسب و ارباب حسب را که روزگار انداخته ، و در کوره مصیبت گذاخته باشد ، از حضيض ادبارشان به اوج اقبال رسان ، و سلك معاش و عقد انعاش ایشان را بدوجهی اسهل منتظم گردان .</p>
چهل و هفتم	<p>درین روز کار بی وقار و ایام بدفرجام فعل زاهدان را چون قول شاهدان دان ، و صدق تاجران را چون توبه فاجران .</p>
چهل و هشتم	<p>پیوسته از باری ، عز شأنه و عظم سلطانه ، مزید رفعت و تضاعف دولت و اقبال دنیا و آخرت طلب دار. والسلام. [۱۵۶]</p>

(۲۹)

مکتوب که بر اهالی سیواس نوشته است در باب دارالسیاده
غازانی که در آنجا واقع است

حکام و نواب و اعیان و قضاة و سادات و علماء و ائمه و مشایخ و متصرفان و
بتکچیان و رؤسا و صدور بلدة سیواس ، صانه الله عن الاحتباس ، بدانند که چنین
استماع افتاد که محمولات [۷۴ر] اوقاف دارالسیاده غازانی سیواس ، انارالله برهانه!
به مصارف استحقاق صرف نمی گردد ، و بروجهی که شرط کرده ایم بکار
نمی نشیند. و موقوفات [86 a] با سرها خراب و بایر شده ، و متصدیان اشغال و
متصرفان اعمال آنجایی «کشاة بین کلین» به سبب جذب منافع و کسب فواید خود
هر يك تقریری ، و در باب تاراج منال و خراج تدبیری می کنند ، و نسق معاملات
وزرع موقوفات و عمارت رقبات ، چنانچه شرط کفات عاقل و ولات عادل باشد نمی کنند،
و در تنقیص امور و تنقیص کافه جمهور ید بیضاء می نمایند. و این معانی همه موجب
تعذیب و سبب تأذیب ایشان خواهد بود. چه پیش ازین سادات عظام و ائمه کرام ،
ادام الله معالیهم! به اردوی اعظم آمدند و شکایت کردند [۱۵۷] که به سبب قلت
موقوفات و کثرت ادرارات آن بقعه را رواجی و رونقی نه، و متوطنان آنجا به واسطه
معاش قلیل چون ابناء السبیل خراهان غربت پر کربت اند. و چون موقوفات آنجا
اغلب در قیصریه و نوقات و عرب گرد واقع شده ، و از هم دیگر دورست ، حصول آن
به طریق اسهل و وصول بوجه اجمل صورت نمی بندد و^۲ وجوهات آن به شرط

۱- م: کرد ۲- م: در

[86 b] واقف و فاء نمی کند، و اوقافی که در سیواس است خراب حال [86 b] و اندک مالست. و چون ما می خواهیم که در زمان دولت ما علماء انام و فضلاء ایام در کنف راحت و ظل استراحت بوده به افادت [۷۳ پ] ارباب جهان و استفادت اصحاب زمان مشغول باشند؛ بر حسب اشارات سادات مذکور و ائمه مسطور، با وجود موت بانی، و تغیر ارکان دولت ایلخانی به فرزند جلال و نواب ما که در آن ممالک ساکن اند، و در آن بلاد مستوطن و به عمارت و زراعت آن بلاد مشغول اند، فرستادیم و فرمودیم که در بلده سیواس حمامات خوش هواء و دکا کین محکم بناء، و حوانیت بلند و طواحین بهره مند بسازند، و چهار کارینز معتبر بیرون کنند. ایشان بر موجب فرموده ما بدان مهم قیام نموده، ملتسمات ما مبذول داشتند. و در اندک مدتی این مطالب مرضیه و مآرب سنیه ما را به اتمام رسانیدند، و ما را اعلام دادند [۱۵۸] و استعلام کردند. ما بر موجب «ان الله يحب المحسنين» آن دکا کین و حمامات و حوانیت و طواحین و قنوات اربعه که به قنوات رشیدی مشهورست، و باین اسم معروف، مجموع را به تمام و کمال وقف بقعه مذکور کرد [87 a] به دارالسیاده مشهورست کردیم، وقفی مؤبد مخلد «الی ان یرث الله الارض و من علیها، و هو خیر الوارثین»، و حجّات و تمسکات مواضع معدوده را به سجلّ قضاة اسلام رسانیدیم، و وقفی درست شرعی کردیم، که بی قصور و احتباس حاصل آن املاک را به سادات و ائمه سیواس که در آن بقعه ساکن باشند برساند، و هر سیدی که از اقطار و اطراف عالم بدانجا رسد، خدمت او بروجهی که پسندیده باشد بکنند. و غرض از این همه آن بود تا ایشان مشوش [۷۵ ر] حال و پریشان بال نباشند، و عمر شریف و وقت عزیز خود را به سبب رزق مقسوم و لذات موهوم به در یوزه کردن صرف نکنند، روز و شب به تحصیل علوم جلیله مشغول گردند، و با وجود این مساعی مذکور، و آثار ماثوره که در باب آن بقعه به تقدیم رسانیدیم، همچنان از شایبه رونق و رواج معرا و از کسوت

رعایت مبراست ، و اگر چنانچه این خرابی به سبب ظلم متولیان و جور متصدیان است ، ایشان را معزول گردانند و متولّی که به حسن کفایت و کمال درایت مشهور باشد تعیین کنند . و اگر چنانچه [87 b] به واسطه خرابی [۱۵۹] رقبات و موقوفات آنهاست ، از مال دیوانی سیواس به حال عمارت و زراعت آرند ، که در وقت محاسبه مجری افتد ، و اگر چنانچه به سبب حوالات و تکلیفات و اخراجات دیوانی روی به اندراس و ویرانی نهاده است ، موقوفات آن بقعه را معاف و مسلم و مرفوع القلم دانند ، و در این باب اهمال و تقصیر جایز ندارند ، و چون به علامات و آل طمغنا موشح گردد ، اعتماد نمایند . والسلام .

(۳۰)

مکتوب کہ از بلده مولتان بہ مولانا قطب الدین
مسعود شیرازی نوشتہ است و شرح احوال
خود و رفتن بہ ہندوستان مفصلاً گفتہ

شعر

سلام اعاد اللطف وردا و نرجساً و منہ استعار الطیب مسک و عنبر

مثنویہ [۷۵ ب]

سلامی جانفزا چون نغمہ نی	سلامی دلکشا چون جرعہ می
سلامی عنبرین چون بوی سنبل	سلامی خوشنوا چون صوت بلبل
سلامی از پریشانی معرّا	سلامی از کدورتہا مصفی
سلامی چون چراغ صبح لایح	سلامی چون نسیم صبح فایح

[۱۶۰ - 88 a] بدان شفیق رفیق و رفیق شفیق کہ حاوی علوم دقیق است

می رسانم ، و از حضرت ذوالجلال بہ تضرع و ابتهال روزگار اتصال و ایام وصل آن
صاحب کمال پسندیدہ خصال مسألت می نمایم ، و می گویم:

شعر

والله لولا ان ذكرك مونسى لما كان قلبى بالفراق يطيب

بیت

کسی کز خدمت محروم گردد عذاب دوزخش معلوم گردد

و حق علیم و علام است که نه چندان غلبات نسما ت فیض اشتیاق و غلیان نیران
هجران و اشواق عاصف و لاعج گشته که به شرح اقلام و بسط کلام در حیز اتمام
آید.

شعر

الشوق لا آخذ فی شرحه لانه اکثر من ان یقال
بعد ما معلوم فرماید که حق باری، عز شأنه و عظم سلطانه، چون از دارالقضاء
«لیقضی الله امرأ کان مفعولا، قضا و قدر چنین کرده که کنف امن و ساحت بار احت این
هو اخواه مخلص را به ضیق خذلان و سجن حرمان [۷۶ ر] نقل کنند، و در مضموره
مذلت و هاویه هوان روان، به جمعی که «سر ایلههم من قطران و تغشی و جوهم النار،
[88 b] مبتلا گرداند، و از سفینه نجات به غرقاب ممات اندازد، و به ضروب حروب
و صنوف امور نامرغوب دل شکسته و پای بسته سازد، گلشن دولت به گلخن محنت مبدل
[۱۶۱] فرماید، در دل پادشاه عادل و ملک روشن ضمیر عاقل ارغون خان، خلد الله ملکه
و سلطانه، داعیه آن پیدا کند که این مخلص به طریق رسالت به راه دریا بار متوجه
بلا دهند کردم، تا وصف شوکت ایلخانی و شرح صوات خاقانی و شرح صولت
خاقانی به گوش ملوک امصار و سلاطین اقطار آن دیا رسانم، و ایشان را در ربقه
انقیاد و جاده اتحاد در آرم، و ادویه نافع و اشربه نافع که وجود آن در ممالک
ایران چون خط هندسی موهوم و چون کیمیا و عنقاء معدوم است حاصل کنم.

«الفعة بطولها» آنکه امتثال مثال شاه را ممتثل گشته «مشیا علی الهام لاعلی
الاقدام، به مراکب عزم و نجیب حرم قطع منازل موحشه و مراحل معطشه می کردم،
و اصناف خوف و خطر و آلف بیم و حذر می ساختم، و می گفتم که عهد نامه و داد
که به رقم اتحاد شاه مرقوم بود، و سلك اخلاص که به جواهر اختصاص مالک منظوم
آنرا بر مقتضای [89 a] «یوم نظوی السماء کطی السجل للکتب، در نور دیدند، و این
را بر موجب :

۱- م: فرمایند

شعر [۱۶۲]

قطعوا بسکین الجفا اوصالی فتغیرت من قطعهم احوالی
[۷۶پ] بریدند، و عرایس مطلوب و مقصود روی در حجاب تعویق کشیدند.

شعر

و ما یغنی التاؤه اذتولی^۱ وهل مافات مرتجع بآه
فاقرار و تسلیم و صبر الی ماکان من قدر الاله
باری به هر طریقه که بود به بلده^۲ گنج و مکران که از سواحل عمانست رسیدم
و ملوک آن طرف را در محبت خود راسخ قدم و صادق دم یافتم، و افعال و اقوال
ایشان را از شایبه کذب معرا و از غایله فسق مبرا دیدم، و به انواع اصطناع مخصوص
گشته با جمعی کثیر و جمعی غفیر بر مرکب آبی سوار شده، عازم بلده^۳ «دلی» گشتم،
و با وجود آنکه به فراق احباب و هجران اصحاب مبتلا بودم، و از اوج کمال به
حضیض و بال افتاده، بدین^۴ مقال مترنم می گشتم که:

شعر

داء علی داء و لیس معالج مرض علی مرض و لیس دواء
[89 b] و چون به حدود «دلی» از^۳ بحر هلاک به ساحل نجات خود را افتاده دیدم
و از اجاج^۴ ادبار [۱۶۳] به زلال اقبال رسیدم، و ورد مقصود را در گلشن قربت و چمن
وصلت شگفته یافتم، زبان به شکر الهی و حمد نامتناهی برگشودم که:

شعر

فشکراله ثم شکراله علی ما کسانا لباس النعم

۱- م: ثولی

۲- م: برین

۳- م: که از

۴- م: رجاح

و حمداله ثم حمداله علی ماهدانا بجود الکریم

و به مدت قریب و زمان اندک ولایت طهار را منزل خود ساختم ، سلطان کامیاب کامکار سلطان علاء الدین ، خلد الله ملکه و سلطانه ، وعم علی البرایا [۷۷ر] احسانه ! که سحاب باهمه در افشانی و گوهر پاشی از دریای سخا او مغترف است و بحر زخاریا وجود دست گوهر بار به فیض غمام انعام او مقتنی ، چون شنید که این مخلص دران منزل نزول ، و دران موضع حلول کردام ؛ ارکان دولت و اعیان حضرت خود را به استقبال فرستاد ، و فرمود که : [۱۶۴] او را به اعزاز و اکرام و تبجیل و احترام به حضرت ما آورید .

باری چون به فضل مواهب و اهب العطا یا و خالق البرایا به حضرت شاه راه یافتم و به تقبیل [90 a] اعاتاب بارگاه مشرف گشتم و به تشریف شریف مخصوص شدم نه چندان شفقت و مرحمت درباره این ضعیف نحیف به تقدیم رسانید که شرح شمه ای از آن به مدنهای مدید و عهدهای بعید توان کرد . و چون زمان توقف دراز کشید به جهت اشاعت عظمت و اظهار شوکت خود مجلسی جان فزا چون بهشت عنبر سرشت مهیا فرمود و به زخارف طرایف و غرایب لطایف مزین گردانید .

مثنوی

مغنی زهره بود و مهر و مه جام زحل دربان مجلس بود و بهرام
درون کاسه زر باده ناب چو خورمی کرد روشن روی اصحاب
در آن مجلس به جزئی هم نفس نه سمیر شاه جزمین هیچ کس نه

و در اثناء آنکه طاسات قرقف و عفار و کاسات باده شیرین کار تلخ گفتار در گردش آمد ، و بندگی حضرت به تجرع اقداح راح که موجب سرور و ارتیاح است مشغول شد ؛ احوال مزاج سقیم از نبض عود می پرسید ، [۷۷ پ] ، و کیفیت طبع نامستقیم از قاروره صراحی باز می دانست ، و در خوردن شراب ناب و استماع نقرات

فراغت به دیوار امن و سلامت نهند، و وی اخلاص به درگاه عالم پناه شاه آورند. راهها از متسلطان ایمن گرداند، و سرحد [93 b] از متمرّدان خالی، و برزگران در مواضع دوردست و مهادی مهیب فارغ دار تخم کارند و دروند، و کاروانیان بی زحمت بدرقه و مؤنت باج مرفّه الحال آیند و روند. و اگر چنانچه دست تطاول در آستین خویشتن داری نکشد، و به رسم خارجی و طیارات دیوانی بی پروا نچه و مهر آل طمغاء ما متصدی رعایا و عجزه [۸۰ ر] آن طرف گردد، به دفع و منع و قلع او چنان قیام نماییم که موجب سیاست دیگران [۱۷۱] گردد، حالیا عجاله الوقت را فرزند اعزّ اکرم امجد ارشد ابراهیم را، طال عمره، به شیراز فرستادیم، تامعیار میزان معدلت گشته کار مردم به راستی برسد، و متصرّفان و بتکچیان را به غور رسیده محاسبه سنوات قدیم بستاند، و مال رعیت را بر قانونی که ما نهاده ایم در وجه نهد، و به خزانه عامره فرود آورد، و نوعی کند که ضعفاء و عجزه مرفّه الحال گردند. و از هر کس که به تعدی چیزی فرا گرفته باشند بستاند، و استرداد کند. می بیند که مشارالیه بی صواب دید او کاری نکند، و هر چه روی نماید به عَجْر و بُجْر و نقیر و قطمیر با او در میان نهد، تا هر چه [94 a] او صلاح بیند به تقدیم رساند. و اگر چنانچه يك سر موی از فرموده ما تجاوز کند، پروا نچه ما بعد از آنکه شرح احوال آن طرف به عرض بندگی حضرت رسانیم اصدار خواهد شد، که او را بند کرده به اردوی اعظم آورند. و چون هیچ آفریده‌ای «کاینامن کان» از اقارب و اباعد، و اجانب و اقارب، و دانی و قاصی، و وضع و شریف را مجال تغییر و فسحت تبدیل فرمان ما نبوده است، زیادت تأکید نرفت. والسلام. [۱۷۲]

(۳۲)

مکتوب کہ درباب مولانا محمد رومی نوشته است

درباب تدریس مدرسہ از زنجان

حکام و نواب و قضاة و سادات و علماء و ائمه و مشایخ و جماہیر بلدہ ارزنجان ،
حمالہ عن الحدیثان ! بدانند کہ چون تربیت علماء دین کہ امینان شرع سید
المرسلین اند ، از لوازم [۸۰ پ] دین داری و مراسم حق گزارہ است ، و تمشیت
امور ارباب ہنر و فضایل کہ معادن جواہر فضل اند از موجبات رستگاری ؛ درین
وقت مولانا شمس الدین محمد قونیایی کہ مدتی مدید است کہ در خلوت زہد و عفاف
اعتکاف کردہ است ، و سالہا عمر عزیز در اقتناء اقسام علوم دینی و عبادت خالق [94 b]
و استفادت خلائق صرف فرمودہ ، و بہ افادت و ارشاد اہل صلاح و سداد گذرانیدہ ،
و طلاب علم کہ از اطراف می رسند ، از مواید فواید و فرااید فلاید معلومات ایران
محظوظ می گردند ، و شرف استحقاق ایشان جہانیان را معلوم و عالمیان را مفہوم
است ، و از شرح و اطناب مستغنی ؛ بنابراین تدریس مدرسہ ارزنجان کہ ۴ مال
خاص خود انشاء واحداث کردہ ایم بدو تفویض فرمودیم ، و بہ عہدہ دیانت و امانت
او گذاشتیم ، و او را متولی آن بقعہ گردانیدیم ، تا آنچه از کمال کفایت او سزد ،
بہ عمارت و زراعت رقبات و موقوفات آنجا قیام نماید ، و بہ تدریس فقہ و حدیث و تفسیر
و اصولین و علم کلام و انواع علوم معقول مشغول گردد . ہمگان می باید کہ او را
مدرس و متولی آن بقعہ داند ، و موقوفات آنرا بہ دست کماشتگان مولانا گذرانند ،

تا محصول آن را بر موجب شرط واقف به مصارف استحقاق و مصالح آن بقعه صرف کند؛ و در توقیر و احترام و اعزاز و اکرام مولانا مشارالیه تقصیر جایز ندارد، [۱۷۳] و در امداد و اسعاد او افعال نوزند. جماعت طلبه [95 a] علم و ساکنان مدرسه نیز می باید که از صواب دیدایشان تجاوز نکنند، [۱۸۱] تا مستحق مزید عاطفت گردند. و مقرر کردیم که فرزند جلال، متعنی الله بطول حیاته، به جناب مولوی هر سال استری مع سرج والفی دینار اقیچه ارزنجانی، و صد خروار غله بالعراقی، و یک دست جامه مع فروه سنجاب روی صوف مربع، بر سبیل ادرار بدهد. و بیست نفر طلبه که در آن مدرسه ساکن اند، و جماعت مرتزقه هر یک را هر سال جبهه صوف و یک پوستین بره و دو خروار غله و صد دینار اقیچه خارج مرسوم مدرسه که مقرر کرده ایم، بر سبیل ادرار مجری دارد. و در باب این ادرارات از دیران اعلی حکم نوشته ایم و به مهر امراء مغول و تاجیک و التون طمغاء پادشاه و آل طمغاء ماریسید، مبنی بر آنکه هر سال بی تعلل و تهاون این ادرارات مذکور را از مال ارزنجان مجری دارند، و هر سال حکم مجدد نطلبند. و فرزندان ایشان قرنا بعد قرن و جیلا بعد جیل، از آن ممتنع باشند. و هر کس که تغییر این کند، در لعنت خالق و سخط خلایق باشد. «فمن بدله بعد ماسمعه، فانما ائمه علی الذین یبدلونه، ان الله سمیع علیم» [95 b] حکام و نواب آن طرف، به تخصیص فرزند جلال، می باید که چون بر حکم مطلع شوند، این ادرارات که عارفه ابدی و صدقه سرمدی است برانقد و جوهرات و اموال ارزنجان حوالت فرمایند. چنانچه برات راجع نگردد، و اگر تواند، از جزیه [۱۷۴] و بیت المال که وجه حلال و مال بی وبال است، مجری دارد. یقین که از فرموده ما تجاوز نخواهد کرد. والسلام

۱- ج: برانقد (کذا) از

(۳۳)

مکتوب که بر شروان شاه ملك شابران و شماخی نوشته است
[۸۱پ] در فصل ربیع و او را به باغ فتح آباد که از محدثات
اوست طلبیده

در چنین موسم که طاوس اشجار مزین به حلاج انوار است ، و کنار جویبار از
الوان ورود و ازهار نمونه «جنات تجری من تحتها الأنهار»، عنادل با بلبل در مشاعر
و تذروان باقماری در مناظره ، و اعضای درختان از مهت نسیم عبهر در تقبیل و عناق،
و سبزه های جویبار از عطف هوای جان فزا «والتفت الساق بالساق» اند ، و سوسن آزاد
به زبان فصیح گویان که «فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها،
و بلبل صادق الوداد به قدم اتحاد پویان که :

شعر

[96 a] می روم در پای گل افتان و خیزان صبح دم

ور هزارم خار محنت می رود در هر قدم
آب از سلسال سحاب ریزان و مشک از غربال هوا بیزان است ، فراش باد
صبا فراش سندس گسترانیده ، و مشاطة هوا عرایس غرایس^۱ را حلهای رنگین و
زیورهای سیمین و زرین پوشانیده ، و بنات نبات سرازتق خاک بر آورده که:

۱- م ندارد .

مثنویة

[۱۷۵] خیز که گل خیمه به صحرا از دست
 خیز که از مقدم فصل ربیع
 خیز که گل دامن سنبل گرفت
 خیز که نسرین ید بیضا نمود
 خیز که ابراز کف گوهر فشان
 خیز که سوسن به زبان فصیح
 خیز که آواز تذر روان باغ
 خیز که بر منبر گل عندلیب
 خیز که از باده یاقوت فام
 خیز که در خلوت عیش و طرب
 بر لب جو کله حمرا از دست
 باغ نمود این همه صنع بدیع
 صحن چمن نغمه بلبل گرفت
 خیز که سنبل شب یلدا نمود
 پر زدرر گرد کف ارغوان
 گفت منم زینت بستان صریح [۸۲ر]
 تازه وتر کرد جهان راد ماغ
 طالب آنست که گردد خطیب
 عقد طرب را بدهیم انتظام
 بوسه ستانیم زینت عنب

[96 b] بنا بر این دل را هوای باغ و خاطر را تمنای راغ شده، تازمانی از
 سر بهجت و شادمانی بر بساط کامرانی نشینیم، و به الحان عنادل و افغان بلا بل دل
 غمگین و خاطر حزین را در طرب آریم. می باید که علی الصباح که افتتاحش به
 حُبور و اختتامش به خوبی و سرور باد! تشریف فرماید که چشم به راه انتظار و گوش
 بر در یچه استخبار است.

مصراع:

همه اسباب مهیاست تو در می بایی

خیام دولت به اطناب حشمت و او تاد عظمت مستحکم باد!، بالنسبی وآله! والسلام،

۴- ج ندارد.

(۳۴)

مکتوب کہ بر اہالی خوزستان نوشتہ موشح بہ مہماتی چند

متصدیان اعمال و متصرفان اموال ولایت خوزستان بہ تخصیص اہالی اہواز
بدانند کہ خواجہ سراج الدین دسقلوی کہ از زمرہ بندگان در گاہ و چاکران
دولت خواہ [۱۷۶] ماست، و از زمرہ خدم و جمہور حشم، بہ صفای سیرت و حسن
سریرت موصوف، و بہ صدق مقال و طیب فعال معروف، درین وقت مشارالیہ را بہ طرف
خوزستان فرستادہ شد، تا ضبط معاملات و نسق ولایات آنجا بہ نوعی بہ تقدیم
رساند کہ مشہور خاص و عام و مسموع جملہ انام گردد، و مہمی چند کہ درین
[97 a] مکتوب [۸۲ پ] مفصل و مشروح شدہ یک یک را بداتمام رساند، و گفتہ ایم:
اگر چنانچہ مشارالیہ اظہار کفایت و درایت خود این بار بر قدر استطاعت و جہد و
طاقت بہ ظہور رساند؛ صدارت خوزستان «بالتمام» بدو تفویض کنیم، و بہ تشریف
شریف حکومتش مشرف سازیم، و او را امین و مؤتمن آن طرف گردانیم، و بہ نظر
عنایت و عین حمایت ملحوظ فرماییم.

المہمات

اول آنکہ ممالک خوزستان از حد قرہ تپہ تا تحت محصری طولاً و از ولایت
منگرہ [و] - ہما تا شط عرب عرضاً بہ غور رسیدہ، نگذارد کہ بر عجزہ رفات [۱۷۷]
آنجا ظلمی رود، و محاسبہ سنوات ماضیہ را بہ راستی و عدالت کردہ دفتری کامل

۱- م: ندارد

و نسخه‌ای شامل به اردوی اعظم فرستد، تا ما را خرج و دخل بلا دو قرا که در جبل و سهل آن طرف واقع شده است وقوف و اطلاعی تمام حاصل شود.

دیگر

آنکه ولایت بیات را به رؤساء و صدور آنجا به وجهی معین به ضمان دهد^۱، و محصول آنرا به وجه تغار و مرسوم امرای چهارصده و هر بطن مقاصه^۲ کند. مشروط بر آنکه تغار و مرسوم در وقت حاصل و اوان [97 b] حصاد طلبند تا موجب خرابی ولایت نگردد. و قریه کوخات که در بیات واقع است و به ملکیت مادر آمده به حال زراعت و عمارت آورده، نوعی کند که رعایای آنجا در ظل رفت و کنف رحمت ما خوش حال گردند.

دیگر

چنین استماع افتاد که حشم چهارصده [۸۳ ر] و هر بطن که در فصل زمستان صحرای مشکوک و دو بندار را^۳ قشلاغ خود می سازند و به واسطه تغلب و فساد و تسلط و عنادی که دارند، مجموع غلات آن ولایات را پای مال مواشی می گردانند، و بدین سبب بر رعایا و تجره و اکره آنجا زحمت بی کران و اندوه بی پایان راه می یابد. اکنون مشارالیه را فرموده ایم تا تمامت احشام مذکور را کوچ کرده به صحرای قره تپه و رودخانه [۱۷۸] آله مران فرود آورد. و اگر چنانچه من بعد در صحرای مشکوک و دو بندار فرود آیند، اجازت دادیم که مشارالیه ایشان را دست بسته به اردوی اعظم فرستد، و مال ایشان دیوانی کرده به وجه مرسومات لشکر آنجا نشاند.

۱- م: دهند

۲- م: مقاصه

۳- م: دو سزار (بی نقطه)

دیگر

از ناقلان اخبار و متفرّجان امصار چنین [98 a] استماع افتاد که به سبب قلت عمارت پول دسقول اندکی خراب شده، و عبور خلائق و فقول صادر^۱ و وارد بر آن متعذر گشته، و اگر چنانچه در عمارت اوتهاون و تغافل واهمار و تکاسل می نمایم چنان مندثر و خراب می گردد که با وجود صرف دراهم و دنانیر و بذل اموال خطیر عمارت آن به سالهای بسیار و قرنهای بی شمار صورت نه بندد. اکنون به جهت ثبات دولت بندگی حضرت «خداالله ملکه و سلطان» مقرر کرده ایم که مشارالیه آنچه در بایست عمارت باشد از حاصل مال دسقول به خرج کند. [باید] که اهالی دسقول در معاونت و مساعدت او اهمال جایز ندارند.

دیگر

پیش ازین قدوة الصواحب [۸۳ پ]، ذوالمجدالظاهر، والفخرالظاهر شمس-الدین حسین دامغانی [۱۷۹] را «زید قدره» که از اسباط قابوس و اولاد ملک علاءالدین است، و پیوسته در زمان حکومت خلفاء و ملوک موقر کرده بودیم که ولایت حویزه که مسکن اسود و مقام لصوص است به حال عمارت آورد، و در ولایت واسط [و] صحرائشینان خوزستان چون ا-ر و کرد [98 b] و عرب منادی کند که: هر که در ولایت حویزه درخت خرما و غیره از مشجرات دیگر بنشاند، دو جریب مغروس^۲ را خراج رکنی به دیوان اعلی جواب گویند، و بدین واسطه اکثر حویزه و نستر را بدین طریقه معمور کرده ایم. اکنون مشارالیه را فرستادیم و مقرر کرده که هر که در صحرائ دستاباد بعد از بستن بند و حویزه و صحرائ مشکوک

۱- م: و صادر

۲- م: مغروش

و دوپندار دو جریب غازانی مشجر گرداند ، دودینار رکنی بدهد ، می باید که اهالی و متوطنان و مساکین آن طرف از سر رفاهیت خاطر هر کرا قوت و قدرت باشد ، بر قدر حال خود زمین معین - مشروط بر آنکه مالکی نداشته باشد و خراب و بایر بوده - به حال عمارت آورده آنرا ملك طلق خود داند. و فرموده ایم که عمال دیوان بیش از خراج که معین شده نستانند ، و از تکلیفات و توزیعات دیوانی معاف دانند.

دیگر

ولایت بالای بند اغلب املاک ماست ، و آن املاک به ما به طریقه شرعی منتقل شده [۱۸۰] است ، بدین موجب است که مفصل او مشروح نموده نوشته می شود ،
دوازده قریه :

قریه	قریه	[۸۴ ر - 99 a] قریه
بهر او ^۱	ابوبکر	حاجی اسمعیل
قریه	قریه	قریه
لیر او	کوشار ^۲	لهراس
قریه	قریه	قریه
نهری ^۳	حهر و (؟)	کنار
قریه	قریه	قریه
کلازو	حنان ^۵	حدید ^۴

-
- ۱- ج: بهزاد
 - ۲- ج: کوشاد
 - ۳- ج: نهزی
 - ۴- ج: جدید
 - ۵- م: بی نقطه در نون وسط

واکنون مدتی شده که از حاصل املاک وجهی کرامند بما فرسیده . مشارالیه را مقرر کرده ایم تا مباشران آنجا را طلبیده محاسبه سنوات گذشته بفرمایند ، و رعایای آنجا را استمالت داده به زراعت و عمارت مشغول دارد ، و حاصل امسال در وجه مرسوم قرّاشان ما مستغرق گرداند ، وهشتاد نفر قرّاش خاصه را هر يك دو صد دینار رکنی از وجوهات اموال این املاک چون مواشی وغیره جواب گوید، و اگر چنانچه به مرسوم ایشان نرسد ، حاصل سنوات گذشته را هم در وجه ایشان [99 b] نهد ، و برین جمله برود. مباشران این املاک می باید که سر از جاده فرمان برداری او بیرون نبرند ، و آنچه او صواب بیند از نقض و ابرام و حبس و اطلاق به تقدیم رساند. والسلام. [۸۴ پ]

دیگر

[۱۸۱] آنکه به سدع اهل ولایت خوزستان همانا رسیده باشد که اهواز^۱ که در زمان سابق وعهدی سالف ولایتی واسع و ناحیتی نافع بوده ، و بدسبب طوارق حدثان و صوارف ملوان روی به اضمحلال و اندثار نهاده ، و بقاع او مقام سباع^۲ شده ، و رباع او خانچه غراب و آشیانه عقاب گشته ، ومدت پنج سال شده که ما آن^۳ ولایات را به بذل مال و قوت رجال به حال عمارت و زراعت آورده ایم ، و به جهت کسب راحت و جذب منفعت مبلغ هفتاد تومان به خرج بند و بهای عوامل و تخم و تقاوی و ما کله رعایا صرف کرد ایم و دو بست بند عوامل خارج زرع رعایا به خاصه ما در اهواز مستقیم شده بود. و چون اکثر قری که در ولایت مذکوره واقع است به فید ملکیت ما در آمده است ؛ بعض از آن املاک خریده ، و بعضی که بدکامی خراب و

۱- م: از اهواز

۲- م: ضیاع (گویا : ضباع)

۳- م: از آن ، مانند چ ولی روی داز، خط زده شده است.

بایر بوده احياء [100 a] ممت کرده ، و به حسن کفایت ما معمور شده . و ثواب وشحانی ما که در ان ولایت ساکن اند ، و در ان طرف مستوطن اغلب محصول آنجا به وجه مرسوم و اخراجات بند و تنصیف^۱ جداول و تقاوی و مأ کله رعایا واجرت دشتبانی و مأ کول آینده و رونده می رانند . و اندکی وجه که از محصول آنجا باقی می گردد به دفعات متعدده به ما واصل می گردانند اکنون مشارالیه را فرستاده ام ، تا محاسبه سنین ماضیه آنجا را مفصل و مشروح ، مصحح و مفروغ کرده ، [۱۸۲] به عرض ما رساند ، و جمع و خرج را واضح گرداند . نگذارد که هیچ آفریده ای [۸۵ ر] از کماشتگان آنجا بی مهر و پیر و آنچه ما خارج مرسوم خود تصرف نمایند ، و رعایا و صدور و بزرگران^۲ آنجا را استمالت داده به زراعت و عمارت مشغول گرداند . همگنان باید که دست او را قوی دارند ، و از سخن و صواب دید او بیرون نروند ، و او را حاکم مطلق و آمر «علی الاطلاق» خود دانند . والسلام .

دیگر

پنج قطعه زمین بسیط که در ولایت دستاباه واقع است ، و از املاک^۳ بمامنتقل شده و معروف به محوطات جلالی ، مقرر کرده ایم که مشارالیه [100 b] از سر اهتمام خاطر پنج هزار نخل خرما ی خستویی از ولایت حویزه نقل کرده ، در محوطات خمسہ مذکورہ مغروس گرداند ، و ده نفر از نرہ جلد ، کاردان ، به جهت نشانیدن درختان و سقی نخیلات و غرس اشجار فوا که از شیرین و ترش استمالت داده ، از حویزه بیاورد ، به جهت^۴ ایشان حصاری به قرب این محوطات خمسہ بسازد ، تا در آنجا ساکن گردند . و ایشان را هر سال هر يك نفر راقچه رکنی صد دینار و هر روز

۱- ج: تنصیف

۲- ج: بزرگران

۳- م: املاک (روی الف خط کشیده شده)

۴- ج: بهجت

يك من نان معین گرداند ، تا وقتی که اشجار و نخیل آنجا بارور گردد ، بعد از آن هر سال هر یکی را يك خروار گندم و يك خروار جو بدهد. و از حاصل محوطات از آنچه ازده دنیار سه دینار ، و از جنس ازده من سه من ، به «حق السعی» ایشان هر سال جواب گویند ، که مجری خواهد افتاد.

دیگر

پنج هزار گوسفند ما که به دست هر بطن است ، و مدت دو سال شده که شاخ آنرا [۱۸۳] داغ کرده اند ، اکنون مشارالیه را مقرر کرده ایم که مجموع را داغ کرده ، محاسبه [۸۵ پ] سنوات گذشته از ایشان بطلبند ، و نوعی کند که هیچ دقیقه ای از دقایق سعی و اجتهاد فوت نشود. و گفته ایم که روغن [101 a] و كَشَك گوسفندان را نقل آش خانه همدان گرداند ، تا صرف صادر و وارد و فقراء و مساکین و ابناء السبیل آنجا شده ، مردم آن بقعه را رفاهیتی تمام حاصل گردد. و پشم آن را مجموع نقل شیراز کرده ، تا به جهت خانقاه همدان و مدرسه ارزنجان و مدرسه خانقاه سلطانیه زیباوهای پسندیده لایق بسازند ، و نقل دارالسلطنه تبریز گردانند.

(۳۵)

مکتوب کہ برخواجہ مجدالدین پسر خود نوشتہ است
از روم درباب عرض احوال و اخبار و تہیہ
اسباب زمستانی

فرزند اعزا کرم امجد مجدالدین، ابقاہ اللہ تعالیٰ!، تحایابی کہ ازوبوی و داد
و روایح اتحاد آید قبول کند! اشتیاق و آرزومندی نہ دران نصاب است کہ بہ تحریر
خامہ و تقریر نامہ بہ انمام پیوندد . بعدما^۱ معلوم کند کہ بندگی حضرت خاقانی
غازان خان، خدا اللہ ملکہ و سلطانہ، کہ مؤسس مبانی خیرات و مقنن قوانین مبررات
و گلبن روضہ معدلت و شجرہ دوحہ نصف است، می خواست کہ زمستان سواحل
دریای روم و ولایت بلاد [۱۸۴] دو نغزلورا^۲ کہ متنزہ^۳ سلاطین و متفرج^۴ خواقین
و مخیم قیصرہ قدیم و معسکر ملوک عظیم است [101 b] قشلاغ خود سازد . اما
چون ملوک قبرس و سقلاب^۵ و صنادید روم از سرحد صنوب^۶ تا عنطاب^۷ باجمعہم

۱- ج : بعدہا .

۲- م : و نغزلورا

۳- م : میترہ

۴- م : مفروح

۵- م : سقلات

۶- ج : اصنوب

۷- گرفته از واژه ارمنی Antaph و میان حلب و انطاکیہ و همان عین تاب عربی شدہ

(لاہوری)

خوفا واذعانا» روی به در گاه عالم پناه آورده به بساط بوسی مشرف [۸۶ر] و سرفراز گشتند، و ملوک مصر و شام بعد از آنکه داغ عبودیت بر جبین نهاده‌اند، و کمر بندگی بر میان جان بستند روی^۱ دراهم و دنانیر را به نثر مناقب و محامد او سرفراز گردانیدند. و تمامت صدور و اعیان جزایر افرنج چون اصطنبول و بندق و غیره خراج و جزیه چنانچه به خلفای بنی عباس هارون الرشید و مأمون و معتصم و واثق و متوکل می دادند آوردند، و مقرر کردند که هر سال بی توانی و توقف خراج و جزیه به دارالسلطه تبریز فرستد. و آن جماعت متمرده که سالهای مدید و قرنهای بعید در جبال باذخ و قلاع شامخ تحصن جسته بودند، و هیچ پادشاه و سلاطین ایشان را در ربقه انقیاد و جاده اتحاد [102 a] نیاورده بودند، همه از خوف سطوت و وهم شوکت ایلخانی فوج فوج چون موج از تیار بحار عدوان بر ساحل اطاعت و فرمان [۱۸۵] می افتادند. اکنون چون رسل و قصاد ایلچیان «ساعة فساعة ولمحة فلامحة» از طرف سجستان و کابل می رسیدند که ملوک سند می خواهند که به طوق عنایت و تاج رعایت شاه مطوق و متوج گردند، و در حلقه کهتران و زمرة چاکران در آیند، و ولایات هند را مسخر اولیای شاه سازند؛ عزیمت بندگی حضرت خاقانی، خلدالله ملکه، مصمم شده که این زمستان به قشلاغ قراباغ نزول فرماید. و چون آفتاب جهان تاب در نقطه حمل که بیت الشرف اوست به نفحات نسیم [۸۶پ] بهاری و قطرات مدامع ابر آذاری زمین را سندس اخضر و کوهسار را یلمق احمر در پوشاند، و جهان از مقدم ربیع حیاتی تازه و انتعاشی بی اندازه یابد، متوجه خراسان گشته تابستان به کوره نشابور [102 b] نزول فرماید، و عساکر و اجناد ممالک ایران را جمع کرده زمستان دیگر به طرف ولایت سند نهضت فرماید، و ملوک هند را به لطف

۱- م: بندد، خط زده شده و روی آن آمده: بستند.

۲- م: وروی.

معدلت اندوز و فھر عالم سوز مطیع و منقاد گرداند . می باید که آن فرزند تھیہ زمستانی ماچنانچہ معهود هر سال بود مھیّا و مھنّا سازد ، و نوکران جلد و نایبان کاردان را به اطراف ممالک محروسه فرستد ، و نوعی کند کہ بر موجب این مفصل کہ ما کرده و فرستاده ایم ، مجموع ملتمسات و مھمّات ما را مھیّا کرده ، مجموع مضبوط و آماده ساخته باشد . و مفصل اینست :

[۱۸۶] مفصل ملتمسات ما از ممالک ایران و توران و هندوروم و مصر و شام مشروط بر آنکہ متصدیان امور این ضعیف مھیّا و آماده کرده بکار نشانند ، اینست :

[۱] ملبوسات

خاصه و جماعه مذکوره به عھده شحانی^۱ به تحویل خواجه نصرت و دولت شاه و عنبر و مبارک.

[۱] خاصه

(۱) ثیاب

[103 a] و موینہ

[۸۷ر] ثیاب

بغداد

مصنّف	والا د الوان	اطلس	کمخا
۴۰۰ توب	ده هزار ذراع	۳۰۰ توب	۲۰۰ توب
بندقی	برد	ماشاد	[۱۸۷] گلستان
مصری	الف قطعه	۲۰۰ توب	۲۰۰ توب

۱-م بحار (۲)

الفات

موزہ	کرباس	عادیہ	صدالف ذرع
الفی زوج	ساغریہ	۵۰۰ زوج	۱۵۰۰ زوج
تیماج	۱۵۰۰ زوج	۵۰۰ زوج	۱۵۰۰ زوج
مخفیہ	والا - د	اطلس	کمخا
۱۰۰ توب	الوان	۲۰۰ توب	۱۰۰ توب
عصابہ	۵ الف ذرع	شمسیہ	حراویہ (۰)
ابریشمین	شدہ	۱۰۰ توب	۱۰۰ توب
الفی عدد	۲۰۰ توب	عین	عتابیہ
سائر	کتان	البقر	ابریشمین
اقمشہ	سمط واسفید	۱۰۰ توب	۲۰۰ توب
الف قطعہ	۱۰ الف ذرع		

ز [۱۸۸-۱۸۷ پ - ۱۰۳ b] تبرید

برک	برک	ارمک	کمخا
سر	میان	۲۰۰ توب	عادیہ
۲۰۰ عدد	۳۰۰ عدد	کرباس	۲۰۰ توب
موزہ	کپناک	عادیہ	قطیفہ
ساغری و تیماج	الف عدد	مائتہ الف ذرع	الوان
الفی زوج			الفی ذرع

ان	ارزنج	کمخا
سقرلا - ط	وقطیفه الوان	۲۰۰ توپ
۱۰ الف ذراع	۱۰ الف ذراع	

م	سقرلا - ط	کتان	روسیه	کمخا	صوف	سائر اقمشه
	الفت	قرمی	انصار(?)			
	۲۰ الف ذراع	۱۰۰ لت	۲۰۰ توپ	۴ الف توپ	الف توپ	
	مربع	منختم				
	الف توپ	الف توپ				
	تفصیلہ	سبائر				
	الف توپ	الف توپ				

۱۸۹ - ۱۸۸ ر [اسکندریہ]

بندقی	منخفیه	ملحم	ایاریہ	لولویہ
الف توپ	۲۰۰ توپ	الوان	الوان	الف توپ
سمط	مضریہ			
۵۰۰ توپ	۵۰۰ توپ			
ابيض				
۱۰۰۰ توپ				
[104 a] عین	محرمات	کمخا	صابوریہ	شرب
البقر				مثقالی الوان
۵۰۰ توپ	۲۰۰ توپ	الف توپ	۲۰۰ توپ	۲۰۰ لت
محرجات [مجرحات؟] دبیقیہ		روسیه	سمط صینی	سائر اقمشه
۲۰۰ توپ	۲۰۰ توپ	۱۰۰ لت	الف توپ	الفی توپ

شیراز	کرباس	باسمه	قدک	موزه	سایر اقمشه
	عادیہ	کازرونی	ساغری و سختیان		
۲۰ الف ذراع	۳۰۰ توپ	الفی عدد	الف زوج	الف توپ	

اصفہ	کرباس	۸۰ الف ذراع	سایر اقمشه
	مثقالیہ	۳۰ الف ذراع	۲۰۰ توپ
	عادیہ	۵۰ الف ذراع	

[۱۹۰] ی

[۸۸ پ] والاد	بافتہ	ایاریہ	خود رنگ	سائر اقمشه
	بریشمین (؟) و شمسہ و عین البقر			
۱۰۰ الف ذراع	۵۰ الف ذراع	الفی توپ	الف قطعہ	الفی توپ

کرمان و بم (104 b) ک ازرون

سائر اقمشه	سفید بار	کرباس عادیہ	کیوہ
الف توپ	الف توپ	۱۰ الف ذراع	الف ذراع
کاشان	ابرقوہ		
والاد	۵ الف	سائر اقمشه	
سادہ	مدول	الف توپ	
۳ الف ذراع	الفی ذراع		

سائر اقمشہ	ہرات کمخا	کرباس	ہندوستان
۲۰۰ توپ	۲۰۰ توپ	کبایتی	سفیدبار
۲۰۰ توپ	۲۰۰ توپ	۴ الف عدد	انواع
۲۰۰ عدد	۳۰۰ توپ	سمرقند	۳ الف توپ
برد	کدن	[105 a - ۱۸۹]	
۲۰۰ عدد	۳۰۰ توپ	اطلس	کمخا
		۱۰۰ توپ	۲۰۰ توپ

[۱۹۱] دمشق

۱۶۰۰ توپ	شراب بلدی
سائر اقمشہ	الوان
۶۰۰ توپ	الف ۵ توپ

خطا

جزم	باسمہ	اطلس	کمخا	ارمک
۲۰۰ توپ	۲۰۰ توپ	۵۰۰ توپ	۵۰۰ توپ	۲۰۰ توپ
	سائر اقمشہ	والا - د	لای	شب نم
	الفی قطعہ	۵ الف ذرع	۲۰۰ توپ	۲۰۰ توپ
	سادہ قلغی			
۳ الف ذرع	الف ذرع			
اربل			[105 b - ۱۸۹] موصل	
کرباس	مصنف		کرباس	مصنف
عادیہ			عادیہ	
۱۰ الف ذرع	۵۰۰ توپ		۲۰ الف ذرع	الف توپ
حسن کیفا			ماردین	
صوف الروم (۲)			صوف الروم	
الف قطعہ	الف قطعہ		۳ الف قطعہ	۵ الف عدد

مربع
الف قطعه
عاديہ
الف قطعه

سعر ت
کرباس

عاديہ

۱۰ الف ذرع

الروم

الف عدد

[۱۹۲ - ۹۰ ر - 106 a] مويينہ

تبريز

قائم

ابلق

سنجاب

وشق

سمور

تحت

يفه

۲۰۰ توپ ۹

۳۰۰ توپ

۱۰۰ توپ الفی توپ

فنک

صدر

الف توپ

۲۰۰ توپ

الف ۵ توپ

۴۰۰ توپ الف توپ

شروان

و شماخی

قائم

ابلق

سنجاب

وشق

سمور

تحت

يفه

۳۰۰ توپ

الف توپ

۵۰۰ توپا

۲۰۰ توپا

۵۰۰ عدد

سایر

چلغو

دلہ

فنک

صدر

۵۰۰ توپ

الف توپ

۱۰۰ توپ الف توپ

۱۷۳

دشت	[۱۹۲] روم
قبچاق	سائر موینہ
۵ الف توپ	۵ الف توپ
[۹۰ پ] دمشق	[106 b] بغداد
مصنفی	مصنفی (?)
۵۰۰ توپ	الف توپ

فسرم
گول
۳۰۰ توپ

[۲] جماء
طواشیه

پوستین	۳۶۰ نفرا	سر اویل	قمیص
چلغوه و سنجاب	جبهه	صوف تفصیلہ	۷۲۰ توپا
۳۶۰ توپا	۳۶۰ توپا	۷۲۰ توپا	۷۲۰ توپا
	مقالیہ	کتان	کتان
	۳۶۰ توپا	۳۶۰ توپا	۳۶۰ توپا
موزہ	صوف سقولاط	دستار بندقی	میان بند
			مصری و رومی
۷۲۰ زوجا	۳۶۰ توپا	۳۶۰ عدد	۳۶۰ عدد
تیماج	ساغریہ		
۳۶۰ زوجا	۳۶۰ زوجا		

[۱۹۴] غ لمان

وجواری

۱۳۰۰ نفر

[107 a] مزارع ان

رشید آباد

ذکور

۱۰۰ نفر

[۹۱] فتح آباد

ذکور

۵۰۰۰ نفر

قمبص سراویل جبه کپنک قمیص سراویل جبه کپنک کرباس

الف توپ الف توپ ۵۰۰ توپ ۵۰۰ توپ ۵۰۰ توپ ۲۰۰ توپ ۲۰۰ توپ ۲۰۰ توپ ۱۰۰ توپ ۱۰۰ توپ

گول کفش میان بند دستار گول میان بند دستار کفش

۵۰۰ توپ ۵۰۰ زوج ۵۰۰ عدد ۱۰۰ توپ ۱۰۰ عدد ۱۰۰ زوج

انات

انات

۱۰۰ نفر

۵۰۰ نفر

قمیص سراویل جبه گول قمیص سراویل جبه گول

الف توپ الف توپ ۵۰۰ توپ ۵۰۰ توپ ۲۰۰ توپ ۲۰۰ توپ ۲۰۰ توپ ۱۰۰ توپ ۱۰۰ توپ

مصنّفه (؟) کفش عصابه مصنّفه (؟) کفش عصابه

۵۰۰ عدد ۵۰۰ زوج ۵۰۰ عدد ۱۰۰ عدد ۱۰۰ زوج ۱۰۰ عدد

[۱۹۵] ساکنه ان

ربع شیدی که ملازم اند

انات

۱۰۰ نفر

ذکور

۱۰۰ نفر

قمیص سراویل میانبند

دستار قمیص سراویل مصنفه (?) جبہ

والاد اطلس

۲۰۰ توپ ۲۰۰ توپ ۲۰۰ توپ ۱۰۰ عدد ۲۰۰ توپ ۱۰۰ عدد ۱۰۰ توپ

جبہ پستین صوف موزہ پوستین موزہ عصابہ کفش

چلغورہ سنچاب تیماج سادہ

۱۰۰ توپ ۱۰۰ توپ ۱۰۰ توپ زوج ۱۰۰ توپ ۱۰۰ زوج ۱۰۰ عدد ۱۰۰ زوج

[۹۱ پ - ۱۰۷b] خدام

قمیص سراویل گول کپنک

کرباس

۳۰۰ توپ الفی توپ الف توپ الفی توپ

کفش جبہ

کرباس

۳۰۰ زوج الفی توپ

[ب] عطریہ ات

آنچه هر سال برسم حق التقرير ملرك و حکام بما می دهند

بدین موجب به تحویل خواجہ اقبال منصوری کنند

[۱۹۶] صندل

عنبر

۳۰۰ من

۹۲۰۰ مثقال

بصرہ

کیج

بحرین

بصرہ

کیج

بحرین

ومکران

ومکران

۱۰۰ من

۵۰ من

۳ الف مثقال

الفی مثقال

۵۰۰ مثقال

کیش بندر	بندر	بندر	بندر	کیش بندر
ماهی روان	ماهی روان	ماهی روان	ماحول (؟)	ماحول (؟)
۵۰ من	۵۰ من	۵۰ من	۲۰۰ مثقال	۵۰ من
کچیج	ملک	ملک	قطیف	کچیج
ومکران	سویمال (؟)	سویمال (؟)	سویمال (؟)	ومکران
۵۰ من	۵۰ من	۵۰ من	۲۰۰ مثقال	۵۰ من
بندر	قطیف	بحرین	ملک	بندر
ماحول (؟)	کیش	کیش	کیش	ماحول (؟)
۲۰ من	۱۰ من	۱۰ من	۱۰۰ مثقال	۲۰ من
فال	خارک	بحرین	بحرین	فال
		عبادان	عبادان	
۱۰ من	۲۰ من	۲۰۰ مثقال	۲۰۰ مثقال	۱۰ من
[۱۹۷] مشک		زعفران	زعفران	[۱۹۷] مشک
۵ الف مثقال		۱۰ الف مثقال	۱۰ الف مثقال	۵ الف مثقال
کچیج	ملک	ملک	شاه	کچیج
ومکران	کیش	سویمال	بهرام (؟)	ومکران

الف مثقال الف مثقال الف مثقال

بصرہ بحرین قطیف روم جبل دماوند

الف مثقال ۲۵۰ ملا (مثقالا) ۲۵۰ ملا (مثقالا) ۵ الف مثقال

بندر بندر

ماحول ماہی روان

۲۵۰ ملا (مثقالا) ۲۵۰ ملا (مثقالا)

عرق

فداح (?) ۲۰۰ قارورہ

یحقوبہ حلہ

۱۰۰ قارورہ ۱۰۰ قارورہ

[۹۲ پ]

[108 b] آنچه تجار ما از بلاد ہندی آرند

عود صندل عنبر مشک نوباد

مقاصری سارا تبتی

۲۰۰ من ۵ الف مثقال ۳ الف مثقال الفی مثقال ۱۰۰ من

کندر اج (?) عرق کافور صندل

گل کانه (?) بگل کانه

پروردہ

۳ الف مثقال ۵۰ من الفی مثقال ۵۰ من

[۱۹۸] [ج] ما کولات

[۱] فواک

(۱) دط _____ ب

به عهده خواجه شاهین رومی گردانند تا منبر گرداند

از _____ ار

۶۲۰۰۰ من

سائر _____

ممالک به تحصیل التون بوقا و کتی بوقا

کرایه از دیوان مجری

۲۷۰۰۰ من

بغداد _____

به تحصیل قطلق باورجی

کرایه از دیوان مجری

۳۵۰۰۰ من

سروستان ابر قوه یزد نهر عیسی دجیل شهربان

الفی من الفی من ۳ الف من می خوش

ولایت ماردین تهران (؟) ۱۰ الف من ۵ الف من

دزمار وارس بار ملیس ردر (؟) نهر ملک یعقوبا

۱۵۰۰۰ من ۳ الف من الفی من ۵ الف من ۱۰ الف من

_____ سی [۱۹۹] [۹۳ - ۱۰۹a]

۳۷۰۰۰ من

سائر _____

ممالک

۸۰۰۰ من

تبریز

از باغات خاصه

۲۹۰۰۰ من

اخلاط دمشق اصفهان زنوزف مراغه مرند

الفی من الفی من الفی من ۱۰ الف من ۵ الف من

سمرقند اردنجان ساه (؟) روم رودخانه ولایت

باقیه (؟)

الفی من ۱۰ الف من الفی من ۵۰۰ من ۵۰۰ من ۵۰۰ من

انگور

سائر

تبریز

ممالک

ازباغات خاصه

من ۳۰۰۰

من ۳۷۰۰۰

دمشق

ماردین

شیراز

در صندوق گرفته در صندوق گرفته اصابع زینبه

مقالی فرمال (?) در صندوق گرفته

الف من

الف من

الف من

[۲۰۰] امرود

من ۹۰۰۰

سائر

تبریز

ممالک

از مجموع الوان ازباغات خاصه

من ۳۰۰۰

من ۶۰۰۰

ارزنجان اصفهان خوی نیشابور

پیغمبری

من ۵۰۰ من الف من الف من ۵۰۰ من

[۹۳ پ - 109b] سفرجل

من ۷۰۰۰

۱- م: الرس.

تبریز
از باغات خاصه
دالف ۵ من

سائر
ممالک
الفی من

اصفهان
سمرقند
الفمن

هندوانه

۵۲۰ حا [جریبا]

یزد	ماردین	حلب
به عهده خواجه مجدالدین به عهده ملک صالح	به عهده اهل بهسنی و کرکر	
۳۰ جا [جریبا]	۳۰ حا [جریبا]	۱۰ حا [جریبا]

بغداد	قرا باغ	شروان
به عهده فرزند علی کد	به عهده صحرائشینان	به عهده ملک شروان
برشتران خاصه بفرستد		
۱۰۰ جریب	۳۰۰ جریب	۵۰ حا [جریبا]

[۲۰۱] خ ————— روزه

۲۰۱۳۰ حا [جریبا]

اصفهان	هراه	تبریز	سمرقند
به عهده مولانا محمدصاعد	به عهده صحرائشینان	از پالیزهای خاصه	به عهده خواجه
محمد خوافی			

۵۰ حا [جریبا] | ۵۰ حا [جریبا] | الفی جریب | ۳۰ حا [جریبا]

[110a] رط _____ ب

۶۰۰۰۰ من

ترو خشك^۱

بعقوبا

واسط

حله

بصره

الف من

الف من

الفی من

الفی من

شفت _____ الود

[۹۴ر] آل _____ و

زمستانه از باغات تبریز

از باغات خاصه تبریز

الفی من

الف من

(۲) یاب _____ س

به تحویل خواجه صندل کنند تا منبر گرداند

آل _____ و

به عهده فرزند جلال حاکم اصفهان

۳۵۰۰ من^۲

قراتپه

اصفهان^۳

بخارا

آلوجه

آلوجه

۵۰۰ من

۴۰۰ من

۴۰۰ من

همدان

تبریز

عطوس (۴) و غیره

۲۰۰ من

الفی من

[۲۰۲] قیس _____ سی

۵۱۰۰ من

۲- ج: دو، ندارد.

تبریز

تخم احمد

الفمن

حلوانیه

۱۵۰۰ من

شکافه ملوژ درست

الفمن

طلحه

۵۰۰ من

[110b] سائر

ممالک ۲۱۰۰ من

ارزنجان

همدان

کاشان [۹۴پ]

اصفهان

زردآلوشکسته از باغات خاصه

۲۰۰ من

۵۰۰ من

۱۰۰ من

۸۰۰ من

یزد

بسطام

سرمش

طرقش

پهلوانی

شاهرود بلبلی

۳۰۰ من

۲۰۰ من

۴۰۰ من

۴۰۰ من

میز

۵۹۰۰ من

سائر

ممالک ۱۹۰۰ من

تبریز

از باغات خاصه ۳۰۰۰ من

قزوین

بوانات شیراز

هراة

ساده به کل گرفته

۵۰۰ من

۵۰۰ من

۱۰۰ من

۳۰۰۰ من الف من

ماردین

شام

۴۰۰ من

۴۰۰ من

[۲۰۳] قشم — ش

من ۳۵۰۰

ولایت ری و قم و ساوه همدان

الف من الفی من

هراة باغ

الف من ۵۰۰ من

عناب

من ۳۰۰

گرگان دقوق

من ۲۰۰ من ۲۰۰

[111 a] انجیر — ر

۵ الف من

جیل جیلویه کرمان سنجان

الفی من ۴۰۰ من الف من

ماردین معرا سعرت

به عهده اهل رأس العین

من ۲۰۰ من ۲۰۰ من ۸۰۰

[۲۰۴] [۹۵ر] خرما

به عهده نواب بغداد و شیراز

بغداد

شفتال — ود

من ۳۰۰۰

ولایت ری و قم همدان

الف من الفی من

قصب — ب

من ۵۹۰۰

بادرایا حله دجیل

قصب معهود قصب الوان

الفی من الفی من الفی من

شفاته باکسایا

دقیق القصب

من ۵۰۰ من ۰۰

بسط — ر

مطبوخ ۱۲۰۰ من

واسط بصره

۵۰۰ من	۲۵۰ من	۵۰۰ حا [جریبا]	خرما
حآه	دجیل	سائر	الوان از حله
۲۵۰ من	۲۰۰ من	۳۰۰ جریب ۲۵۰ حا [جریبا]	شیراز
سنج	د	الفی من	برک سائر
کمالی (؟) از ولایت مهران	از باغات خاصه	گرمسیرات	الف من الف من
الف من		امرود	با ولایت مهران
پوست	صینی به عهده اهل راس العین	الف من	[111 b] کذار
۱۰۰ من			۳۰۰ من
خریزه	مقدد سمرقندی به عهده اهل خراسان	بغداد ملیسی	تستر
	۲۰۰ من	۵۰ من	۲۵۰ من
		[۲] [۲۰۵]	حموض

به تحویل خواجه عنبر کنند

حب الرمان	اق
د الف من	۳ الف من

عقر سوش ماردين سعرت و حيزان سنجار دژمار
 الف من الف من ۵۰۰ من ۵۰۰ من ۳ الف من الف من
 [۹۵ پ] نمره نه دی ارز ج

۱۲۰۰ من ۲۰۰ الف عدد

بصره بندر ماحول بعقوبا شهر بان حله جيلان
 ۹۰۰ من ۳۰۰ من ۵۰ الف عدد ۲۰ الف عدد ۳۰ الف عدد ۱۰۰ الف عدد

ليم و ت رنج
 ۲۰ الف عدد ۶ الف عدد

بعقوبا مندليجين شهر بان بعقوبا نهر - بين شهر بان جيلان
 الف عدد ۵ الف عدد ۵ الف عدد الف عدد الف عدد الف عدد ۳ الف عدد
 نف اش م ركب

۶ الف عدد ۳ الف عدد

بعقوبا نهر - بين شهر بان جيلان بعقوبا شهر بان حله نهر - بين
 الف عدد الف عدد الف عدد ۳ الف عدد الف عدد الف عدد الف عدد

[۲۰۶ a_112] دنبه لى ارنج

۳ الف عدد محتوم ۳ الف عدد

بعقوبا شهر بان حله نهر - بين بعقوبا شهر بان حله
 الف عدد الف عدد الف عدد الف عدد الف عدد الف عدد

ليم و آب

شيرين كه به صيني مشهور است نارنج

۱- م: مهرسان (۹)

۱۰ الف عدد

الف من

حله	بعقوبا	حله	بعقوبا
۵۰۰ من	۵۰۰ من	۵ الف عدد	۵ الف عدد
آب حماض		[۹۶ ر] آب لیمو	
۵۰۰ من		الف من	

حله	بعقوبا	حله	بعقوبا
۲۵۰ من	۲۵۰ من	۵۰۰ من	۵۰۰ من

آب	دنبلی	آب	مرکب
۲۰۰ من		۵۰۰ من	

نهر - بین	حله	بعقوبا	حله	نهر - بین	بعقوبا
۵۰ من	۵۰ من	۱۰۰ من	۱۰۰ من	۲۰۰ من	۰۰ من

زرشک	آب ترنج
۱۰۰ من	۱۰۰ من

وسطان	اشفیه (۹)	مراغه	نهر ملک	نهر عیسی
۱۰۰ من	۲۰۰ من	۲۰۰ من	۵۰ من	۵۰ من

دزمار	کردستان	ارس بار
۱۰۰ من	۲۰۰ من	۲۰۰ من

غوره	[۲۰۷ - ۱۱۲ b] آب
۵۰۰ من	

باغات	مراغه	قربه	باغ	باغ	باغ
	ارونوق				

۱- م: در رمار

فتح آباد رشید آباد مختاران بتلیس

۱۰۰ من ۱۰۰ من ۲۰۰ من ۲۰۰ من

[۹۶ پ] آبکام ۴

رقیق ۵۰۰ من

دول شهر (۴)

۵۰ من ۳۰۰ من ۳۰۰ من

زء ۴

الف من

تفلیس

۳۰۰ من

کنجه

۳۰۰ من

بی برت

۲۰۰ من

ابخاز

۲۰۰ من

سرک ۴

سرک ۴

الف من

[۲۵] عادیہ ۲۰

۱۰۰ من

قریہ بتلیس

فتح آباد

شبانکارہ

ہندی

حلہ

۵ الف من

۵ الف من

۶۰ من

۴۰ من

باغات شام غازان

مراغہ

۱۰ الف من

۵ الف من

سائر ۴

علیٰ ہذا القیاس. [۱۱۳ a - ۲۰۸]

(۳۶)

عرضه داشت که ملك كيقبادين سلطان علاالدين بن كيقبادبن
كيخسرو بن قزل ارسلان سلجوقی از ارز نجان نوشته است
در باب احوال خود و خواجه رشيدالدين، عليه الرحمة
والغفران، هر فصلی را از آن عرضه داشت
جوابی در ذیل نوشته است.

۹۷۱ | فصل اول در بیان احوال خود

برای 'مخدوم جهانیان سلطان الوزراء فی الزمان الذی خضعت لمجده ملوک
الارضین، الذی دانت لهیبتہ الهند و الروم و الصين، رشيدالحق و الدنيا والدين،
لازالت دوحه اقباله مخضرة الافنان، و روضة آماله مورقة الاغصان! به هیچ حالی
مخفی نماند که این بنده از خاندان قدیم و دودمان عظیم است، تا غایت همگی
عمر عزیز به صحبت اهل هنر مصروف کرده، و جملگی همت را به اکتساب معالی
و مکارم مشغول گردانیده، و با وجود این فضیلت که از فیض فضل یزدانی
حاصل کرده به انواع نذبات دوران و تمادی زحمات زمان در ابتداء عتفه آن
جوانی گرفتار شده، و از دایرة ماوک [۲۰۹] در زمره معاوک در آمده، چنانچه
(113 b) مشروح خواهد گشت. چگونه در ضمیر اولی الالباب مرقوم تواند بود (۵)

۱- م: آرای (روی الف نخستین خط خورده)

تحمّل و طاقت بشر با وجود جنون شباب در انواع خطر و استیلاى ضعف^۱ که «وخلق الانسان ضعيفا» تا به چه حدّ باشد. ومع هذا مبتلا به مصیبت خطر ناک و واقعه دردناک موت والدین شده، وهم دران اوان مفارقت کسی که همگی قرار دل و جان و اطمینان روح و روان به وی حاصل شدی دست داده، و با وجود این انواع نکبات و بلیات «تکاد السموات يتفطرن منه وتنشق الارض و تخرب الجبال هدا [۹۷پ] از اطراف و جوانب از اباعد و اقارب کالحيّات والعقارب دست اذیت و زبان طعن دار از شده که «کلما اراد ان یخر جوامنها اعید و افیها» و از هر متنقّسی که طمع^۲ مرحمت بودی ندای «ذوقوا عذاب الحریق» به گوش هوش شنیدی، چنانچه شاعر گوید:

شعر

هم^۳ ما هم، سباع ضاریات و تأبی^۴ ان تشاکله السباع
هم^۳ ضد السباع فلا ذئاب مککحة^۵ الوجوه ولا ضباع

و هم درین معنی گفته اند:

شعر

[114 a] ذئاب کلنافی خلق ناس تبارک من بقدرته برانا
ولیس الذئب یا کل لحم ذئب و یا کل بعضنا بعضا عیانا

[۲۱۰] و این بنده درین باب گفته است:

شعر

این جماعت که اندرین شهرند مالهم لمعة ولا ظل

۱- م: ضعیف.

۲- م: جمع.

۳- م: هموا.

۴- م: ماوی.

۵- م: مککحه.

همه در خون یکدگر شده‌اند ثم افتوابانه حلّ
چنانچه از خویشی دل‌ریش شده، و از هر متعلقی به سر معلق گشته، و از
هر یاری متحمل باری آمده، که الاخ فح، والعم غم، والخال وبال، والاقارب عقارب.

جواب

ملك زاده اعظم ذوالمجد الطاهر والفخر الظاهر والنسب الباهر سلطان دلال
الدين كيقباد - متعنى الله بطول حياته - معلوم كند كه جهان غدار و تقلب ليل و نهار
لئام را در صدر صفة احتشام واحترام بر منصّه [۹۸ر] كرام مي‌نشانند، و كرام را در
صف نعل در زمرة لئام متسوق مي‌گرداند.

بيت

گر مناصب را به استحقاق دادی روزگار

بر سر جاهل نبودی تاج عز و افتخار

چه اگر سعادت به جلادت حاصل شدی، و ریاست به کیاست دست دادی؛

[114 b] هر زور آوری دستور کشوری، و هر کاردانی صاحب دیوانی بودی.

نظم

ای به کوشش فتاده در پی بخت بخت و دولت به کاردانی نیست

رو که شاهی و مال و عزت و جاه جز به تأیید آسمانی نیست

پس معلوم شد که کلاه دولت و قبای حشمت بر سر و بر آنس لایق و زیبای افتد

[۲۱۱] که حق، سبحانه و تعالی، می‌خواهد. قوله، عز وجل: «قل اللهم مالك

الملك، تؤتی الملك من تشاء، وتنزع الملك ممن تشاء، و تعزمن تشاء، و تذل من

تشاء، بيدك الخير، انك على كل شیء قدير».

نظم

یکی را داده کنج و نعمت و ناز که این شد بهره تو از ازل باز

یکی را کرده دل پردرد و محنت که این آمد نصیب روز قسمت
 و اگر چنانچه سوانح حالات گوناگون این فتنه بوقلمون پیش آن فرزند
 دشوار می افتد، در احوال سلاطین سلف و ملوک خلف و آباء کرام و اجداد عظام
 خود که حارسان بیضه دین و حامیان مملکت روی زمین بوده اند، نگاه کند [که]
 چون در مفاک خاک [115a] ریزیده و پوسیده شده اند، قوله، جلّ طوله: «اولم
 یهدلهم کم اهلکنامن قبلهم من القرون، یمشون فی مساکنهم» [۹۸پ] ان فی ذلك
 لآیات افلا یسمعون».

شعر

این الاکسرة القیاصرة التي کنزوا الکنوز فلابقین و لابقوا [۱]
 هر آینه تاجهان بوده است ترادف آفات و تراحم رزیات بر خلائق هجوم
 آورده است. و عاقل آن باشد که در معرکه عناومهکه بلا بر موجب «واصبر نفسک
 مع الذین یدعون ربهم بالغداء والعشی یریدون وجهه» لباس مصابرت و کسوت مثنابرت
 پوشیده است.

نظم

تحمل پیشه کن با بردباری بیاموز از بنفشه سوگواری
 که دل را کرده در صبر تسکین بیابی دولت و اقبال و تمکین
 [۲۱۲] و چون اختر سعادت روی به نحوست نهد؛ به هیچ نوع اضطراب نباید کرد،
 که گفته اند:

شعر

إذا اقبلت کادت تقاد بشعرة وان ادبرت [کادت] تقدا السلاسل

ترجمه

[115b] چو آید به مویی توانش کشید چو بر گشت زنجیرها بگسلد

بل مانند اهل حزم که «من فکرفی العواقب، امن من المعاطب» درمآل امور خود اقدیشه مناسب کن، و در وقت ترح فرح امید و طمع مدار، که «ان الامور مرهونة باوقاتها». و در عموم احوال خود جاده اقتصاد که «الاقتصاد فی الامور اقرب الی السداد» نگاه دار، و واسطه امور که «الحسنة بین السیئتين»^۱ از حیث وسط پای بیرون [۹۹ب] منه، که «ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فقعد ملوما مدحورا» چه کثرت اتلاف اختلال به احوال رزق راه دهد، و آفتاب معاش را بهسها مبدل گرداند.

بیت

هر که او در روز روشن شمع کافوری نهد زود آید کش نباشد روغن شب در چراغ
 و در حالت محنت و اوان مشقت و ایام افلاس از خویش و بیگانه طمع نیک
 خواهی و همراهی مکن، که املاح المتکمین شیخ سعدی، علیه الرحمه، می فرماید که:

بیت

این دغل دوستان که می بینی مگسآند کرد شیرینی



[۱۱۶a-۲۱۳] فصل دوم، در موت والدین گوید

دیگر بعد از کشیدن انواع زحمات [از] موت والدین، آن دو یگانه روزگار
 و پشت عشیرت و تبار، دل بریان و جگر سوزان گشته است، و بهر وعه این حادثه
 و هول این فجیعه جهان بر چشم تاریک گشته، و فریاد از نهاد اهل بلاد برخاسته.

مثنوی

در گلستان امیدم گل نماند نغمه داودی بلبل نماند
 روزگاران سینهام پرتاب کرد بخت بیدار مراد خواب کرد

۱-م: الشین

تاج دولت از سرم بر بود و رفت زیر پای غصه‌ام فرسود و رفت

جواب

طریقهٔ پسندیده و اخلاق گزیدهٔ آباء و اجداد آن فرزند آن بوده که در نزول بلا طریق صبر و تحمل پیش گرفته‌اند، و موجب حکم «والذین اذا اصابتهم مصیبه، قالوا ان الله وانا لله راجعون» سداد و سکون را سفینه [۹۹ پ] نجات و وسیلهٔ حیات خود ساخته‌اند. پس آن فرزند می‌باید که «شیمت آبای کرام خود را پیرایهٔ خود سازد، که گفته‌اند: «الولد الحر یقتدی بابائه الغر»

[116b] پسر کو ندارد نشان پدر به بیگانه خوانش نخوانش پسر

ز نهار که در دریای تأسف و تلهف خوض نکنی!

نظم

که غواصان ازین دریای پر خون نیاوردند يك گوهر به بیرون
درین دریا بسی زورق شکستست کسی از موج این طوفان نرستست
[۲۱۴] و جز کلمهٔ رضا و تسلیم بر زبان نرانی، و به یقین دانی که بر صحایف
دیا خط فنا کشیده‌اند، و الواح اشباح را به رقم عدم مرقوم کرده‌اند، و از چگونگی
احوال و کیفیت مال مرگ هیچ کسی را وقوفی نه. و بدان جهت عقلاء صبر و سکون
را در مصایب اقتنای ذخائر^۱ و احتوای مفاخر خود دانسته‌اند.

نظم

کسی ز چون و چرا دم نمی‌تواند زد . که نقش بند حوادث و رای چون و چراست
هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانچه در آینهٔ تصور ماست
به زیر گنبد خضرا چنان توان بودن که اقتضای قضاهاى گنبد خضراست

شعر

تفرد الله بالتقدیر مشترك فیه نجوم و لاشمس و لاقمر

۱- م: ذخایر.

والخير والشرفيه جاريان على ماشاء لاحيلة تغنى ولاحذر
 [117a-117b] ان شاء الله كه آن فرزند وارث اعمار اجداد بزرگوار باشد،
 بمنه و كرمه وجوده واحسانه .

فصل سوم

در شدت فراق و حدت اشتیاق گوید

دیگر چون اطمینان قلب بعد ازین مصیبت عظمی و ماتم کبری به صحبت روح
 پرور و ملازمت جان گستر برادر خواجه جلال الدین که به اتصال «لحمك لحمی و
 دمك دمی» موصوف است حاصل میشود، و به انواع اشفاق و مراحم از و محظوظ
 می گشت، و دل شکسته مصیبت رسیده به لقای آن یگانه جهان و نادره زمان استقرار
 می یافت، که ناگاه رشك فلك دوار و حسد گردوان خون خوار در کار بود، و به عین
 الكمال از حساد و فساد منظور شد .

[۲۱۵] کناکزوج حمامة فی ایكة متمتعین بصحة و شباب
 دخل الزمان بنا ففرق بیننا ان الزمان مفرق الاحباب
 چون به مفارقت ابوین مبتلا بود، تالیاً به مباحثت آن مربی مشفق غریب بخار
 اشتیاق و سوخته نیران فراق شده .

شعر

لعل الہ الخلق یوما بلطفه یمن علینا باللقاء ویجمع

جواب

هر آینه رسم دهر بد مهر چنین است که جبل [117b] وصال را به بیع انفصال
 قطع کند، و دوستان را در کوره مفارقت و بوته مباحثت بگذارد .

بیت

فرشته ایست درین^۲ بام لا جور داندود که پیش آرزوی عاشقان کشد دیوار
 ۱- ج : افتراق ۲- ج : ثالثاً ۳- ج : برین .

و اگر عاقل ممیز به تدبیر وافی و تأمل شافی در کار جهان فغان نکرده^۱ در
هر شربتی سقمی و در هر راحتی المی بیند:

نظم [۱۰۰ پ]

رو که درین خاکدان دنیی فانی هیچ دلی نیست کو غبار ندارد
در طربستان روزگار مشوش باده نه بینی که او خمار ندارد
در ارم دهر و بوستان زمانه نیست گلی نازنین که خار ندارد
چه مثلی مشهورست که اگر لشکر فراق بر قله‌ای شبخون آورد، مهره ماه
را در ششدر محاق اندازد، و آفتاب را که شاه عرصه گردون و مساح کره هامون
است، به فرزین بند خسوف مات کند.

بیت

اگر نالی از درد فرقت رواست که دوری زیاران جانی بلاست
[۲۱۶] ان شاء الله که ایام فراق به روزگار وصال و شام انفصال به صبح اتصال
مبدل گردد، و بر مصداق «یدبیر الامر من السماء الی الارض» [118 a] باری، عز شأنه،
عز مات وصال را امداد تنفیذ دهد، و مغالیق فراق زدگانرا از مفاتیح غیوب^۲ «بیده
مفاتیح الغیب» کلید فرستد

نظم

اگر داری از شام فرقت مالال چه غم چون پی اوست صبح وصال
ز هجران متاب وز فرقت منال^۳ که این هر دور ازود باشد زوال
و اگر چه درد دوری و رنج صبوری ماده ضعف قوت و سبب فتور طاقت است،

۱- م: نکرده

۲- م: ندارد

۳- م: نهال وز فرقت مهتاب

اما در شدايد تحمل کردن و در مصایب صبر نمودن از جمله ثنوبات اخروی و حصول مرادات دنیوی تواند بود. مأمول به فیض فضل ربّانی که موادموانع و علائق و مضایق مفارقت منفصل گرداند، و اسباب تلافی و اجتماع [۱۰۱ ر] متصل، و مرارت هجران را به حلاوت وصال به خوبترین وجهی مبدل کند، انه ولی الاجابة.

فصل چهارم، در تنک دستی و بدحالی گوید:

چون آثار تندخویی بر ناصیه و جبین روزگار مشاهده کرد؛ از روی اضطراب و افتقار خود را به پیش مخدوم حقیقی، احسب و انسب ملوک زمان، ثمره شجره مروّت، [118 b] و غصن دوحه فتوت، معدن مکارم الاخلاق صاحب السخاوة و الشجاعة بالا ستحقاق، خلدالله سلطانه! برادر کیومرث که حاکم ولایت اصنوب است، و چون بنده لاف [۲۱۷] خدمتکاری آن مخدوم میزند، انداخت. الحق بندگی او چنانچه از مکارم سیرت و سریرت و شیم و طریقت ملوک معهودست، در باره این ضعیف لطفی چنان فرمود که به وصف آن زبان توان گشود، و درازدیاد اهانت و ذل غیر از قید و غل به هر چه دروهم [و] خیال گنجد تقصیر نکرد، حتی چند روزی در کلبه یعقوبی به درد ایوبی مبتلا بود، و به اصناف هوان و انواع حرمان دلخسته و پای شکسته شد، و در ظلمات خانه‌ای که «ظلمات بعضها فوق بعض» متواری گشت. و بعد از این همه بی‌التفاتی که درباره این ضعیف فرمود، اولانگی نحیف حوالت کرد، و آن هم در عقده تعویق افتاد، به هزار زحمت که از اباعد واقارب کشید آخر «ثمن بخش دراهم معدوده» فروخت، و به قرض خواهان حوالت رفت، و با وجود انواع امراض و حمی و تعطیل [۱۰۱ پ] حواس و ضعف قوی «حفاتاً عراة» هوای گرینز و تمنای تبریز در دل با دید گشت، [۱۱۹] و به

سبب موافق نمی توانست که برین داعیه اقدام نماید ، و انواع مذلت و هوان در میان اقربا و اخوان می کشید. ناگاه فیچ حضرت مخدوم رشیدی رسید ، و ملاطفه فرح گستر پر نور موفورالسرور که «مثل نوره کشکوة فیها مصباح» بود آورد ، و به سبب نیل این سعادت از دارالنکبه مذکور خلاص شد. «الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور» اکنون در بلده توفات ، صانه الله عن الآفات ! ساکن [است] و به قراضه ای که تعیین فرموده اند قانع ، [۲۱۸] توقع که درباب این ضعیف فکری پسندیده ، بفرمایند تا از سر اطمینان خاطر به دعای حضرت مخدومی قیام تواند نمود.

جواب

حال آنکه تا آن فرزند از بندگی حضرت با نصرت پادشاه اسلام که ملاذ و ملجأ شاهان جهان و ملوک دورانست دور شده ، بیچارگی و آوارگی او به حد منتها و نهایت قصوی رسیده ، و عجز و اضطراب او درمیاف ایبنای روزگار استکثار یافته ، و ادله ذل و اهانت به انواع تضرع و استکانت واضح و مبرهن گشته ، و مکتوبات «ماتخفی الصدور» به سبب امتلای غموم و هموم به ظهور پیوسته [119 b] که گفته اند:

مصراع

[ولکن] تفیض النفس عند امتلائها

وفیه: کاسه جو پر شود برینزد ، چه مستورات حجرات ابکار افکار و مکنونات [۱۰۲ ر] حجاب خواطر ضمائر آن فرزند مدتهای مدید به انواع فرح و سرور تربیت یافته بود ، و همگی عمر عزیز و وقت شریف او در اماکن «عیون و زروع و مقام کریم» «کاللولء المکنون او کالدرالمخزون» پرورده ، و جملگی بر ایا و انام از خواص و عوام برین مطلع اند ، و ضمیر کیمیا فیض بندگی حضرت درین باب

شاهد عدلست، و کفی به شهیداً». چون از نعیم جنان مبتلا به انواع مذات و هوان شد، لاجرم بر گشته روز کار و سر گشته کار گشت. اکنون همچنان بر قاعده قدیم حکومت و ایالت بلده قونیا که وطن مألوف و قرار گاه معرف آباء و اجداد کرام نست و به حقیقت کعبه ایمان [۲۱۹] و مبرحه طیور عرفان، بدو تفویض رفت، مشروط بر آنکه عدلت را شعار و نصفت رادثار خود سازد، تا حق، عز شأنه! در شأن او معجزه «والقیث علیک محبته منی اظهار کند» ودلها [120 a] بر مهر و محبت او قرار دهد، و ولا و هواداری او در ضمائر ارباب بصایر متمکن شود. زنهار که از منهج ظلم و عدوان که مدارک ظلمات عصیان است عدول جوید!

شعر

یا ظالماً مرحباً بالعز ساعده ان كنت فی سنة الدهر یقظان

شعر

لا تظلمن اذا ما كنت مقتديا فالظلم آخره یأتیک بالندم
 نامت عیونک والمظلوم منتبه یدعوا علیک و عین الله لم تنم [۱۰۲ پ]
 وظیفه آنکه عروس عدل را که منظر زیبا و شمایل مطبوع دارد در عقده نکاح خود آورده، و بی گناهان را به اندک گناهی در مضیق حذر و معرض خطر نیندازد، و بر مضمون «ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً» خود را محل قهر و مظهر غضب آفریدگار نکرده اند.

نظم

[۲۲۰] به اندک گناهی که واقع شود مکن هیچ کس را بدان انتقام
 که عقد امانی و سلك امید به عفو شهنشاه گیرد نظام
 و قواعد شرع مهتد و مبانی عدل مشید دارد، و ذهن این دروهم ممنوع،

۱- م: ان

و فتور آن نزدیک عقل مستحیل داند! و آیت «بلدة طيبة و رب [120 b] غفور»
بر صحایف ملك و حواشی مملکت مسطور سازد.

بیت

ملك مدون دارو حصن ملك حصین کن رسم ملوك این چنین شدست چنین کن
و به حسن رأی و لطف تدبیر در گشادن گرهای بسته و تیمار دردمندان
خسته سعی نماید، و نصیحت دلپذیر این ضعیف را در گوش جان گیرد، که طباع
سباع است است که قابل پذیرفتن پند و مستعد نهادن بند نیست. چه هر که او
آدمیست، البته او را از وقایع ملوان و حوادث جدیدان انتباهی حاصل می شود،
و از خواب غفلت روزگار بیدار^۲ می گردد. مواعظ دوستان نیک اندیش را نصب العین
خود سازد، و از خاطر فرو نکذارد. والسلام.

(۳۷)

جواب مکتوب مولانا صدرالدین محمد [۱۰۳] تر کہ کہ
درحالت مرض هالك نوشته است و وصیت فرزند
خود و متروکات کرده است

شعر

سلام کایام الشباب طراوة وعهد التلاقی بعد طول التهاجر
علی حضرتة ظلت تقبل ارضها شفاء الاعالی رغبة فی التفاخر

[۲۲۱] [121a] مشرفه بزرگوار کہ مشجون به کنه ذشارت بود برسید،
و تشریف رموز و اشارت را پوشید، و از تمامه ثلاثه کد زبان و دوا است پوشانید،
و در مقام امین بر سریر .

وللسرّمنی موضع لا ینالد ندیم ولا یفضی الیه شراب

[نشانده]، و از طی هر رمزی دانست آنچه دانست، و از هر حرفی خواند
آنچه خواند، یک حرف کافی است اگر فهم و افیست، و یک رمز بس است اگر در
خانه کس است. چون شرح شوق از حیز حد بیرون است، بدان جهت در تقریر آن
خوض نمی کند، و به شعر شیخ الشیوخ عالم ابی حفص عمر سهروردی، قدس الله روحه
الغزیز! اکتفاء می رود که :

شعر

اذا ما تذكرت الذي كان بيننا
فبت و نار^۱ الوجد بين جوانحي
شربت بكأس من يدالبين مرّة
فيا غائباً عن ناظري و هو حاضر
وانني الى لفيك اكبر غلّة
من الوصل جاد الدمع سكباعلى سكب
يقلبني الاشواق جنباعلى جنب
وقد كنت قبل البين ذامشرب عذب [۱۰۳پ]
بقلبي رعائك الله في البعد و القرب
من الهائم الصادي الى المنهل العذب
[121b] ومنه^۲ ايضاً، رحمة الله عليه

هجر تو نقاب خوابم از دیده کشاد
باد تو چو آتشیت اندر دل من
[۲۲۲] آنچه در باب تسلی خاطر این ضعیف به قلم کهر بارو کلک در رنثار
نوشته بودند که :

شعر

وفي السماء نجوم غير ذي عدد
هر آینه در پی فرح ترح و در عقب قبض بسط است ، و جهان مرکب از امور
متضاد است ، چون نوش و نیش ، و مرهم و ریش ، و داء و دواء ، و رنج و شفاء ، و ظلمت
وضیاء و کدورت و صفاء . و هیچ کس از قید اسر و شبکه قهر او نرهمیده است .

شعر

فما يترك الايام من هو آخذ
و ما ياخذ الايام من هو تارك
چه دنی^۴ دنی^۴ محل هجوم غموم و هدف رجوم نجوم است ، بسی به حدود

- ۱- م : وبث نار
۲- م : فيه
۳- م : ينكشف
۴- ج : دنيا (ء)

اسیاف حدود اشرف شکافته ، و به نوك مناصل مفاصل اکابر وانامل بریده ، وزرای
کامکار وامرای فامدار را ضجیع تراب و اکیل غراب گردانیده .

نظم [۱۰۴ر]

[122a] به عبرت نگر در امیر اجل که چون شد اسیر کمند اجل
کنون از صدور عظام قدیم نه بینی به غیر از عظام رمیم
مخرب دورسلم و تور و هادم قصور خاقان و فغفور است .

شعر

وانی رأیت الدهر يلعب بالفتی وینقله حالان مختلفان
فاما التي تمضى فاحلام نائم و اما التي تبقى له فامان
[۲۲۳] و ورطه تحیر، و لجه نحس، و غرقاب آفات، و لجه عاهات، و مصاید
غمناکی، و قید دردناکی، و محل فترت، و مقام عبرت است، و خایسک حوادث و
سر کوب و سندان مصابرت در او پراز صدای آشوب است .

نظم

دوایش درد و وصلش هجرو، کل خار سرورش اندکست، و غصه بسیار
هر آن شربت که در دکان دهرست چو می بینم نه تریاق است، زهر است
و در احوال دنیا تدبیری به استقصا و تأملی بسزا کرده ام . منازل او را معسکر
معن و مراحل او را مخیم قوافل فتن دیدم، و نیران مصایب و زمهریر نوایب او را
محض عذاب جحیم و عین عقاب الیم یافتم .

بیت

[122b] درین ماتم سرای زندگانی مسلم نیست کس را همرانی

۱-م جه

۱-م : عرفات

بدان جهت در مدت عمر و او ان دولت از ناوك آه سحر گاه مظلومان و زفیر نفیر
 محرومان بر حذر بوم ، و از سوء افتتاح و اختتام «الظلم ادعى شیء الى تغییر نعمة
 و زوال دولة» اجتناب کردم ، و سیاق فصول و اساس اصول خود بر نشر اوصاف انصاف
 نهادم ، و در تحصیل [۱۰۴ پ] نیک نامی سرمایه مقدرت و بضاعت استطاعت مصروف
 گردانیدم ، و در باب دفع عصاة و قمع بغاة تنها به انتها کوشیدم . و چون مساعی اهل
 عالم و اجتهاد بنی آدم به استتلاب معاش مقصور دیدم و در آن هر یک را شیمتی و نهجی
 و صورتی یافتم که خلائق به وسیله آن به مقام محمود و سر رشته مقصود رسند ، و صورت
 مطالب و نقش مآرب را در کسوة ظهور به مردم نمایند ، و هر کس امزاج قویم و طبع
 مستقیم بود هر آینه کمر اجتهاد بندد ، تا خود را به منزلتی شریف و مقامی منیف
 رساند .

شعر

[۲۲۴] بروم من المعالی منتهاها ولا یرضی بمنزلة دنیة

بنا برین مقدمه این ضعیف نحیف بر بستر کسالت نیاسودم ، و بر مسند (123a)
 جهالت نغنودم ، و به هر چه رقم عدم دارد التفات نکردم ، و درین رباط دو در تا توانستم
 اساس عدل را محکم ، و ارکان احسان را مشید گردانیدم ، و به مال فانی بقای
 جاودانی حاصل کردم . تا اکنون که به سبب خسوف^۱ مرض مخوف آفتاب عمر در
 مغرب زوال روی نهاده است ، و پای امل به شمشیر اجل خواهند برید . و وقتست
 که قفس بدن را از عندلیب خوش الحان خالی گردانیم ، و به گلشن اعلی و وطن خود
 بر موجب حکم «یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی
 عبادی و ادخلی جنتی» رجوع کنیم ، بر مقتضای^۲ :

۱- م : مشتهاها .

۲- م : حنوت

۳- : در ج و بر ، نیست

[۱۰۵ پ] واسط

۳۰۰ فدان

بصره

۱۰۰ فدان^۱

طریق خراسان

۱۰۰ فدان

نهر

ملك ونهر عیسی و شط نیل

۵۰۰ فدان

نهر

شیلاوی ونهر جدید

۵۰۰ فدان

مهر

و مندلیجین و بادروبا^۲

و شهربان و خاقین

۲۰۰ فدان

[124 a] حله

که صدرین و دادح داخل باشد

۳۰۰ فدان

خواس

و مشترک

۲۰۰ فدان

ناحیه

۲۰۰ فدان

[۲۲۶] بر بسمه

مستجده

رشیدی

۱۰۰ فدان

عذارات

و محوله سنجار

۲۰۰ فدان

دجیل

۲۰۰ فدان

۳۰۰ فدان

الروم

بمعرفة فرزند جلال ، ابقاه الله تعالى ، ۱۵۹۰ فدان

ارزنجان

۱۰۰ فدان

سیواس

۵۰ فدان

توقانات

۱۰۰ فدان

بی برت

۵۰ فدان

جورشین (؟)

۱۰۰ فدان

جبقجوز (چپاقچور)

۵۰ فدان

[۱۰۶ ر] کیفی

۲۰۰ فدان

پالو

۱۰۰ فدان

دورگی

۵۰ فدان

۱- ج : ۳۰۰ ، در م آمده است : ما

۲- ج : بادرایا

ملاطیہ	قیصریہ	آمد	خرت برت	[۲۲۷] [124 b]
۱۰۰ فدان	۱۰۰ فدان	۵۰ فدان	۵۰ فدان	
گوزل حصار	ابکل (۴)	انطاکیہ	طرسوس	
۱۰ فدان	۲۰ فدان	۵۰ فدان	۱۰۰ فدان	
اماسیہ	قمیر شهری	انگوربه	جمز کزال (۴)	
۵۰ فدان	۲۰ فدان	۲۰ فدان	۱۰ فدان	
قونیا	کتای	اسناف	دونغزلو	
۵۰ فدان	۳۰ فدان	۲۰ فدان	۵۰ فدان	
حسنی ^۲	سنسون	قلعه کماخ ^۱	عرب [کرد]	
۲۰ فدان	۱۰ فدان	۲۰ فدان	۲۰ فدان	
افلان (۴)	سی (۴)	[۱۰۶ پ] لارنده	[۲۲۸] ہتاخ	
۵۰ فدان	۱۰ فدان	۲۰ فدان	۱۰ فدان	

ولایات

[125 a] شهر زول و کوی ولہند (۴) بمعرفہ منگلی بوقا کمانچہ ای [۳ فدان

عراق عجب

از سلطانیہ تا پول زرہ چنانچہ ہمدان و قزوین و ولایات جیرا و پراہان^۱ داخل باشد، و تمام بلوکات اصفہان، چنانچہ مفصل آن در دفاتر نوشتہ

الف فدان

آذربایجان

مع ولایت^۲ بحسب مفصل نواب ۱۰۳۰ فدان

- ۱- م: کماناح
- ۲- حسی
- ۳- م: براہان
- ۴- ج: ولایاتہ

زرتف	مرند	خوی	سلماس
۳۰ فدان	۲۰ فدان	۳۰ فدان	۲۰ فدان
[۲۲۹]	مهرانرود	هشت رود	مراغه
۲۰ فدان	۳۰ فدان	۲۰ فدان	۵۰ فدان
اردبیل	اهر	سراو	ولایت پیشکین
۵۰ فدان	۳۰ فدان	۵۰ فدان	۵۰ فدان
[۱۰۷-۱۲۵b]	ولایت	کربی (?)	

قره باغ و مغان واران و شکی

۱۰۰ فدان	۳۰۰ فدان	۵۰ فدان
ارمنیه	سردرود	اوجان
۵۰ فدان	۳۰ فدان	۲۰ فدان
خلخال	شاه رود	
۲۰ فدان	۳۰ فدان	
ولایت		

متعددہ بمعرفہ مولانا جلال الدین اصفہانی ۱۴۰ فدان

قم	کاشان	ساوه	ری
مع وادی اسحق			
۱۰۰ فدان	۱۰ فدان	۱۰۰ فدان	۳۰۰ فدان
دماوند	جرجان	نهران (?)	ور - وا
۱۰ فدان	۲۰ فدان	۱۰ فدان	۱۰ فدان
[۲۳۰ - ۱۲۶a]	دامغان	خوار	سمنان

۳۰ فدان	۵۰ فدان	۵۰ فدان	۵۰ فدان
	گندمان	لوردگان	[۱۰۷پ] بستان
[بتولية غازانی]		بتولية غازانی	
[۵۰ فدان]		۵۰ فدان	۲۰ فدان
	سمیرم		کابلہ بتولية غازانی
	۳۰ فدان		۵۰ فدان

ولایت _____ ات

ابرقوه و اقلید و سرمق و سرد سیر شیراز بمعرفة خواجہ عنبر و خواجہ صندل
۱۰۰ فدان

ولایت _____ ات

بوانات و هرات و مروک و سرجهان کہ وقف ربع رشیدی و مدرسہ هرات
است .

۲۰۰ فدان

[۲۳۱] ولایت _____ ات

گرجستان و وان و وسطان و کیزان و آونیک و بدلیس و قدلیس (۴)
و اخلاط و سعیرت و حسن کیفاوارزن و حیزان و معدن بمعرفة

[126b] نواب فرزند اعز پیر سلطان ، طال عمره ، ۳۰۰ فدان

ولایت _____ ات

خراسان بمعرفة نواب فرزند احمد ، طول الله اعماره ، الف فدان

ولایت _____ ات

[۱۰۸ر] دیار بکرود یار ربیعہ بمعرفة نواب فرزند همام [ابقاہ] الله تعالی

۵۰۰ فدان

ولایت _____ ات

اوغان^۱ بمعرفه مولانا قاضی محمد ابرقوهی ۱۰۰ فدان

ولایت _____ ات

شیراز از سوی اقلید و سرمق و سردسیر ۵۰۰ فدان

[۲۳۲] ولایت _____ ات

شبانکاره و نیریز که وقف دو مدرسه شبانکاره است و تولیت آن
به مولانا عضدالدین ایجی و فرزندانش او تعلق دارد، ۱۰۰ فدان

کرمان یزد ولایت

تستر و حویزه و دسقول بمعرفه

وطبس و جندق

خواجه سرور ۵۰ فدان

۵۰ فدان

۵۰۰ فدان

ولایت

ولایت

[127a] کلان و کلین و جیحمال^۲ بمعرفه ، قازاو آسی که از روم بمعرفه مولانا

خواجه شاهین رومی و خواجه عمادالدین احمد سیواسی

خریده ام، ۳۰۰ فدان

سعادت ۲۰۰ فدان

ولایت

[۱۰۸ پ] ولایت^۳

سجستان بمعرفه ملک مظفرالدین جبل جیلویه و زیتان^۴ و رامز

ملک سیستان

و دورق^۵ بمعرفه خواجه جمال الدین

۲۰۰ فدان

عدل صدر زیتان ۲۰۰ فدان

۱- م: اوقان.

۲- م: بی نقطه.

۳- م: ولایات (برای هر دو بند)

۴- م: رتبان.

۵- م: اتبان روز امرودوق.

ولایت

غزنی و کابل و زابل و قندهار و لها و ربمعرفة خواجه محمود کابلی ۲۰۰ فدان

[۲۳۳] واما املاك

توران بعضی سیورغال سلاطین است ، و بعضی و کلای این ضعیف خریده اند .
و به جهت آنکه دورست و در حکم سلاطین ایران نیست (127b) به اعیان آنجا به وجهی
معین به ضمان داده ام ، و وقف بر جمیع اولادست ذکور و اناثا .

و اما ام _____ لاک

شام و یمن که بعضی سیورغال ملک الناصر پادشاه مصر ، و سیورغال ملک اشرف
پادشاه یمن است ، و بعضی و کلای این ضعیف به وکالت شرعی خریده اند و وقف کعبه
و مدینه و قدس کرده ام .

[۱۰۹ر] و اما ام _____ لاک

سند و هند که خریده ، و سیورغال سلاطین هند است ، وقف خانقاه شیخ الشیوخ
شهاب الملة والدين عمر السهروردي قدس الله روحه کرده ام .

دیگر نخیلات

که در ممالک خریده و مغروس گردانیده بدین موجبست ، ۳۹ الف رأس

مندلیجین

بغداد

دجیل

الف رأس

۵ الف رأس

الفی رأس

به فرزند احمد به ملکیت داده ام به فرزند هدیه ملک داده ام هم به فرزند هدیه ملک داده ام

نهر عیسی

(128a) حله

[۲۳۴] طریق خراسان

الف رأس

۱۰ الف رأس

الف رأس

هم به فرزند هدیه ملک داده ام به فرزندان احمد و علی به مولانا عقیف الدین

بغدادی و فرزندان او داده ام

به ملکیت داده ام

واسط

بصره

گرمسیرات شیراز

۵ الف رأس

۵ الف رأس

۳ الف رأس

به قاضی عین الدین و فرزندان او بر جامع امیر المؤمنین علی وقف مدارس شبانکاره

وقف کرده ام

علیه السلام وقف کرده ام

کرده ام

خبیص

[۱۰۹ پ] طبس

۵ الف رأس

الف رأس

وقف ربع رشیدی و اولاد

وقف ربع رشیدی و مسجد

ذکور است

شش کیله است

واما بساتین مکروم و مشجر که در ولایات واقع است از حیث حد و مرکز عدّ بیرونست و در وقفیه کبیر که به خط عبدالملک حدادیست مثبت و مقرر شده که هر سال از حاصل این موقوفات هفتصد و چهل و هشت هزار من نان و سیصد و بیست هزار من گوشت (128b) به ارباب استحقاق و وظایف دهند، و دیگر شرطها رفته که [در] دارالشفاء و دارالقرآن و دارالحدیث و دارالضیافه و غیره از بقاع [۲۳۵] خیر چه کنند. ان شاء الله که در محلّ قبول افتاده باشد.

دیگر گلهای اسب^۱ از مادیان و غیره که در روم و دیار بکر و تبریز و شیراز و کرمان است به دست کدخدایان احشام سپرده، مقدار سی هزار رأس است، و به فرزندان دادم ذکور را واناتا:

دیگر پنج هزار شتر ماده که در احیای عرب به دست خفاجه و ربیع و غزه سپرده، و پنج هزار شتر دیگر که به دست خلیج سپرده ام به فرزندان داده ام. دیگر گلهای گوسفند که در روم و بغداد و دیار بکر و شیراز و تبریز و اصفهان

۱- م: گلهای ما

ومازندران و خراسان و لرستان و دیگر ممالک به دست کدخدایان احشام سپرده‌ام، پانصد کله است، [هر گله‌ای پانصد رأس] وقف کرده‌ام بر ربع رشیدی [۱۱۰ر] که روغن و پشم و کشک و فتایج آنها سال به سال صرف خیرات و مبرات کنند. دیگر ده هزار سر گاو ماده که به دست دهاقین و رؤساء مواضع [۲۳۶] و قری سپرده‌ام به فرزندان داده‌ام.

[129 a] دیگر بیست هزار قطعه مرغ که به دست دهاقین و رعایاء قراء موضع تبریز و سلطانیه و همدان سپرده‌اند، وقف کرده‌ام بردار الشفاء ربع رشیدی و دارالمرضاء سلطانیه و بیت الادویه همدان تا نتاج آن را صرف بیماران کنند. دیگر ده هزار قطعه قاز و ده هزار قطعه اردک که در قری تبریز و مراغه به دست جماعت قری سپرده‌ام، به فرزندان داده‌ام.

دیگر هزار رأس گاو نر و هزار رأس دراز گوش وقف کرده‌ام بر ربع رشیدی و بساتین تبریز که این ضعیف انشا کرده، به جهت حمل فواکه و سماد و زبل و سنگ و غیره. و این چهار پایا نرا به دست مزارعان قری مهرانه رود و باغبانان فتح آباد و رشید آباد سپرده‌ام.

دیگر ۲۵۰ قطار استر به فرزندان داده‌ام. دیگر اسبان خاصه که در طویله بسته الفی رأس بدوی، به فرزندان داده‌ام. دیگر پانصد نفر غلام، خارج غلامانی که وقف شده، به فرزندان ذکور داده‌ام. دیگر سیصد نفر کنیز [ک]، خارج کنیزانی که وقف شده، به فرزندان اناث داده‌ام.

دیگر دو بیت الکتب که در جوار گنبد خود از [129 b] یمین و یسار ساخته‌ام، از جمله هزار عدد مصحف در آنجا نهاد‌ام، وقف کرده‌ام بر ربع رشیدی، [۱۱۰ پ] و مفصل آن بدین موجب است:

۱-۲: بر ربع

آنچه _____ ه
 به حلّ طلا نوشته است
 ۴۰۰ عدد

آنچه _____ ه
 به خط یاقوت است
 ۱۰ عدد

آنچه _____ ه
 به خط ابن مقله است
 عددان^۱

[۲۳۷] آنچه _____ ه

به خط احمد سهروردی است آنچه به خطوط اکابر است که به خطوط روشن خوب نوشته است

۲۰ عدد ۲۰ عدد ۵۴۸ عدد

دیگر شصت هزار مجلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار و حکایات و امثال و غیره که از ممالک ایران و توران و مصر و مغرب و روم و صین و هند جمع کرده‌ام، همه را وقف گردانیده‌ام بر ربع^۲ رشیدی.

دیگر اثاثات و قنادیل و شمعدان‌ها و بسط و مساند و آلات طبخ و زبادی^۳ دارالضیافه و آلات دارالشفاء که ذکر و مفصل، آن از حدّ بیرون است، و به سالها جمع شده، از جمله هزار خمره شربت از چین آورده‌اند، [130 a] و به غایت متکلف ساخته، و اسمای اشربه بران نوشته، و به القاب این ضعیف موشح کرده‌اند، و قوتیهای معاجین هم در چین ساخته‌اند، و اگر مفصل مجموع اثاثات ربع رشیدی بنویسیم موجب ملال و کلال باشد.

دیگر صد و بیست هزار کرغله که در ممالک ایران منبرست، [۱۱۱ ر] به فرزندان ذکور او اثاثاً داده‌ام، و باهم قسمت کنند.

۱- م: عدان

۲- م: ربع

۳- م: رتای

دیگر دراهم و دنانیر منقوده ، مبلغ دو یست و پنجاه هزار^۱ تومان غازی ، کَلّ دینار منها ثلثة مثاقیل، واغلب و اکثر تجّار امین سپرده ام و بدان تجارت میکنند ، واسامی ایشان در جریده خاصه نبشته و به مولانا شمس الدین محمد [۲۳۸] ابرقوهی سپرده ، و شرط کرده که این وجوهات را بعد از ممات این ضعیف بدین نوع بر پادشاه وقت و فرزندان این ضعیف ذکور او اناثا و حرمها و سربّات و خواجه سرایان آزاد و غیره قسمت کنند بدین موجب که مفصل می گردد:

سلطان محمد خدا بنده ، خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برّه

و احسانه ، الف تومان

[130 b] فرزندان ————— چرمها

۱۵۰۰ تومان

ذکور اناث

الف تومان ۵۰۰ تومان

۵۰۰ تومان

سربّات خواجه صدقات

سرایان و غلامان و کنیزان آزاد

۲۵۰ تومان ۱۰۰ تومان ۱۵۰ تومان

دیگر طلا مقدار پنج هزار مثقال به فرزندان ذکور و اناث [۱۱۱ پ] داده ام.

دیگر جواهر نفیس بعضی بفرزندان و بعضی به حرمها و بعضی به سربّات

داده ام.

۱- در ج نیست ، آنچه پس ازین میاورد روی هم میرسد به ۳۵۰۰ تومان و گویا در اینجا آنچه به فرزندان و زنان و بردگان باید داده شود خواسته شده به جز هزار تومان که از سلطان محمد خدا بنده لو خواهد بود اگر چه با عبارت بعدی نمی سازد

دیگر اقمشه که به معرفت خازنان است. آنچه موجود باشد فرزندان باهم قسمت کنند ،

دیگر فرزندان ذکور ، ابقاهم الله تعالی ! بدین موجب که ذکر رفته بدان مخدوم که سمو مناصب [۲۳۹] و علو مراتب ایشان از ذروه سماک و قمه افلاک عالی ترست ، سفارش می رود ، و اسامی فرزندان اینست :

ذکور

۱۳ نفر

خواجه	خواجه	خواجه	خواجه
عبداللطیف	مجدالدین	جلال الدین	سعدالدین
خواجه	خواجه	خواجه	[131 a] خواجه
علی	احمد	غیات الدین محمد	ابراهیم
خواجه	خواجه	خواجه	خواجه
همام	محمود	پیر سلطان	شیخی
		خواجه	خواجه
		علی شاه	شهاب الدین

اناث

اربعه نفرات [۱۱۲ ر]

هدیه	شاهی	آی	فرمان
ملك	خاتون	خاتون	خاند

[۲۴۰] توقع به کرم جسیم مولوی چنانست که از حال ایشان غافل نباشد ، و به عین عنایت شان ملحوظ و به فراید فوایدشان مخصوص فرماید ، و این مکتوب

به جهت آن قلم شده تا به تمسك نكه دارند ، و نگذارند كه فرزندان برهم زيادتي
كنند ، و مثل اين صد مكتوب نوشته ام ، و به فضاي عالم فرستاده ، اگر همه ضايع
شود يكي بماند ، حكم همه يكي باشد ، و چون اين سواد در اكثر بلاد باشد فرزندان
را مجال [131 b] تغيير^۱ و تبديل نباشد ، و پيش همگنان روشن باشد . والسلام ،
سايه عالي پاينده و مستدام باد!

۱- م: تغير

(۳۸)

مکتوب که هم به مولانا صدرالدین محمدتر که
نوشته در باب کتابی که به نام مشارالیه ساخته است

چون فضل^۱ متعال و کرم ذوالجلال که مهندس فلک برین و مؤسس کره زمین
است، توسن مرام را در زیر ران مارام گردانیده است، و خطه غیر او عرصه دنیا را
به او امر و نواهی ما انتظام داده، و علمای عصر و فضلی دهر که هر یک از ایشان
واسطه قلاده فضل، و شمس ایوان عقل، و کلبن بوستان علم، و اختر آسمان حلم اند
بنام این کمینه کتب و رسائل بی نظیر نوشته اند، چنانچه آن همه از اشعه ذکالایح -
ترواز نسیم صبا فایح تر شده، و چون آن جناب کیوان نصاب گردون مآب [۱۱۲پ]
مولوی مخدومی، لازالست شمس افضاله مشرقه و غصون اقباله مورقه! رساله
«کنوز الافراح فی معرفة الاشباح والارواح» بعد از کتاب «حکمة رشیدی» بنام این
ضعیف کهنه [۲۴۱] و نحیف کمینه ساخته، و این خوشه چین خرّمی خود را
بر خاطر کیمیا خاصیت گذرانیده، و مس مغشوش این ضعیف (132a) را بدان
اکسیر عالم گیر به مرتبه ای رسانیده که از درست مغربی به لون و بهاء و اشراق و ضیاء
سبقت می برد. و چگونه شکر مواهب نعم نامتناهی الهی توانم گزارد که این حقیر

۱- م: بفضل

۲- م: عرضه

را چنان مرتبه‌ای در دنیا ارزانی فرموده که مصنفات چنین که افاضل زمان از مدح و تحسین آن قاصر آمده بنام او موشح گردانند. و هر آینه «این من الامر و اظهر من الشمس» است که به واسطه تدوین این رساله و تحریر این مقاله که هر اشارتی از او بشارتی، و هر رمزی از او کنزی، و هر نقطه‌ای از او نکته‌ای است، نام این ضعیف بر صفحات روزگار و اوراق لیل و نهار باقی خواهد ماند. اکنون بر موجب «المال یفنی و الاسم یبقی» اندک محقری مختصر، نه آنچنانکه پیش ایشان معتبر باشد، به دست خواجه هلال دواتی فرستاده شد، و بدین ابیات عذر آن می‌خواهد.

نظم

آفتاب‌یست کمال تو که هست عالم از طلعت او پر زضیا
نسبت جـود من و همّت تو صفت قطره بود با دریا
مفصل آنچه به خدمت فرستاده شد بدین موجب است [۱۱۳ر-۱۳۲b]

حرف

نقدا اقیه رکنی کل دینار منها ثلثة مثاقیل ۱۰ الف دینار

حرف

اجناس

					[۲۴۲] اقمشه
					اسکندرانی
					۵۰ قطعه
میان‌بند	پوستین	دستار سر	پیراهن	داریه	
مصری	سمور روی صوف	بندقی	روسی	لولوی	
	مربع کحلی	۱	۱	۱	
	۱				

۱- م: ندارد.

حرف

مرکوب

استر
بردعی خاصه مع سرج ادیم [۲۴۳]

اسب
بدوی عبادی خاصه مع سرج ساغری

حرف

غله ۱۲۰۰ جریب

[۱۱۳ پ- 133a] گندم
حواله دستجرد کوزه کنان
و دستجرد فسیان (؟)

جو
حواله قرآء گندمان

برنج
حواله قرآء کربال

۴۰۰ جریب
۵۰۰ جریب
۳۰۰ جریب

حرف

شیرینی ۱۲۰۰ من

قند
حواله لرستان از وجه حق التقرير
الف من

نبات
حواله لرستان هم از وجه حق التقرير
۲۰۰ من

توقع بکرم عمیم و لطف جسیم آن جناب چنانست که به کرم معذور فرماید که امسال به واسطه اخراجات یورش شام مبلغی عظیم خرج رفته، به واسطه آن در عطاء اختصار رفت. ان شاء الله، تعالی، که بعد ازین آنچه وظیفه [۱۱۴ ر] خدمت باشد بجای آورد.

مصراع

کزین محقر نالایقم خجالتهاست

سايه جناب مولوى تا انقراض عالم وانقطاع نسل بنى آدم باقى ومستدام باد،
بمنه وكرمه!

[133b] شعر

[۲۴۴] بقيت ربيع الشأن ماطلع الفجر ودمت نبيه الذكر ما سبق العطر
وتتمت لك النعمى ودامت لك العلى وطابت لك الدنيا وطال لك العمر

۱- م: النعماء

(۳۹)

مکتوب که بر اهالی دیاربکر نوشته است

در باب حفر نهر مستجدہ رشیدی

حکام و نواب و قضاة و سادات و صدور و متصرفان و رعایا و اهالی و صحرائشینان
ممالک دیاربکر و دیار ربیعہ بہ عنایت مخصوص گشته بدانند کہ درین وقت خواجہ
زکی الدین مسعود کہ انوار صفای عقیدت و هواخواهی [از جبین مبین اولایح، و روایح
اخلاص و دولتخواهی] از گلزار طوبیت اوفایح است، و از یمین خدمت ما اکنون فہرست
دیوان معالی و پیشوای اکرام و اعالی است بدان طرف فرستادہ شد، تا بہ جهت مادر
حدود موصل نہری جدید جاری گرداند، و بر طرفین نهر چہ-اردہ قریہ محوط
احداث کند، و ہر قریہ بہ اسمی کہ ما مقرر کردہ ایم مسمی گرداند، و رعایا از
(134a) اطراف بلدان و اکناف ثغور دیاربکر، و دیار ربیعہ و ارمنیہ کبری، و صغری
و روم جمع کند، و ہمہ را تخم و عوامل و تقاوی و مواکلہ بدهد، تا از سرفراغ بال
و رفاهیت احوال و امالی متفسح و قلبی منشرح بہ زراعت و عمارت مشغول گردند. می باید
کہ دست او را [۲۴۵] درین باب قوی دارند، و بہر چہ او صلاح بیند بہ تقدیم
رسانند. و رجال حفر از ولایات مذکورہ بیست ہزار نفر بیرون کند تا بہ حفر جداول
و انہار و سواقی و سدّ سدود و عمارت بیوت و اسوار قری مشغول شوند، و نوعی کنند

(۴۰)

[۲۴۶-135 a-۱۱۵ ر]

مکتوب که بر فرزند خود خواجه جلال الدین حاکم روم

نوشته است در باب حفر نهر مستجدۀ غازانی

فرزند اعزّ اکرم جلال، ابقاه الله تعالی! سلامی که نهال آن برجویبار صفا
بالا کشیده باشد، وزلالش از منبع وفا فایض شده بخواند، و اشتیاق از حدود وصف
متجاوز داند، بعدما^۱ معلوم کند که حاسدان در حق آن فرزند تقریری به خلاف
واقع کرده بودند، و در حضرت پادشاه اسلیم فرمان فرمای هفت اقلیم حال عقیدت
و طریق عبودیت آن عزیز را به غیر راستی عرضه داشته، یعنی آن فرزند در ضبط
مملکت و رعایت رعیت تقصیر میکند، اکنون می باید که ابواب سعادت بر روی اعالی
و اسافل و اصاغر و اکابر گشاده گردانی، و پیوسته به دعای دولت و ثنای حضرت
خاقانی مشغول باشی، و به جهت بندگی پادشاه غازان، خلد الله ملکه و سلطانه!
در صحرای ملاطیه نهری وسیع و جدول و شیع^۲ از شط فرات حفر کنی، و بر آن
نهر ده قریه معتبر بنیاد فرمایی، و رعایا از بلاد و ممالک روم و قنسرین^۳ و عواصم
جمع کرده، در آنجا ساکن گردانی، و همه را تخم و عوامل و تفاوتی و مواکله
بدهی. و چنان سازی که بر صدر نهر از جانبین هشت دیه باشد، و بر بز^۴ نهر دودیه،

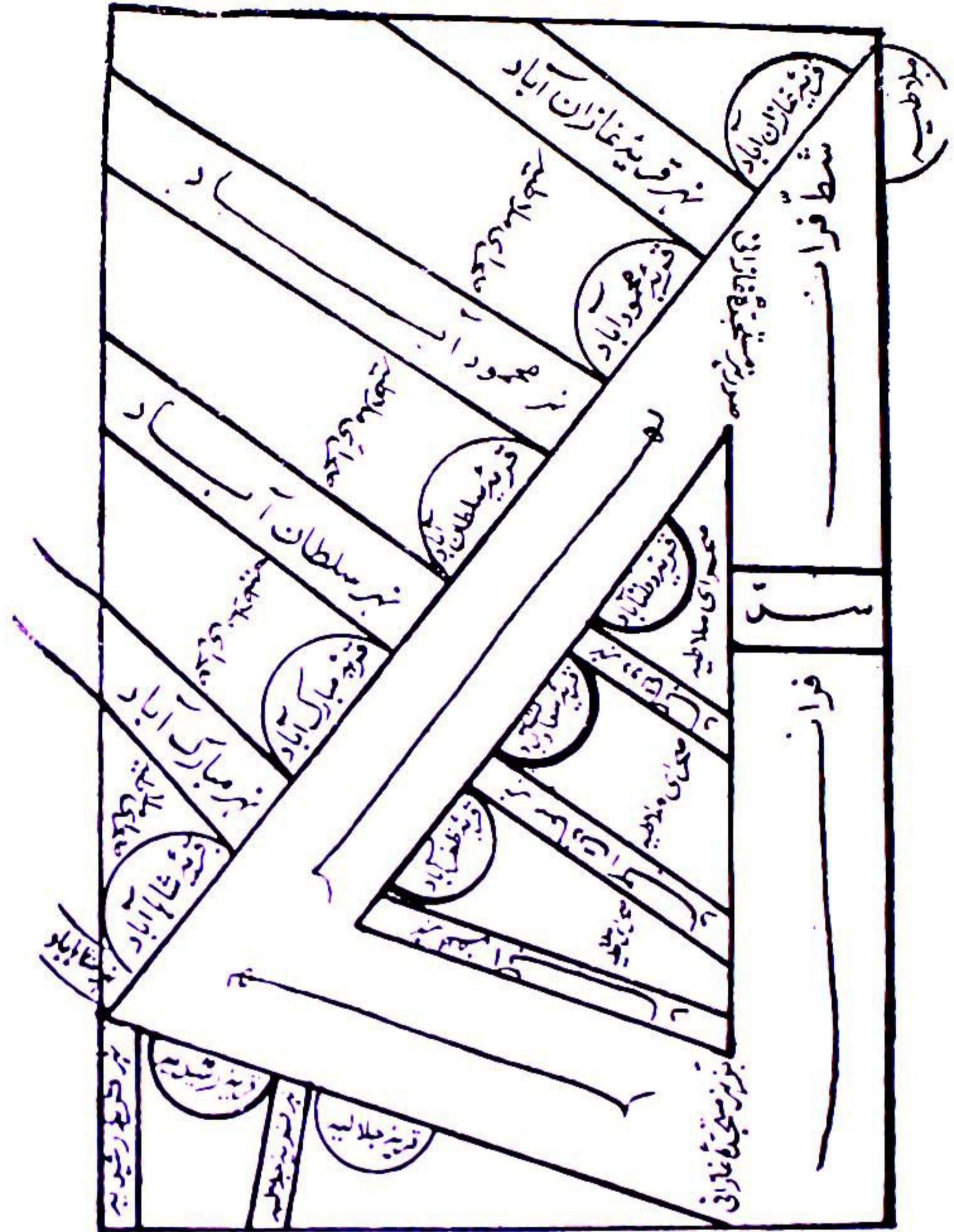
۱- ج: بعدها

۲- وسع

۳- م: قیسرین

۴- م: بزیر

و هر آب که از صحاری [135 b] و مزارع و صدر و بز نهر زیادت باشد به فرات
 ملحق گردد بدین صورت: [۱۱۵ پ- ۲۴۷- 134b]



(۴۱)

[۱۱۶-۱۳۶ a]

مکتوب که بر نایب خود خواجه جلال الدین سیواسی مستوفی
مملکت روم نوشته است در باب علمای دیار مغرب

معتمد خواجه کمال الدین سیواسی به صفوف عاطفت و الوف مرحمت مخصوص
گشته بداند که: خواجه احمد تاجر که به رسالت و تجارت به مغرب زمین رفته
بود آمد، و چنین تقریر کرد که: علماء و فضلاء آنجا صیت مکارم و صفات اشفاق
و مراحم شما شنیده اند و به داد و هوش و ایثار و بخشش شما چشم دارند، و به درویش
پروری و داد گستری شما معترف اند، و می خواهند که از زمره ندما و جلسای شما
باشند. اما به سبب بعد مسافت [۲۴۸] و قلت بضاعت بدین معنی قیام نمی توانند نمود
بدین واسطه کتبی چند در انواع علوم مشحون به الفاظ خوب به عباراتی مرغوب،
و موشح به صفوف بلاغت و فنون فصاحت تألیف کرده فرستاده اند بدین موجب:

کتاب

اقوم المسالك في مذهب امام مالك
۵ مجلد

کتاب

اطواق المذبة في تاريخ المغاربة
۱۰ مجلد

کتاب

نزهة الابرار و روضة الاحرار في علم التصوف
۲ مجلد

[136 b] کتاب

منهاج الرئاسة في علم السياسة
۱ مجلد

۱-۴: اقوام

۲- م ندارد

کتاب	[۱۱۶پ] کتاب
دره الیتیم فی علم التنجیم	تحفة الامانی فی علم المعانی
۳ مجلد	۲ مجلد
کتاب	کتاب
البلغة فی علم اللغة	میزان الکیاسة فی علم الفراسة
۶ مجلد	۱ مجلد
کتاب	کتاب
عمدة الفصحاء فی امثال البلغاء	تقویم الافکار فی علم الاشعار
۳ مجلد	۴ مجلد

راستی را چون به مطالعه این کتب مشرف شدیم و دیده ظلمانی به سواد اینها نورانی [۲۴۹] گردانیدیم، فحوای معانی و تراکیب آن مجلدات را بر ذکاء طبع و قادت طبع نقاد مصنفان ادام الله معالیهم [137a] دلیلی واضح و برهانی دیدیم، و صادرات افعال و واردات اقوال آن جماعت را بر حسن سیرت و صفای سریرت شاهی عدل یافتیم، و فصول و ابواب آن مبسوطات را بر کمال آداب و طیب احساب آن طایفه حجتی قاطع مشاهده کردیم، «والمدمح فی حقهم قدح اذلا یحیط بکنه صفاتهم المدمح»، رای جهان آرای ما [۱۱۷ر] چنان اقتضاء کرد که همچنان که ایشان به مجرد سمع اخبار مامدتهای مدید و عهدهای بعید زحمت کشیده اند و کتب و رسایل بی نظیر بنام مانوشته اند، مانیز به مساعی جمیله ایشان اندیشه مناسب و ملایم فرماییم، و در قضای حقوق علماء و ادای مواجب فضلاء آن طرف سعی بلیغ نماییم. درین وقت به جهت موالی عظام و علمای کرام جامه واقچه و طلا و مرکوب تعیین رفته، می باید که بر موجب مفصل ضمن به خواجه احمد مذکور از وجوهات حق التقریر ممالک روم جواب گوید. تا مشارالیه از سر اهتمام و دل بستگی متوجه

دیار مغرب گشته به علمای مذکور کمایاتی شرحهم و تفصیلهم جواب گوید، و قبض
به خط اشرف ایشان بیاورد. و اسماء علماء، ادام الله تعالیٰ معالیهم! (137b) بدین
موجب است که مسطور می گردد:

مولانا	مولانا
مجتبای اندلسی	تاج الدین طرابلسی
نقداً طلا	نقداً طلا
۲۰ الف دینار الفی مثقال	۲۰ الف دینار الفی مثقال
بغل	بغل
داریه	داریه
فروه	فروه
سنجاب مع صوف لولویه	سنجاب مع صوف لولویه
مع سرج	مع سرج
مربع	مربع

مولانا	[۱۱۷پ] مولانا
علی فیروانی	محمد اشبیلیه ای
نقداً طلا	نقداً طلا
۲۰ الف دینار الفی مثقال	۲۰ الف ۵ دینار الفی مثقال
بغل	بغل
داریه	داریه
فروه	فروه
سنجاب مع صوف لولویه	سنجاب مع صوف لولویه
مع سرج	مع سرج
مربع	مربع
[مربع ۱]	[مربع ۱]

۱۱ - ظ ۱

مولانا	[138a] مولانا
احمد تونسسی	عجلان اندلسی

۴ - م: شلته

طلا	نقداً	طلا	نقداً
الف مثقال	۱۰ الف دينار	الف مثقال	۱۰ الف دينار
بغل	داريه فروه	[داريه] بغل	فروه
مع سرج	مخفيه ^۲ سنجاب مع صوف	مع سرج	سنجاب مع صوف [عين البقر]
۱	۱ مربع ۱	۱	۱ مربع ۱
	مولانا		[۲۵۱] [۱۱۸ ر] مولانا
	خضر قرطبه ای		معین الدین جزیره الاخضر

طلا	نقداً	طلا	نقداً
الف مثقال	۱۰ الف ۵ دينار	الف مثقال	۱۰ الف دينار
داريه	فروه	داريه	فروه
لولويه	سنجاب مع صوف	مخفيه ^۲	سنجاب مع صوف
۱	۱ مربع ۱	۱	۱ مربع ۱
	بغل		بغل
	مع سرج ۱		مع سرج ۱
	مولانا		مولانا [138b]

نصرة الدين موسى توسني [كويبا: تونسى]

الياس قرطبه ای

طلا	نقداً	طلا	نقداً
الف مثقال	۱۰ الف دينا	الف مثقال	۱۰ الف دينار

۱- درم [داريه عين البقر] نيست

۲- م: مخفيه

۳- م: مخفيه

داریه	فروه	داریه	فروه
لولویه	سنجاب مع صوف	لولویه	سنجاب مع صوف
۱	مربع ۱	۱	مربع ۱
	بغل		بغل
	مع سرج		مع سرج
	۱		۱

(۴۲)

[۲۵۲-۱۱۸ب]

مکتوب که در باب مولانا فاضل محمود بن الیاس
المشهور به فقی نجم نوشته است در باب بیمارستان
دروازه سلم شیراز ، حماه الله عن الافات

حکام و نواب و متصرفان و بتکچیان و سادات و قضاة و ائمه و مشایخ و علماء و
صدور و کدخدایان و متولیان اوقاف بلده شیراز بدانند که استدامت صحت جسمانی
و استیفای نفس نفیس انسانی که بنیان رب العالمین است بر اقامت طاعات و عبادات
ممدومعین است ، [139a] و به افضل قربات و اکمل ثنوبات کفیل و ضمین ، چه با وجود
عدم صحت و ضعف قوای بدنی تحصیل کمالات نظری و اکتساب ملکات علمی صورت
نہ بندد ، و ادراک حواس ظاهره که حیایل اصطیاد معارف اند به سبب انحراف مزاج
از فعل طبیعی خود باز مانند ، و مزاج اعضاء متغیر شود ، و شمس و اقمار نفوس در
حجاب غمام امراض منکسف و منخسف گردد ، و تا [۲۵۳] به انواع معالجات صحت
و استقامت نباید منکشف نشود . و از برای تلافی این خلل و تدارک این زلل سلاطین
اسلام و ملوک عظام رواتب صدقات و رغایب انعامات و بناهای خوش هوا و عمارات
دلکش بانوا و بها ترتیب فرموده اند ، [بهر] ترتیب علاج برای اصلاح مزاج از ادویه
و معاجین اطباء حاذق و بیمارستان های لایق و رایق مرتب و مهیا کرده ، و خود را
[۱۱۹ر] به سبب ترتیب این اسباب ثواب بی حساب که «ومن احیایها، فکانما احیای الناس

جميعاً گردانیده. و چون دارالشفاء دروازه سلم که در بلده شیراز واقع است از بنیاء اتابکان فارس است، ومدتی مدید وعهدی بعید است تا به سبب آنکه طبیعی که به مصالح آن قیام (139b) نماید نبود، به ضرورت مهمل ومعطل مانده بود، وز مناء ومرضاء را از آن انتفاعی صورت نمی بست؛ تا درین وقت خدمت مولاناء اعظم، افلاطون دهر، و ارسطوی عصر، مولانا محمود بن الیاس که [۲۵۴] از جمله حکماء دوران و فضلاء زمانست و در علم منقول ومعقول عدیم المثل است، و با وجود یمن قدم عیسی دم است، و در دقایق معرفت مزاج وانواع علاج یدبیضاء می نماید.

شعر

فكانه عيسى ابن مريم ناطقا يهب الحياة ويبري الاسقام
لطائف رشيدية^۱ که مشحون به اصناف لطائف وموشح به آلف طرايف است
بنام ماساخته وفرستاده، و بر ذمت همت ما واجب ولازم شد که تربيت او به نوعی
کنیم که موجب ابتهاج وارتياح [او باشد، پس] بحق الجائزة آن جناب بدین موجب
حواله رفته فرستاده شد:

الفلة

الف جریب

جریب

۲۰۰ من

[۱۱۹ پ] الحنطه . الشعير . الارز

حواله به املاک را مجرد حواله به املاک بیضا البیاض حواله به املاک کربال

۴۰۰ جریب و فیروز آباد ۳۰۰ جریب ۳۰۰ جریب

[140a] نقدا الاجناس الاسکندرانی جامه

۱- ج: الرشیدیه .

۱۰ الف دینار وغیره ۵۰ قطعه دوخته مع فروه
 يك دست

[۲۵۵] مر کوب

بغل فرس
 پیش کش اتابک یوسف شاه ملک کهر عبادی پیش کش اعیان
 لرستان مع سرج جیلگری بغداد مع سرج ادیم جیلگری
 عمل شیراز فضه

و آن بقعه مذکور که سالهاست که روی به خرابی نهاده بدو تفویض کردیم تا به یمن قدم و حضور پر نور خویش آنرا مشرف گرداند، و تولیت اوقاف دارالشفاء مذکور به تمامی مهمات و مصالح آنجا به عهده امانت و دیانت او کردیم، و اداری که به جهت طیب آن بقعه به موجب شرط واقف معین است بدیشان مسلم داشته آمد و هر سال از حاصل املاک شیراز از نقد و جنس و غله و مر کوب بدین موجب که مشروح می گردد اداری بر آن مزید کرده شد.

المفصل

الغله
 ۲۰۰ جریب
 [۱۲۰] الحنطة
 از املاک را مجرد
 ۶۰ جریب
 الشعیر
 حواله بیضا
 ۱۰۰ جریب
 کربال
 فیروز آباد
 ۲۰ جریب
 ۲۰ جریب
 ۴۰ جریب
 ارزن^۲

۱- شماره برگ نسخه اصل چ در ص ۲۵۵ نیامده و شاید همینجا باشد.
 ۲- ج: الارز.

مرکوب

نقدا

مع سرج

۱۰ الف دینار

[۲۵۶] الاجناس

نیاب

فروه

حواله اوقاف بلده یزد ازهر

سنباب مع وجه صوف مربع

قماش که خواهد يك دست

از هر رنگ که خواهد

و بر نواب و گماشتگان ما که در آن ولایت وسیع و مملکت و شیخ فارس متصرف و حاکم اند نوشته‌ام که این ادرار را هر سال بی‌توانی بدهند، و هر سال حکم مجدد نطلبند، و این عارفه را از ما اجراء مخلد و ادراری (141 a) مؤبد دانند، و همچنانچه ما این تصنیف لطیف مولوی را موهبتی عظیم و فتوحی جسیم شمردیم بر نواب ما امری جازم و فرضی لازم است که به خدمت آن جناب «نیابة عنا» قیام نمایند، و جناب او را محترم و معزز دانند، تا جناب مولوی از سر اطمینان خاطر عاطر در افادت صناعت طبی «بکرة و عشیا» مواظبت [۱۲۰ پ] نماید، و به 'معالجه مرضاء و ازاحت علت و ازالت اعراض اصحاب امراض و زمنی اهما و تقصیر جایز ندارد. والسلام.

۱- ملك ندارد.

(۳۴)

مکتوب که بر اهالی همدان نوشته است

در باب داروخانه و دارالشفاء همدان

حکام و نواب و متصرفان و اعیان و گماشتگان بلده همدان، صانه الله عن الحدثان! به عنایت مالا نهاییه مخصوص شده، بدانند که دارالشفاء و داروخانه همدان که ما در آن بلده احداث و انشاء کرده ایم به جهت آنست که مراسم و اقتناء مناهج خیرات را [۲۵۷] مسلوک داریم، و رعایت ضعیف و فقراء که از موجبات بقای جاودانی و مشوبات حیات دوجہانی است به نوعی کنیم که دوام نام بر صفحات ایام بماند، چه تعهد رنجوران (141b) در ذمت حکام اسلام و متقلدان قلاده تمکین و جهان بینی واجب و لازم، و رونق بقاع خیر از مدارس و خوانق و دارالشفاء از مهمانی است که اهمال و اغفال در آن به هیچ وجهی از وجوه روانه. به حکم این مقدمات چون امور دارالشفاء آنجا مختل و نامنتظم گشته و به سبب تغلب گماشتگان روی به فساد نهاده، و رنجوران از بیمار محروم؛ واجب بود به احوال آن دارالشفاء افتادن، و در رونق آن بقعه کوشیدن. درین وقت ملک الاطباء، قدوة الحکماء، المشهور به ابن مهدی بآنجا فرستادیم، تا اوقات دارالشفاء همدان را و تمامت مهمات و مصالح آنرا به عهده امانت و دیانت خود مفوض دارد، و ترتیب اشربه و ادویه و معاجین مر کبّه بفرماید، و حال بیماران و وضع رنجوران به بیند، و قرآش [۲۵۸] و جواب و طبخ و شربت و مر کب [۱۲۱] نصب

۱- کویا و بواب، که وقف نامه رشیدی ص ۱۸۸ آمده است.

کند، و از ادویدای که وجود آن متعذر باشد مثل طین مختوم و روغن بلسان و ساذج
 هندی و تریاق فاروق و آب جمذ طلب دارد، تا بر مقتضای مفصل مشارالیه نقل آن
 بقعه گردد، و حساب موقوفات [142 a] و محصولات آنجا را به حضور ارباب خبرت
 بفرماید، تا اگر دتھمت بردامن عصمت او ننشیند. سبیل حکام و قضاة و صدور و اعیان
 و ارباب و اهالی بلده مذکورہ آنست کہ خدمت مولانا را معزز و محترم دارند،
 و در هر چه به رضای او باشد [۲۵۹] به قدر مقدور میسور هیچ دقیقه‌ای مهمل
 نگذارند، و تمامت موقوفات و رقبات و جملگی محصولات به تصرف مولانا و
 کماشتگان و عمال او باز گذارند، و مشارالیه را متولّی آن اوقاف و طبیب آن
 دارالشفاء و نصب ما دانند، و عنایت و اھتمام ما به انتظام امور او شامل و موفور
 شناسند، و از حاصل قریه زاهد آباد به رسم ادرار ۵۰ جریب غلہ بالمناصفہ و دو
 ہزار دینار اقچہ تسلیم دارندگان مشارالیه کنند، و این عارفہ را ادرار مؤبّد مخلّد
 دانند. و چون جناب مولوی انتظام امور آن بقعہ پدھد، اجازت است کہ باز متوجّہ
 دارالسلطنۃ تبریز گردد. می باید کہ در وقت ہر اجعت خدمت او بہ نوعی کنند کہ
 تا گاہ ممات از شایبہ فقر معرّا و از غائلہ عناء مبرّا باشد، و آفتاب معاش او از کسوف
 افلاس مصون و ماہ انتعاش او از [142 b] خسوف تنگ دستی مأمون ماند. تا نسیم
 عنایت ما بہ نفحات عاطفت و نفحات رأفت گلزار مآرب و مرغزار مطالب ایشان
 را نضارتی تازہ و طراوتی بی اندازه دھد. [۱۲۱ پ] برین جملہ بروند، و چون
 بہ علامات ما موشح گردد اعتماد نمایند. تحریر آفی سنہ تسعین و ستمایہ بمقام قیصریہ
 روم والسلام.

(۴۴)

مکتوب که به فرزند خود امیر محمود حاکم کرمان نوشته است
در باب خواجه محمود ساوجی

فرزند اعز اکرم محمود دیده‌ها بوسیده ، معلوم کند که درین وقت معتمد
خواجه محمود ساوجی که از جمله هواخواهان صادق الاخلاص و زمره بندگان
[۲۶۰] واجب الاختصاص ماست و به ذهن نقاد و طبع وقاد و رای رزین و عقل متین
معروف و موصوف ، و در اطراف لیلی و آناء النهار به وظایف دعای مزید دولت و
بختیاری و دوام عظمت و کامکاری مامواظبت می نماید ، و مدتی مدید و عهدی بعیدست
که حلقه بندگی ما در گوش و طراز چاکری ما بردوش دارد ، پیوسته می خواهد
که نام نیکوی ما به عالم و عالمیان رسد تا به واسطه دفع ظلم و فساد و رفع بغی
و عناد قصور مملکت معمور و ریاض معدلت مغمور باشد. [143 a] و چون میانه ما
و سلطان علاءالدین پادشاه هند طریق موذت و محبت مسلوک است و قصاد و ایلچیان
متردداند ، بنا برین مشارالیه بدان طرف فرستادیم ، تا آن فرزند آنچه وظیفه
باشد اشفاق و عنایت ازو دریغ ندارد ، و نوعی کند که خوشحال و فارغ بال متوجه
دیارهند گردد ، و به امل منفسخ و قلب منشرح ضبط معاملات و نسق املاک آنجایی
کرده ، ادرارات سلاطین عظام و ملوک کرام که به جهت ما کرده اند بستاند ،
و رجوع کند. می باید که بر ملوک کیچ و مکران منشوری با حبور بنویسد که:

۱-۲: دفع

مشارالیه نایب ماست و به انواع اصطناع [۱۲۲ ر] و آثار اجتهاد مشهور و به سوابق مناصحت ولو احق مـ لازمیت موصوف، و چون آفتاب در غایت ظهور و اشتہارست، و از شرح و بیان مستغنی، و به نزدیک ما روشن و معلوم و مقرر و مفهوم کہ تا او در ممالک بسیطہ ما دست از آستین تدبیر و شہامت و نفاذ امر و صرامت بیرون کردہ مصالح امور جمہور انتظام دادہ، و افاصلی و ادانی کمر طاواعت بر میان جان بستہ، و آثار کفایت او در نظم امور و سدّ ثغور [۲۶۱] تا انقراض [143 b] اعوام و شہور بر صفحات ایّام و دہور مذکور و مسطور خواهد بود، لاجرم روز بروز منظور عنایت و ملحوظ عاطفت ما گشتہ بہ اصناف تربیت مخصوص می شود. وظیفہ آنکہ او را علوفہ و الاغ دادہ منزل بہ منزل بہ سرحدّ سند رسانند، و نوعی کنند کہ شکر او بہ سمع ما رسد.

دیگر

معلوم کند کہ از آن روز کہ ما بر مسند وزارت و صدر صدارت بہ امر ونہی و حل و عقد و ابرام و نقض و بسط و قبض و عرفع و خفض و اجلال اولیاء و اذلال اعداء و صیانت مخلصان و اہانت معاندان مطلق گشتہ، نیت و عزیمت ما آنست کہ بندگان قدیم را بہ انواع تربیت و اصناف عنایت و عاطفت ملحوظ گردانیم. درین وقت خواستیم تا او را بہ مزید عاطفت و عوارف بہ تجدید مخصوص کنیم، و از صدقات و مبارّ بہ رسم ادرار از حاصل کرمان و جہی تعیین کنیم کہ در حق اولاد و اعقاب او « ماتوالد و اوتنا سلوا» عارفہای مجری و صدقہای ممضی باشد. مقرر داشته و تعیین کردہ آمد کہ ہر سال از استقبال سنہ ثمان^۱ و سبعمایہ از محصولات ولایات بلدہ مذکور بدین موجب: [۱۲۲ پ]

۱- م: ثمانین

تصرف نماید، و به اخراجات ومصالح خویش مصروف دارد. متصرفان ولایات مذکورہ ہر سال این مقدار بی قصور و احتباس تسلیم و کلائی او نمایند، و پروانہ [۲۶۲] جدید و برات نو طلبند، و بہ قبض و کلائی او اکتفاء نمایند، و این ادرار را بر فرزندان و فرزندان فرزندان «اولی ان یرث اللہ الارض و من علیہا و هو خیر الوارثین»، انعام مدام و ادرار ما کلام دانند، و هر کہ تغییر و تبدیل و تنقیص بدین صدقہ و عارفہ راہ دہد، «فعلیہ لعنۃ اللہ و الملئکة و الناس اجمعین». فمن بدله بعد ما سمعہ فانما اثمہ علی الذین یتدلونہ، ان اللہ سمیع علیم». همکنان برین بروند، و اعتماد نمایند، و ازین فرمودہ عدول نجویند و السلام.

(۴۵)

مکتوب که بر فرزند خود پیر سلطان نوشته است
در آن وقت که حاکم گرجستان بود در باب توجه پادشاه سعید
به طرف شام و سفارش رعیت آن طرف با اشارت کرده است

فرزند دلبد به جان پیوند پیر سلطان طال عمره بداند^۱ که نهضت رکاب
(144b) همایون و سده ایلخانی و حضرت سلطانی به صوب دیار شام و مصر معطوف
است، و جماعت امرای مغول منگوبوقا و هوکاجی و قتلغ شاه و چیچایک^۲ [۲۶۳]
و کیتبغا^۳ و ارمشی^۴ (؟) و قمرمشی^۴ (؟) و طغان و تقی نویان و بقره نویان^۵ با صدویست
هزار مرد کار زار همه باتیغهای آبدار و نیزه های خون خوار [۱۲۳ ر] متوجه گرجستان
گشته تا یاسامشی جماعت عصاة و زمره بغاة که در قتل جبال و لم تلال سینسون و
ابخاز و طرابزون متحصن گشته اند فرمایند، و همه را در ربقه بندگی و اخلاص در
آرند، و به ملاحظیه از آب فرات عبور کرده احشام شام را که در ولایت لارنده چراگاه
ساخته اند همه را طعمه سیوف و لقمه حتوف سازند، و جمع مخاذیل که از جاده و
داد و منهج اتحاد بیرون رفته اند دست تغلب و تسلط بر ایشان دراز کنند، و زرع آمال^۶

۱- م: بداند.

۲- م بی نقطه، در تاریخ غازانی ص ۱۲۷ و ۱۳۰: چیچاک

۳- م: کتبغا، تاریخ غازانی ۱۲۹: کیتبوقا.

۴- م: قرمتی.

۵- م: تقی تومان و تقر تومان. ۶- م: و آمال.

ایشان که در مزرعهٔ اقبال به حد کمال رسیده است مجموع را به داس ادبار و منجل خسار بدروند، و آتش ظلم و فساد در انحاء و ارجاء بلاد ایشان برافروزند، و تمامت اسقاع (؟) و ارباع آن طایفه که [۲۶۴] نمونه‌ای از «جنات تجری من تحتها الانهار» تواند بود به‌هاویۀ هوان و آتش احزان بسوزانند، (145a) و خطاب باعتبار «فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین»، به گوش هوششان رسانند، و به غریب کوس گوش کیوان که بر گوشهٔ ایوان آسمان ساکن است کرگردانند، و به زفیر نفیر «ونفخ فی الصور» دلیران رجال و فحول ابطال احوال روز قیامت بدان جماعت نمایند، و چندان خون بر کرهٔ هامون بریزند که خاک پاک با همهٔ غزارت از حکم طهارت بیرون شود، و آب فرات با وجود صفا از دماء اعداء مکدر گردد، و به بندگی حضرت در بلدهٔ حلب ملحق گردند. می‌باید که آن فرزند نگذارد که بر عجزه و مساکین و رعایای تفلیس و ولایات او ظلمی صریح و جوری فسیح رود. و اگر چنانچه امرای مغول از جادهٔ عدالت به سبب جذب منفعت [۱۲۳پ] خود یک سر موی پای بیرون نهند، اعلام ما کند تا ما به وجه احسن و طریقهٔ اجمل به دفع ایشان مشغول گردیم. و چون امراء مذکور از ولایت آن فرزند عبور فرمایند؛ خود در اسرع اوقات و اعجل ساعات با عساکر و احشام گرجستان از راه بلدهٔ ماردین متوجه قلعهٔ رها گشته، با سلطان ماردین و حسن کیف و ملوک دیاربکر و امیرستای و اسیر طخطاخ و لشکر بغداد و خوزستان و فارس (145b) و لرستان ملحق گردد، و توقف نماید تا رسیدن ما. و حکومت گرجستان را به نایب خود خواجه معین الدین سعیرتی نفویض کند، مشروط بر آنکه [۲۶۵] پیوسته به اظهار معدلت و اشاعت نسیف مشعوف و مشغول باشد، و رعیت را به زراعت و عمارت مشغول دارد، و در کنف راحت و ظل استراحت

۱- م: بالصور

ایشان را پیرو راند ، تا موجب استدامت دولت و استزادت حشمت ما گردد ، و سبب
استحکام قوایم سریر سلطنت و دعایم قصور مملکت باشد . والسلام علی من
اتبع الهدی .

(۴۶)

مکتوب کہ بر شیخ صفی الدین اردبیلی قدس سرہ

نوشتہ شدہ است

تھیانی چون ہواۓ بہشت عنبر سرشت، و دعوائی چون نسیم گلزار مشکبار
می رسام، و چون زبان از حکات شکایت فراق و قصہ غصہ اشتیاق قاصرست در آن
شروع نمی کنم.

شعر

بطیرنی شوقی و کیف اطیر فان جناحی بالفراق کسیر
اذا جاش جیش الشوق من کل جانب فمالی سوی فیض الدموع نصیر
فیارب قرّبنی الی قدوة الوری فانت علی تیسیر ذاک قدیر

[۲۶۶] [۱۲۴ر] و ازباری، عز شأنہ اسباب مواصلت و مصاحبت آن طوطی
شکرستان براءت [146a] و بلبیل بوستان فصاحت، سالک مسالک تحقیق، مالک
ممالک توفیق، بانی مبانی ایوان جلال، مستحکم اساس فضل و کمال، کاشف اسرار
قرآن، خلاصہ نوع انسان، قطب فلک ولایت، مهر سپہر ہدایت، شجرہ ثمرہ
شجرہ فتوت، حامی بیضہ دین، حارس ملک یقین.

نظم

یارب تو مرا بہ طلعت او ہر لحظہ زیادہ کن محبت

۱-م: کبیر.

وین خشک نھال خاطر م را کن تازہ بہ آب وصل و قربت

بعد از آن بہ سمع مبارک مخدومی می رسانم کہ بحمد اللہ و حسن توفیقہ کہ نھال دولتم در ریاض جھان از حیاض احسان سیرا بست ، و زلال نعمتم در جو بہار روزگار از شوایب ا کدار مصفی ، و کسوت فخار و لباس وقارم بہ طراز «وعلمک مالم تکن تعلم» معلّم و سفیر ضمیرم بہ الہام «وعلمناہ من لدنا علما» ملہم ، و خلوت خانہ دلم بہ ورو وصال و شہود جمال «ارنی انظر الیک» منور ، و دماغ جان و مشام روانم بہ نسیم عبہر شمیم «فمن اھتدی فانما یھتدی لنفسہ» معطر ، و فرق فرقد سایم بہ قاج و «لقد کر منابنی آدم» متوج ، و طاق فلک رواقم (146b) بہ کتابہ «ورفعناہ مکانا علیا» موشح .

بیت

[۲۶۷] بحمد اللہ کہ در بستان دولت درخت بخت من دارد طراوت

اکنون ہمگی ہمت بر آن موقوف ، و تمامی نہمت بر آن مصر و فست کہ رنجوران مرض محن و سوختگان آفتاب احن را بر مقتضای «احسن کما احسن اللہ الیک» بہ شربت عنایت و ظل رعایت از حال اعتلال بہ حال اعتدال آوریم ، و گماشتگان بوادی پریشانی و لب تشنگان قفار سرگردانی را بر موجب «وانجینا موسی و من معہ» بہ ما من راحت و مسکن استراحت رسانیم ، [۱۲۴ پ] و بہ شکر شکر [و] اشکر و انعمہ اللہ ان کنتم ایّاہ تعبدون» مذاق اہل وفاق را شیرین کنیم . و چون ما را از خلعت خانہ «و فضلناہم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا» تشریف شریف اقبال و کسوت بانصرت آمال پوشانیدہ اند ، و فضیلتی ظاہر و دولتی باہر و نعمتی بھی ورتبتی قوی دادہ از غمام خود بہ ہر یک از ابنای ایّام فطرہ ای رسانیم .

نظم

نماند حاتم طایی ولیک تا بہ ابد بماند نام بلندش بہ نیکویی مشہور
زکات مال بہ در کن کہ فضلہ رزرا چو باغبان ببرد بیشتر دھد انگور

[147a] وپیش از آنکه زلازل فناء و فوات و صدمات هجوم هادم اللذات اساس زندگانی و بنای شادمانی ویران کند، و جوهر اسطغسی و هیا کل حسنی و مادة هیولایی و تر کیب [۲۶۸] جسمانی باطل گرداند، و اعضای آلی را در معرض اضمحلال و تلاشی اندازد، و به حکم «المرء یفنی و الثناء یبقی» خبر خیر و نام نیک و آثار پسندیده یادگار گذاریم.

شعر

لیس یبقی علی الجدیدین الا عمل صالح و ذکر جمیل

بیت

نه سیم بماند و نه گوهر نه تخت بماند و نه کشور
 زربخش که سیم و زر نماند جز نام نکودگر نماند
 و از حبابیل خدیعت و فریب شیطان لعین که دشمن دین و خصم مبین است که
 «ان الشیطان کان للانسان عدواً مبیناً» محترز باشیم، و منطقه مطاوعت و اذعان و
 گوشواره متابعت و فرمان یزدان در میان روان و گوش جان بندیم و نهیم، و در افشای
 ثنای جمیل و اقتنای ثواب جزیل بر حسب آیه [۱۲۵] و «من اراد الاخرة و سعی
 لها سعیها و هو مؤمن فاولئك کان سعیمهم مشکوراً» بر قدر [147b] جهد و طاقت و وسع
 و استطاعت هیچ دقیقه‌ای مهمل نداریم.

درین وقت به جهت خانقاه مخدومی که مطرح انوار هدایت و مظهر اسرار
 ولایت است، اندک وجهی بر ولایت مذکور حواله رفته، تادر [۲۶۹] لیلۃ المیلاد
 رسول الله، صلی الله علیه و سلم، سماطی سازند، و اعیان جمهور و صدور^۱ اردبیل حاضر
 گردانند، و سماعی صوفیانه بفرمایند، و عند الفراع این درویش دلریش را بددعای
 خیر یاد کند. و مفصل حوالات مذکوره بر حاصل املاک غازی و رشیدی ملکی و

۱- م: اعیان و جمهور صدور

ضمانی کہ ملکی حلال و مالی بی وبالست حوالت رفتہ است بدین موجب:

[۲۷۰] خلخال

الحنطہ

۲۰ جریب

غنم
۱۰ رؤس

شہادہ رود

الحنطہ

۲۰ جریب

السمن
۱۰۰ من

الغنم
۱۰ رؤس

دریغ (؟)

[۱۲۵ب-148a] الحنطہ

۳۰ جریب

السوز
۳۰ قطعہ

الدجاج
۱۰۰ قطعہ

السمن
۵۰ من

۱۰ رؤس

استہارہ

الوز

السمن

الدجاج

ارزن^۱

البياض

۳۰ قطعہ

۵۰ من

۱۰۰ جریب

۱۰۰ جریب

[۲۷۱] جیلان

الوز

الدجاج

ارزن^۲

البياض

۱۰۰ قطعہ

۳۰۰ قطعہ

۲۰۰ جریب

سراو

عسل

مصل

البقر

الغنم

السمن

الحنطہ

۱- ج : الارز.

۲- ج : الارز

۵۰ جریب ۱۰۰ من ۲۰ رؤس ۱۰ رؤس ۱۰۰ من ۲۰۰ من

پیش _____ کین

الحنطه ۳۰ جریب بقر ۱۰ رؤس غنم ۳۰ رؤس عسل ۱۰۰ من

دجاج ۱۰۰ قطعه الوز ۳۰ قطعه

[۱۲۶ر-۱۴۸b] اردیپ _____ ل

غنم ۵۰ رؤس بقر ۱۰ رؤس سمن ۱۰۰ من مصل ۱۰۰ من

[۲۷۲] تب _____ ریز

حواله شربتخانه خاصه

قند ۴۰۰ من نبات ۱۰۰ من کلاب ۳۰ فاروره

حواله انبار خاصه

عسل ۵۰۰ من دوشاب الف من لبوب ۲۰۰ من

حواله خزینه خاصه

نقدا ۱۰ الف دینار عنبر ۵۰ مثقال مشك ۵۰ مثقال عود به جهت بخور ۱۰۰ مثقال

جهة اخراجات دیگر به جهت حلاوات

[۱۲۶پ-۱۴۹a] به کرم معذور فرمایند و بعدعاء مارا یاد آرند والسلام. [۲۷۳]

(۴۷)

مکتوب کہ ملک معین علا الدین پروانہ ارزم بہ خواجہ

رشید الدین نوشتہ است

وظایف دعاہای مستجاب و صحایف ثناہای مستطاب بہ حضرت آسمان شوکت
فلک صولت ، دستور اعظم ، سلطان الوزراء فی الخافقین ، آصف الوقت ، افلاطون
الدھر ، [۲۷۴] مخدوم جہانیان رشید الحق والدنیا والدین ، خلد اللہ تعالیٰ فی الخافقین
ظلال جلالہ الی یوم الدین بحق محمد والہ الطاہرین ؛ بعد از رفع خدمات و دعوات
انہاء می رود کہ این چاکر مخلص تا از حضرت ، باشوکت آصفی دور شدہ کووس^۱
نصص ہجران و اقداح حوادث دوران «جرعہ بعد جرعہ» نوشیدہ ، چنانچہ شاعر گوید:

شعر

رمانی^۲ الدھر بالازراء حتی فؤادی فی غشاء من نبال
فصرت اذا اصابتنی سهام تکسرت اللصال علی النصال

چہ نفس ضعیف و تن نحیف بہ انواع حمیّات و اصناف بلیّات بہ امراض مختلفہ
«ساعۃ فساعۃ» از قوت ناطقہ زبان شکایت کردہ ، چہ باوجود بی تیماری [ع]
چون بود بخت مرا بیداری

نہ قوت ماسکہ در علت [149b] و نہ امید صحت، در کلبہ ای [بہ] بلدہ ارزنجان

۱- م: کووس.

بر آتش امراض گدازان و سوزان، و چون شمع از حرارت طبع در یرقان، و با وجود این همه «کشاة بین کلبین» در میان امرای ترکان که محض تلبیس و معاون ابلیس اند بر طریق تمئی از شدت تعدی می گوید که [۱۲۷ ر] «یالیتنی کنت ترابا»! چه نسبت مخالف و مضادت این امرای طافی عاجلا وءا کرجتج آجلا به لسان حال از فحوای مقال می شنود که «ظهر الفساد فی البر و البحر».

بیت

[۲۷۵] گرمخالف خواهی ای عیسی بیا از آسمان

ور موافق خواهی ای دجال یکره سر بر آر

چه ابتدای علت مخالفت ایشان آنکه جناب امیر شمس الدین محمد ترکمانی، لا وفقه الله تعالی! به سبب کینه امرای جتج که دینه سینه او بود «تارة بعد الا ولی و کرّة بعد الاخری» به طریق بلدة ارزنجان که «جنات تجری من تحتها الانهار» نمونه ای از آن تواند بود تردّد می فرمود، علی الخصوص در موضع بی بیرت که مقرّ خصمان دین و دولت و مستودع ارباب ضلالت است نزول کرد. «وتلك القرى اهلکنا هم لما ظلموا» آن مواضع را به کلی بایر گردانید، و عسا کر مقهوره خود را چون بنات [150 a] النعش متفرق گردانید، و خود به نفس اماره «امارة بالسوء» متصدی اموال بلوکات گشت، تارة بر سبیل برات و تارة بر سبیل غار [۱] ت استیفاء و استیصال کرد، و آتش «یوم یفر المرء من اخیه و امه و ایبه» در خانه مظلومان و کاشانه محرومان انداخت، و مجموع ولایات را [۲۷۶] از حد اصنوف^۱ ناعن طاب بایر و خراب گردانید، و بر موجب «فجعلناه^۲ هباء منثوراً» اکثر بلاد ربع مسنون را از

۱- ج: اصوب

۲- م: وجعلناه

کسوت عمارت و لباس رعایت عاری کرد ، و اهالی روم را از نعمت حیات محروم ،
 و از حیث جهان معدوم گردانید ، و کشته زار امیدایشانرا به داس عناد حصاد فرمود ،
 [۱۲۷ پ] و در هتك استار و فتق احکام شرع مختار ید بیضاء نمود ، و جبال طرا بزون
 را سریر دولت و متکای حشمت ساخت ، و زاویه حضرت شیخ آفاق ، افضل السالکین
 علی الاطلاق ، قطب الاقطاب الذی خضعت لعزته الرقاب ، شیخ شهاب الملة والدین
 ابی حفص عمر السهروردی « قدس الله سره » که محمد خوارزمشاه ساخته بود برید
 « عسا کرهم الکفرة » ویران و مندثر گردانیده ، و مشایخی که سگان آن زاویه بودند
 که « الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون » [۲۷۷] [150 b] صفت
 ایشانست ، و دایم به تلاوت قرآن مجید و تفسیر حدیث مشغول بودند مجموع در
 قید اسروغلّ ذلّ مأخوذ کرد ، و شیخ مجدالدین که سر حلقه آن جماعت و سر
 جمله آن زمره بود به ضرب چوب هلاک کرد . و چون مدت دولت ترا کمه متمادی ،
 و اوان اقبال ایشان متباعد گشت امرای جتج^۱ بر مقتضای « حسد اعند انفسهم » در
 حشمت و جاه ایشان حسد بردند ، و یا جمعی غفیر و جمعی کثیر برایشان شبیخون
 آوردند ، و جناب شمس فلك نحوست ، علیه اللعنة و العذاب ! منهزم شد ، و امراء
 جتج^۲ نیز دست تعدی دراز کردند ، و در خرابی ید بیضاء نمودند ، و آنچه از شتوی
 مانده بود به تاراج بردند ، و صیفی را پایمال ثور و حمل گردانیدند ، و ولایت را
 به کلی از نخم و عوامل مستأصل گردانیدند ، تا آنگامی که رایت اقبال و اعلام آمال
 در اهتزاز آمد ، و آفتاب سعادت از مشرق هدایت طالع گشت . نوین اعظم عدل
 تقی نویان که به جانب روم اعلی رفته [۱۲۸ ر] بود به جهت قتل کفره و فک اسراء
 مسلمانان و ستادن جزیه ، مصراع

۱- م بی نقطه

۲- م بی نقطه

به طالعی که تولا کند بدو تقویم

با سپاهی انبوه، شهاب رجم ثریا گروه، سیل نهیب، دریا شکوه، یاجوج فوج، طوفان موج، در شهر ارزنجان نزول کرد، [151 a] و اعداء که «نحن اولواقوة و اولوا بأس شدید» می خواندند همه را به تیغ تیز و خنجر خون ریز چنان دمار از روزگار بر آورد که کرد [۲۷۸] وجود ایشان از مرکز خاک به محیط افلاک رسید، و ملقن به دولت آیت «فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین» به گوش عالم و عالمیان رسانید، و رعیت که از نهیب و بیم در اوطان خود مقیم نمی توانستند بود اکنون در مامن امن و امان آسایش گرفته اند، و به دعاء مشغول اند، تا مخفی نماید. رایات وزارت تا روز قیامت افراشته باد! و چشم اعداء به خاک ندامت انباشته!

نظام

تا بود خوردشید تابان مستنیر تا بود گردون گردان مستدیر
باد بر حسب مرادت روزگار دولت باقی و عمرت پایدار

۱- م: برو
۲- م: رسانیدند

(۴۸)

مکتوب که ملک علاءالدین از هندوستان در جواب

مکتوب به خواجه رشیدالدین علیه الرحمة

نوشته است و باتبریکات فرستاده بود

بسم الله الرحمن الرحيم

نظم

نامه‌ای خواندم که بوی جان ازو آثار داشت

همچو زلف دلبران آثار خط یار داشت

هم سواد او مثال طره جانان نمود

هم بیاض او نشان عارض دلدار داشت [۱۲۸پ-151b]

هر شکن کزوی گشادم بوی مشک آمداز او

گویا از مشک سوده خط او آثار داشت

«ابی القی الی کتاب کریم»

نظم

[۲۷۹] دی به صحرا برون شدم نفسی

تا تفرج کنم بیاسایم

جانم از زنگ [غم] زدوده اشود

دل را علیل و دیده را کلیل یافتم

۱- م: زنگ سوده

شعر

وکلّ نار فمّن اکباد ناقدحت وکلّ ماء فمّن احداقنا جار^۱
این را جز باد بردل نمی گذشت ، و آنرا جز آب در چشم نمی آمد ، یکی
مخزن شررویکی معدن درر گشته .

شعر

فؤاد بنار الوجد والشوق محرق و جفن بامواج المدامع^۲ مغرق
ناگاه قاصدی خجسته پی قرخ فال را دیدم که چون آفتاب سرور از مشرق
حبور لایح شد ، و خطاب مستطاب آن جناب که سرمایه زندگانی و ماده بهجت و
کامرانی بود به من داد ، و به وسیله این سعادت صبح کامرانی طلوع و بهار شادمانی
رجوع کرد ، و نهال اقبال سر سبزوریان^۳ گشت.

نظم

[152a] فقلت له اهلا وسهلا ومرحبا بخیر کتاب جاء من خیر کاتب
واذغایت فرح بردیده رمددیده مالید، واز نکایت «وابيضت عیناه من الحزن»،
[۱۲۹] رهید ، الطافی که آن خداوند زمان و مخدوم جهانیان درباب این محبت
دولت خواه فرموده بودند و تبرکات غریب که فرستاده بهاضعاف و آلاف مقابله افتاد.
آری از آن دریای عطاء و کان سخاء تمام ملوک عظام و مجموع صدور کرام به نواله
نوال و زلال اقبال رسیده اند .

[۲۸۰] شعر

مدحت جود و وصف احسانت همه را قوت جان وورد زبانت

۱- م: جاری

۲- م: المداع

۳- م: اقبال سبزوریان

و بدان سبب اسباب مراد آن استظهار چون دور فلک بی پایان ، و آفتاب اقبال آن بزرگوار از مشرق کمال تابانست ، و پیوسته به مهمّات صغار و کبارا بنای روزگار قیام می نماید ، و به برّ مزاج خستگان و جبراعضای شکستگان اقدام می فرماید ، و ملهوفان و مظلومان را در حصن مرحمت و کنف شفقت می پرورد ، و گرفتاران مضیق حرمان را از دام ضراء و قید باساء خلاص می بخشد ، و غریقان دریای وحشت و لجه دهشت را به زورق احسان و مرکب امان از ورطات ملمات نجات می دهد ، و جمعی که به وسایل تملق تعلق ساخته اند و به لباس تلبیس و تزویر بکر ضمیر [152h] و عروس تدبیر خود را آراسته اند ، همه را در چاه خسار و حبس انکسار دمار از روزگار بر می آرد ، و همواره می کوشد که ضعفاء و فقراء بر بستر آسایش آرامش^۲ یابند ، و بر مسند راحت استراحت کنند. و به جهت ضبط مملکت و انتظام سلك سلطنت میان پادشاه خود و سلطان علاءالدین به اصلاح ذات البین و رعایت احوال جانبین می کوشد و می خواهد [۱۲۹پ] که جهانیان [را] از فیض این دو دولت مغمور و از یمن این دو بزرگوار روزگار مغمور^۳ گرداند .

نظم^۴

از آن شد ابر در عالم جهانگیر که اطفال بباتی را دهد شیر
وزان نام سهی سروسر که اندازد گیارا سایه بر سر
[۲۸۱] دیگر شکایتی که در آن ملاطفه لطیف و مشرفه شریف مدرج فرموده
بودند در باب تقصیر مکاتبات و تحریر مراسلات ، عجب که آن دستور آصف مکنت
و آن آفتاب فلک رتبت ، و آن منبع زوارف عوارف^۴ و آن فیاض دریای عطاء این معنی

۱- م : برو

۲- م : و آرامش

۳- م : معمو

۴- م : زوارف و عوارف

تصور فرمود که :

شعر

اذا لم يكن بيني وبينك مرسل فريح الصبامني اليك رسول
حق عليم است که همواره به نشر ثنا خوانی و دعا گوئی مشغول است. [153a]
واگر چنانچه تقصیری در کتابت رقاع و تقریر شوق والتیاع می افتد به سبب آنست
که شرم میدارد که نم چشم قلم دوزبان به سوی چشمه حیوان فرستد ، و نیز محترزست
که مبادا که از کثرت مکاتبات و تواتر مراسلات خاطر عاظر ملالت گیرد ، و ضمیر
منیر از تکاثر مخاطبات کلالت پذیرد . ان شاء الله تعالی که اسباب ملاقات که دوحه
ازهار مرادات و روضه انوار مسراتست به زودی روزی باد ، و زلال وصال آن ملک
خصال به خوبتر و جهی مهیا ! «ما یفتح الله للناس من رحمة فلامسک لها» ، بیاض ایام
و صفحات شهور و اعوام به توفیق احکام مخدوم مرقوم باد ، و جواهر مراد در سلك مراد
منظوم ! سواد عرصه اقالیم عالم و بلاد رقعہ [۱۳۰ ر] ممالک بنی آدم مراکز اعلام
بندگان در گاه و مضارب خیام مقربان حضرت باد ! ومدت وزارتش مقرون به امتداد
لیالی و ایام ! بالنبی و آله الکرام . والسلام .

فصل بالخیر که در ضمن مکتوب نوشته بود

دیگر اندک سوغاتی به خدمت فرستاده ، متوقع است که به نظر قبول ملحوظ

فرمایند بدین موجب :

[۲۸۲ - ۱۵۳b] مفصل

سوغات که به دست تجار به بندر بصره فرستاده شد

اقمش

۳۵۵ قطعہ

ابراد

کنبایتی

۱۰۰ قطعہ

سفیدبار

مع اختلاف انواعه

۲۰۰ قطعہ

صوف

منسوج ازیشم (؟) ماہی زیرہ

۵۰ قطعہ

اطلس

مشکی

۵۰ قطعہ

جواہر

۷۷ قطعہ

یاقوت

رمانیہ، ایض، کحلی، اصغر

[۲۸۳] الماس

به وزن مختلف

۲۲ قطعہ به وزن نیم مثقال، به وزن یک مثقال، به وزن نیم مثقال، به وزن یک مثقال

۵ قطعہ ۱۰ قطعہ ۲۰ قطعہ ۲۰ قطعہ

[۱۳۰ پ. ۱۵۴ا] عطریات

کافور

زباد

مشک

عنبر

جودانہ

الفی مثقال

تبتی

سارا

الف مثقال

الف مثقال

الفی مثقال

عرفہ

صندل

عود

گل کینی

مقاصری

قمہری

۵۰ من

۱۰۰ من

۱۰۰ من

۲۵۶

حیوانات

جلیلہ ۳۰ عدد

طاوس	سارو	طوطی
۴ عدد	۴ عدد	۱۰ عدد
		سفید سیاہ سرخ سبز
		۲ ۲ ۲ ۲
[۲۸۴] زاغ ہندی	سنگ	خرعتابی
سرخن گوی	سر	
۳ عدد	۴ عدد	۱

مربیات

۲۷۰ من

مربا	ہلیلہ	انبہ
زنجبیل معطر	کابلہ به عسل خیار چنبر پروردہ	مربا
۵۰ من	۵۰ من	۵۰ من
[۱۳۱-۱۵۴h] مجدیہ (؟)	جکی	تمر ہندی
مربا	یکی مربا	تازہ مربا
۵۰ من	۵۰ من	۵۰ من

[۲۸۵] عقاقیر

۲۲۸۲ من

وادویہ مفردہ

زنجبیل

بندق

قصب الذریرہ

سازج

ہندی

۱- ۲: م
۲- الذیرہ (بی نقطہ)

۱۰ من	۲۰ من	۷۰ من	۳۰۰ من
فلفل	کبابه	قرنفل	دارصینی ^۱ صینی
۳۰۰ من	۲۰۰ من	۳۰۰ من	۱۰۰ من
فوفل	هیل	فاقله	جوز
۲۰۰ من	۱۰۰ من	کبار و صغار	بوا
خیار	شاه صینی	شیطرج	مار
شمبر	برین (?)	هندی	۱۰۰ من
۲۰۰ من	۲۰ من	۳۰ من	۱۰ من
[155 a] سنبل	ورق طنبول	دواله	آب
۳۰ من	یابس	۲۰ من	جمه جاوید
[۲۸۶ - ۱۳۱ پ] ریوند	۳۰ من	ع	۱۰ من
خاص صینی	خیار شمبر منزوع النوايك مرطبان	۲۰ من	۲۰ من
۳۰ من			
کشو			
به جهة دفع کلف و دست شستن به گل کیتی			
و گل جنبه پرورده			۵۰ من

۱- م: حی

۲- م: بواهیل بوا

مفترشات

۱۴۰ قطعہ

ج	بال	مت
خواب قطع بروجی منقش	منقش بروجی	منقش
۲۰ قطعہ	۴۰ قطعہ	۳۰ قطعہ

نسطع
يك روى بزم شاہی منقش
۵۰ قطعہ

بزرگ	کوچک
۳۰ قطعہ	۲۰ قطعہ

[۲۸۷ - 155 b] ادھان

۱۰۰۰ (؟) فارورہ

روغن	روغن	روغن	روغن
چنبہ	کازی	قرنفل	چنبہ
۲۰ فارورہ	۱۰ فارورہ	۳۰ فارورہ	۲۰ فارورہ
[۱۳۲ ر] روغن		روغن	
کافور		گل ہندی (؟)	
۵۰ فارورہ		۲۰ فارورہ	

اوانی

۷۱۳ (؟) عدد

ذہب

۱۳ عدد ۳۵۰۰ مثقال

پیشہ	طباق	قدح	طشت
سوز عمل بنگالہ	۱	۴	و آفتابہ
۱			۱
الف مثقال	۵۰۰ مثقال	الف مثقال	الف مثقال

[۲۸۸] صینیہ

۵۰۰ عدد

شاہ

کاسہ منبت

۵۰ عدد

قدح

لاجوردی

۱۰۰ عدد

[156 a] صحن

لاجوردی

۱۰۰ عدد

نیم صحن

لاجوردی و غیرہ

۵۰ عدد

صراحی

لاجوردی محرر بظلا

۱۰۰ عدد

شربت

ملون ہفت رنگ

۵۰ عدد

[۱۳۲ پ] اوانی مکعب

۵۰ عدد

مآکولات

محلازلات (۲)

۳۰ مرطبان

زنجبیل قرنفل قرفہ^۲ لیموبہ ادویہ حارہ انبہ

۵ مرطبان ۵ مرطبان ۵ مرطبان ۵ مرطبان ۵ مرطبان ۵ مرطبان

۱- گویا محلات

۲- م: فرقہ

[۲۸۹] فواکه

قند نارگیل	یابسہ	خیار شنبہ	تمر ہندی
۲۰ من	نارگیل ۳۰۰۰ عدد	۲۰۰ من	۵۰۰ من

[156 b] اخشہ اب

وعظام کہ بہ جهت عمارت خاصہ فرمودہ بودند

۶۰۱۰ من

دندان شیر ماہی	عظام	اب	اخشہ
۵۰۰ من	منقار سمندر ۱۰ من عاج ۵۰۰ من	آبنوس الف من	ساج ۳۰۰۰ من صندل سرخ الف من

(۴۹)

[۱۳۳ر] مکتوبی^۱ که بر فرزند خود امیر محمود
نوشته است در وقتی که در کرمان به علم تصوف
مشغول بوده است

بدان ای فرزند! اسعدہ اللہ تعالیٰ! کہ اوّل امری کہ لازم و اول فرضی کہ
واجبست بر مرید طلب استاد کامل و شیخ عالم عامل است کہ او را بہ تہذیب اخلاق
و طیب اعراق رهنمایی کند، و نفس او را بہ نہ خصلت محمودہ کہ از سیر مرضیہ
اولیاء و خصال پسندیدہ [۲۹۰ - 157a] اوصیاء است مزین سازد، تادم از عرفان و توحید
و وجدان و تجرید تواند زد.

نظم

آخر این علم کار بازی نیست	علم دین پاری و تازی نیست
تازی و پاری چه آموزی	زین دو معنی چه مایہ اندوزی
علم دین جوی و سرفرازی کن	ترک این پاری و تازی کن
چیست علم؟ از ہوارہانیدن،	حاجتش را بہ حق رسانیدن

و این نہ خصلت کہ ذکر کردہ می شود چہار ظاہر و پنج باطن است .
اما ظاہر: جوع، وسهر، وصمت، و عزلت باشد، و این دو فاعل اند و دو منفعل،

۱- ج: مکتوب

اما فاعلان جوع و عزلت ، واما منفعلان سهر و صمت است .

و مراد به صمت آنست که مهر سکوت و خاموشی بر زبان نهند، و تیغ زبان را در نیام صموت کشند، و بلبل نطق را به لحن باربدی و نغمه داودی در گلزار تسبیح و تقدیس به آواز آردا، و به زینت و جمال بی محاسن اخلاق و افعال فریفته نباشد، و از حقیقت « المرء فی طی لسانه لافی طیلسانه » عاقلانه بازاندیشد .

نظم^۲

[۱۳۳ پ] تا مرد سخن ن گفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد
[157b] هر بیشه گمان مبر نهالیست باشد که پلنگ خفته باشد

شعر

وما الحسن فی وجه الفتی شرفاله اذا لم یکن فی فعله و الخلاق
[۲۹۱] و داند که او را کسوت عدم به طراز وجود معلم شد ، و از قبضه مشیت
عزم عالم بشریت کرد ، باید که خدمت کاری به عبادت باری در بند^۳ و بر مقتضای
« وما خلقت الجنّ و الانس الا ليعبدون ، ما ارید منهم من رزق و ما اریدان یطعمون »
خلوت خانه دل را به ضیاء ذکاء معرفت منور و شام جان را به نوافج محبت معطر
کرداند، و به مفاتیح « کنت کنزاً مخفیاً ، فاحببت ان اعرف » مغالیق جهل را از درد کان
عقل بگشاید .

بیت

کان چشمه که خورد خضراز او آب حیات

در دامن تست لیکن انباشته‌ای

و بدین دولت وقتی تواند رسید که جواهر حسنات در رشته سیآت نکشد ،
و فعل زیبا را در کسوت نامرغوب و صورت قبیح بیرون نیارد ، و فسق و فجور را مالیده

۱- م: باوازاد ۲- ج: قطعه ۳- م: در بند.

ومز جور ، و نفس اماره را منکوب و مقهور دارد .

نظم

[158a] کرت هوای سرا پرده مقدّس اوست زمام خویش به دست هوس مده ز نهار
بیاوینبه غفلت ز گوش بیرون کن که بشنوی نغم بلبلان این گلزار
واز کذب و ذمّ و بهتان و غیبت که از قبح سیرت و شین سیرت است ساکت و
صامت باشد ، و باهیچ مخلوقی سخن نکوید . و اگر چنانچه روحانیان [۱۳۴ر]
ملااعلی و کربیبان عالم بالا بروی منکشف کردند ، ملتفت ایشان نشود ؛ و اگر
محا کاکنند ؛ با ایشان سخن نکوید ، و چشم بر هم نهد . و اگر گوید ، بر قدر اداء فرض
گوید . و اگر متعرض او نشوند ؛ سکوت را شعار و صوت را دثار خود سازد ، و به نفس
خود مشغول گردد . و باید که [۲۹۲] نفس^۱ را نیز به صمت بیاموزد ، و پای بسته دام
هوا و هوس نکردد ، بل که با او طریقه مجادلت و راه مقاتلت مسلوک دارد .

شعر

خالف هواك اذا دعاك فربّما قادم الحکيم الى الضلال هواه
واطع نهاك اذا نهاك فانهما ينجو اللبيب اذا اطاع نهاه

چه نفس شوم چون به حصول مطلوبات و مرغوبات خود دست یابد به جهت
دریافت مفاد و مراد از محجّه سداد و رشاد دور گردد ، [158b] و مرآت قلب او از
تجلیات الهی و صور واردات نامتناهی محجوب شود .

و اما عزلت آنست که از صفات مذمومه و اخلاق دنیئه عدول کند ، و دل را از
قید علائق و بند عوائق خلاص گرداند ، و از اهل و مال و فرزند و پیوند و دوست و

۱- م مشغول گردید که نفس (کم دارد)

۲- م درست روشن نیست .

هر چه حجاب راه اوست دور گردد، و به هیچ آفریده‌ای الفت نگیرد، و به هیچ یار و مونس مستأنس نشود، و از مألوفات و محبوبات خود دوری جایز شمرد. که هر کس که منطقه مطاوعت بر میان جان بست، و بند گانه در گوشه عزلت نشست؛ در صف کبریاء قلب سکنی و در صف اصفیاء سر حلقه انجمنی شد، و خدایگان مملکت وجود و قهرمان لشکر مقصود گشت. «ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذالی ربه سبیلاً» [۱۳۴پ] پس شرط اهل عزلت و ارباب قناعت آنست که از موافقت ابنای جنس و مصاحبت جنّ و انس دامن تقرب درچینند، و از خُلان و فاء و اخوان صفاء و اقران و اکفاء به تجرّد و تفرّد ممتاز شود.

[۲۹۳] نظام

هر که فارغ ز علایق نشود محرم حضرت خالق نشود
[159a] هر که در خانه عزلت ره یافت همچو خوراز افق دولت تافت

و اما جوع، تقلیل طعام است، و در او منافع بسیار و فواید بی شمارست، چه تناول طعام به قدر حاجت باید کرد، تا به عبادت و ادای فرائض و سنن قیام تواند نمود. چه مشروع ملک وجود از قاذورات فکر و فساد و غضب و عناد که «من اطاع الغضب اضاع الادب» به صرامت شمشیر آبدار جوع صافی می شود، و بیضه دین از مخالفت نفس ضالّ به مهانت تیغ بی دریغ او محفوظ ماند، و موادّ شهوت نفسانی و اخلاط فاسده جسمانی به وسیله او منقطع می گردد. چه بعض سلف گفته اند: «خلق الله تعالی الملائکة من عقل بلا شهوة و رغب البهائم من شهوة بلا عقل، و رغب ابن آدم من کلّیهما. فمن غلب عقله شهوته، فهو من الملائکة؛ و من غلب شهوته عقله، فهو من البهائم.» و هم درین معنی شاعر نیکو گفته است:

۱- م: وجود را

نظم

آدمی زاده طرفه معجو نیست از فرشته سرشته و ز حیوان
گر بدین میل میکند کم ازین و ربدان میل میکند به از آن

[159b] پس چون ماده شهوت منقطع گردد، مواد عقل زیادت نشود. و چون عقل [۱۳۵ر] زاید گردد؛ به ذروه فلکی و درجه ملکی رسد، و از برازخ طبیعت خلاص یابد، و در سراق جلال سر پرده اقبال زند.

[۲۹۴] و چون جوع به نهایت رسد، سهر حاصل شود. و سهر تیقتظاً نفس باشد از نوم غفلت. چه هر کس که در خواب رود به هارویه برازخ سفلی افتد، و از ذکر خدای تعالی غافل شود.

و این چهار خصلت که در سلك تحریر آورده ام از جمله خصائل مرضیه و فعال سنیه است، زینهار که در تحصیل این مطالب سعی نمایی، که هر که درین تقصیر کند از سنن صواب دور، و از محجه صلاح مهجور باشد، و عاقبت به تیغ نیاز خسته و به فترک آزرسته شود، و به شومی و خامت نفس به عقوبت عاجل و تخویف آجل مقرون گردد، و مزاج او از حال اعتدال به حال اعتلال انجامد، و صحتش سقم و راحتش به الم مبدل گردد.

اما پنج باطنه: صدق و توکل و عزیمت و صبر و یقین است، و این نه امهات خیر اند. پس ای قره العین و ثمره الفؤاد! یدک الله بروح القدس! بدانکه تر ابرای کاری بزرگ آفریده اند، و در باطن تو سرامات خدای [160a] و نور خلافت حق، عز سلطانہ! به ودیعت نهاده. زینهار تا نور الهی و سرقدسی را به تصاعد بخار ظلمات متابعت هو امنطفی^۲ و مضمّل نگردانی! قوله تعالی: و یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض، فاحکم بین

۱- م: سمس (بی نقطه)

۲- م: مصفی

الناس بالحق ولا تتبع الهوى ، فيضلك عن سبيل الله.

نظم

توبه قوت خلیفہ ای به گھر قوت خویش را به فعل آور
توبه قیمت و رای دو جهانی چکنم قدر خود نمی دانی
عیسی عظیم بود [۱۳۵ پ] که کسی همنشین پادشاه را شاید ، واستحقاق
صحبت او دارد، در گلخن [۲۹۵] طبیعت خود را به نجاسات شهوات آلوده گرداند

بیت

خویشتن را ندیده اند همه آدم نورسیده اند همه
نه بس^۲ تجارتی بود، سلطنت ابدرا به ده روزه بندگی نفس اماره فروختن ، و
فسحت عالم نورانی را به ضیق عالم ظلمانی بدل کردن . قوله تعالی : «اولئك الذين
اشتروا الضلالة بالهدى ، فما ربحت تجارتهم ، وما كانوا مهتدین».

شعر

زشت نبود روی قدسی منتظر وانگاه تو در غرور آباد گیتی همنشین اهرمن؟
[160b] داعی لطف دمبدم ترا با خود دعوت میکند، وتوتهاون میکنی، وجمال
اول خود را به تو می نماید، وتوتغافل می نمایی ! لذت حقیقی ترا می طلبد وتواز آن
گریزی، ولذات مجازی از تو می گریزد، وتو در آن می آویزی. «طلبك، ایها
الخاطی ! جمیل، فهربت منه ؛ وطلبت قبیحاً، فهرب منك»، وبه بعضی از انبیاء، علیهم
السلام، وحی آمده است که : «یا ابن آدم ما ادنی همتك وما اخص نفسك ! اطابك
فهرب منی، ویطردك غیری فتأنیه^۲»

۱- م : کرده اند

۲- م : پس .

۳- م : لثاتی.

نظم

اندر همه عمر من شبی وقت نماز آمد بر من خیال معشوقه فراز
 بگشود نقاب از رخ و می گفت بهراز باری بنگر که از که می مانی باز
 امروز که زمام اختیار و نهمت همت به دست تست، اگر کار نکنی، فردا دست
 جلالت [۱۳۶ر] تصرف «والامر یومئذ لله»، نقاب پندار و اختیار از روی کار بردارد،
 و منادی عزت [۲۹۶] از بطنان کبریاء ندا کند که: «لمن الملك الیوم؟ لله الواحد القهار»،
 ترا فریاد «یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله» چه سود دارد و چه فائده کند.

نهم

تا کی نالذ غصه غمخواره دلت تا کی سوزد ز درد آواره دلت
 [161a] امروز اگر تو چاره دل نکنی فردا که کند چاره بیچاره دلت
 اکنون دست در جبل متین قرآن و عروه و ثقی فرقان زن، که از هاویه عمیق
 دنیا جز به جبل متین خدا به سراق ملکوت و مشاهدات جبروت نتوان رسید،
 «واعتصموا بحبل الله جمیعاً ایها المؤمنون لعلکم تفلحون»، و از ظلمات هوا جس نفس
 جز به متابعت محمد مصطفی، صلی الله علیه وسلم خلاص نتوان یافت. «لقد کان لکم
 فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله والیوم الآخر».

شعر

چنگ در گفته یزدان و پیمبر زن و رو
 آنچه قرآن و خبر نیست فسانست و هوس
 اول و آخر قرآن ز چه «با» آمد و «سین»
 یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس

۱-۲: صلعم

(۵۰)

مکتوب کہ بر فرزند خود امیر احمد به طریق نصیحت
نوشتہ در وقتی کہ حاکم اردبیل بودہ.

فرزند اعز احمد، طال عمرہ! می باید کہ بہ مذاکرات و مدارست و ممارست
این و صایا و نصایح و مواعظ کہ مستجمع و مستدعی تحصیل سعادات اخروی و
مثوبات دنیوی است اقدام [۲۹۷] نماید، و جز بہ افادت و استفادت از آن روزگار
شریف و عمر عزیز صرف نکند!

وصیت اول۔ باید کہ بہ نهضات عزم [161 b] و حرکات حزم داعیہ جدال
و سودای [۱۳۶ پ] محال ازدل حساد و دماغ فساد بیرون کنی، و ہر فکر و اندیشہ
کہ نزدیک خرد باطل و بہ مذهب عاقل از شرایط صواب عاطل باشد بر آن اقدام
نمایبی، و جمعی کہ در حسیض حرمان اسیر اقوال احزان باشند و از حیث استعداد
و مرکز استعداد دور شدہ، ہمہ را از وفور استقامت^۲ استطاعت افادت ارزانی دار،
و از قبود نکال و اغلال ملال آزاد کن! و کعبتین ضمیر ایشان را کہ در طاس حیرت
و تختہ فترت افتان و غلطان است بہ دست آویز رای نورانی از تیبہ سر کردانی خلاص
دہ، و بہ منصوبہ تدبیر مہرہ آمال طویل ایشان را از ششدر ہزار خیال محال مناص^۳
بخش، و در خانہ گیر عنایت آن جماعت را تحصیل رشاد و داد سداد زیاد کن، و

-
- ۱- ج: میر
۲- ج: استفادت
۳- م: مناصی

هر روزه که فاردان فرزانه آن را طنز خوانند و صاحبان جد و صلاح آن را مزاح بدان امتزاج مده، که گفته اند «شجر المزاح یثمر الافتضاح»

نظم

کسی کو مایل هزل و مزاح است به نزد اهل دین دور از صلاح است
 کسی کو لعب سازد مایه خویش کند کم پیش مردم پایه خویش
 [۱۶۲ا-۲۹۸] اگر داری سرو عظم و نصیحت مکن بازی که باز آرد فضیحت
 هر آن شاهی که بازی پیشه گیرد کمال حشمتش نقصان پذیرد
 ز سر افتد کلاه افتخارش بمیرد شمع قدر و اعتبارش
 وصیت دوم- از قبح ذات و خبث صفات دنیوی احتراز کن، و ندای اهل
 قبور از مضایق لحدود بشنود که:

شعر

ینادیک احداث وهن سکوت و سگانهها تحت التراب خفوت
 ایا جامع الدنیا لغیر بلاغه لمن تجمیع الدنیا و انت تموت
 و در عرصه پرشور او منصه [۱۳۷ ر] راحت و مسند فراغت میفکن، که هیچ
 آفریده را در ولایت خلقت خلعت جاودانی نداده اند، و در حدود عالم حدوث قرارگاه
 ابدی ارزانی ندانسته.

شعر

تطلب الراحة فی دارالفنا خاب من یطلب شیئا لایکون
 پس چون زوال زندگانی و انحلال قوای جسمانی مقرر و متیقن است،

می‌باید که نفس را از دنس اخلاق رذیله مامون داری، و دل را از تخیلات باطل هوا
و هوس مصون داری^۱.

شعر

ما بال نَفك ترضی ان تدنّسها و ثوب جسمك مغسول من الدنس
[162 b] ترجوا النجاة ولم تسلك مسالكها ان السفينة لاتجری علی الییس
[۲۹۹] و چون به حکم و فور کفایت و حصول کفایت عروس مملکت را نکاح
بسته‌ای، باید که صداق او صدق سازی، و شهود او جود، و عدول او عدل باشد، و
حجله سلطنت و کله مملکت را از تراحم لشکر قهر و تصادم صرصر جور نگاه‌داری،
و دست روزگار زورکار^۲ را به ننگار معدلت - نقوش گردانی، و به مساعدت افتادگان
و مرضی خواطر آزادگان و افاضت جود و احسن و اذاعت امن و امان و استیفای
مطامع کاینات و استیصال مواقع خیرات قیام نمایی.

شعر

ترود من الایام خیرا فانه اذا ما مضی یوم فلیس بعائد
و از مهج خشم و غضب بر موجب «ایاک وعزة الغضب فیصیرک الی ذل الاعتذار،
عدول جویی، و ساعی و تمام را به دور باش هیبت از حضرت خود دور کنی، که
سخن چین و ساعی و تمام هر سه بدنام و نامحمود سرانجام‌اند، و در وقتی^۳ که
مصیبتی روی نماید و حادثه‌ای بیش آید؛ جزع و زاری و عجز و سوگواری به خود
راه مده، و به عون صبر که [163 a] عواقب مرضیه و مراتب علیه دارد بر مدارج
«والله یحبّ الصابرين» عروج کن، و ثنوبات صابران از حیث حدّ و مرکز عدّ متجاوز

۱- در ج روی «داری» خط زده شده است.

۲- م ندارد

۳- ج: وقت

دان ، كما قال الله ، سبحانه و تعالى [۱۳۷ پ] : «انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب»

و ليس الفتى من حير الخطب صبره ولكنّه من حارفى صبره الخطب [۳۰۰] وصيت سوم۔ چنين استماع افتاد كه آن فرزند به علم نجوم هوس کرده است ، و ازین معنى دلم به غایت پریشان شده ، زنهار كه سخن اهل نجوم كه سالكان منهج خطاورد روان محبّه عمي اند نشنود ، و ایشان را درمهد رضاع به شیر اصطناع نپرورد ، و زمام اختیار فلك در قبضه تدبير ماه و تير نداند ، و اقبال و ادبار انسان را از سعود برجيس و نحوس كيوان نشناسد.

شعر

وليس بتقدير الكواكب مانرى و لكنّه تقدير ربّ الكواكب

بيت

همه با دست حكم باد انكار تو از احكام خيره دست بدار

و بر صور عاطل و نقوش باطل تقويم كه نه بر نهج قويم است دل ننهد ، و حصول سعادت و شقاوت را از استدارت فلك دوّار و انقضای [163 b] كواكب سيّار نه بيند ، و محبّت اين علم بى نفع كه چون فضلات واجب الدفع است از صفايح مخيّله و اوراق مذكره بستر د و نفع و ضرر را همه بر مقتضای خواهش قضاء و قدر خالق البشر داند.

بيت

نست الا به قدرت يزدان نيك و بد در طبایع ارکان
وصيت چهارم۔ در سايه رايه علماء و كنف فضلاء كه:

شعر

لهم قلم من جريه الدهر ساكن و من مائه طرف الانام كحيل

يبيض وجه الملك وهو مسودّ ويسمن حظ الفضل و هونحيل
 صفت براع گهربار و منقبت خامه در رنثار ايشانست آرام گيرد، و به انوار
 نجوم علوم [۳۰۱] دنيي خلوت تاريك ضمير خود را منير گرداند

شعر

مصاييح الا نام بکلّ ارض هم العلماء ابناء الكرام
 فلولا علمهم في كسلّ ناد كنور البدر لاح بلا غمام

[۱۳۸ ر] و بداند که هيچ فضيلتی فوق مرتبه علوم شرعی نه، و هيچ جبلی
 متين چون ذيل اخلاق حميده نيست، بدوسيله اواز تيه نادانی و فيفاء جهل و حيرانی
 به محجّه دين و منهاج يقين توان رسيد.

شعر

[164 a] عليك السعي في طلب المعالي و ليس عليك ادراك النجاح

چه كلام بانظام صاحب شرع که خلاصه اصل و فرع آفرينش و نفاوه جز [ء]
 و کلّ اهل بينش است موگد اين مقال و مصدق اين حال است که «الناس عالم
 او متعلم، و الباقي همج»، و اگر خواهد که از گرداب جهالت و دريای ضلالت
 بيرون آيد؛ بايد که سفينه کسالت را وسيله خلاص و سبب مناص خود نداند، که
 منشار و معول کسل و تن آسانی قاطع افنان منا و قانع بنان رجاء است، بل پای
 در رکاب ارتکاب جهد نهد و دست در عنان سعی زند.

اطلب ولا تضجر من مطلب فآفة الطالب ان يضجرا
 [۳۰۲] اماترى الحبل بتكراره فى الصخرة الصماء قدائرا

۱- م: تحليل

بیت

به غرض در رسید هر که شتافت تانجویی مراد نتوان یافت
واز اینجا گفته‌اند که: «من طلب شیئا وجدّ وجد، ومن قرع بابا ولج ولج، ودر
دریای خوف و خطر ولجّه بیم و حذر خوض باید کرد، تا دامن همت و جیب نهمت را
پس از در شاهوار و گوهر آبدار بینند، چه [164b] گفته‌اند: «بلوغ الامال فی رکوب
الاهوال».

نظم

ترك سر گو که سر فراز شوی و زهمه خلق بی نیاز شوی
هر که غواص بحر پر خطرست دامن همتش پراز گهرست
نیست در صحن گیتی غدار روز اقبال بی شب ادبار
چه گردنگشان جهان و اشراف اطراف و اعیان بلدان و صدور ثغور به واسطه
دریافت علو مرتبت و تحصیل سمو منقبت روز مصاف را شب زفاف دانند، و زخم رماح
را لثم ملاح شمرند، و بوارق صفاح را مصاییح نجاح خوانند، و صدید جراح را
مرهم راحت گویند، و طوفان ملمات را سر چشمه حیات پندارند، و تاسینه را هدف
تیر و جان را سپر شمشیر [۱۳۸پ] نکند، بر بستر احتشام و مسند احترام نغنود^۱،
و بر بساط انبساط و چهار بالش نشاط به امن خاطر و فراغ بال نیاسایند.

[۳۰۳] نظم

فتوح روحم! دانی که کیست در خور ملک؟
کسی که عزم و غنیمت یکی بود براو
به یاد ملک چو آب حیات نوش کند
اگر ز خون عدو پر کنند ساغر او
فلك مشام کسی خوش کند به بوی مراد
که خاک معرکه باشد عبیر و عنبر او

۱- م: نغنود

[165a] وصیت پنجم ، از مکر دشمن و فریب عدوایمن مشو، و تهیج^۱ نیران
 فتن و اثارت لواعیج فساد ایشان را به آب و عدو و عید و خوف و تهدید بنشان ، و سهام
 تزویر آن طایفه را به سپر تدبیر رد کن ! که تا آن طایفه را به بلیتی مواخذ و عقوبتی
 معذب نگر داند ، ترك اعمال نامرضی و افعال نامرغوب نکنند ،

بیت

مار ترك كزند گي نكند تا نكوبند سر به كوپالش
 واز طوفان طغیان و لجه عدوان آن جماعت جز به سفینه حزم و زورق عزم
 نجات نتوان یافت ، و بداند که از دشمن غدار و خصم نابکار چشم مصالحت و نظر مصادقت
 داشتن تخم جفاء^۲ کاشتن و خرمن وفاء چشم داشتن ، و درخت خلاف نشانیدن ، و ثمره
 وفاق جستن است .

نظم

زمین شوره سنبل بر نیارد در و تخم عمل^۳ ضایع مگردان
 نکویی با بدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیک مردان
 بل اگر توانی آن حزب را به حبال خیال^۴ و فترک و غلّ ذلّ مواخذ ساز !

نظم

[۳۰۴] [165b] کمر عزم بر میان بر بند تا که از بیم توبه لیل و نهار
 نیش گردد به دست ایشان نوش گل نماید به چشم ایشان خار
 وصیت ششم ، بدانکه سمند تند فلک را به هیج لجام رام [۱۳۹ر] نتوان کرد
 و این نهنک تیز چنگ جهان را هیچ صیاد در دام انتقام نتواند کشید ، و این مرغ ابلق
 را به دانه افسوس از جو آباء به حیز رضاء نتوان آورد .

۱- م : نهج
 ۲- م : وفا
 ۳- ج : وعمل
 ۴- م : خیال

بیت

کین توسن تند آهنین سم خوش باش که رام کس فگرده
و به نزد ارباب عقل کسی به خرد موسوم و به عظمت مشهور باشد که بر
تزهت حدایق امانی و عذوبت چشمه زندگانی دل نهد، و از شجاعان رجال و قرینان
ابطال او که چون شیر ژیان و پیل دمان مردم خواراند محترز باشد، و با گوی
ربایان میدان دولت و چابک سواران مضمار شوکت، چون منتظم گردد این ایات
را نصب العین سازد:

نظم

رخش امل متاز که ایام توسن است
کار عدم بساز که رحلت معین است
مرهم که یافت؟ ورنه جهان پر جراحیست
رستم کجاست؟ ورنه همه چاه بیژن است
باغ جهان مبین و حدیثش مگو از انک^۱
کوری دروز نرگس و گنگی ز سوسن است
[166 a] باهر که هست گرم و سبک همچو آهن
دهر دو رنگ سرد و گران همچو آهن است
و به یقین داند که مرغ اجل حیات التقاط میکند، و به رشق سهام
و ضرب حسام موت درع زندگانی و جنه کامرانی را می شکافد.

شعر

[۳۰۵] لا تفرحن بصوب بارقة همت^۱ فصواعق^۲ البلوی عقیب الماء
و الموت حکم لامحالة واقع لاینثنی بتعزز و اباء

۱- م: سمت ۲- م: فصوعق

و بنیان ابوان شادمانی و اساس ارکان عمر فانی را مندثر و منهدم می گرداند،
و دل‌های خواص و عوام [و] جانهای ایام را در مجمره وجود چون عود می سوزاند،
و خرمن بقاء را به تندباد [۱۳۹ پ] فناء برباد بی نیازی می دهد، و به اشارت «کل
شیء هالك» حرف هستی را از لوح مملوك و مالك می شوید، و به زبان بی زبانی و
نشان بی نشانی به ترتم این ابیات متکلم می گردد.

يك دل ز تیر حادثه بی غم که یافتست

يك دم ز صرف دهر مسلم که یافتست

زیر سپهر آینه گردان چو آینه

صافی دلی موافق همدم که یافتست

من تا منم دلی ز غم ایمن نیافتم

گوی بی غم من دل بی غم که یافتست

[166 b] زیر فلک مگوی که صد خسته یافتیم

يك خسته را بگوی که مرهم که یافتست

کس در زمانه مردم و راحت بهم ندید

در شهر کور و آینه با هم که یافتست

از هر بنا که ماند در ایام یادگار

غیر از بنای حادثه محکم که یافتست

پس باید که آن فرزند در کار جهان تدبیری شافی و تأملی وافی کند، و در

ردآفت عواقب امور قیصر و فغفور و وخامت حال خاقان و جیپال نظر کند، و به

چشم عبرت بین بر عظام^۱ [۳۰۶] بالیه و قصور دارسه ملوك روی زمین نظر اندازد،

۱- م: عظام

که چون از اوج ثریا به حوض نری افتاده اند، و از طعن سنان افلاک هلاک گشته، و بر بستر خاک نمناک غنوده، و در گرداب آسیاب^۱ «لاتبقی و لاتذر» فرموده، و معجزه «لبرز^۲ الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم» در شأن ایشان ظاهر گشته، و جمال «بما کنتم تستکبرون^۳ فی الارض بغير الحق و بما کنتم تفسقون»، در نظر ایشان جلوه داده، و حروف «وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» بر اوراق ایام و صفحات شهور و اعوام [۱۴۰ر] آن طایفه مرقوم شده، و بداند بقای نام به مراعات خواطر ابنای ایام به اتمام مصالح خواص و عوام حاصل می شود، و لیالی ظلمانی مملکت به انوار اقمار [167 a] معدلت و اشراق کواکب نصفت روشن می گردد، و ماده قلق و اضطراب و عدلت فتن و انقلاب از مزاج عالم به وسیله او انقطاع و اندفاع می یابد، و غره شمایل اما جد و امائل به واسطه او قبله قبایل و کعبه اکرام و افاضل می شود. و اسماء بر امکه، علیهم الرحمة! بدین سبب واسطه قلاده دهر و غره جبین عصر است، که بندگان گنه کار را از مظموره و حشت و دهشت خلاص داده اند، و بر روی مطیع و عاصی و دانی و قاصی ابواب عطاء گشاده اند، و ماه مشتاقان دولت را از محاق فراق نجات بخشیده، و بر جراید عصیان مهتران و کهتران رقم عفو کشیده، و بلده بغداد را باغ داد و روضه و داد و ساحت راحت و عرصه^۴ [۳۰۷] استراحت گردانیده، و جهانیان را خلعت رضا و لباس استرضاء پوشانیده، و در گاه بارگاه هرون الرشید را به شرفات دولت و غرفات حشمت آراسته، و جمال با کمال او را به خصال مشکور و فعال محمود پیراسته. و هامان بی سامان از آن در زمرة بغات

۱- م: اسباب

۲- م: ان

۳- م: و جمال «لاتستکبرون»

۴- م: عرضه

منخرط شده که رایات «انار بکم الاعلی» بر منجوق عیوق [و] طاق رواق فرعون روی سیاه زده بود. ویلمود (؟) بی وجود از آن در سلك عصاة منتظم [197 b] گشته که دعوی بی معنی «انا احیی و امیت» در دهان نمرود گمراه می نهاد. از اینست که گفته اند: «الابلیس بئس الجلیس»

نظم

آنکه با مقبلان کند یاری بر سر از دولتش کلاه بود
[۱۴۰ پ] و آنکه بامدبران شود همراه روز بخشش چو شب سیاه بود

پس اهل دولت را بهترین فضیلتی و بزرگترین وصیلتی آنست که سر بر آستانه خشوع و جبین بر خاک خضوع نهند، و کلاه جبتاری و تاج قهاری از فرق فرقد سای دور گردانند، و از ذمایم افعال و قبایح خصال تعامی و تقاعد نمایند، و رسم تواضع و فروتنی گیرند، و در ولوج غسق و بلوج فلق این دعای بزرگوار که از محمد مختار علیه الصلوة و السلام^۱ منقول است به اعتقاد پاک و نیت صافی و اخلاص تمام بخوانند، [۳۰۸] و هذه^۲ الدعاء الماثورة: «اللهم انی اعوذ بک من ذهاب الدولة و تغیر النعمة و تحوّل^۳ العافیة و من غلبة الشقاوة علی السعادة، اللهم انی اسالك زیادة فی الدین و الدنیا و الآخرة» و به چشم حقارت و نظر خفت در مردم حقیر خلقت، پریشان طلعت که خلقان او مرقع و لباس او ملامع باشد نگاه نکنند، زیرا که [168 a] در هر کلیمی کلیمی^۴، و در هر صوفی معروفی، و در هر نمدی فضیلی، و در هر کهنه‌ای کمیلی، و در هر شالی ابدالی، و در هر ژنده‌ای زنده‌ای، و در هر خر قده‌ای مقتدای فرقه‌ای باشد.

۱- م: الصلوة و م

۲- م: هذا

۳- م: تحویل

۴- م: هر کلیمی هر کلیمی

شعر

تری الرجل النحیف^۱ فتزدریه و فی اثوابه اسد هصور
وصیت هفتم- می باید که ایام و لیالی اهالی و رعایا و اعیان اردبیل را به
اشعه^۲ معدلت ساطع و به انوار مکرمات لامع گردانی، و چنان کنی که نیران فجور
و طوفان فتور خمود و جمود یابد، و طرف امن و امان در مرغزار^۳ او چران باشد،
و یمین انصاف عنان تماسک از قبضه^۴ تمالک ظلم بیرون برد.

بیت [۱۴۱ ر]

میان مرکز عالم علم زند، تا ظلم درون دایره کاینات ننهد پای
و به آب لطف آتش عنف را فرو نشاند، و به نسیم سطوت کرد فترت از جبین
زمین پاک کند، [۳۰۹] و به صیقل انصاف زنگار اعتساف از آینه^۱ سینه آفاق بزداید،
و شمشیر دهر را از مورچانه^۲ جور جلا دهد، و ثغر مملکت مبتسم و عقد دولت منتظم
گردد، و خلائق را بر دولت تو و ثوق غالب و رجاء راجع شود، و چاکران اندرونی
کمر مطاوعت [168 b] به متابعت او امر تو در میان جان بندند.
و نوعی سازی که جناب قطب فلك حقیقت، و سبّاح بحار شریعت [و]
مَسّاح^۳ مضمار طریقت، شیخ الاسلام و المسلمین، برهان الواصلین، قدوه صفة صفاء،
کلبن دوحه و فاء، شیخ صفی الملة و الدین ادام الله تعالی برکات انفاسه الشریفه از تو
راضی و شاکر باشد، و بر آستانه^۴ ولایت پناه او پیوسته چون پرده سرعجز و سوگواری
نهاده باشی، و به یقین بشناسی که خسرو سیارگان مستفیدرای جهان آرای، و کاتب
فلك مفتون کلام روح افزای اوست.

۱- م: الحقیق

۲- م: مرغزاری

۳- م: مورخانه

۴- م: مسّاح

شعر

و يعمر دارالشرع بالعلم و النهي و يعمر اهل الفضل بالكرم الغمر
فاقد امه في الجذب^۱ تغنى عن الحيا و اقلامه في الحرب تغنى عن السمر^۲
[۳۱۰] اقل علاه لايوازن بالثناء وادنى نداء لايقابل بالشكر

و معالم جود و مصابيح مقصود به انعام عميم و احسان جسيم او پيدا و روشن
گشته، و صنايع لطايف و بدايع عواطف او از حدّ امکان و مرکز بيان گذشته
[۱۴۱پ].

شعر^۲

و من كثرة الاخبار عن مكرماته يمر^۳ له ضيف و يأتى له^۴ ضيف
[169 a] و شرف شرف او پای برفرق فرقدان و کتف هفتمين آسمان نهاده.

نظم

از گوشه سقف همت او آویخته نه فلك چو قنديل
و ز دست و دلش فرات و دجله هر لحظه زنند جامه در نيل
خورشيد برين^۵ برين بلندی در موکب او دوان به تعجيل

و هر مدح و تحسین و ثناء و آفرین که در باب رفعت جناب او بر زبان بیان
رود، هنوز از صد یکی، و از بسیار اندکی نگفته باشد، و لایق جلال و موافق کمال
او نیاید. می باید که چون مورد کمر به خدمت او بسته داری، و به هر چه اشارت
فرماید آنرا موجب بشارت و سروردانی، و هر نقد دولت که در دارالضرب اقبالت
زنند نثار مقدم میمون و تحفه روز کار همایون او گردانی، و خوشه چین مکارم اخلاق

۱- م: الحذب

۲- در ج این بیت نخستین است

۳- ج: بیت

۴- م: که

۵- م: بریرین، روی آن: بد

و حسن شیم و اشفاق او باشی، و چنان کنی که خود را ملحوظ نظر کیمیا فیض او سازی، و از همت مبارک او طلب مرادات دنیوی و سعادات اخروی کنی.

شعر

[۳۱۱] مارامه ذوحاجة الا وقد هیاله بالجود کل مرامه
 [169 b] ماقام فی هذی البسیطة واحد باللطف و الاحسان مثل قیامه
 فتراه ینثر الندی من کفه . مثل ائثار الدرمن اقلامه
 ابدأ یفرق ماله فی یومه مالا یفرق غیره فی عامه

که هر کرا جناب او چون عنان دست گیرد از حسیض خموش به اوج قبول رساند، [۱۴۲ر] و آنکه [را] چون رکاب درپای افکند از بقاع ارتفاعش به مهبط ایضاع اندازد.

شعر

رضاه رحیق للموافق نافع و بأساه سمّ للمخالف نافع
 و به حسن تربیت خلائق را منظور نظر خالق سازد، و به دلالت واضح و برهان لایح مردم را از نکایت اغوای شیطان و ارتکاب ائقال عصیان نجات بخشد، و از مرکز خاکستان به هامه افلاک و قمه سماک رساند. زنهار که در شنیدن این نصایح و مواعظ و خدمت مشارالیه تهاون و تغافل نوروزی، و تقاعد و تکاسل ننمایی! چون برجانب آن فرزند و ثوق تمام تمام داشت زیادت تأکید نرفت^۲. والسلام. به مقام شام نوشته شده است. [۳۱۲]

۱- م: هد

۲- م: نروم

(۵۱)

مکتوب که به مولانا شرف الدین طیبی نوشته است
از بغداد و تعزیت او به فقد فرزندى داده است

[170a] سلامی که از لوازم او نوروداد و از مطالع او صبح اتحاد ظاهر و لایح
شود قبول فرماید، اشتیاق به جناب مخدومی چون فضایل ایشان نامحسوس است.
بعد مادرین وقت خبری رسانیدند که دلها خون و چشمها جیحون و جانها خراب
وسینها کباب شد.

شعرا

تکدر شرب الحق بعد زلاله کما عوج عود الشرع بعد اعتداله
وکان نصاب العلم والحلم کاملاً فعاده النقصان بعد کماله
یعنی مرغ جان آن صدر جهان مولانا افضل الدین محمود، طاب مثواه! فقص
تن شکست و بر کسکه سرادق جلال نشست، و از مرکز خاک به محیط افلاک رجوع
کرد. و وقتست که از بیم این رزیت و هول این مصیبت شمع قمر بی فروغ گردد،
و دست عطار دقلم شود، و زهره زهراء موی بستر د، و تیغ آفتاب در قراب و توارت
بالجباب، کرد [۱۴۲ پ - ۳۱۳] کیرد، و حسام بهرام در نیام شکسته شود و حمامه
چرخ چنبری بر مشتری تنگ تر از حلقه انگشتری آید، و ایوان کیوان به دوده

۱- در م نیست.

۲- م: طوارط

ماتم اندوده^۱ گردد.

نظام

زین واقعه چشم من بخون تر (؟) گشتست

و احوال درون من دگر کون گشتست

[170b] و ز حسرت آن یگانه فرزند عزیز

اندر دهنم شکر چوافیون گشتست

واز آن دم که آوازه این ماتم به دروازه گوش رسید دلم شکسته و تنم خسته

شد، و گفتم:

شعر

آه من سفره بغیر ایاب آه من فرقه علی (؟) الاحباب

دریغ آن شمایل موفور السرور، دریغ آن فضایل نامحصور، دریغ آن گوهر

پاک درخاک، دریغ آن ضمیر منیر غمناک، دریغ آن صورت موزون، دریغ آن

طلعت میمون، دریغ آن سرور جویبار دانش، دو بیغ آن گلبن باغ آفرینش.

شعر^۴

دلش اندر صدف خاک دریغ است دریغ

دلش از حادثه غمناک دریغ ست دریغ

چون بعد مسافت در میان افتاده بود شرایط عزاء را^۲ به تقدیم نتوانست رسانید.

می باید که خاطر عاطر و ضمیر هنیر را پریشان نفرماید که جهان محل فناء و زوال و

معرض تغیر و انتقال است،

بیت

دو عقابند بر دوشاخ فلک که به جزیخ عمر بر نکنند

۱- در م «تک ... اندوده» نیست.

۲- م : عزاز .

۳- م : ازان

(۵۲)

مکتوب که بر پسر خود خواجه سعدالدین

حاکم قنسرین وعواصم نوشته است

فرزند دلبنده سعدالدین طال عمره، دیدها بوسیده. معلوم کند که چون از
مایدۀ نعم وخوان کرم باری، تعالی و تقدس^۱ نواله شافی و بهره کافی بمارسیده، در
دل ماچنان راسخ گشت که پیش از آنکه دست روزبنای زندگانی و اساس شادمانی
را از پای در آورد، و فنای عمر گرامی فنای کلی یابد، و نوبت نیابت و زمان وزارت
به آخر رسد، و مستحفظان^۲ خزاین تقدیر متقاضی امانت کردند؛ حق در مرکز
خود قرار گیرد، و آفتاب نصفت از اوج معدلت^۳ بتابد. و چون ما را بندگی حضرت
خاقانی ولی عهد ملکت و پشتیبان [172a] سلطنت خود ساخته، باید که به عروه
و ثقی عقل و حبل متین عدل متمسک باشیم، و از اشجار علم و ازهار حلم جنی ثمار
دانش و قطف ورود عفو کنیم که به تعظیم هم و رجاحت^۴ عقل و فهم چون آفتاب
پر نور معروف و مشهور گردیم؛ و چون منصب بلند و دولت ارجمند داریم؛ باید که
به ثبات قدم و صدق دم در وقت موالات و هنگام محاکات راسخ و مطلق باشیم، و قصر

۱- م: باری تعالی و تقدس از مائده نعم و خوان کرم

۲- م: مستحفظان

۳- م: نیاید.

۴- م: رجاحت.

مملکت و حصن سلطنت را مشید سازیم، و رغبت رعیت در مطاوعت و متابعت او امر و نواحی خود زیادت گردانیم، و بلابل طرب و عنادل ارب را در جنان جهان به آواز دلنواز آوریم، و زمام اقتدار و توسن تیز رفتار چرخ دوار را رام سازیم، و به محاسن شیم از ملوک عرب و عجم و وزیرای ترک و دیلم بگذریم، و به مکارم اخلاق از اکابر آفاق گوی مابقت ببریم، و مشام^۱ [۱۳۴] عالم به هبوب ریاح افراح از [۳۱۶] سده شاداید و اتراح بازرهانیم، و مسام^۲ بنی آدم [را] به نسما ت ورود بهجت و نفحات شمال غبطت حبور و سرور بخشیم، و ساحت آفاق را از تلاطم بلا، و تراحم افواج عناء خلاص تام^۳ و مناص تمام دهیم، و اصناف رعایت درباره رعیت مبذول داریم. [172b] چه هر کس را که از کامرانی خبری و از شادمانی اثری باشد، باید که از شمس شرف نوری و کؤوس^۴ بهجت سروری به عالمیان رساند، و امزجه اهل جهان را از عارضه رعونت و مرض خشونت خلاص شافی و علاج وافی بخشد، و موارد و مشارب ایام را از کدورت روزگار مصفا سازد.

«و بحمد الله و حسن توفیقه» که درین زمان تمام جهانیان چنانچه صایم به رویت هلال و مستسقی به آب زلال، به روزگار همایون و سایه میمون حضرت سلطانی مبتهجانند، و سریر سلطنت و مسند مملکت از غایت افتخار به عیوق رسیده، و ابواب معاش و اسباب انتعاش مهیا و مفتوح ساخته ایم که هیچ آفریده را حاجت به کسی نیست، و موارد عقاید و افکار اشرار از شوایب اکدار حقد و مکر و جفاء و جور چون مشرب روزگار مصفا شده، و خود را از مشارکت انداد و ممازجت اضداد متفرّد ساخته و به صرامت سیوف هم و شهامت بازوی خدم جهان را چنان در ربقه انقیاد آورده ایم که بعد ازین بر لوح خیال صورت محال نه بندند، و بر صحایف دماغ و دل نقوش

۱- م : مشام

۲- م : کؤوس.

وسواس باطل مرتسم نکنند، و بدین وسیله صیت ته‌میناء کرم^۱ در بسیط عالم [173a] در دادیم، [۱۴۴پ] و به گوش خاص و عام ابناء ایام این ندا رسانیدیم که همت ما بر آن مصروف [۳۱۷] و نهمت بر آن معطوف است که خلائق جهان از خوان احسان ما محظوظ^۲ باشند، و کافه جمهور که در تمام ثغور ساکن اند از دولت ماحظی و افرو بهره‌ای متکثر یابند، و در صغیر و کبیر به نظر احترام و توقیر نگرییم، و از فروع و اصول فروغ آفتاب قبول خود دریغ نداریم. بدین جهت به استعجال تمام رسایل و قصاد به ارجاء و انحاء^۳ پیش علمای زمان و فضلالی دوران که دریا از رشحه کلك^۴ ایشان ریّان^۵، و سحاب از جواهر بیان ایشان در افشان فرستادیم که عنان عزیمت به صوب مامعطوف فرمایند، و چنان کنیم که بعد از این گرد انکسار و غبار افتقار بر جبین همت و ذیل عصمت شما نشینند، و آینه سینه رنگ رنگ کینه نپذیرد. اکنون علماء و افاضل و اماجد و امثال فوج فوج می‌رسند، و به مراعات و مدارات خاطر شریف ایشان بر قدر مجهود سعی می‌رود.

و ربع رشیدی که در زمان مفارقت و او ان مباعدت آن فرزند طرح انداخته، و تهیه اسباب عمارت آن ساخته بودیم، اکنون به میامن قدوم علماء و یمن همت فضلاء به اتمام پیوست. و در او بیست و چهار [183b] کاروان سرای رفیع که چون قصر خورنق [۳۱۸] منیع است و به رفعت بنا از قبّه مینا گذشته، و هزار و پانصد دکان که در متانت بنیان از قبّه هرمان سبقت برده، و سی هزار خانه دلکش در و بنا کرده‌ایم، و حمامات خوش هوا و بساتین باصفاء و حیوانیت و طواحین و کارخانه‌های شعر بافی و کاغذ سازی و

۱- م: بدین واسطه سیط کرم.

۲- م: مخصوص

۳- م: انجام

۴- م: حلال

۵- م: ربان.

و رنگ رزخانه [۱۴۵ر] و دارالضرب و غیره احداث و انشاء رفته ، و از هر شهری و ثغری جماعتی آوردیم و در ربع مذکور ساکن گردانیدیم ،

از جمله دو یست نفر حافظ که بلبلان چمن وحی و تنزیل و عندلیبان روضه تسبیح و تهلیل اند، در جوار گنبد از یمین و شمال صد نفر را در کوچهای که به جهت ایشان احداث کرده بودیم ساکن گردانیدیم ، و ادرارات این دو طایفه را تعیین^۱ فرمودیم ، اهل یمین را از حاصل اوقاف شیراز ، و اهل شمال را از حاصل اوقاف روم .

جماعت کوفیان و بصریان و واسطیان و شامیان که بعضی سبعه خوان و بعضی عشره خوان بودند ، و درین قسم در تمام ربع مسکون معروف و مشهور گشته ، فرمودیم که در دارالقرآن هر روز تا وقت ضحی به تلاوت قرآن مجید مشغول باشند . و چهل [174a] نفر از غلام زادگان خویش را به ایشان سپردیم تا ایشان را سبعه خوانی تعلیم کنند .

و جماعت خوارزمیان و تبریزیان و دیگر خوش خوانان که از اطراف اکناف عالم صیت^۲ ماشنیده آمده بودند ، گفتیم که ایشان بعد از ضحی تا به وقت زوال به تلاوت کلام ربّانی و قراءت آیات صمدانی قیام نمایند .

[۳۱۹] و دیگر علماء و فقهاء و محدثان چهار صد نفر در کوچهای که آنرا کوچه علماء خوانند مستوطن ساختیم ، و همه را میاومات و ادرارات مجری داشتیم ، و جامه سالیانه و صابون بها و حلوا بها مقرر کردیم .

و هزار طالب علم فحل که هر یک در میدان دانش صفدری و بر آسمان فضیلت اختری اند در محله ای که [۱۴۵پ] آنرا محله طلبه خوانند نشانیدیم ، و مرسوم همه را بر منوالی که به جهت علماء مقرر کرده [شده] بود^۳ به جهت ایشان نیز معین

۱- م : تعیین . ۲- م : سیط

۳- م : کرده ایم بود ، سپس روی «ایم» خط زده شده و کلمه «یم» پس از «بود» افزوده شده است .

گردانیدیم .

و شش هزار طالب علم دیگر که از ممالک اسلام به امید تربیت ما آمده بودند ، در دارالسلطنة تبریز ساکن گردانیدیم ، و فرمودیم که ادرارات و میاومات ایشان را از حاصل جزیه روم و قسطنطنیه کبری و جزیه هند اطلاق کنند ، تا ایشان از سرفاهیت خاطر به افاده و استفادت مشغول گردند . و هم ماتعین کردیم که هر چند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل [174b] علم کنند ، و دیدیم که ذهن هر طالب علمی ازین طالب علمان معدوده مستعدّ کدام علم است از فروع و اصول ، نقلی و عقلی ، به خواندن آن علم امر فرمودیم ، و گفتیم که هر روز این طلبه مجموع که در ربع رشیدی و بلده تبریز ساکن اند همه به مدارس ما و فرزندان مامترّد باشند .

و پنجاه طبیب حاذق که از دیار هند و چین و مصر و شام و دیگر ولایات آمده بودند همه را به صنوف عنایات والوف رعایات مخصوص گردانیدیم و گفتیم که هر روز در دارالشفاء مامترّد باشند ، و پیش هر طبیبی ده کس از طالب علمان مستعدّ نصب کردیم ، تا به این فنّ شریف مشغول گردند . و کحّالان و جراحان و مجتبران که در دارالشفای ماملازم اند ، هر یکی را پنج نفر از غلامان خود ملازم گردانیدیم تا ایشان را صنعت [۳۲۰] کحّالی و جراحی و مجبّری بیاموزند . و به جهت این طایفه کوچهای [که] در عقب دارالشفای ماست به قرب باغ رشید آباد که آن را د کوچه معالجان ، خوانند بنیاد فرمودیم .

و دیگر [۱۴۶ر] اهل صنایع و محترفه که از ممالک آورده هر یک را در کوچهای ساکن گردانیدیم . غرض از تسطیر این مکتوب آنست که پنجاه صوف باف از انطاکیه [۳۲۱-175a] و سوس و طرسوس بفرستد ، نه به زجر و زور ، بل به لطف و مواسات ،

و چنان کند که از سر فراغ بال و رفاهیت حال متوجه گردند . و بیست نفر صوف
باف از ملك توفیل بن سحامل (۴) طلب کند از قبرس ، و روانه دارالسلطنة تبریز
گرداند ، و درین باب تقصیر نکند که انتظار می رود . والسلام .

(۵۳)

مکتوب که بر فرزند خود خواجه ابراهیم نوشته است
در وقتی که حاکم شیراز بوده است.

فرزند دلبنده به جان پیوند ابراهیم دیده‌ها بوسیده [معلوم کند که] اشتیاق و
آرزومندی چون نامحصور بود بدین ابیات اختصار رفت :

مثنویہ

الا ای خردمند فرزند من	دل و جان و آرام و پیوند من
گل بوستان و دادم تویی	مه آسمان مرادم تویی
تویی اختر برج آمال من	تویی گوهر درج اقبال من
ز جاه توام قصر دولت بلند	بہر توام دشمن اندر کمند
لقای توام مایہ افتراح	هوای توام موجب ارتیاح
زدوران ہجرت دلم خون شدست	ز درد فراق دگر گون شدست
کنون مدتی شد کہ تاب فراق	مرا سوخت در آتش اشتیاق
[175 b] دواپی کن این خاطر خسته را	بہ منزل رسان بخت سرگشته را
[۱۴۶ پ] دلم را تمنای رخسار تست	ز جان طالب وصل دیدار تست
بیا خاطر م از غم آزاد کن	بیا خانہ عزم آباد کن
بیا تازہ کن باغ پژمرده را	حیاتی بدہ این دل مردہ را
چو ایام دولت ندارد دوام	بیا تا بہ بینم ترا والسلام

[۳۲۳] بعدما معلوم کند که چون به حدود قندهار نزول کردیم، جماعت حاسدان مفسد و مفسدان حاسد مصاید غدر و حبایل مکر از برای اعدام و اهلاک این ضعیف نصب کرده بودند. اما بر موجب «فاصا بهم سیئات ماعملوا»^۱ در گردن جان و پای روان ایشان پیچیده شد، و همای همایون بخت [آن جماعت] از آسیب مخالب^۲ مسالب زمان و منقار پیکان گذار حدثان مجروح و مکلم^۳ گشت، و آفتاب اقبال آن طایفه در مغرب نقصان و زوال رو نهاد. و چون توفیق رفیق و سعادت مساعد بود، فرزند جلال که بالشکر عظیم روم به طرف کابل و زابل رفته بود، قلعه لهور را که دست در کمر بند جوزا [۳۲۴] و منطقه چرخ مینازده بود به اندک حمله‌ای که کرده مسخر ساخت. و از آنجا باجماعت [176 a] امرای مغول به طرف ولایت سند متوجه شد، طایفه مخاذیل که در سلك انتظام یافته بودند، و در ثغور ولایت مذکور جمع آمده، و در راه لشکر ایران دام خدیعت انداخته، و چون شیران آدمی خوار کمین ساخته؛ چون دانستند که قهرمانان لشکر ایران، و قلب شکنان جند ایلخان هممه^۴ افراس را نوای قانون و غنای ارغنون می‌شمرند، و جمجمه رأس را کأس صهباء جام حُمیّا می‌پندارند، در صف هیجاء و قلب [۱۴۷ ر] و غا چون دریا در جوش و چون رعد درخروش می‌آیند؛ چون^۵ باد روی به عزیمت نهاندند، و در جزایر و آجام مختفی شدند، و امرای مغول به تالان منال و مواشی و تاراج جوانب و حواشی مشغول گشتند. اما فرزند جلال چون رجوم لجوم که در پس عفاربت

-
- ۱- م: مکردا
 ۲- م: خجالت
 ۳- م: معلوم
 ۴- م: حمجه
 ۵- م: و چون

رانند و روند، در پی [۳۲۵] ایشان بشتافت، و آن جماعت را به حدود جزایر بگر
 و آنچه و دجال لاهری و تته بیافت، و به داس الماس احداث زروع مقاصد رجال و
 اناث بدروید، و پنجه شیران بیشه جدال^۱ و کردن دلیران معرکه قتال را به گرز
 تخویف شکسته، و به کمند تعنیف بسته گردانید، و روز روشن و صحن گلشن را
 در چشم غریم تاریکتر از لیل بهیم ساخت، [176 b] و میدان مراد و عرصه بلاد را
 بران^۲ طایفه خرد ترا از دیده میم و تنگ ترا از سینه لئیم کرد.

نظم

افعی لعل پاش خطی او درع دشمن درید روزوغا
 نوک تیز خدنگ او بر بود کله حشمت از سراعدا
 کو کبی بود در سپهر ظفر رستمی بود در صف هیجا

و چنانک ذباب در دام کام عنکوب گرفتار شود، و کرم قز که لعاب دهن بروی
 کفن گردد، تمامت اعیان هند و مجموع صدور سند به بند بلاء و قید عناء گرفتار
 شدند.

و چون این اخبار به گوش شاه جهان پناه، زرین کلاه، کواکب سپاه رسید
 روزی روی به این ضعیف کرد و گفت که: فرزند تو نگذاشت که [۱۴۷ پ] طراوت
 اوراق اتفاق پرمرده گردد، و دوحه تهوّر از حریف جبان^۳ تغییر یابد، جان شیرین
 خود را به سبب ازدیاد حشمت و تمکین ما در ورطه هلاک انداخت، و سینه بی-
 کینه را سپر سهام محنت و سیوف مذلت [۳۲۶] ساخت، بنا برین در دل ماهوای
 محبت و میل مودت او زیاد گشت، و می خواهیم که ریا حین تمکین او را به موارد

۱- م: جداول

۲- ج: پراز، م: بلادبران ۳- م: حیات

تربیت ریڈان سازیم، [177 a] چنانچہ حضرت آن بہ مرور [دھور] فتور و نقصان نپذیرد، و براذیال زندگانی و اکمام شادمانی او کرد عدم و غبار غم نشیند، و چہرہ شقایق^۱ حدایق نشاط و جیب سمن چمن انبساط او بہ کلگونہ بہجت سرخ روی و بہ عبیر مسرت خوش بوی گردد.

اکنون «بحمدلہ و حسن توفیقہ» کہ قصور مراد ما عالی و ثغور اعداء چون بقاع بلاقع خالی است، می باید کہ بہ شکر مواہب ربانی رطب اللسان باشد، و اہالی فارس را بہ عین عنایت ملحوظ، و ازخوان رعایت محظوظ گرداند، چنانچہ مسلوب را مردود و مفقود را موجود یابند، و از زلال حوضہ تلطّف و شمال روضہ تعطف سیراب و مشکین مشام^۲ باشد.

و دیگر چون امراء و لشکریان بندگی حضرت و نوکران ما و فرزندان ما اکثر اوقات بہ فتح بلاد و امصار و استخلاص قلاع [و] اقطار مشغول اند، و ایشان را سلاح در بایست است، و چون تفحص کردیم در خزاین سلاح اسلحہ کم مانده است؛ بنابراین معنی قصاد و رسل بہ اطراف عالم فرستادیم، و انواع سلاح طلب داشتیم. می باید کہ آن فرزندان بر موجب این مفضل ضمن آنچه طلب [۱۴۸ ر - 177 b] داشته ایم بی تهاون بہ اردوی اعظم فرستند.

[۳۲۷] مفصل

شمشیر	خنجر	اسلحہ	
الفی عدد	الف عدد	دبوس	کلرمیہ (۴)
سکین	قوس	الفی عدد	۵۰۰ عدد
		نشاب	
		خدنگ	قصب ہندی

۱- م: شایق

٥ الف عدد

٥ الف عدد

١٠ الف عدد

٦ الف عدد

خشب عاده
٢٢٠ الف عدد

رمح

قصب بحرى
خشب عاده
الفى عدد
٣ الف عدد

خيزران

المنسوج بالا بريشم الا لوان'
الف عدد

خشب

عاده المنسوج بالغزل^٢ الا لوان

الفى عدد

[والسلام]

١- م: ابريشم الوان

٢- ج: ٥ الف

٣- م: بالفرا

(۵۴)

[178 a - ۳۲۸]

این رساله ایست که صاحب مرحوم مذکور علیه الرحمة

والغفران به بعضی از فرزندان خود نوشته

در باب [۱۴۸ پ] صفت علم وحلم و عقل و سخا

بسم الله الرحمن الرحيم

«الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين»
اما بعد چنین گوید اضعف عباد الله واحوجهم الى رحمة الله رشيد که چون دیدم که
در آدمی چهار خصلت از خصایل حمیده و افعال پسندیده است و هر که بدین خصایل
متحلی باشد او را «ملکی الصفات» می گویند، و «انسان حسن» می خوانند و این چهار
خصلت اینست: اول عقل، دوم علم، سیوم حلم، چهارم سخا، و در هر بابی از این
خصایل محموده کلمه ای چند بر سبیل اختصار و ایجاز نوشته شد تا خواننده بر آن
مطلع گردد و خود را به جواهر خصایل مرغوب و زواهر اخلاق محبوب مزین گرداند.
اول باید که خلوت دماغ را به پرتو شمع عقل منور گرداند، و مشام جان را
به بوی او معطر سازد. چه علمای دین و فضلالی روی زمین در تعریف عقل چنین
گفته اند: که «العقل جوهر مضيء خلقه الله [178b] تعالی فی الدماغ و جعل نوره فی القلب
يدرك [۳۲۹] الغائبات بالوسائط والمحسوسات بالمشاهدة». و بعضی دیگر چنین

۱- م: ملکیت.

۲- م: الحسن

تعریف کرده اند که «العقل اوله العلم و اوسطه السنة و آخره الاخلاص». و بعضی دیگر گفته اند که : عقل آلت استدلال و گوهر بحر افضال و مفتاح ابواب کنوز اسرار ربّانی و غوّاص بحار رموز یزدانی است ، چنانچه گفته اند: [۱۴۹ر] العقل حجة الله و دليل الله ، لانه آلة الاستدلال و آلة كسب العلم و آلة النظر في البراهين و الايات^۱ و از رسول خدا ، صلی الله علیه و سلم ! پرسیدند که : «من احسن الناس عقلا؟» فرمود: «المسارع الى مرضات الله و المتجنب عن محارم الله». و بعضی از ارباب وجدان و اصحاب عرفان که صدر نشینان صفة صفاء ، و سالکان مسالك اصطفاءند ، چنین گفته اند که: باری ، عز شأنه ! «عقل را از چهار چیز آفرید ، و آن قدرت ، و علم ، و نور ، و مشیت است . پس او را شش جزو کرد: جزوی از آن به فهم ، و جزوی از آن به وهم ، و جزوی از آن به ذهن ، و جزوی از آن به حفظ داد .

دوم باید که علم را پیرایه ذات و وقایه [179a] صفات گرداند ! چه رسول خدای ، صلی الله علیه و سلم ! میفرماید : «الا انّ الدين والورع من العلم ، و عزّ الدنيا و شرف الاخرة». و پیوسته با علماء صحبت دارد که گفته اند که : « العلم بالتعلم و الاكتساب^۲ ، و بدانند که هر کرا علم قائد راه باشد هر کز گمراه نگردهد ، و هر کرا اصحاب دانش جلیس و ارباب بینش انیس باشد ، هر کز جنود اندوه در ساحت دلا و منزل نسازد ، و آنکه را علم خلیل ، و دانش دلیل ، و حلم وزیر ، و عقل سمیر ، و عمل قائد ، و رفق والد ، و بربرادر ، [۳۳۰] و صبر امیر لشکر باشد ؛ هر کز مملکت ، ضمیر اوفتور نگیرد ، و رباع دولت او تغیر نپذیرد . و ناقلان آثار و ناقدان اخبار چنین از سید احرار و سند ابرار ، علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ! روایت

۱- در ج به جای «لانه... الايات» نقطه چینی شده است.

۲- م : ما

۳- ابن بند در م خوانا است.

می کنند کہ مردی پیش رسول خدای، صلی اللہ علیہ وسلم^۱! آمد و گفت: [۱۴۹پ]
 «یا رسول اللہ، اخبرنی بعمل هو افضل الاعمال!» قال: «علیک بالعلم! فان قلیل العمل
 مع العلم کثیر، وان کثیر العمل مع الجبل قلیل»، و دیگر فرمود کہ: «لولا العلماء،
 لهلك اكثر امتی»، و دیگر فرمود کہ: «من اراد ان ينظر الی عتقاء اللہ تعالیٰ، فلینظر
 الی العلماء» [179h] و دیگر فرمود کہ: «من جلس مع العلماء، زاده العلم والورع

شعر

تعلم فليس المرء يولد عالماً^۲ وليس اخو علم كمن هو جاهل
 فان كبير القوم لا علم عنده صغير اذا التفتت عليه^۳ المحافل

[۳۳۱] شعر

حیوة القلب علم فاغتتمه و موت القلب جهل فاجتنبه

شعر

تعلم ما استطعت لعل يوماً^۴ تصير به علی قوم امیراً^۵
 وفيه

بقدر العلم تكتسب المعالی و من طلب العلی سهر الليالی
 تروم العز ثم تنام لیلاً يغوص البحر من طلب اللالی

شعر

تعلم يافتی والعود رطب و طینک لیسن للخنم^۵ قابل

-
- ۱- م: صلعم
 - ۲- م: عالماً
 - ۳- م: الیه
 - ۴- م: امیروا
 - ۵- م: لئن اللحم

فحسبك يا فتى شرفاً ومجداً سكوت الحاضرين وانت قائل^١

ايضا

[180a] من باع ايتام الصبي بتأدب ربحت تجارته على الازمان
ومن اشترى له والحديث^٢ - فأنه نيل الكهول - فأب^٣ بالخسران

[۳۳۲ - ۱۵۰] نظم

علم باشد دليل نعمت و ناز خنك آن را كه علم شد دمساز
علم حق بام گلشن جانست فردبان علم و عقل برهانست

نظم

قيمت تو در آن قدر علم است كه تن خود بدان يارايي
خلق در قيمتت بيفزايند چون تو در علم خود بيفزايي
وبعضى گفته اند: «العلم فى غير طاعة الله مادة للذنوب». وقيل: «ثمرة العلم العمل
بالمعلوم»، وقيل: «العمل بغير العلم ضلال، والعلم بغير العمل وبال»

وفيه

علم كز نو تويى بنستاند جهل از آن علم به بود صدار

شعر

لانجاوز حدود علمك شبراً عنداهل التقى واهل البيان
من تحلى بغير ما هو فيه فضحته شواهد الامتحان
[180b - ۳۳۳] سيوم بايد كه حلم را لباس حشمت و درع عفورا پيرايه دولت
خود سازد، تازبان اهل زمان به مناقب و محامد او بدین ابیات فاطق گردد که:

۳- م: قابل

۱- م: الخدانه

۱- م: وآب

شعر

ایمان له القدح المعلى من العلی
 اذا ابتدرت نحو القداح الاکابر
 غد الشرع جفنا فيه فضلك ناظر
 ولاخیر فی الاجفان لولا النواظر
 فحلمك فی الايام کالمسک فائح
 وعفوك فی الاسلام کالنجم زاهر
 چه اصحاب فطنت و ارباب خبرت تعریف حلم چنین کرده اند : «الحلم ان لا ترى
 لنفسك محلاً و قدراً»، و بعضی گفته اند که : «الحلم الاقتداء بسیرة النبی، صلی الله
 علیه وسلم!»^۱

و بعضی دیگر گفته اند که : «الحلم شاهد حسن الخلق و قائد قول الصدق»، [۱۵۰ پ]
 و جماعتی دیگر گفته اند که : «الحلیم الذی یرى الاشیاء [الاشباه؟] خیراً منه». .
 پیغمبر، صلی الله علیه وسلم^۱ می فرماید که : «ان الرجل لیدرک بالحلم درجة الصائم
 القائم».

شعر

لاشیء احسن من علم یرینه
 حلم و من ناله قد فاز بالفرج
 [۲۳۴] چه ارم باید که سلك جوداً را سر رشته مقصود، و خلعت [181a]
 سخاء را کسوت وجود خود داند. چه جود صباحت جمال و حال، و ملاححت محیاء اقبال
 و اصل کمال احرار، و فرع فضائل ابرار، و بزر مزرع زیادت، و ماہ آسمان سماحت
 است. چه اهل کرم گفته اند که : الجود بذل اليسار عند المخرصة و الاعسار، و از
 رسول ثقلین و نبی خافقین، صلی الله علیه وسلم^۱ روایت کرده اند که فرموده است :
 «الجنة دار الاسخياء، و السخاء اصل الايمان»^۲
 و دیگر فرموده : که «السخی فی جوار الله و انار فیه، و البخیل فی النار و رفیقہ

۱- این بند در م خوانا است.

۲- م : خود

۳- این بند در م خوانا است

الابليس». وديكر فرموده كه : «ابواب الجنة مفتوحة على الفقراء»، والرحمة نازلة على الرحماء، والله تعالى راض عن الاسخياء». وشيريشة فتوت وفارس ميدان مروّت زوج بتول وابن عمّ رسول الله الغالب على بن ابي طالب، عليه السلام! فرموده كه: «الجود حارس الاعراض، والحلم فدام السفيه، والعفو زكاة الظفر»، وبعضى از زايران كعبة سخاء وساكنان خطّة عطاء هيان سخى و كريم ولئيم درين تعريف چنين [۳۳۵] فرق نهاده [181b] اند كه : «الكريم يعطى قبل السؤال، ويعفو^۲ قبل الاستغفار»، وقيل: «الكريم الذى يا كل ويعطى، والسخى الذى لا يا كل ويعطى، والبخيل الذى يا كل ولا يعطى، واللئيم الذى لا يا كل ولا يعطى». وبعضى ديكر از ملتقطان جواهر [۱۵۱] بذل^۳ ومقتدحان زواهر فضل درين تعريف چنين فرموده اند كه : «الجود بذل المال مع الاحتياج اليه، والسخاوة بذل المال الفاضل الغير المحتاج اليه، والحرص هو السعى التام فى تحصيل المال عند عدمه، والبخل هو السعى التام فى امساكه عند وجوده. فحبّ المال حاصل فى القسمين، الا ان حبّ الاحداث هو الحرص وحبّ الابداء هو البخل»

شعر

چواحسان شعار و كرم كارتست خدای جهان آفرين يارست
كرم كن كه نام تو در روزگار بماند چونام كرم پايدار
تمّت الكتاب الموسوم بسوانح الافكار رشيدى بعون الله وحسن توفيقه فى ذى
قعدة سنة ۹۲۸ على يد عبدالضعيف عبدالعلى بن بخشايش رستمдарى، اصلح الله
احواله!

قابله مع كاتبه، بلغه الله بما يتمناه. وكان آخر يوم مقابله يوم الاثنين سلخ ذى
قعدة سنة ۹۲۸، وانا احد المتقابلين، حرره مسعود الحسينى، عفى عنه.

۲- م : يعفوا

۱- م : قدام

۳- م : بدل

فهرست پاره‌ای از اصطلاحات و لغات اجتماعی و اقتصادی

۱- اثاثات یا آنچه که خانه را می‌باید

- آلات طبخ (۲۱۴) اوانی: ذهب ، مکعب (۲۰) بسط (۲۱۴) پیه سوز بنگاله‌ای ۲۶۰ ، زبادی (۲۱۴) شاه کاسه منبت (۲۶۰) شربت‌ی ملون هفت رنگ (۲۶۰) شمع (۵۱) شمع‌دان (۲۱۴) صابون (۴۹)، صحن لاجوردی، صراحی لاجوردی محرر طلا ، صینیہ ، طبق ، طشت و آفتابه ، قدح (۲۶۰) قنادیل (۲۱۴) قوال (۵۲) نیم صحن لاجورد،
- ۲- خوردنیها
آرد ، آش ، بریان ، حویج ، دنبه ، روغن (۵۱) گوشت ، نان ، مصل (۴۹ تا ۵۲ و ۲۴۶)
- ۳- میوه‌های تر و خشک خوردنی
آلو ، آلوتر ، آلوخشک ، آلوچه ، امرود ، انار می‌خوش ، انجیر ، انگور ، بسمطبوخ ، بلبلی ، پوست صینی ، پهلوانی ، تمر هندی ، خربزه ، خربزه مقدد سمرقندی ، خرما ، خیارشبرتر ، رطب تر و خشک ، زردآلوشکسته ، سفرجل ، سنجد کمالی ، سیب ، شفتالو ، شفتالو یابس ، عناب ، عنطوس (۴) ، قسب ، قشمش ، قند نارجیل خشک (۱۶۱) قیسی : تخم احمد ، حلوانیه ، درست ، شکافته ملوز - کنار ، میویز ساده و به گل گرفته ، نارجیل (۲۶۱) هندوانه
- (۱۷۷ تا ۱۸۴) ۴- شبرینی‌ها
حلاوات (۲۴۷) حلاوه ۵۲ دوشاب (۲۴۶) سمن (۲۴۶) شربت چین (۲۱۴) شیرینی (۲۲۰) عسل (۵۱ و ۲۴۶) قند (۲۲۰ و ۲۴۷) نبات (۲۲۰ و ۲۴۷)
- ۵- ترشی‌ها (حموضات)
آب: ترنج ، حماض ، دنبلی ، غوره ، لیمو ، مرکب ، نارنج - آبکامه رقیق ، ترنج ، تمر هندی ، حب‌الرمان ، دنبلی ، زرشک ، زعاق ، سرکه عادیہ ، سرکه هندی ، سماق ، غوره ، غوره خشک ، لیمو ، لیموشیرین صینی ، مرکب نارنج ، نارنج مختوم ، نفاش (۱۸۶ تا ۱۸۸)
- ۶- مرباها
انبه مربا ، تمر هندی تازه مربا ، جکی بکی مربا ، زنجبیل معطر ، هلیله کابلی به عسل خیار جبر پرورده (۲۵۷)
- ۷- داروها یا عقاقیر و ماکولات محلات
آب جمه جاوید (۲۵۸) اسطوخودش (۹۲) اقیمون (۹۲) انبه (۲۶۰) بندق (۲۵۷) جوز- بوا (۲۵۸) خیارشبر (۲۵۸) دارصینی (۲۵۸) دواله (۲۵۸) ریوند خاص صینی (۲۵۸) زنجبیل

۱۷۸- گلاب ۲۴۶- گلاب ۲۴۶- گلاب ایچی
۶۵- مشک ۲۵۱ و ۱۷۷ و ۲۴۷- مشک تبتی
۱۷۸ و ۲۵۶

۹- پوشیدنی‌ها

ابرداد کنبایتی ۲۵۶- ابلق ۱۷۳- ایاریه
۱۷۰: بریشمین و شمسیه و عین البقر،
۱۷۱- اطلس مشکی ۲۵۶- اقمشه ۱۶۹-
اقمشه اسکندرانی ۲۱۹- باسمه ۱۷۱- بافته
۱۷۱- بالش منقش بروجی ۲۵۹- برد ۱۶۸-
بندقی ۱۶۸ و ۱۷۰- توپ ۱۶۸- تیماج ۱۶۹
پوستین: چلعوه ۱۷۴- سنجاب ۶۹ و ۱۷۴-
سمور ۶۸- سمور روی صوف مربع کحلی ۲۱۹-
فنگ ۷۰- موزه ۱۷۵- و شق ۶۸- پیراهن
روسی ۲۱۹- جامه ۴۹- جامه خواب قطع
بروجی منقش ۲۵۹- جامه دوخته ۲۱۹- جبه
۱۷۵- جبه صوف ۱۷۴- جزم ۱۷۲- چلغو
۱۷۳- حراویه ۱۶۹- خود رنگ ۱۷۱-
داریه شمسیه ۲۲۸- داریه لولوی ۲۱۹ داریه
لولویه ۲۲۸- دستار بندقی ۱۷۴- دستار سر
بندقی ۲۱۹- دستار قمیص ۱۷۶- دله ۱۷۳-
دببیه ۱۷۰- روسیه ۱۷۰- ساغری و ساغریه
۱۶۹- سختیان ۱۷۱- سراویل ۱۷۴- سفید
پار ۱۷۱ و ۲۵۶- سقرلاط ۱۷۰- سمط چینی
۱۷۰- سمور ۱۷۳- سنجاب ۱۷۳- شده
۱۶۹- شراب بلدی ۱۷۲- شرب ۷۰- شرب
مثقالی الوان ۱۷۰- شمسیه ۱۶۹- صابوریه
۱۷۰- صوف ۱۷۰- صوف سقرلاط ۱۷۴-
صوف عادیه ۱۷۳- صوف مربع ۱۷۳- صوف
منسوج از پشم ماهی ریزه ۲۵۶- صوف موزه

(۲۵۷ و ۲۶۲) سازج هندی (۲۵۸) سنبل
(۲۵۸) شاه صینی (۲۵۸) شیطرج هندی (۲۵۸)
عسل خیارشبر منزوع النوايك مرطبان (۲۵۸)
غاریقون (۹۲) فلفل (۲۵۸) فوقل (۲۵۸) قاقله
(۲۵۸) قرفه (۲۶) قرنفل (۲۵۸ و ۲۶۰)
قصب الذریره (۲۵۷) کبایه (۲۵۸) کشول به
گل کیتی و گل جنبه پرورده (۲۵۸) لیمو به
ادویه حاره (۲۶۰) ماربرین (۲۵۸) مجدیه
(۲۶۰) معطلی (۹۲) ورق طنبول (۲۵۸) هیل
۲۵۸

۸- روغنهای مالیدنی و بویدنی‌ها یا عطریات
بخور ۲۴۷، روغن: آجر بغدادی، اسطوخودش
اصنبوبسی، افسنتین تقاتی، بابونج، بلسان
مصری، بنفشه، بنفشه بادام، بهار نارنج، جنبه،
حب البان، حناء شمرطه، خروع، خیری،
زنبق ربوه، سوسانظاکی، عقرب، عود، عود
جمهری، قرنفل، قنادیل، قندس قیری، کادی،
کافور، کافور جودانه، گل اسفید، گل بادام،
گل سرخ سوری، گل کیتی، گل هندی، لادن
قبرسی، مرزانکوش، نرجس، فرگس بادام،
نسرین، نسرین بادام، مصطکی افرنجی، مورد،
یاسمین بادام (۵۱ و ۶۵ تا ۶۷ و ۲۵۹)
زعفران، زباد (۱۷۷ و ۱۷۸ و ۲۵۶) صندل
۱۷۵- صندل به گل گاته پرورده ۱۷۸- صندل
مقاصری ۱۷۸ و ۲۵۶- عرق فداح ۱۷۸- عرق
گل کانه ۱۷۸- عرق گل کیتی ۱۵۶- عنبر
۱۵۱ و ۱۷۵ و ۲۴۷- عنبر سارا ۱۷۸ و ۲۵۶
عود ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۲۴۷- عود قمری ۲۵۶-
کافور ۱۷۸- کافور جودانه ۲۵۶- کندراج

- ۱۷۵- عتایه ابریشمین ۱۶۹- عصابه ۱۶۹
 ۱۷۵- عین البقر ۱۶۹- فروه سنجاب مع صوف
 مربع ۲۲۸- فنک ۱۷۳- قاقم ۱۷۳- قدک ۱۷۱
 قطیفه ۱۶۹- قمیص (۱۷۴، ۱۷۵)- کپنک ۱۶۹
 ۱۷۵- کتان ۱۷۴- کتان سمط واسفید ۱۶۹
 کتان قرمی ۱۷۰- کرباس عادیه ۱۶۹ کرباس
 عادیه ۱۶۹- کرباس کنبایتی ۱۷۲- کفش ۱۷۵
 کمخا ۱۶۸- کیدن ۱۷۲- گلستان ۱۶۸-
 گول ۱۷۵- لولوئیہ ۱۷۰- ماشاد ۱۶۸- متکاء
 منقش ۲۶۹- مثقالیہ ۱۷۴- محرّمات ۱۷۰-
 مخفیہ ۱۶۹) مدول ۱۷۱- مصنف ۱۶۸- مصنفه
 ۱۷۵- مصنفی ۱۷۴- ملحم ۱۷۰- موینه ۲۶۸
 ۱۷۳- میان بند ۱۷۶- میان بند رومی ۱۷۴
 میان بند مصری ۱۷۴ و ۲۱۹- نطع یک روی
 بزم شاهی منقش ۲۵۹- والاد الوان ۱۶۸-
 والادساده ۱۷۱- مجرّحات ۱۷۰- وشق ۱۷۳
 ۱۰- پای افزار
 گیوه ۱۷۱- موزه ۱۶۹
 ۱۱- پرندگمان
 دجاج ۲۴۶، زاغ ہندی ۲۵۷، سارو ۲۵۷،
 سنگسر ۲۵۷، طاوس ۲۵۷، وز ۲۴۶،
 ۱۲- جانوران
 اسب بدوی عبادی ۲۲۰- اسب بردعی ۲۲۰
 استر ۲۲۰- بغل مع سرج ۲۲۸ و ۲۲۹، بقر
 ۲۴۶- خرعتابی ۲۵۷- داریه: عین البقر،
 مخفیہ ۲۲۹- سرج ۵۵- سرج مع ادیم ۲۲۰
 سرج ساغری ۲۲۰، غنم ۲۴۶- کهر عبادی
 ۲۳۳- نسناس ۲۵۷، مرکوب ۵۵
- ۱۳- دانہا
 ارزن ۲۳۳- ارزن البیاض ۲۴۶- برنج ۵۱
 و ۲۲۰- جو ۲۲۰، حنطہ ۲۴۶- شعیر ۲۳۲-
 غلہ ۵۵- گندم ۵۱ و ۲۲۰- لبوب ۲۴۷
 ۱۴- گوہرہا
 اقچہ رکنی ۵۵، ۲۱۹، الماس ۲۵۶، زرو زر
 علائی ۱۵۱، سیم ۱۵۱- یاقوت: ایض، اصفر،
 رمانیہ، کحلی ۲۵۶
 ۱۵- چوبہا یا اخشاب
 آبنوس، دندان شیرماہی، ساج، منقار سمندر
 ۲۶۱
 ۱۶- افزاہای جنگ
 خدنگ، خشب عادیہ، خشب المنسوج بالفزل
 الالوان، خنجر، خیزران المنسوج بالابریشم
 الالوان، دبوس، رماح قطب بحری، سکین،
 قوس، کلرمیہ، نشاب ۲۵۵ و ۲۵۶
 ۱۷- آنچه سنجش و وزن را بکار آید
 توب ۱۶۹ تا ۷۶
 تومان ۵۵-۲۱۵
 جریب ۵۵-۱۱۵-۱۸۱-۲۳۲-۲۳۳-۱۸۵
 دست ۴۹-۲۳۳
 دینار ۴۹ تا ۵۱ و ۵۵-۶۸ تا ۷۳-۱۵۵-
 ۲۲۸-۲۲۹-۲۳۳-۲۸۵
 ذراع ۱۷۰
 ذرع ۱۶۹-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۶
 رأس ۵۵-۲۱۲-۲۴۵-۲۸۵
 زوج ۱۶۹-۱۷۱-۱۷۵
 عدد ۵۲-۱۶۹-۱۷۲-۱۷۴-۱۷۵-۱۸۶-

۲۹۵-۲۶۱-۲۶۰-۲۵۹-۲۵۷-۲۱۴

۲۹۶

فدان ۲۰۹-۲۰۵

قاروه ۲۵۹-۱۷۸-۱۷۷-۱۷۶

قطعه ۱۵۹-۲۵۶-۲۳۳-۱۷۲-۱۷۱-۵۲

کر ۲۱۴

مثقال ۲۶۰-۲۵۶-۲۴۷-۲۲۹-۲۲۸-۱۷۸

مجلد ۲۲۷-۲۲۶

مرطبان ۲۶۰

من ۱۸۷-۱۷۹-۹۲-۶۷-۶۶-۵۲-۴۹

۱۸۸-۲۶۱-۲۵۸-۲۵۶-۲۴۷-۲۲

۲۸۵

نفر ۲۱۶-۲۱۳-۱۷۵

۱۸- واژه‌های دیوانی

در این دفتر اصطلاحاتی است درباره: ۱- کارکنان

دولت و گروهها و دسته‌ها ۲- کارهای آنها

۳- آنچه با مال و خواسته و خراج و بجاج

پیوستگی دارد.

نمونه‌ای از آنها را در اینجا می‌آوریم:

۱- اردو ۱۹، ۲۷، اردوی اعظم ۱۶۰ ارباب

خراج ۱۱۵ ارکان دولت ۴۵- اسواق ۳۸- اصحاب

صلاح ۲۱- اصناف چند ۲۱- اعیان حضرت ۴۵

اکره ۱۶۰ امیر تومان ۲۵ ایلچیان ۲۳۷ با-

زقاقان ۱۳۳- بتکچیان ۴۵، ۵۴، ۸۸، ۱۱۴

۱۴۳- بنده در گاه ۱۵۹ تجربه ۱۶۰ جایران

۷۴- جماعت طواشیه ۱۷۴- چاکر دولت خواه

۱۵۹- چاکران ۱۶۸- چریک ۱۸، ۱۱۴، ۱۱۵

حشم ۱۵۹- حشم چهارصده ۱۶۰ حکام ۱۳۳

خازن کتب ۵۰ خدم ۱۵۹ داروغگان ۱۳۳

دهاقین ۲۱ رسل ۱۶۷ رعایا ۲۱ روساء ۱۴۳

سادات ۲۱ ساکنان ربع رشیدی ۱۷۴ سوار

چریک ۴۵ سودان ۲۲ شحانی ۱۶۴، ۱۶۸

صدور ۱۴۳ صوف باف ۲۹۰ و ۲۹۱- عامل ۲۰

دلما ۲۱- عمال ۱۱۴ فراشان ۱۶۳ قاضی

القضاة ۳۸ قصاد ۱۶۷ و ۲۳۷- قضات ۲۱

کارکنان ۱۱۴- کنیزک هندی و حبشی ۲۲-

کهتران ۱۶۸- مباشران املاک ۱۶۳- متصدیان

اعمال ۱۵۹- متصرفان ۱۱۴، ۱۴۳، ۱۵۴-

متصرفان اموال ۱۵۹- متفرقه ۱۸- متقلدان

۷۴- مبتکران ۷۴- مملکان قدیم ۳۵- مرتزقه

۴۹- ۱۵۶ مشایخ ۲۱- مناوول ۵۰- منهبیان

۱۸- نایبان ۲۰، ۱۶۸- نواب ۱۱۴، ۱۴۶-

نواب ڈپوان ۴۵- نوکران جلد کار ۲۹-

هر بطن ۱۶۵-

۲- اختصاص ۲۲- اخلاص ۲۲- اشغال خاقانی

۵۴- افادت ۲۱- اقامت حدود ریاست ۷۴

انقیاد ۲۲- تدریس ۲۱- ثواب اندوزی ۲۲

جان سپاری ۲۲- چاکری ۲۳۷- حراست بلاد

و عباد ۲۲- خدمت ۲۲- دادگستری ۲۲- داغ

خدمت ۲۹- دشتبانی ۱۶۴- زراعت ۱۹، ۲۱

سیاست اهل فساد ۲۲- شہامت ۲۲- طعمه سیوف

ولقمه هتوف ۲۲- طغیان ۲۲- طوق منت ۲۹

عدوان ۲۲- فرمان برداری ۲۲- قلاده ریاست

۴۵- کفالت امور جمهور ۵۴- مباحثه علوم

۲۱- معدلت و نصف ۲۲- نقض و ابرام ۱۶۳

از جراید عمال ولایات ۳۵ حک از متون جراید
 وروی دفتر ، دفاتر ۴۵ و ۱۶۰-۲۰۷ - حکم
 ۱۵۶- حمامات ۳۸- حوالات ۱۴۴، ۱۴۵-
 حوالات سلطانی ۱۸- حوزه تصرف ۳۵ خارج
 مرسوم ۱۶۴- خاصه مال ۲۲- خراب ۳۷-
 خراج ۴۵، ۱۶۷، ۱۱۴- خراج رکنی ۱۶۱
 خراج قری و مواضع دیوانی ۵۲- خزانه عامره
 ۱۵۴- خوانات (خانات) ۳۸ خوانق ۳۵،
 ۸۸- دارالضرب ۱۲۸، ۲۸۱- دراهم و دنانیر
 ۱۶۰- دراهم و دنانیر منقوده ۲۱۵- دفاتر قدیم
 زمان اترک ۴۵ دفتر کامل ۱۵۹ دو سه طسوج
 ۴۵- ده نیم ۴۵- ده یک ۴۵ دینار اقچه ۱۵۶
 دینار رکنی ۱۴۲، ۱۶۳- دیوان اعلی ۱۵۶،
 ۱۶۱ دیها ۳۵- رباطات ۸۸- رسم محدث
 ۳۵ و ۴۵ و ۹۱ و رقه ۵۴ ستردن از صحایف
 اعمال دیوانی ۳۵- سردفتر ۴۸- سواد ۱۵۱
 سیورغال ۱۵۱- ۲۱۱ صدقات ۲۳۸- طرح
 انداختن ۲۲۳ و ۲۸۸ طغرا ۷۶- طلا ۲۲۷
 طعنا ۴۹، ۱۱۵ طمغای چوب و صابون و حواله
 اقمشه اصفهان ۴۵- طواحین ۳۸- طیارات
 ۱۹، ۱۵۴- طیارات دیوانی ۳۵- عارفه ۲۸
 عرضه داشت ۱۸۹- علوفه ۲۳۸- عوامل ۳۷،
 ۱۴۳، ۲۲۲ و ۲۲۴- غارت ۲۲۹- غبظه دیوان
 ۲۰- غوررسی ۴۵، ۱۵۴، ۱۵۹- قاعده قدیم
 ۳۸، ۷۳- قانون ۱۵۰- قانون بندی ۴۶-
 قانون قدیم ۳۵- قانون المده اصفهان ۴۵
 قبانی ۱۱۵- قبحور ۱۸، ۴۵- قری ۳۸-
 قصور ۲۱- قلان ۱۸، ۴۵، ۱۱۴- قلان امراه
 خان ۱۱۵- قناطر ۳۵- ۸۸- قوانین جور ۹۱-
 نیکو نامی ۲۲- وزارت ۱۳- هواداری ۲۲
 آبادانی ۱۹
 ۳- آل طمغا ۱۱۴، ۶۷، ۳۹، ۲۸، ۱۴۵، ۱۵۶
 آلتون طمغاء پادشاه ۱۵۶- ابواب البر ۸۸
 ابواب المال ۱۱۵- احتباس ۲۱- اخراجات
 دیوانی ۱۴۴، ۱۴۵- ادرار ۲۷، ۴۹، ۱۵۶
 استرداد ۳۵- استیفاء ۵۳- اشخاص ۱۹- اقچه
 ۲۲۷- اقچه آذربایجانی ۱۵۶- اقچه رکنی
 ۳۸، ۵۴، ۲۱۹- اقمشه اسکندرانی ۲۱۹
 املاک ۱۹، ۲۲- اموال ۱۵۶- انعامات ۲۱
 الاغ ۲۳۸- بازخواست ۲۹- بایر ۳۷ بدعت
 قدیم ۳۵- بدعتهای مذموم ۹۱- برات ۲۴۹
 بساتین ۳۸- بقاع خیر ۲۰- بقعه ۴۹- بنیاد
 فرمودن ۲۲۴- بهای عوامل ۱۹- پروانچه
 ۲۷، ۲۸، ۵۴، ۱۵۴- تخم ۱۹، ۳۷، ۲۲۲،
 ۲۲۴- تصرفات باطله ۳۵- تنار ۱۶۰- تغلب
 ۱۸- تفاوت ۱۸- تقاوی ۱۹، ۱۶۳- تکلیفات
 ۱۴۴، ۱۴۵- تکلیفات دیوانی ۱۳، ۳۸-
 تکلیفات و اخراجات دیوانی ۳۷- تکلیفات
 و توزیعات دیوانی ۴۵- تمسک ۵۴- تنار ۱۶۰
 توزیع ۳۷- توزیع و تکالیف دیوانی ۱۳۴
 توفیرات خزینه ۳۵- تومان ۱۶۳- تومان
 غازانی ۲۱۵- ثمار ۱۱۵- جامه ۲۲۷- جریب
 غازانی ۱۶۲- جریده خاصه ۲۱۵- جزیه ۱۶۷
 جزیه هندی ۲۹۰- جمع و خرج ۱۶۴- جواب
 گفتن ۴۵، ۱۶۳- حبس و اطلاق ۱۶۳- حراثت
 ۲۱- حق التقرير ۲۲۰، ۲۲۷- حرف ۲۱۹
 ۲۲۰ (نامه نامی خواندمیر) حق الجایزه
 ۱۲۷، ۲۲۷- حق الحراثة والتعب ۱۱۴- حک

کارخانه‌های شربافی و کاغذ سازی و رنگ رز-
 خانه و دارالضرب ۲۸۸- ماکله ۱۹- ماکله
 رعایا ۱۶۳- مال خاص ۲۲- مال دیوان ۱۴۵-
 مال و خراج دیوانی ۱۱۵- مبار ۲۳۸- مثال
 دیوانی ۱۱۴- محاریب ۲۰- محاسبه اموال
 دیوانی ۵۴- محاسبه سنوات قدیم ۱۵۴ محاسبه
 سنوات گذشته ۱۶۳- محاسبه سنوات ماضیه
 ۱۵۹- مدارس ۸۸، ۳۵- مرسوم و مرسومات
 ۱۶۰، ۴۵- مرفوع القلم ۱۴۴، ۴۵، ۳۸
 ۱۴۵- مزارات ۳۵- مزارات متبرکه ۲۰-
 مزارع ۳۵، ۳۸- مزارعان ۲۱، ۱۷۴-
 مساجد ۲۰، ۳۵، ۸۸- مستاصل ۳۷- مستاکله
 ۳۵- مسلم ۳۵، ۱۴۴- مسلمی ۱۱۴- مشرفه
 ۴۴- مصانع ۳۵، ۸۸- معابد ۲۰، ۳۵، ۸۸
 معاف ۳۸، ۴۵- معاملات دیوانی ۵۴- مقاصر
 ۳۸- مقاصه ۱۵۹- ملاطفه ۴۴- منابر ۴۸-

مناشیر و امثله ۴۸- منشور ۲۶- مواجب ۲۱
 مواشی ۱۱۴، ۱۱۵- موزعه ۵۴- موقوفات
 ۱۴۴- موقوفات مشاهد و رباطات ۳۵- موقوفه
 ۲۲- مهر امراء مغول و تاجیک ۱۵۶- مهر و
 پروانجه ۱۶۴- میاومات ۴۵- نسخه ۱۶۰-
 نخاله ۱۱۵- نیم طسوج ۴۵- واجب: سنه کامله،
 شهر، یوم ۴۹ تا ۵۱- وجوهات ۱۵۶- وجه
 تنار و مرسوم امرای چهارصده و هر بطن ۱۶۰
 وجه مرسوم ۱۶۳- وجه مرضی و غیر مرضی ۳۵-
 وظایف ۷۳- هدایا ۲۱- یا سامشی ۲۴۰-
 یراق ۵۴- یرلیغ ۲۶- یک طسوج ۴۵

پتروشفسکی در کشاورزی و زمین داری ایران
 روزگار مغول (ترجمه کشاورز فصل هشتم بهره
 فتودالی و مالیات ۲: ۱۸۹ - ۳۰۵) از پاره‌ای
 از این واژه‌ها سخن داشته و میتوان به آنجا
 نگریست.

ع

فہرست نامہای کسان

ادریس ۵۸	آدم ۵۸-۵۹
اربلی بدرالدین عبدالرحمن ۷۱	آصف ۲ ۳۴
اردیلی (اردویلی) شیخ صفی الدین اسحاق	آغش و هادان ۱۲۰
۲۴۳	آلتون بوقا ۱۷۹
ارغون خان ۱۲۹-۱۴۷	آی خاتون ۲۸۶
ارمشی ۲۴۰	ابراہیم ۵۸
اسحق ۵۹	ابراہیم خواجہ عزالدین (فرزندرشید) حاکم
اسحق مولانا قاضی کرمان ۷۰	شیراز ۱۱۹-۱۵۴-۲۲۳-۲۹۲
اشبیلیہای محمد ۲۲۸	ابراہیم ادم ۹
اشرف پادشاہ پادشاہ یمن (ملک) - ۲۱۱	ابراہیم بن مہدی ۷۹
اصفہانی جلال الدین ۲۰۸	ابرقوہی مولانا قاضی شمس الدین محمد
اصفہانی محمد صاعد ۶۸-۱۸۱	۱-۲۱۰-۲۱۵
افضل الدین مسعود (سید اجل) - ۲۷	ابلیس ۵۸
افلاطون ۲-۶۵-۱۱۷-۲۳۲-۲۴۸	ابن سینا ۹۸
اقبال منصور (خواجہ) - ۱۷۶	ابن العربی محیی الدین اعرابی ۱۰۱
امین ۷۹	ابن مقلہ ۲۱۴
اندلسی عجلان ۲۲۸	ابن مہدی محمد بن علی بن مہدی متولی دارالشفاء
اندلسی مجتباء ۲۲۸	ہمدان ۲۳۵
انوشیروان ۲-۱۲۰-۱۳۴	احمد (خواجہ امیر احمد رشیدی) فرزندرشید
اولجایتو حضرت ایلخانی سلطان محمد خدا بندہ	وناظر و نایب ابواب البر ربع رشیدی
۲۳-۲۴-۱۳۳-۲۱۵-۲۹۳	۱۱۹-۲۰۹-۲۱۱-۲۲۳-۲۴۹
ایچی عضد الدین عبدالرحمن شبانکارہ ای متولی	احمد تاجر (خواجہ) - ۲۲۶-۲۲۷
مدرسہ شبانکارہ ۶۹-۲۱۰	اختیار سجستانی ۷۳

ایچی عمادالدین برادر عضدالدین ۶۹

ایوب ۵۸

باربد ۲۶۳

بخارایی صدرجهان ۶۸-۵۶

بشیر ملک مکہ (سید -) ۱۲۰

بغدادی عقیف الدین احمد ۲۱۱-۱۲۴-۷۱

بغدادی شیخ مجدالدین شیخ الاسلام بغداد و متولی

خانقاه غازان از سوی رشید و مدرس عوارف

المعارف ۲۵۰-۴۸-۴۷

بقره نویان ۲۴۰

بکرانی رکن الدین پسر رفیع الدین ۷۱

بلموید بلخی ۱۲۰

بندل (پیدل) دوزخی از دوزخ رود یا از کوه

دوزخ ۷۲

بوذرجمهر ۶۵-۲

بیاری فخرالدین عبدالله بن شمس الدین قاضی

هرات ۷۲

بیژن ۲۷۶

بیضادی قاضی ناصرالدین عبدالله ۶۸

پروانه ملک معین الدین محمد ۲۴۸

پیر سلطان فرزند رشید حاکم گرجستان

(خواجه -) ۲۴۰-۲۱۶-۲۰۹

تبریزی همام الدین پسر علاء الدین ۷۰

ترکان خاتون دختر ملک علاء الدین اثابک یزد

۱۱۹

ترکمانی امیر شمس الدین محمد قرامانی ۲۴۹

ترمذی جمال الدین اسلم ۷۲

تقی نویان نویین اعظم امیر مغولی ۲۵۰-۲۴۰

تئوفیل Theophilus فرزند میخائیل ۲۹۱

تور ۲۰۳

توسنی (توسنی) نصره الدین موسی ۲۲۹

توقاتی خواجه شرف الدین حسن ۱۳۱

توسنی احمد ۲۲۸

جالینوس ۹۶-۶۵

جزیره الاخضر معین الدین ۲۲۹

جلال الدین فرزند رشید (خواجه -) حاکم

اصفهان و روم و متولی ابواب البر ربع

رشیدی و اوقاف آن (وقف نامه ۱۱۹)

۲۴-۶۳-۸۱-۱۳۱-۱۵۶-۸۲-۲۰۶-

۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۹۳

جمال الدین عبدال صدرزیتان (خواجه -) ۲۱۰

جم یا جمشید ۷۸-۳۴

جنگی ملا میرک شمس الدین محمد بن مبارک

شاه بخاری ۶۹

جنید ۴۰

جیپال ۲۷۷

چهار برتی فخرالدین احمد بن الحسن ۶۹

چیچایک ۱۴

چوپان (امیر -) ۱۲۰

حاتم طائی ۲۴۴

حدادی عبدالملک ۳۱۲-۷۰

حسن کیفی کمال الدین ابواب ابراهیم بن الحسن

بن الحسن ابن کیفی الحسکی (فاضل -)

۷۲

حسن مستوفی (خواجه شرف الدین -) ۵۳

حلی علامه جمال الدین حسن بن یوسف بن

مطهر ۶۹

حواء ۵۹

- خافی خواجہ محمد ۱۸۱
خسرو ۱۲۹-۲۸۰
خسرو پیروزان گویا ملک دیلمان ۱۲۱
خجندی صدرالدین محمد ترکه ۴۳-۶۸-۱۲۴
۱۲۶-۲۰۱-۲۱۸
خوافی محمد ۱۸۱
خوجانی صدرالدین ۷۳
دامغانی شمس الدین حسین نوادہ قابوس و ملک
علاء الدین ۱۶۱
داود ۵۸-۲۶۲
دجال ۲۴۹
دسغولی خواجہ سراج الدین ۱۵۷
دمشق خواجہ بن چوپان ۱۲۰
دواتی خواجہ لہلال ۲۱۹
رازی قطب الدین محمد ۷۱
رستم ۲۷۶-۲۹۴
رستم داری عبدالعلی بن بخشایش ۳۰۲
رشید الدین فضل اللہ ہمدانی ۲-۴-۱۳-۱۴-
۱۵-۲۵-۵۷-۶۱-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۳-
۱۴۶-۲۰۱-۲۲۳-۲۴۸-۲۵۲-۲۵۷
رومی جلال الدین محمد ۱۵۵
زال ۸۳
زکریا ۵۸
زکی الدین مسعود (خواجہ) ۱-۵۴-۲۲۲
ساوجی خواجہ محمود ۲۳۷
ستای نویان امیر نصرۃ الدین حاکم موصل و
سنجار ۲۵-۵۳-۲۴۱
سجستانی اختیار ۷۳
سحبان ۲۶
- سراج الدین قاضی امل ۷۱
سراج الدین پسر قاضی فخر الدین ہرات ۷۲
سعد الدین (خواجہ-) فرزند رشید حاکم انطا کہ
وقنصر بن وعواصم ۳۲-۲۱۶-۲۸۶
سعیرتی خواجہ معین الدین ۲۴۱
سکندر ۲-۱۲۳
سلم ۲۰۳
سلیمان ۲-۳۴-۵۸
سمنانی قاضی قضاة شمس الدین محمد بن حسن
بن محمد بن عبدالکریم ۳۷
سمنانی قاضی خام ۷۱
سنجاری سیف الدین محمد ۷۱
سنقر باورچی حاکم بصرہ غلام رشید ۲۰
سهروردی احمد ۲۱۴
سهروردی شہاب الدین ابو حفص عمر ۴۸-۱۱۹
۲۰۱-۲۱۱-۲۵۰
سرامی شکر لب ۷۳
سیواسی خواجہ جمال الدین یا کمال الدین
مستوفی روم ۲۲۶
سیواسی عماد الدین احمد ۲۱۰
شامی صدر الدین ۷۳
شاہی خاتون دختر رشید ۲۱۶
شہلی ۴۰
شداد ۱۳۴
شروان شاہ ملک شہر ان و شماخی (فرخ زاد
پسر فریبرز) ۱۲۰-۱۵۷
شمس الدین منفر ۶۹
شمس المعالی ۱۳۰
شہاب الدین (امیر-) فرزند رشید حاکم تستر

- واہواز ۲۲۳-۱۱۹-۹۳
شیرازی فقیہ نجم الدین محمود بن الیاس ۷۰-
۲۳۱-۲۳۲
شیرازی قطب الدین مسعود ۱۴۶-۶۸
شیرازی لسان الدین ۷۲
شیخی (خواجہ-) فرزند رشید ۲۱۶
صالح ۵۸
صالح (ملک-) ۱۸۱
صدرالدین بن بہاء الدین زکریا ۴۰
صدرالدین محمد ترکۂ خجندی اصفہانی ۴۴
-۶۸-۱۲۴-۱۲۶-۲۰۱-۲۱۸
ضحاک ۱۳۴-۳۳
طخطاح فضل اللہ پدر محمود شاہ ابخو (امیر
آقاخواجہ-) ۲۴۱-۱۵۲
طرابلسی تاج الدین ۲۲۸
طرسوسی کھف الدین ۷۳
طغان یاطوغان امیر مغول ۲۴۰
طنفی (حاجی-) یاتقی تویان (امیر تقی بن امیر
ستای) ۲۵
طوسی اصیل الدین پسر خواجہ طوسی ۶۹
طیبی افضل الدین محمود ۲۸۳
طیبی شرف الدین حسن ۲۸۳-۷۱-۵۳
عاد ۱۳۴
عبداللطیف (خواجہ-) فرزند رشید حاکم
اصفہان ۲۲۳-۱۱۹-۷۴
عبدالؤمن حاکم سمنان و دامغان و خوار فرزند
رشید ۸-۳۷
عبری برہان الدین عبداللہ عبیدی قاضی تبریز ۶۹
عتیقی جلال الدین پسر قطب الدین ۷۱
عزرائیل ۵۹
عزیز ۵۸
عضد الدولہ ۱۲۱
عضد المعالی ۱۲۰
عقیل ۲۰
علاء اکفر ۷۲
علاء الدین اتابک یزد ۱۱۹
علاء الدین سلطان ۲۵۴-۲۳۷-۴۹
علاء الدین محمد و خوارزم شاہ ۲۵۰
علاء الدین (ملک-) ۲۵۲-۱۶۱
علاء الدین ہندو (خواجہ-) ۶۵
علی (ع) ۷۶
علی بن ملک محمد شاہ بن ملک پهلوان (ملک-)
۱۱۹
علی حاکم عراق و بغداد (امیر خواجہ موفق
الدین) فرزند مہین رشید (ص ۱۱۹ وقف
نامہ) ۱۵-۱۵-۴۷-۶۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۸۱
۲۱۱۴-۲۱۶-۲۲۳
علی شاہ فرزند رشید ۲۱۶-۱۲۰
عمر بن عبدالعزیز ۳۰
عیسیٰ ۲۳۹-۲۳۲-۵۹-۵۸
عین الدین (قاضی-) ۲۱۲
غازان خان ۱۳۰-۱۲۹-۱۲۲-۵۱-۲۹
۱۳۱-۱۶۶-۱۶۷-۲۲۴-۲۸۶-۲۹۴
غزالی احمد ۶۱
غیاث الدین محمد مشرف ابواب البر ربع رشیدی
(وقف نامہ ۱۱۹) ۲۲۳-۱۳۳-۱۹۹-۴
فاروقی ظہیر الدین ۷۲
فاطمہ خاتون دختر شیخ شہاب الدین ابوالقاسم

- عبدالحمود سهروردی ۱۱۹
فالی مجدالدین اسماعیل ۱۳-۱۴-۶۸-۱۱۶
فرعون ۱۳۴-۲۷۹
فرمان خاند دختر رشید ۲۱۶
فرود پسر سیاوش ۸۳
فریدون ۳۴-۸۶-۱۱۸
فقاعی تبریزی نجم الدین ۷۱
فلك المعانی ۲۰
فیروز شاه بزرگ ۱۱۹
فیروزان خواجه علی ۴۵
قابوس ۱۶۱
قارون ۳۴-۸۶-۱۱۸
قتلغ شاه ۲۴۰
قتلق باورچی ۱۷۹
قرطبه ای الباس ۲۲۹
قرطبه ای خضر ۲۲۹
قره بوقا حاکم کیفی و بالو ۱۲۲
قزل ارسلان ۱۸۹
قزوینی عبدالملک ۷۰
قطب الدین مسعود شیرازی ۶۸-۱۴۶
قمر مشی ۲۴۰
قعی علی ۷۳
قندهاری عزالدین یوسف ۷۳
قوتی خانکه دختر منگوخان ۱۱۹
قونیایی شمس الدین محمد رومی متولی و مدرس
مدرسه ارزنجان ۱۵۵
قیروانی علی ۱۲۸
کابلی خواجه محمود ۲۱۱
کاشانی کمال الدین ابوالفضل عبدالرزاق ۴۹
- کتایی جمال الدین علی فقیه شافعی ۷۲
کتی بوقا ۱۷۹
کرخی معروف ۴۰
کیتبغا ۲۴۰
کیقباد بن علاء الدین بن کیقباد بن کیخسرو
بن قزل ارسلان سلجوقی (سلطان جلال الدین)
۴۰-۱۸۹-۱۹۱
کیوس پسر قباد ۱۲۰
کیومرث ۱۹۷
گینتو ۱۲۹
گیلان شاه ۱۲۰
کیومرث حاکم ولایت اصفهان ۱۹۷
لقمان ۲-۲۶
مامون ۷۹-۱۶۷
ماردینی حجة الدین موسی ۷۲
مبارک شاه منطقی ۶۹
متوکل ۱۶۷
مجدالدین (خواجه) پسر رشید و مشرف کشور
ایران ۲۴-۱۶۶-۱۸۱-۲۱۶-۲۲۳
محمد (ص) ۱-۲-۶-۷-۱۰-۳۵-۳۸-۵۸
۶۱-۸۹-۹۷-۱۰۰-۱۰۳-۱۳۳-۲۷۹
محمد بن ابی بکر ۱۱۹
محمود حاکم کرمان فرزند رشید (رکن الدین-)
۱۷-۲۹-۱۱۹-۲۱۶-۲۳۷-۲۶۲
محمود سبکتکین غزنوی ۱۲۱
محمود شاه انجو ۱۵۲
محمود عرب خواجه ۴۹
مرزبان پسر رستم پسر شروین ۱۲۰
مسعود حسینی ۳۰۲

- مصری سیف الدین ۷۰
مظفر الدین ملک سیستان ۲۱۰
معتصم عباسی ۱۶۷
معروف (خواجہ -) حاکم عانہ و حدیثہ و دیگر
جایہا و خواہر زادہ رشید ۲۳
محلان (امیر -) ۱۱۹
منصور (حسین بن منصور) ۲۰
منصوری خواجہ اقبال ۱۷۶
منگلی بوقا کمانچہ ۲۰۷
منگوبوق ۲۴۰
منگوخان پسر گیفتو ۱۱۹
مودود شاہ (خواجہ -) ۱۳۲
مودود شاہ پسر علاء الدین ۱۱۹
مودود شاہ گیلانی ۱۲۰
مودوشاہ ہندی ۱۱۹
موسی ۲۷۹-۵۸
موصلی رکن الدین حسن پسر شرف شاہ حسینی
استرابادی ۷۲
مولتانی صدر الدین زکریا ۷۳
مہدی عباسی ۷۹
الناصر (ملک -) پادشاہ مصر
- نظامی گنجہای ۸۸
نمرود ۷۹
نوح ۵۸
نیلی محمد پزشک ۶۵
وائق ۱۶۷
و صاف شیرازی شرف الدین ۲۶
ہارون ۱۶۷-۵۸
ہامان ۲۷۸
ہدیہ ملک دختر رشید ۲۱۱-۲۱۶-۲۷۸
ہروی سراج الدین پسر قاضی فخر الدین ۷۲
ہمام فرزند رشید ۱۱۹-۲۰۹-۲۲۳
ہمام الدین تبریزی ۷۰
ہندی شمس الدین اودھی ۷۰
ہود ۵۸
ہوکاجی ۲۴۰
یاقوت (خوشنویس) ۲۱۴
یحییٰ ۵۸-۵۹
یعقوب ۵۸
یلمود ۲۷۹
یوسف ۵۸
یونس ۵۸

فہرست دستہ‌ها و گروہ‌ها

دیلیم ۲۸۷	آل محمد ۸
ریبہ ۲۱۲	اتابکان: تبریز (۱۱۹) شیراز (۱۱۹) فارس
رومیان ۶۴	(۲۳۲) یزد ۱۱۹
زنکیان ۴۴	اصحاب ۸
سودان ۲۲	افرنج ۱۶۷
شامیان ۲۸۹	اوغان ۲۱۰
صحرائشینان ۱۸۱	اہل بیت ۸
طواشیہ (جماعت -) ۱۷۴	اہل صنایع و محترفہ ۲۹۰
عجم ۲۸۷	برامکہ ۲۷۸
عرب ۲۰-۲۱-۱۶۱-۲۱۲-۲۸۷	بصریان ۲۸۹
علماء ۲۸۹	بنی عباس ۴۸۰
غزہ ۲۱۲	تاجیک ۱۳۰-۲۷-۲۴
فرس ۱۲۰	تبریزیان ۲۸۹
فنفور ۲۰۳-۲۷۷	ترک، ترکان ۲۴-۲۷-۲۴۹-۳۸۷
ققہاء ۲۸۹	جتج (امرای -) ۲۴۹
قرویان ۶۴	جراحان ۲۹۰
قیصر ۱۱۸-۱۶۶	حبشیان ۶۴
کحالان ۲۹۰	خافیان ۱۳۳
کرد ۱۶۱-۱۲۳	خاقان ۱۱۸-۱۶۶-۲۷۷-۲۰۳
کوفیان ۶۴-۲۸۹	خفاجہ ۲۱۲
کیان ۳۲-۱۲۹	خلج ۲۱۲
لر ۱۶۱	خواجهگان: دولت شاہ (۱۶۸) رومی (۲۱۰)
مجبران ۲۹۰	سرور (۲۱۰) سعادت ۲۱۰ شاہین ۱۷۹-۲۱۰
محدثان ۲۸۹	سندل (۲۰۹) عنبر (۱۶۸-۲۰۹-۱۸۲-۱۸۵)
منول ۱۳۰-۱۵۶-۲۴۰-۲۹۳	مبارک (۱۶۸) نصرت (۱۶۸)
واسطیان ۲۸۹	خوارزمیان ۲۸۹

نام کتابها

- الاطواق المذهبة في تاريخ المغاربة كويا از
 الدين تونسى ۲۲۷
- تاج الدين طرابلسى ۲۲۶
- عوارف المعارف سهروردى ۴۸
- اقوم المسالك في مذهب الامام مالك كويا از
 مجتباء اندلسى ۲۲۶
- قرآن (كتاب ، كلام ربانى ، مصحف) ۳۰ ،
 ۲۱۳ ، ۸۳ ، ۳۶ ، ۳۵ ، ۳۴
- البلغة في علم اللغة كويا از خضر قرطبه اى ۲۲۷
- كتب اصول ۹
- تاريخ بلمويد بلخى ۱۲۰
- كنوز الافراح فى معرفة الاشباح و الارواح از
 تركه خجندى ۲۱۸
- تحفه الامانى فى علم المعانى كويا از عجلان
 اندلسى ۲۲۷
- لطائف رشيدية از فقيه نجم شيرازى
- تقويم الافكار فى علم الاشعار كويا از الياس
 قرطبه اى ۲۲۷
- مرزبان نامه از مرزبان رستم شروين ۱۲۰
- منهاج الرياسة فى علم السياسة كويا از محمد
 اشيله اى ۲۲۶
- حكمة رشيدية صدر الدين محمد تركه خجندى
 ۱۲۶ و ۲۱۸
- ميزان الكياسة فى علم الفراسة كويا از معين-
- درة اليتيم فى علم التنجيم كويا از احمد تونسى
 ۲۲۷
- الدين جزيرة الاخضر ۲۲۷
- سوانح الافكار رشيدى ۳
- نزهة الابرار و روضة الاحرار فى علم التصوف
 كويا از على قيروانى ۲۲۶
- عمدة الفصحاء فى امثال البلغاء كويا از نصره-
- وقفية كبيره بخط عبدالملك حدادى ۷۰ ، ۲۱۲

فہرست جایہا

آب آمویہ ۲۵-۴۶-۷۳-۱۳۲-۱۷۰-۳۴	ارونق (ارونوق) دول ۱۸۷-۲۰۸
۳۶۲-۱۴۷-۴۴-۶۹	استارہ ۲۴۶
آب جون ۱۳۲-۷۳-۴۶	اسکندریہ ۱۷۰
آذربایجان ۲۰۷	اسناف (؟) ۲۰۷
آستارہ ۲۴۶	اشفیہ (اشنیہ، اشنویہ) ۱۸۷
آلہ مران، رودخانہ ۱۶۰	اصنوپ ۱۹۷
آماسیہ ۲۰۷	اصطنبول ۱۶۷
آمد ۲۰۷	اصفہان، سپہان ۲۴-۴۴-۴۵-۴۶-۷۴-
آوہ ۲۰۸	۱۷۱-۱۷۹ تا ۱۸۳-۲۰۲-۲۱۲
ابخاز ۱۸۸-۲۴۰	اصنوف (سنوب، صنوب) ۱۶۶-۱۹۷-۲۴۹
ابرقوہ ۱۷۱-۱۷۹-۲۰۹	افلان (افلانی؟) ۲۰۷
ابکل یا ایگل ۲۰۷	اقلید ۲۱۰
اچہ ۲۹۴	ارمن، ارمنیہ، ارمینیہ ۷۲۵-۲۰۸-۲۲۲
اخلاط ۱۷۹-۲۰۹	انطاکیہ ۳۲-۳۶-۷۰-۴۰۷
اران ۲۰۸	انگوریہ ۲۰۷
اربل ۱۷۲	اوجان ۲۰۸
اردیل ۲۰۸-۲۴۵-۲۴۷-۲۸۰	اونیک، آونیک ۲۵-۲۰۹
اردوی اعظم ۱۹-۱۳۱-۱۵۴-۱۶۰-۲۹۵	اھر ۲۰۸
ارزن ۲۰۹	اھواز ۸۳-۱۱۵-۵۹-۱۶۳
ارزنجان ۱۵۵-۱۵۶-۱۷۰-۱۷۹-۱۸۰-	ایران ۲۵-۴۶-۷۳-۹۲-۱۲۹-۱۳۲-۱۴۷
۱۸۳-۲۰۶-۲۴۸-۲۵۱	۱۶۷-۲۱۱-۲۱۴-۲۹۳
ارس بار ۱۷۹	ایوان کسری یا بارگاہ کسری ۱۳۴
	بادرویا ۱۸۴-۲۰۶

بندر عبادان ۱۷۷	باغ ۱۸۴
بندرماجول ۱۷۷-۱۸۶	باغ رشیدآباد ۱۸۷-۲۹۰
بندرماهی روان ۱۷۷	باغ فتح آباد رشیدی ۱۵۷-۱۸۷
بندق، بندقه (ونیز) ۱۶۷	باغ فتح آباد رشیدی ۱۵۷-۱۸۷
بنگالہ ۲۶۰	باغ مختاران ۱۸۷
بندیچین = مندلیچین	باغات شام غازان ۱۸۸
بوانات ۱۸۳-۲۰۹	باغات شہریانہر ۱۸۷
بہسنی ۱۸۱	باکسایا ۱۸۴
بیات ۱۱۵-۱۶۰	بالای بند (ولایت-) ۱۶۲
بی برت، بای برت ۱۸۸-۲۰۶-۲۴۹	بالجان ۲۵
بیت الادویہ ہمدان ۲۱۳	بالو ۱۲۲-۲۰۶
بیت الکتب ربع رشیدی ۲۱۳	باوردیان ۱۳۳
بیضاء ۲۳۲-۲۳۳	بحرین ۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸
بیمارستان بصرہ ۲۲	بخارا ۶۸-۱۸۲
بیمارستان دروازہ سلم شیراز ۲۳۱-۲۳۲	بدلیس، بتلیس ۱۸۸-۲۰۹
پارس = فارس	بریسما ۲۰۶
پالو، پالوبہ، بالو ۱۲۲-۲۰۶	برگ (پرگ) ۱۸۵
پرگ ۱۸۵	بستان ۲۰۹
پلاس (قلعہ-) ۲۰	بطسام ۱۳۳-۱۸۳
پولزہ ۲۰۷	بصرہ ۱۵-۲۰-۴۷-۶۶-۱۵۰-۱۷۶-۱۷۷
پیشکین ۲۰۸-۲۴۷	۲۵۵-۲۰۶-۱۸۶-۱۸۴-۱۸۲-۱۷۸
تبریز ۲۲-۶۴-۶۵-۱۱۶-۱۱۸-۱۱۹	بعقوبا ۱۷۸-۱۷۹-۱۸۲-۱۸۶-۱۸۷
۱۵۱-۱۶۵-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۳-۱۷۹	بغداد ۴۷-۴۸-۶۶-۶۸-۷۹-۱۶۸-۱۷۹
۱۸۳-۱۹۷-۲۱۰-۲۱۲-۲۱۳-۲۴۷	۱۸۱-۱۸۴-۱۸۵-۲۱۱-۲۱۲-۲۲۲
۲۹۰-۲۹۱	۲۳۳-۲۴۱-۲۷۸-۲۸۳
تہ ۲۹۴	بکر ۲۹۴
تستر ۸۳-۱۱۵-۱۶۱-۱۸۵-۲۱۰	بلخ ۳۳
تفلیس ۱۸۸-۲۴۱	بلدالعین ۲۳-۴۰-۱۸-۱۹-۳۰-۱۷۱
	بند (ولایات بالای - درخوزستان-) ۱۶۲

حسنى = حنى	فكریت ۴۷
حلب ۲۴۱-۱۸۱	تلغفر ۵۴-۵۳
حله ۲۰۶-۱۸۸-۱۸۴-۱۸۲-۱۷۸-۱۶۹	توران ۲۱۴-۲۱۱-۱۶۸
۲۱۱	توقات ۲۰۶-۱۹۸-۱۴۳
حلوان ۴۷	جابلسا ۱۰۸
حنى، حانى ۲۰۷-۱۲۳	جابلقا ۱۰۸
حویزه ۱۸۲-۱۷۹-۱۲۳-۱۶۱-۱۱۵	جام ۱۳۳
۲۳۳	جامع امیر المؤمنین علی (ع) ۲۱۲
حیزان ۳۰۹-۱۸۶	جبئجور (چپاقچور) ۲۰۶
خارك ۱۷۷	جنه ۲۳
خافیان (ربوع) ۱۳۳	جرا، چرا، شراه ۲۰۷
خانقاه سلطانیہ ۱۶۵	جرجان ۲۰۸
خانقاه شاه صفی در اردبیل ۲۴۵	جزائر افرنج ۱۶۷
خانقاه شهاب الدین عمر سهروردی ۲۱۱	جزیره ۵۴-۵۳
خانقاه غازانی ۴۹-۴۸	جزیره عمر ۳۲۳
خانقاه همدان ۱۶۵	جزیره عظمی ۲۲
خانقین ۲۰۶	جمز کزال، چمش کزک ۲۰۷
خیبص ۲۱۲-۳۰	جندق ۲۱۰
خراسان ۲۰۹-۲۰۶-۱۸۵-۱۶۷-۱۳۳	جورشین ۲۰۶
۲۱۳-۲۱۱	جیجمال، جمجمال، چمچمال ۲۱۰
خرت برت، خرپوت، خربوط ۲۰۷	جیحون ۲۸۳-۱۲۲-۳۰
خطا ۱۷۲	جیلان ۲۴۶-۱۸۶
خلخال ۲۴۶-۲۰۸	جیلویه ۲۱۰-۱۸۴
خوار ۲۰۸-۱۳۴-۳۸-۳۷	جبئجور (چپاقچور) ۲۰۶
خواس ومشترك ۲۰۶	چین، صین ۲۹۰-۱۸۹
خورنق ۲۸۸	حدیثه ۲۳
خوزستان ۱۶۳-۱۶۱-۱۵۹-۱۱۴-۱۱۱	حراه ۵۶
۲۴۱	حسن کیف، حسن کیفا، حصن کیفا، کیفی
	۲۴۱-۲۰۹-۱۷۲

دلی ۷۰-۱۴۸	خوی ۱۸۰-۲۰۸
دوبندار ۱۱۵-۱۶۰-۱۶۲	دادح ۲۰۶
دورق ۱۱۵-۲۱۰	دارالحديث رشیدی ۲۲-۲۱۲
دورگی ۲۰۶	دارالسیادة غازانی = سیواس ۴۴-۱۴۳-۱۴۴
دول ۱۸۸	دارالشفاء دروازه سلم شیراز ۲۳۲-۲۳۳
دونزلو ۱۶۶-۲۰۷	دارالشفاء ربع رشیدی ۲۱۲-۲۱۳-۲۹۰
دهار = طهار	دارالضیافة ۲۱۲
دهلی = دلی ۷۰	دارالقرآن ۲۱۲-۲۸۹
دیاربکر ۲۰۹-۲۱۲-۲۴۱-۲۲۲	دارالمرضاء سلطانیہ ۲۱۳
دیار ربیعہ ۲۰۹-۲۲۲-۲۵	دارالمسافرین رشیدی ۲۲
دیلم ۱۲۱	داروخانہ و دارالشفاء ۲۳۵
دیوان اعلیٰ ۱۵۶-۱۶۱	دامغان ۳۷-۳۸-۱۳۳-۲۰۸
راس العین ۱۸۵	دجلہ ۲۲۳-۲۸۱-۱۳۳-۳۱۰-۲۴۵
رامجرد ۲۳۲-۲۳۳	دجیل ۱۷۹-۱۸۴-۱۸۵-۲۰۶-۲۱۱
رامرز، رامهرمز ۲۱۰	دحال لاهری ۲۹۴
رس (؟) ۱۷۹	در بند ۱۲۰
ربع رشیدی ۶۳-۶۵-۱۷۵-۲۰۹-۲۱۲-	دروازہ سلم شیراز ۲۳۱-۲۳۲
۲۱۳ ^۴ -۲۱۴-۲۸۸-۲۹۰	دریای سند ۲۵
رحبۃ المیادین ۲۳	دریای مغرب ۴۶
رشیدآباد ۱۷۵-۱۸۸	دریغ، دریق ۲۴۶
رودخانہ ۱۷۹	دزمار ۱۷۹-۱۸۶
رودخانہ تبریز ۱۷۹	دستاباد، دشتاباد، دستاباد ۱۱۵-۱۶۱-۱۶۴
روضۃ مطهر ۱	دستجرد فسیان ۲۲۰
روم ۲۴-۲۵-۳۳-۴۶-۷۳-۸۱-۸۸-۹۱	دستجرد کوزه کنان ۲۲۰
۱۲۸-۱۳۲-۱۶۶-۱۶۹-۱۷۳-۱۷۸	دسقول ۱۱۵-۱۶۱-۲۱۰
۲۱۰-۲۱۲-۲۲۲-۲۲۴-۲۲۶-۲۲۷	دشت قیچاق ۱۷۴
۲۳۶-۲۴۸-۲۵۰-۲۹۰-۲۹۳	دقوق ۱۸۴
رها ۲۴۱	دماوند ۱۷۸-۲۰۸
ری ۱۸۴-۲۰۸	دمشق ۱۷۹-۱۸۰-۱۹۱-۱۹۳-۱۹۹

۲۹۳-۲۳۸-۲۱۱-۱۶۷-۲۵ سند (سندہ)
 سَنوب = اصنوب
 ۲۹۰-۳۲ سوس (سیس)
 ۱۶۸ سوش یا شوش
 ۱۷۷ سویسال
 ۱۱۵ سہما = سمہا
 ۱۲۲ سیحون
 ۲۴۰ سینسون
 ۲۰۶-۱۴۵-۱۴۴-۱۴۳ سیواس
 ۱۵۷-۱۲۰ شابران
 ۲۱۱-۱۶۸-۱۶۷-۱۵۳-۶۷-۶۷ شام
 ۲۹۰-۲۸۲-۲۴۰-۲۲۰
 ۱۸۸ شام غازان
 ۱۷۷ شاہ بہرام
 ۲۰۸-۱۸۳-۱۷۹ شاہرود
 ۲۶۶-۲۰۸-۱۸۳ شاہرود بلبلی
 ۲۱۰-۱۸۸ شبانکارہ
 ۲۰۷ شراہ = جرا
 ۱۸۱-۱۷۳ شروان
 ۲۱۲ شش کیلہ، شش کیلان
 ۱۵۹ شطعرب
 ۱۸۴-۲۳ شفائہ
 ۲۰۸ شکی
 ۱۷۳-۱۵۷-۱۲۰ شماخی
 ۶۶-۲۲ شمرطہ، شموط
 شنبغازان، شامغازان، شم تبریز، شنب تبریز
 ۱۸۸
 ۱۶۸ شوش = سوش
 ۲۲ شوکہ (محلہ-)

۲۹۳-۲۵۳ زابل
 ۲۵۰ زاویہ یا خانقاہ شہاب سہروردی
 ۲۳۶ زاهدآباد
 ۲۰۸-۱۷۹ زنوز، زنوزف
 ۲۱۰ زیتان
 ۲۲ زینی (جبل-)
 ۲۰۸-۱۸۴ ساوہ
 ۱۳۴ سبزہوار سابزوار (سبزوار)
 ۲۱۰-۱۶۷-۱۲۰ سجستان (سیستان)
 ۱۲۳ سدسکندر
 ۲۴۶-۲۰۸ سراب، سراو
 ۲۰۹ سرجهان
 ۲۰۸ سردرود
 ۲۱۰-۲۰۹ سردسیر شیراز
 ۲۱۰-۲۰۹ سرمق
 ۱۷۹ سروستان
 ۲۰۷ سسی (؟)
 سعاه (؟) روم (گویا : شاہرود)
 ۱۷۹ ساه روم، گویا : شاہرود
 ۲۰۹-۱۸۶-۱۸۴-۱۷۲ سمرت
 ۱۶۶ سقلاب
 ۲۱۳-۲۰۷-۱۶۵-۲۶ سلطانیہ
 ۲۰۸ سلماس
 ۱۸۵-۱۸۱-۱۷۹ سمرقند
 ۲۰۸-۳۸-۳۷ سمنان
 ۱۵۹-۱۱۵ سمہا، سہما
 ۲۰۹ سمیرم
 ۱۸۶-۱۸۴-۵۵-۵۴-۵۳ سنجار

عمادیه ۵۴	شهر ۱۸۸
عمان ۱۴۸	شهربان ۱۷۹-۱۸۷-۱۸۶-۱۹۸-۲۰۵
عمره خوزستان ۱۱۵	۲۲۵
عن طاب ، عنتاب ، عین تاب Antaph ۱۶۶-	شهر زول ، شهره زول ، شهر زور ۲۰۷
۲۴۹	شیراز ۶۵-۱۱۹-۱۵۲-۱۵۴-۱۶۵-۱۵۱-
عواصم ۳۲-۳۳-۲۲۴-۲۸۶	۱۸۰-۱۸۳-۱۸۵-۲۰۹-۲۱۰-۲۹۲
غزنی ۲۱۱	شیلاوی ۲۰۶
فارس، پارس ۱۵۲-۲۳۲-۲۳۴-۲۴۱-۲۹۵	صحرای مشکوک ۱۷۷-۱۷۹
فال ۱۷۷	صدرین ۲۰۶
فام ۷۱	صنوب ۱۶۶
فتح آباد ۱۷۵-۱۸۸-۲۱۳	صیمره (ضمیر) ۲۱
فرات ۳۲-۳۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۴۰-۱۴۱-	طبرستان ۱۲۰
۲۸۱	طبس ۱۳۳-۲۱۰-۲۱۲
فراهان = پراهان	طرابزون ۲۴۰-۲۵۰
فنگ ، فنیک ۵۴	طرسوس ۳۲-۲۰۷-۲۹۰
فومن ۱۲۰	طریق خراسان ۲۰۶-۲۱۱
فیروز آباد ۲۳۲	طنزه ، طنزی ۵۴
قادیسیه ۴۷	طور ۵۷
قازاواسی ، قازاوه ۲۱۰	طوس ۵۵
قبا فرغانه ۴۰	طهار ، دهار ۱۴۹
قبرس ۱۶۶-۲۹۱	عانه ۲۳
قدس ۲۱۱	عبادان ۱۷۷
قدلیس ۲۰۹	عذارات ۲۰۶
قرا باغ یا قره باغی ۱۶۷-۱۸۱-۲۰۸	عراق ۱۵-۵۵
قرا تپه ۱۵۹-۱۸۲	عراق عجم ۲۴-۴۴-۲۰۷
قرسی ، کر ماسی ، مسی (؟) ۲۲۷	عراق عرب ۱۵-۴۷-۲۰۵
قرم ۱۷۴	عرب گرد ، عرب گیر ۱۴۳-۲۰۷
قره تپه ۱۵۹-۱۶۰	عشاره ۲۳
قریه تبلیس ۲۰۷	عقر ۱۸۶

قبر شهری ۲۰۷	قریة: ابراهیمیہ ۲۲۳ ، ابوبکر ۱۶۳ ، احمدیہ
قیصریہ ۴۳-۱۲۸-۳۱-۱۳۲-۱۴۳-۲۰۷	۲۲۳ ، بتلیس ۱۸۸ ، بہراو ۱۶۳ ، جدید
۲۳۶	۱۶۳ ، جلالیہ ۲۲۳ ، حاجی اسمعیل ۱۶۳ ،
کابل ۱۵۱-۱۶۷-۲۱۱-۲۵۳-۲۹۳	حبشیان ۶۴ ، حنان ۱۶۳ ، حہرو ۱۶۳ ،
کابلہ ۲۰۹	دولت آباد ۲۲۵ ، رشیدیہ ۲۲۳ ، رکنیہ ۲۲۳
کازرون = گازروق = ۱۷۱	رومیان ۶۴ ، زنگیان ۶۴ ، سعادت آباد ۲۲۵
کاشان ۲۷-۱۷۱-۱۸۳-۲۰۸	سلطان آباد ۲۲۵ ، سلطانیہ ۲۲۳ ، شاہا آباد
کتای = کوتاہیہ ۲۰۷	۲۲۵ ، شہابیہ ۲۲۳ ، ظفر آباد ۲۲۵ ، علی
کربال ۲۲۰-۲۳۲	۲۲۳ ، عازان آباد ۲۲۵ ، قرویان ۶۴ ، کلزو
کرمی (۴) ۲۰۸	۱۶۳ ، کنار ۱۶۳ ، کوخات ۱۶۰ ، کوشاد
کردستان ۱۸۷	۱۶۳ ، گرجیان ۶۴ ، لطیفیہ ۲۲۳ ، لہراس
کرکر ۱۸۱	۱۶۳ ، لیراو ۱۶۳ ، مبارک آباد ۲۲۵ ، مجدییہ
کرمان ۱۷-۲۷-۲۹-۱۷۱-۱۸۴-۲۱۰	۲۲۳ ، محمدیہ ۳۲۳ ، محمود آباد ۲۲۵ ،
۲۱۲-۲۲۰-۲۳۷-۲۳۸-۲۶۲	نہزی ۱۶۳ ، ہامیہ ۲۲۳
کعبہ ۲-۴۱-۹۵-۱۳۰-۲۱۱	قزوین ۱۸۳-۲۰۷
کلان (گیلان) (۴) ۲۱۰	قسنطنیہ ۲۹۰
کلین (کیل) (۴) ۲۱۰	قصر ۵۴
کماخ (قلعہ -) ۲۰۷	قصر ریان ۵۴
کوتاہیہ Cotyaeum ، قطیہ ، کتای ۲۰۷	قصر خورنق ۲۸۸
کوچہ: حافظان، علماء ۲۸۹ ، معالجان ۲۹۰	قطیف ۱۷۷-۱۷۸
کوی ۲۰۷	قطیہ = کوتاہیہ
کیچ و مکران ۱۴۸-۱۷۶-۱۷۷-۲۳۷	قلعہ: بالو = پالو ، بلاس ۲۰ ، رها ۲۴۱ ،
کیزان ۲۰۹	فنیک ۵۴ ، کماخ ۲۰۷
کیش ۱۷۷	قم ۱۸۴-۲۰۸
کینی یا کینی یا کیتی ۱۲۲-۲۰۷	قمہری ۶۶-۲۵۶
کرجستان ۲۰۹-۲۴۰-۲۴۱	قندھار ۲۱۱-۲۹۳
گرکان ۱۸۴	قنسرین ۳۲-۳۳-۳۲۴-۲۸۶
گرم رود ۲۰۸	قنوات رشیدی درسیواس ۱۴۲
گرم سیرات شیراز ۱۸۵-۲۱۲	قونیا ۱۹۹-۲۰۷

مروك ، مرو كوچك ۲۰۹	كنجه ۱۸۸
مسنجدہ رشیدی ۲۰۶	گندمان ۲۲۰-۲۰۹
مسجد شش کیله (کیلان) ۲۱۲	گوزل حصار ۲۰۷
مشترك ۲۰۶	گیلان ، جیلان ۲۴۶-۱۸۶-۱۲۰
مشتكین = پیشکین	لارنده ۲۴۰-۲۰۷
مشكوك ۱۶۱-۱۶۰-۱۱۵	لاہری ۲۹۴
مشهد امام معصوم (رضا) ۱۳۳	لاهور = لہاور
مصر ۲۴۰-۱۶۷-۱۶۳-۱۳۲-۸۳-۶۸-۲۵	لرستان ۲۴۱-۲۲۳-۲۲۰-۱۳
۲۹۰	لوردگان ۲۰۹
معدن ۲۰۹	لاهور ۲۹۳-۲۱۱
معرا ۱۸۴	لہند ۲۰۷
مغان یا موقان ۲۰۸	ماحول (بندر-) ۱۸۶-۱۷۸-۱۷۷
مغرب ۲۴۹-۲۴۷-۲۳۷-۲۲۶	ماردین ۱۴۱-۱۸۶-۱۸۰-۱۷۹-۱۷۲
مقلوب (جبل-) ۲۲۳	مازندران ۲۱۳
مکہ ۱۲۰	ماہی روان ۱۷۸
ملاطیہ، ملطیہ ۲۴۰-۲۲۵-۲۲۴-۲۰۷-۳۶	محصری (محزری، محزریہ یا مہزری) ۱۵۹
مندلیجبین ۲۱۱-۲۰۶-۲۸۶	محلہ طلبہ ۲۸۹
منگرہ، مانگرہ ۲۵۹-۱۱۵	محوطات جلالی ۱۶۴
موصل ۲۲۳-۲۲۲-۱۷۲-۵۵-۵۳	محوطات خمسہ ۱۶۴
مولتان، ملتمان ۱۵۱-۱۴۶	مختاران ۱۸۸
مہران، مہران رود، مہرانہ رود ۲۰۸-۱۸۵	مدارس شبانکارہ ۲۱۲
مہرود ۲۰۶	مدرسه: ارزنجان ۱۶۵-۱۵۵
ناجیہ، ناحیہ ۲۰۶	خانقاہ سلطانیہ ۱۶۵
ناوسہ ۲۳	شبانکارہ ۲۱۰
نخجوان، نخجوان ۲۰۸	ہرات ۲۹
نہران، تہران ۲۰۸	مدینہ ۲۱۱
نہرین ۱۸۷-۱۸۶	مراغہ ۲۱۳-۲۰۸-۱۸۸-۱۸۷-۲۷۹
نہر: جدید ۲۰۶، جلالیہ، دولت آباد	مرند ۲۰۸-۱۸۹
	مرو ۱۳۳

۳۰۹-۱۸۷	وسطان	۲۰۶	شیلی
۲۱۰	ولایت اوغان	۲۱۱-۱۸۷-۱۷۹	عیسی
۲۰۷	هتاخ	۲۲۵	مبارك آباد
۲۰۸-۱۸۴-۱۸۳	هرات	۲۲۵	مبارك آباد
۲۸۸	هرمان	۲۲۵	محمود آباد
۲۰۸	هشت رود	۲۲۳-۲۲۴	مستجده غازانی
۱۸۴-۱۸۳-۱۸۲-۱۷۷-۱۶۵	همدان	۲۲۵-۲۲۴	ملك
۲۳۵-۲۱۳-۲۰۷		۲۱۰	فیریز
۱۶۷-۱۵۳-۱۵۱-۱۴۷-۱۴۶-۱۱۹	هند	۱۸۰-۱۶۷-۱۳۳	نیشابور
۲۳۷-۲۱۴-۲۱۱-۱۸۹-۱۷۸-۱۷۲		۲۰۶-۱۲۲	نیل
۲۹۴-۲۹۰-۲۵۲		۲۰۸	وادی اسحق
۲۳	هیت	۲۱۲-۲۰۶-۲۸۴-۱۸۲-۱۸۲	واسط
۱۸۳-۱۸۱-۱۷۹-۱۸۱-۱۵۱-۱۱۹	یزد	۲۰۹	وان
۲۳۴		ورنك	دریای درنك
۲۱۱-۱۷۲	یمن	۲۰۸	وروا

واژه‌های فارسی

آب ۲۰۲-۲۲۵، آب: خوش گوار ۸۵، در	آسمان ۱۹۱-۴۲۸-۲۸۱، ۳۰۱، آسمانی
چشم آمدن ۲۵۳، در دهن ۸۵، در غربال	۱۹۱
۳، روی ۱۳۸، گیر ۸۵، و باد، آبادانی	آسودن ۹۰-۲۰۴-۲۵۲-۲۷۴-آسوده ۱۳۱
۱۹، آبی ۱۴۸	آسوده گشتن ۳۰-۱۳۱
آتش ۱۰۴-۱۳۰-۲۰۲-۲۴۹-۲۹۲، آتش	آسیب ۸۵-۲۹۳
افروختن ۲۴۱، انداختن ۱۳۳، بار	آش: خانه ۱۶۵، سالیانه ۲۸۵
۱۳۱، دوزخ ۵۹، ۷۶، فشان ۶، نشاندن	آشنایی یافتن ۱۳۶
۳۰-۱۳۰، نیاز ۱۸-۲۹	آشوب ۲۰۳
آراستن ۸۶-۲۵۴-۲۷۸-۳۰۰، آراسته	آفتاب ۱۹۳-۱۹۶-۲۳۸-۲۵۰-۲۸۶-۲۹۳
۱۱۱-۱۳۷، ۱۵۲، آراسته: بودن ۲۹،	آفتاب: تابان ۱۹ جهات تاب
گرداندن ۷۷، گشتن ۱۱	۱۴-۱۱۷-۱۶۷
آرام ۲۹۲، آرام: گرفتن ۴۰-۲۷۳ یافتن	آفریدگار ۱۵۳-۱۹۹، آفریدن ۲۹۸،
۱۳۰، و آسایش گرفتن ۴۱ آرامش ۱۳۶	آفریده ۲۷-۱۵۴-۱۶۴-۲۶۵-۲۸۷ آفرین
آرامش یافتن ۲۵۴	فراوان ۴۴، آفرینش ۱۲۵-۲۷۳
آرزومندی ۲۹۲	آگاهاندن ۷-۱۰۶
آری ۲۵۳	آلوده گرداندن ۱۰۹-۲۶۷
آزاد شدن ۸۱، آزادگان ۲۷۱، آزادگی ۸۱	آماده ساختن ۱۶۸
آزار رساندن ۱۰۸	آمدش کردن ۱۲۳، آمدن ۱۹۲-۲۸۹
آزرم پیشه کردن ۱۳۸	آموختن ۱۹۲، آموزش روزگار ۱۳۸
آسانی ۱۳۵	آمیخته کردن ۱۴۱، آمیز ۳-۱۲۵
آسایش ۲۴، آسایش گرفتن ۲۵۱	آنجایی ۸۸، آنچه ۱۶۱-۱۶۳،
آستان ۱۳-۱۵۳، آستانه ۲۷۹-۲۸۰	آنکس ۱۹۱
آستین ۱۵۴-۲۳۸	آوارگی ۱۹۸، آواره ۱۳۳-۲۶۸

استوار ۸۸، استواری ۱۱۱	آواز ۸۳-۱۵۸-۲۶۳، آواز دل نواز ۲۸۷
اشك باران ۸۵	آواز ۲۸۴
افتادن ۱۱۸-۱۵۷-۱۶۷، افتادگان ۸۲-۱۰۷	آوردن ۱۶۱-۱۶۴-۲۶۳، آورده ۱۳۱-
۲۷۱، افتاده ۸۴، فتاده ۹۱	۱۳۴
افراشته باد ۲۵۱	آویختن ۲۶۷، آویخته ۲۸۱
افزودن ۲۵۲-۲۸۰-۳۰۰	آه ۱۰۹
افسوس ۲۷۵	آهن ۲۷۶، آهنین سم ۲۷۶
افشان ۱۱۸-۲۸۸	آینه ۱۵۳-۲۷۷، آینه: روزگار ۱۳۱،
افگندن ۲۷۰-۲۸۲	سینه ۱۴۱-۲۸۰، گردان ۲۷۷، گیتی
اکنون ۱۶-۱۶۰-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۴-۲۲۲	نمای ۷
۲۵۱-۲۶۸-۲۸۵-۲۸۸، کنون ۲۰۳	آیندوروند ۱۵۴، آینده ورونده ۱۶۴
۲۹۲	آین ۹۷
اگر چنانچه ۷۴-۱۴۵-۱۵۲-۱۵۴-۱۶۱	ابر ۱۵۸، ابر: آزار ۱۲۹، آذاری ۱۶۷
۲۵۵-۱۶۳	اختر ۱۶-۷۵-۱۹۲-۲۹۲، اختر آسمان
الماس ۲۹۴	۲۱۸
امروز ۲۶۸، امسال ۲۲۰	ارغوان ۱۵۸
امید ۱۲۹-۲۴۸-۲۹۰، امید داشتن ۱۹۳،	ارجمند ۲۸۶
امیدوار ۴-۱۱۸-۱۲۹	اردك ۲۱۳
انبار ۲۹، انبار گردانیدن ۶۰، انباشته ۲۵۱	ارزانی ۱۲۶، ارزانی: داشتن ۲۶۹-۲۷۰
انجمن ۲۶۵	فرمودن ۲۱۹
انداختن ۲۲-۱۳۶-۲۲۳-۲۴۹-۲۹۳-	ارغنون ۲۹۳
۲۹۴، انداخته ۱۴۲	از: آنك ۲۷۶، اینجا ۲۷۴، پای در آوردن
اندرونی ۲۸۰	۲۸۶، رنگ به رنگ ۶۱ زبان خود ۲۳
اندرین ۱۹۰-۲۱۶	اسب ۱۵۱، اسب: خیره تاختن ۹۸، راهوار
اندك ۲۷-۱۴۴-۱۴۹-۲۰۳-۲۱۹-۲۴۵-	۱۲۷، اسبان ۲۱۳
۲۵۵-۲۹۳، اندك گناه ۱۹۹، اندکی	استاد ۲۶۲
۱۶۴	استدن ۱۰۰
	استر ۱۵۶-۲۱۳، استردلدل رفتار ۱۲۷

بارورگشتن ۱۶۵	اندوختن ۱۶۸
بارگاہ ۸-۳۳-۱۳۴-۱۴۹	اندوده گشتن ۲۸۴
بارگاہ : فلك ۳۷، كسرى ۷۷-۱۳۵،	اندوه ۱۷-۲۹۸، اندوه بی پایان ۱۶۰
شهریاران ۷۷، یاقن ۴۱	اندیشه ۹-۵۴-۱۹۳-۲۲۷، اندیشه خود
بارہ (در-) ۱۹۷	ساختن ۹۹، اندیشه کردن ۱۰۵،
باری ۱۱۸-۱۲۹-۱۴۸-۲۶۸	اندیشیدن ۷۶
باريك ۸۳	انگار ۲۷۲
باز ۱۹۱-۲۶۸، باز: آوردن ۱۳۴ اندیشیدن	انگشت ۱
۲۶۴، پس دادن ۱۰۴، خریدن ۸۳،	انگشتری ۲۸۳، انگشترین ۸۶
خواست ۲۹، داشتن ۷۶-۱۴۹، ۸۰	انگور دادن ۲۴۴
رسیدن ۲۷، رها کردن ۲۸۷، کردن ۱۰۱	انگیختن ۱۱۲، انگیز ۳-۱۲۵
گذارن ۲۳۶، گشتن ۲۳۶، گفتن ۶۰،	اورازباد ۱۳
گونه ۸۵، ماندن ۸۳	ایزد ۴۳
بازار ۱۵۳، بازار آراستن ۱۵	ایشان ۱۳۱-۲۷۵
بازیار ۸۵	این : بنده ۳-۱۹۰، جهان و آن جهان ۱۰،
بازوی ۲۸۷	جهانی ۷۶، چنین ۲۰۰، اینست و جز
بازی ۹۷، بازی : پیشه کردن ۲۷۰، کردن	ازین نیست ۸۷، این : کمینه ۳، همه
۲۷۰	۲۴۹
باغ ۴۵-۱۵۷-۱۵۸-۱۹۳، باغ : پژمرده	ایوان ۱۱۸-۲۸۳، ایوان : شادمانی ۲۷۷،
۲۹۲، جهان ۲۷۶، داد ۲۷۸، روان	کیوان ۳۲
۱۲۵، باغبان ۲۱۳-۲۴۴	باج ۸۸
بالاکشیدن ۲۲۴، بالای بند ۱۶۲	باد ۱۵۷-۲۰۲-۲۹۳، باد : بردل گذشتن
بام ۱۹۵، بام گلشن جان ۳۰۰	۲۵۳، روزگار ۴۰، بی نیازی ۱۱۸
بامداد ۸۷	باد ! ۱۵۸-۲۱۷-۲۲۱-۲۵۱
بایستن ۱۹۴	باده ۱۹۶، باده : شیرین کار ۱۴۹، ناب ۱۴۹
بچه بر آوردن ۱۰۱	نوشیدن ۱۵۰، یاقوت فام ۱۵۸
بخت ۱۲۹-۱۹۱، بخت : پیدار ۱۹۳، سرگشته	بادید : شدن ۶۰، گشتن ۱۹۷
۲۹۲، بختیاری ۲۳۷	بار ۱۳۷-۱۹۱، بار: کردن ۸۲، بارور ۱۲۷

بخش ۱۱۸، بخشش ۱۴۱-۲۲۶، بخشنده ۱۰۹
بخشیدن ۱۳۳، ۲۵۴-۲۶۹
بد ۷۹، بد: آموز ۹۷، ترین ۹۹، دلی ۷۵،
۹۰، دیدن ۷۸، سکالی ۷۵، فرجام ۱۵۳
کردن ۲۷۵، گوی ۷۶، گویی ۱۳۸،
مهر ۱۹۵، نام ۲۷۱، بدان ۲۰۴-۲۴۱
۲۷۵
بدین ۳۰۰-۲۲۷-۱۲۶-۱۰۵-۶۴-۵۶
برابر ۱۲۳، برابر کردن ۵۷، برآمدن ۸۳
برآمدن آب ۵۸، برآوردن ۱۳۸-۲۵۱-
۲۵۴، برآوردن کام ۱۳۵، برآورده ۱۵۷،
برافراختن ۸۵، برافراشتن ۱-۱۱۳ برانداختن
۴۵، بر بستن ۸۲ برخاستن ۸۲-۱۹۳،
برخوردار ۱۳۰، برخوردار گرداندن ۱۴۱،
بردار آویختن ۱۳۶، برداشتن ۲۴۸ بر دیده
مالیدن ۱۱۸، بر زبان راندن ۱۹۴، بر شدن
بر آسمان ۵۹، بر کندن ۱۰۹، برگشتن ۱۹۲
برگشته روزگار ۱۹۹، بر میان جان بستن ۳،
بر هم بستن ۸۴، برین ۶۳-۱۱۷-۲۱۸-۲۸۱،
برین (= براین) ۱۹۸-۲۸۱
برادر ۲۹۸
برجیس ۲۷۲
بردباری ۲۷۲
برزیکران ۱۶۴، برزگران ۱۵۴
برگ راه ۹۵
برگ و نوادادن ۱۸
برناویر ۳۲-۱۲۵
برون شدن ۲۵۲
برهنه پوشاندن ۳۰

برید ۲۵۰
بریدن ۲۰۳، بریده ۲۰۳
بزرگترین ۱۰۷-۲۷۹، بزرگ زادگان
۱۱۲، بزرگوار ۱۹۵-۲۰۱-۲۷۹،
بزرگوار روزگار ۱۹۵، بزرگی ۱۵۳
بزغاله بریان ۵۸
بس ۲۶۸، بس است ۲۰۱، بسی ۲۰۲
بستان ۳-۳۸، ۶۳-۱۵۸، ۲۱۲-۲۴۴
بستر ۹۰-۲۰۴-۲۷۴، بستر: آسایش ۱۳۶
۲۵۴، خاک نمناک ۲۷۸
بستن ۱۱۲-۱۶۷-۲۰۰-۲۳۱-۲۴۵-۲۶۵-
۲۷۱، بستن بند ۱۶۱، درهای گشوده ۸۱
بسته: داشتن ۷۵-۱۳۹-۲۸۱، شدن
۲۶۶، گردانیدن ۲۹۴
بسیار ۱۳۸ بسیار: کس ۷۶، گوی ۹۹
بلبل گلزار ۱۲۶
بلند ۲۸۶-۲۹۲، بلند پایه ۷-۹۰، بلندی
۲۸۱
بند ۳۱-۱۶۱-۱۶۳-۱۹۶-۲۹۴، بند کردن
۱۵۴
بنده ۱۸۹، بنده: درگاه شاه ۲۵، زادگان ۲۴
کمینه ۱۳، نوازی ۱۳، و آزاد ۸۱،
بندگان ۸۳-۲۳۸، بندگان: ترک و
تاجیک، خدای ۱۹، درگاه ۱۵۹-۲۵۵،
گنه کار ۲۷۸، بندگانه ۲۶۵، بندگی
۲۳-۱۲۹-۱۳۱-۱۶۱-۱۶۶-۱۶۷-
۱۹۷-۱۹۸-۲۴۰-۲۴۱-۲۸۶-۲۹۵
بندگی پادشاه ۲۲۴

سامان ۶-۲۷-۲۷۸، شمار ۸۴-۹۹-
 ۱۰۹-۱۳۸-۱۶۱-۲۶۵، کران ۸-۴۴
 ۱۶۰، گانه خواندن ۱۹۴، گمان ۱۵۰،
 گناه ۵۷، گناہان ۱۹۹، نیاز ۲۷۷،
 نیاز شدن ۲۷۴، نیازی ۹۹
 بیخ: آور ۱۲۳، برکندن ۲۸۴
 بیدار ۲۰۰
 بیرون ۱۹۴، بیرون: آمدن ۱۹، بردن ۱۳۰،
 ۱۳۱-۲۸۰، رفتن ۳۸-۱۶۴، شدن ۲۴۱
 کردن کاریز ۱۴۴
 میزان ۱۵۷
 بیش ۴۱، بیشتر ۲۴۴
 بیشه ۲۶۳-۲۹۴-۳۰۲
 بیم ۲۷۵-۲۸۳
 بیماران ۲۳۵، بیمارستان ۲۲ بیماری ۹۰
 بینا ۸۷، بینا شمردن ۱۳۶، بینش ۳-۸۷-
 ۲۷۳-۱۹۸
 بیابان عجبی پایان ۶
 پادشاه ۱۳-۱۳۳-۱۵۲-۱۶۷-۲۵۴،
 پادشاهان دین دار ۲۳، پادشاهی ۲۴-
 ۱۳۴
 پارسی وتاری ۲۶۲
 پاشیدن ۱۰۹-۲۹۴
 پاک ۲۷۹، پاک: باز ۸۹، دامنی ۱۱۲، کردن
 ۲۸۰، گرداندن ۸۱-۱۴۱، گردانیدن
 ۱۳۱، وپلید ۵۷، پاکیزگی ۱۱۱
 پای ۲۰۴-۲۸۲، پای بوس ۱۵۱، بسته ۱۴۷،
 بند ۷۶، به لب بوسیدن ۲۶، بیرون نهادن
 ۳۳-۱۹۳-۲۴۱، پایدار ۲۵۱-۳۰۲،

بہفشہ ۱۹۲
 بوته ۹۵-۹۶، بوته آذ ۱۸
 بوستان ۸۵-۱۹۶-۲۴۳
 بوسہ جای ۱۵۳، بوسہ ستاندن ۱۵۸، بوسیدن
 ۱۶۷
 بو قلمون ۱۹۲
 بوی ۱۶۶، بوی: جان ۲۵۲، خردمندان
 ۱۳۸، سنبل ۱۴۶، مشک آمدن ۲۵۲
 بنیاد فرمودن ۲۲۴-۲۹۰
 بہ: آواز آوردن ۲۸۷، اندازہ دریافت خرد
 ۵۹، باد بردن ۱۱۸، جان و دل نوشتن ۸۴،
 جای آوردن ۸۷-۲۲۰، در کردن ۲۴۴، دست
 آوردن ۹۹-۱۲۳، راستی ۱۵۴-۱۵۹، کار
 نشانیدن ۱۶۸، گوش رساندن ۱۸-۳۲۵، گوش
 رسانیدن ۲۵۱، لب رسیدن ۱۱۶
 بہ: ازین ۲۶۶، بودن ۳۰۰، بودی و خشنودی
 ۱۰۸، روزی ۱۲۹، بہتر و بہتر ۲، بہترین
 ۹۹-۲۷۹
 بہم برکندن ۱۰۹
 بہا ۴۶۳
 بہارستان ۶، بہار شادمانی ۶ بہاری ۱۶۷
 بہرام ۱۴۹-۲۸۳
 بہرہ ۲۸۶-۲۸۸، بہرہ: داشتن ۷۶، شدن
 ۱۹۱، مند ساختن ۱۴۴
 بہشت ۲۹-۱۴۹، بہشت: برین ۱۳۹، جاودان
 ۱۳۹، عنبر سرشت ۲۴۳
 بی: اندازہ ۳-۶۷-۲۳۶، برگی ۲۷، بنیاد
 ۱۱۷، پایان ۲۵۴، پروانچہ ۱۵۴،
 ۲۴۸، بیماری ۲۴۸، چارہ ۵۴-۱۳۳-۲۶۸
 چارگی ۱۹۸، خرد و کم مایہ ۱۰۶،

پای : داشت ۱ ، در کشیدن ۳۰ ، روان
 ۲۹۳ ، شکسته ۵۸-۱۹۷ ، گریز بستن ۱۹
 گل ۱۵۷ ، مال ۲۵۰ ، مال گرداندن
 ۱۶۰ ، نهادن ۲۷۳-۲۸۰ ، پاینده ۲۱۷
 پایه ۲۷۰-۱۲۶-۹۶
 پدر ۱۹۴ ، پدرانه ۱۵۳ ، پدر و فرزند ۱۰۰ ،
 پدید : آوردن ۱۰۱ ، گردن ۸۳
 پذیرفتن ۲۹۵ ، پذیرفتن پند ۲۰۰
 پر ۲۰۳-۲۷۴ ، پر : خوردن ۹۶ ، درد ۱۹۲
 شور ۲۷۰ ، کردن ۲۷۴
 پرتاب کردن ۱۹۳
 بر تو ۱-۲۹۷
 پرداختن ۲۱
 پرده ۷۶-۱۰۲-۲۸۰ ، پرده ناموس و تنگ ۱۹
 پرسیدن ۱۴۹-۲۹۸
 پرگار ۱۱۷
 پروا ۵۷
 پروانچه ۲۷-۵۴-۱۱۴-۱۵۴-۱۶۴
 پروانه ۲۳۹
 پروراندن ۲۴۲ ، پروردگار ۳۳ ، پروردن
 ۸۴-۱۵۳-۱۹۵-۲۵۴-۲۷۲ ، پرورده
 ۱۹۸ ، پرورش یافتن ۱۲۲
 پریشان ۲۷-۷۸-۱۴۴ ، پریشان فرمودن
 ۲۸۴ ، پریشانی ۱۴۶-۲۴۴
 پژمرده ۲۸۵-۲۹۲ ، پژمرده گشتن ۲۹۴ ،
 پژمردگان ۸۸
 پس ۲۹۳
 پسر ۱۶۶ ، پسر خواندن ۱۹۴
 پسندیده ۵۳-۱۰۷-۱۱۷-۱۴۲-۱۴۶-۱۵۳

۱۶۵-۱۹۴-۱۹۸-۲۴۵-۲۹۷
 پشت ۱۹۳ ، پشت نهادن ۱۵۳
 پشتیبان ۸۶ ، پشتیون ۲۸۶
 پشم ۱۵۶-۲۱۳
 پشیمان ۹۷ ، پشیمانی ۱۳۹
 پلنگ ۲۶۳ ، پلنگان ۸۵
 پلیدی ۵۸
 پناه ۱۵۴
 پنبه ز گوش بیرون کردن ۲۶۴
 پنجگانه ۸۳
 پنجه شیران بیشه ۲۹۴
 پند ۱۵۳ ، پند آموزگار ۷۸
 پندار ۲۶۸ ، پنداشتن ۲۷۴-۲۹۳
 پنهان ماندن ۱۳۶
 پوستین ۸۵ ، پوستین بره ۱۵۶
 پوشیدن و ریزیدن ۵۹ ، پوشیده ۱۵۲
 پوشانیدن ۲۴۴-۲۰۱-۲۷۸ ، پوشانیده ۱۵۷
 پوشیدن ۱۹۲-۲۰۱ ، پوشیده ۵۷-۱۳۱
 پول ۱۶۱
 پویان ۱۵۷
 پهنا ۵۹
 پی ۱۹۱-۱۹۶-۲۹۴ ، پی رو ۱۲۵ ، پیوند
 ۲۶۴-۲۹۲-۲۹۸
 پیاده ۵۹
 پیاله ۸۵-۹۵
 پیچیده ۲۹۳
 پیدا : آمدن ۷۶ ، کردن ۳۶-۱۳۵ ،
 گردانیدن ۱ ، گشتن ۸۱ ، و روشن ۲۸۱
 پیراستن ۱-۲۷۸ ، پیراسته ۱۳۷-۱۵۲

تخت نشین ۷ ، تخت ۲۴۵	پیرایه ۷۸-۱۳۰-۱۳۱-۲۹۸-۳۰۰
تخم ۲۲۲-۲۲۴-۲۵۰-۲۷۵	پیروزی ۹۶
تخم: دیو ۱۲۳ ، کاشتن ۱۵۴	پیری کردن ۹۶
تذرو ۱۵۷-۱۵۸	پیش ۱۹۲-۲۳۳ ، پیش: آرزوی ۱۹۵ آمدن
تر ۱۲۶	۲۷۱ ، ازین ۱۶۱ ، انداختن ۱۹۷ ،
ترازو ۵۸	باز آمدن ۱۲ ، گرفتن ۲۰-۱۹۴ ، پیشوا
تریاق ۲۰۳	۲۲۲-۸
تلخ گفتار ۱۴۹	پیغمبر ۸۹ ، پیغمبران ۱۰۳ ، پیغمبر ۲۶۸
تن ۲۸۳ ، تن: خسته ۱۲۸ ، آسانی ۲۸۳	پیکان گذار ۲۹۳
تند ۲۷۵ ، تند: باد ۲۷۷ ، خویی ۹۷	پیل دمان ۲۷۶
تنگ ۱۵۲ ، تنگ تر: ۲۸۳ ، ازدیده مور	پیمان ۸۶
۱۴۰ ، کردن ۲۹۴ ، تنگ دستی ۱۱۰-	پیوستن ۱۶۶-۲۸۸ ، پیوسته ۲۲-۳۲-۴۲-
۲۳۶-۱۹۷	۱۴۲-۱۵۳-۱۶۱-۲۳۷-۲۲۴
توانگران ۱۰۰	تا ۱۹۰ ، تا آنکاهی که ۲۵۰
توسن ۲۷۶ ، توسن: تیز رفتار ۲۷۶ ، تند	تاب ۸۵-۲۹۲ ، تابان ۱۵۲-۲۵۴ ، تابه
۲۷۶	گرم ۸۵ ، تابیدن ۲۸۶ ، تابستان ۱۶۷
توشه برداشتن ۳	تاج ۱۲۵-۱۹۱ ، تاج: از سر بودن ۱۹۴ ،
تویی ۳۰۰	زرین ۸۵ ، سر ۸۷ ، ونگین ۶
ته ۲۸۸	تاراج ۸۸-۱۴۲-۲۵۰-۲۹۳
تهی ۵۷	تارک ۱۲۵
تیر ۸۶-۲۷۲-۲۷۴ ، تیر پران ۱۳۰	تاریک ۸۳ ، تاریک تر: از شب دیجور ۱۴۰ ،
تیز: چنگ ۲۷۵ ، رفتار ۲۸۷ ، تیزی رفتار	ساختن ۲۹۴ ، تاریک: گرداندن ۲۷۳ ،
۱۲۳	گشتن ۱۹۳
تیغ ۱۹۵ ، تیغ: آبدار ۲۴۰ ، آفتاب ۲۸۳ ،	تازه ترین ۲ ، کردن ۲۴۴-۲۹۲ ، وتر ۱۵۸
بران ۸۶-۱۳۰ ، بی دریغ ۲۶۵ ، تیز	تازی و پارسی آموختن ۲۶۲
۱۰۶-۲۵۰ ، زبان ۲۶۳ ، نیاز ۲۶۶	تافتن ۱۹۶-۲۶۵
تیمار ۲۳۵ ، تیمار دردمندان خسته ۲۰۰	تالان ۲۹۳
جام ۱۴۹ ، جام جم ۳۴	تب گرفتن ۹۶
جامه جان پاره کردن ۶ ، جامه در نیل زدن ۲۸۱	تبار ۱۹۳

جان ۲۵۲-۲۷۴-۲۷۷-۲۹۲ ، جان: باز
 ۸۶ ، سپاری ۲۲-۲۶ ، ستان ۸۶ ، فزا
 ۵۶-۱۲۴-۱۴۶-۱۴۹-۱۵۷ ، کاستن
 ۹۸ ، جانور ۸ ، جانان ۲۵۲
 جاودان ۲۰۴ ، جاودانی ۲۳۵
 جای ۲۷۵ ، جای دیگر ۱۰۳ جای گیر ۳۲
 جریب ۱۱۵-۱۶۱
 جز ۱۹۴-۲۵۳
 جزیه ۱۵۶-۲۹۰
 جستن ۱۶۷-۲۷۵
 جفت ۵۷
 جگر: سوزان ۱۹۳ ، گوشه خردمند ۳۸
 جو ۶۵
 جوان مرد ۱۰۹ ، جوانی ۹-۱۲۴-۲۸۹ جوانی
 کردن ۹۶
 جوش ۲۹۳
 جویبار ۱۲۵-۱۵۷-۲۲۴ ، جویبار: دانش
 ۲۸۴ ، روزگار ۲۴۴
 جهان ۱۶۷-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۲۰۲-۲۰۵
 ۲۷۶-۲۷۵ ، جهان: آرای ۳۶-۱۵۰-
 ۱۵۲-۲۲۷-۲۸۰ ، آفرین ۳۰۲ ، بانی
 ۲۳-۲۳۵-۲۹۴ ، داری ۳۲-۷۷-۷۸ ،
 گیر ۲۵۴ ، جهانیان ۳-۳۱-۲۴۸-۲۵۴
 چاپک سوار ۲۷۶
 چاپلوسی ۱۰۹
 چاره ۴۱-۲۶۸ ، چاره بیچارگان ۳۴
 چاکر ۲۴-۷۳-۱۵۰-۲۴۸ ، چاکر کهبینه
 ۲۶ ، چاکران ۱۶۷-۲۸۰ -- چاکری
 ۲۳۷

چاه ۲۵۴ ، چاه بیژن ۲۷۶
 چتر ۱۳۱ ، چتر شمشاد ۶۳
 چراغ ۹۹-۱۹۳
 چران بودن ۲۸۰
 چرخ ۱۲۷-۲۸۷ ، چرخ چنبری ، مینا ۲۹۳
 چشانندن ۱
 چشم ۵۷-۱۹۳-۲۷۵-۲۷۹-۲۹۴ ، چشم:
 برهم زدن ۲۶۴ . داشتن ۲۲۶-۲۷۵
 چشمه ۲۵۵-۲۶۳ ، چشمه آب ۸۵ ، زندگانی
 ۲۷۶
 چگونه ۱۵۲-۱۸۹ ، چگونگی ۱۰۶-۱۹۴
 چمن ۱۴۸-۱۵۸-۲۸۹- چمن جان ۱۲۵
 چنان ۱۰۵-۲۲-۲۱۹-۲۷۵ ، چنانچه ۸۹
 ۱۶۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۷-۲۰۷
 چنبر کمند ۱۳۱
 چند ۲۹۷ ، چند روزی ۱۳۱-۱۹۷ ، چندان
 ۵۳-۲۴۱ ، چندان گرداندن ۲۸۵
 چنگ ۱۱۷ ، چنگ: امید ۱۴۰ ، زدن ۲۶۸
 وارغنون ۸۳ ، ورباب ۱۵۰
 چنین ۱۴۳-۱۹۵-۲۱۹-۲۷۲-۳۰۱
 چو ۲۵۲ ، چون ۲۶۶-۲۹۳ ، چون و چرا
 ۱۹۴
 چه بردار وجه در زیر آن ۵۸
 چهار: بالش ۱۳۰-۱۵۲-۲۷۴ ، پاره ۱۵۰
 پای ۲۰۵ ، پایان ۲۱۳ ، صده ۱۶۰
 چهره ۸۶
 خاتون ۱۱۸
 خار ۱۹۶-۲۰۳-۲۷۵
 خاشاک ۱۴۱

خستگان ۱-۲۵۴	خاك ۱۰۴-۱۹۲-۲۷۴-۲۷۹-۲۸۴، خاك:
خسرو: ايران ۱۲۹، كشور ۴۴	پاك ۲۴۱، پاى ۸۷، دان ۵۸-۱۹۶،
خشك سال ۸۸-۲۴۴	سار ۷۶، سارى ۷۶، ستان ۲۸۲
خشم ۱۴۰-۲۷۱	خال ۸۶
خفته بودن ۲۶۳	خاموش ۱۰۸، خاموشى ۱۰۴
خشنودى ۱۰۸	خامه ۸۶-۱۶۶-۲۷۳
خم خانه ۹۵	خان (=خوان) ۳۶-۳۸،
خنجر ۲۵۱	خاندان ۱۱۶-۱۵۰-۱۸۹، خانقاه ۱۶۵-
خندق ۱۲۳	۲۴۵
خنك ۳۰۰	خانه ۱۰۷-۲۰۱-۲۴۹، خانه: دل ۲۴۴-
خواب ۲۰۰-۲۰۲-۲۶۶، خواب: خوش	۲۶۴، دلکش ۲۷۸، زنبور ۱۵، گير
۱۳۶، كردن ۱۹۳	۲۶۹
خواجه ۸۳-۲۱۵-۲۲۲، خواجه سرايان	خايسك ۲۰۳
آزاد ۲۱۵، خواجگان ۴۶	خجسته پى ۲۵۴
خوان ۹۲-۹۵-۱۲۵-۱۲۳-۲۸۸-۲۹۵،	خداوند ۴-۲۵۳، خداوندان ۴۵-۸۶،
۲۹۰، خواننده ۲۹۷	خدای ۱۹-۲۹۹-۳۰۲، خدای ترس ۳۰،
خواهان ۱۲۴-۱۹۷، خواهش ۲۷۲	خدايگان ۱۳۰-۲۶۵
خوب ۲۲۶، خوب: تر ۲۵۵، ترين ۱۹۷،	خدنك ۲۹۴
گفتار ۷، خوبى ۱۵۸	خردتر ۲۹۴، خرده بين ۱۰۱
خود ۲۰۴-۲۴۹	خرد ۵۷-۱۰۱-۲۷۶، خرد خرده دان ۵۸،
خور ۱۴۹-۲۶۵، خوردن ۱۴۹-۲۹۳	خردمند ۲۹۲، خردمند هوشمند ۱۰۶
خورشيد ۱۱۷، خورشيد: برين ۲۸۱، تابان	خرما ۱۶۱، خرماى خستويى ۱۶۴
۲۵۱	خرمن بردباران ۲۷۷
خورنق (خوردنگاه) ۶۳-۲۸۸	خرمى ۲۱۸
خوش ۴۴-۲۰۴-۲۱۳-۲۸۸، خوش: باش	خروار ۳۸-۱۱۴-۱۵۶-۱۶۵
۲۷۶، بوى ۲۹۵، خوى ۱۰۹، خوانان	خروش ۲۹۳
۲۸۹، دل ۱۲۸، دلى ۳۰، كردن ۲۷۴	خرید، ۱۶۳-۲۰۵
نماى ۷، نوا ۱۴۶	خستويى ۱۶۴
خوشه چين ۲۱۸-۲۸۱، خوشه چين خرمن	خسته ۲۰۰-۲۶۶-۲۷۷-۲۸۴-۲۹۲،

در بایست ۱۶۱-۲۹۵، در بر کردن ۲۴،
 در پوشاندن ۱۶۷، در پی ۲۰۲، در
 چیدن ۲۶۵ درخواست ۴۸، در خون
 شدن ۱۹۱ در خور ۲۷۴، در دادن ۲۸۸
 در دل راه دادن ۹۹، در رسیدن ۲۷۳،
 در سخن آوردن ۶۰، در کار بودن ۱۹۵،
 در گرفتن ۹۹، در گذشتن ۱۰۸، در
 گوشه نشستن ۲۶۵، در نور دیدن ۱۹، در
 میان افتادن ۲۸۴، در میان بستن ۱۲۹
 در میان نهادن ۷۶-۱۵۴، در وایست ۹۲
 در وزیدن آمدن ۱۸، در یافت ۵۷،
 دریافت ۲۷۴-۲۶۴، درین ۱۳۱-۱۹۰
 ۱۹۵-۱۹۸-۲۲۲-۲۳۸-۲۸۵
 دربان ۱۲۹، در بستن ۲۶۳، در گاه ۷۷-
 ۱۳۴-۱۵۴-۱۶۷، در گاه بار گاه ۲۷۸
 در گاه دین ۸، دروازه ۲۳۱، دروازه
 گوش ۲۸۴: در بچه ۵۸
 دراز کشیدن ۱۴۹، دراز گشتن ۹۹، درخت:
 آتشین ۹۵، افکن ۹۸، بخت ۲۴۴،
 خرما ۱۶۱، نشاندن ۲۷۵، درختان:
 بوستان ۸۵، بیخ آور ۱۲۳
 درد ۱۳۰-۱۹۶-۱۹۷-۲۰۳، درد: درون
 ریش ۱۰۹، مند ۱۳۹، مندان ۱-۲۰۰،
 ناک ۱۹۰-۲۸۵، ناک ۲۰۳
 درست ۱۴۴-۲۱۸
 درشت خویی ۷۸
 دروغ زن ۹۵
 درودن ۸۵-۲۴۱، درویدن ۱۵۴-۲۹۴
 درویش: پروری ۲۲۶، دل ریش ۲۴۵، درویشی ۹۸

۱۴، خوشه فراهم آوردن ۳
 خون ۱۹۱-۲۷۴-۲۹۲، خوناب دل کباب
 ۲۰۲، خون: پاش ۱۲۳، خوار ۱۹۵،
 ریختن ۱۳۶-۲۴۱
 خویش ۱۳۰-۱۹۱-۲۳۳، خویش و بیگانه
 ۱۹۳، خویشان ۸۲، خویشان کم از
 خویش ۱۳۷، خویشتن ۸۳-۹۶-۹۷-
 ۲۶۷، خویشتن داری ۳۰-۱۵۴
 خیره ۲۷۲
 خیز ۱۵۸، خیزان ۱۵۷
 داد ۲۶۹، داد: خواهان ۱۳۷، دادن ۱۳۷
 دهان ۱۳۷، گستری ۲۲-۲۳-۳۳،
 ۲۲۶، ودهش ۲۲۶
 دارنده ۱۳۲
 داروخانه ۲۳۵
 داس ۲۴۱-۲۵۰، داس الماس ۲۹۴
 داشتن ۱۹۶
 داغ: در کردن داشتن ۲۹، کردن ۱۶۵،
 نهادن ۱۶۷
 دام ۲۵۴-۲۷۵-۲۹۴
 داماد ۱۱۸
 دامان ۱۴۰، دامن ۸۶، ۲۶۳-۲۷۴، دامن
 در پیچیدن ۸۰، سنبل ۱۵۸
 دانا ۱۱۰، دانسته ۱۹۴، دانش ۳-۸۷-۲۸۶
 ۲۹۸، دانش وینش ۱۲۵
 دانه افسوس ۲۷۵
 دیران ۸۶
 دختر ۱۱۸
 در آمدن ۱۶۷-۱۸۹-۲۰۵، درباره این ۱۴۹

درون ۴۹
 دریا ۲۷۳-۲۵۴-۲۵۳-۱۹۴-۱۶۶-۱۲۳
 ۲۷۴-۲۸۸-۲۹۳ ، دریا: بار ۱۴۷ ،
 شکوه ۲۵۰ ، دریای: آز ۲۹ ، پر خون
 ۱۹۴
 دریدن ۲۹۴
 دریغ ۲۸۴ ، دریغ داشتن ۳۱-۲۳۷-۲۸۵
 ۲۸۸
 دریوزه ۱۴۴
 دست: آویز ۲۶۹ ، بارداشتن ۸۳-۸۵ ، بد داشتن
 ۲۷۲ ، به دامان رساندن ۴۰ ، دادن
 ۹۰-۱۹۱ ، در دامن زدن ۱۰ ، دراز
 کردن ۱۸-۲۴۰-۲۵۰ ، دلاوران ۹۹ ،
 روز ۲۸۶ ، زدن ۶۸-۸۴-۲۹۳-۲۹۳ ،
 کشیدن ۱۵۴ ، کشیده داشتن ۱۷ ،
 گرتتن ۲۸۲ ، یافتن-۲۶۴ ، گاه خریدن
 ۷۷ ، گوهر پاشی ۱۴۹ ، و دل ۲۸۱
 دستور ۱۹۱-۲۴۸-۲۵۴
 دشتبانی ۱۶۴
 دشمن ۲۴۵-۲۷۵-۲۹۲-۲۹۴ ، دشمن داشتن
 ۹۹-۱۰۶
 دشوار افتادن ۱۹۲ ، دشوار بودن ۷۴ ، دشواری
 ۹۹
 دفتر ۱۱۷-۱۵۹
 دکان ۲۸۸-۲۶۳-۲۰۳
 دگر ۱۹ ، دگرگون ۲۹۲ ، دگرگون گشتن
 ۲۸۴ ، دیگر ۱۳۲-۱۶۱-۲۰۵-۲۹۵-
 ۲۹۷ ، دیگران ۱۵۴
 دل ۱۹۲ ، ۲۷۷-۲۹۲-۲۹۸ ، دل: آزادان

ره: دین ۲۶۸ ، روان ۲۷۲ ، نمای ۸۳ ،
نمای آوارگان ۳۴ ، نمایی ۲۶۲ ، نمونی

۱۰۱-۸۳

ربودن ۸۶

رخ ۲۶۸ ، رخسار ۲۹۲

رخش ۲۷۶

رز ۲۴۴

رزم ۱۰۵

رساندن ۱۵۱ ، رسانیدن ۲۸۳-۲۸۴ ، رسیده

۱۹۵

رستن ۱۹۴ ، رستکاری ۱۵۵ ، رسته بودن ۹۶

رشك ۱۹۵ ، رشك بردن ۸۶

رفتن ۱۹۴-۱۹۷-۲۴۱-۲۸۵

رماندن ۹۹

رنج ۱۹۶-۲۰۲ ، رنجاندن ۹۹ ، بسیار

۱۰۹ ، رنجوران ۱۳۵-۲۳۵-۲۴۴

رنك: پذیرفتن ۲۸۸ ، رزخانه ۲۸۹ ، زنك

کینه ۲۸۸ ، رنگین ۱۵۷

روا ۱۹۶ ، روان بخش ۱۲۴ ، روانه ۲۳۵

روانه: کردن ۴۴ ، گرداندن ۲۹۱

روباہ ۸۵

رودخانه ۱۶۰

روز: بخشش ۲۷۹ ، بروز ۲۶-۱۱۶-۲۳۸ ،

روشن ۱۹۳-۲۹۴ ، مردی ۹۹ ، و

روزگار ۸۱ ، و شب ۲۲-۱۴۴ ، روزگار

۱۷-۳۰-۱۲۵-۱۳۵-۱۴۲-۱۴۶--

۱۹۱-۱۹۶-۱۹۸-۲۱۹-۲۵۱-۲۶۹-

۲۷۱-۳۰۲ ، روزگار همایون ۲۸۷ ،

روزگاران ۱۹۳ ، روزه ۱۰-۵۸ ،

دوستان نیک افدیش ۸۴-۲۰۰ ، دوستکامی

بخشیدن ۸۱ ، دوست گشتن ۱۱۱

دوش ۲۳۷

ده: روز بندگی ۲۶۷ ، ده هزار سرگاو ۲۱۳

دهان ۲۷۹ ، دهن ۲۸۴-۲۹۴ ، دهن شیرین

۱۰۵ ، طوطیان ۱۲۷

دی ۱۳-۸۴-۱۲۹-۲۵۲

دیباچه ۵

دیدار ۱۱۸ ، ۲۹۲ ، فریده ۲۰۲-۲۲۷-

۲۵۳-۲۹۴ ، دیده‌ها بوسیده ۱۷-۸۱-

۲۸۶

دیرتنک ۱۲۸

دین: پروری ۲۳ ، داری ۱۵۵

دیوار ۱۵۴ ، دیوار کشیده ۱۹۶

دیوان ۱۹۱ ، دیوان کرمان ۱۹ ، دیوانگی

۹۰

راز ۱۳۶-۲۶۸ ، راز: شه ره ۱۲ ، ناکفته

۷۶

راستی ۱۰۸-۱۵۳-۲۲۴ ، راست دستی ۱۱۲

دلی ۲۵ ، را ۲۲۷ ، گردن ۷۵

راغ ۱۵۸

رام ۱۵۱ ، رام: ساختن ۲۸۷ ، کردن ۲۷۵ ،

گردانیدن ۲۱۸ ، گشتن ۲۷۶ ، رامش

و آرامش ۲۴

راندن ۱۶۴-۲۹۴

راه ۲۴۱-۲۹۳ ، رام دادن ۱۹۳-۲۷۱ ،

بردن ۱۱۷ ، خدای ۹۹ ، دادن ۷۵ ،

دریا بار ۱۴۷ ، یافتن ۲۹-۹۹-۱۴۹-

۱۶۰ ، راهی دیگر نه ۵۸ ، رهبر ۲۶۸

روزی: بادا ۲۵۵ ، شدن ۷۷.

زمین ۱۶۲-۲۸۰ ، زمین شوره ۲۷۵

روشن ۷۶-۱۴۹-۲۳۸ ، روشن: گشتن ۲۷۸

زنجیر ۱۹۲

بودن ۲۱۷ ، روشنایی ۸۳-۱۱۸ ، روشنی

زنان ۸۸ ، زنان ید ۸۹

زندان ۴۱

۱۵۳

روغن ۹۹-۱۶۵-۲۱۳ ، روغن: بلسان ۲۳۶

زندگانی ۹۸-۲۴۵-۲۷۰-۲۷۶-۲۷۹-

شب ۱۹۳ ، روغنهای پسندیده گزیده ۶۵

۲۸۶-۲۹۵ ، زنده ۹۹ ، زنده شدن ۸۹

روی ۱۴۵-۱۵۶-۱۶۷ ، روی: آوردن ۱۶۷

زنک ۲۵۲ ، زنک کینه ۲۸۸ ، زنکارزدودن

تاقن ۱۵۳ ، دلدار ۱۲۴ ، دلریش کردن

۲۸۰

۳۴ ، زمین ۹۲-۱۵۰-۱۹۲-۲۷۷ -

زینهار ۸۵-۸۶-۱۱۰-۱۹۴-۱۹۹-۲۶۴-

۲۷۹ ، سیاهی ۳۳ ، کار ۲۶۸ ، گرداندن

۲۶۶-۳۷۲-۲۸۲ ، زینهار ۲۶۶

۹ -- ۱۷۹ ، نمودن ۸۴-۱۵۴-۲۷۱ ،

زود ۱۱۱ ، زود: آمدن ۱۹۳ ، زودتر ۲۲-

نهادن ۵۷-۱۵۳-۱۹۲-۲۰۴-۲۹۳

۲۶-۵۴-۱۲۳ ، زودی ۲۵۵

رهانیدن ۲۶۲ ، رهیدن ۲۰۲-۲۵۳

زورق شکسته ۱۹۴

ریختن ۱۹۸ ، ریزان ۱۵۷ ، ریزیده ۱۹۲

زهر ۱۳۵-۳۰۳ ، زهر: آلود ۱۴۱

ریو ۱۲۳

زیور ۲۹-۷۵-۱۰۰-۱۵۷ ، زیور ساختن

زادگان ۲۸۹

۷۸

زاری ۲۷۱

زیان ۹۰

زبان ۴۰-۱۴۱-۱۵۷-۲۵۳-۲۸۱-۲۰۰ ،

زیبا ۲۶۳ ، دنیا افتادن ۱۹۱ ، زیباتر ۳

زبان: بی‌زبانی ۲۸۸ ، تیغ ۸۵ ، تیغ

زیر: پای فرسودن ۱۹۴ ، ترین دوزخ ۶۰ ،

درخشان ۱۲۹ ، دراز شدن ۱۹۰ ، شکر

دستان ۹ ، دان ۲۱۸ ، سپهر ۲۷۷ ، کنبد

بار ۸۰ ، گشودن ۲۶-۱۱۰ ، گشوده ۸۳ ،

۱۹۴

و دولب ۲۰۱

زیراکه ۲۷۹

زدگان ۱۹۶

زیرك ۱۱۰

زدودن ۱۴۱-۱۵۳ ، زدوده شدن ۲۵۲

زیلو ۱۶۵

زر ۱۵۱-۲۴۵ ، زرین ۸۵-۱۵۷ ، زرین

ژنده ۲۷۹

کلاه ۲۹۴

ژیان ۲۷۶

زشت ۲۶۷ ، زشت نامی ۱۰۹

ساختن ۱۳۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۹۴-۲۹۳ ،

زلف شام ۸۶

ساز: درگاه ۹۵ ، مرگ کردن ۹

زمستان ۴۹ ، زمستانی ۱۶۶ تا ۱۶۸

سازج هندی ۱۳۶

۵۸ بر آوردن ۷۴-۲۴۹ ، بلندی ۷۷

به فرمان نهادن ۷۴ ، بیرون بردن ۱۶۳ ،

بیرون کردن ۱۳۱ ، چشمه ۲۷۴ ، خامه

۸۶ ، خود ۲۵۲ ، دفتر ۳۸-۱۰۹ ، رشته

۲۰۴ ، رشته دانستن ۳۰۱ ، سبز ۲۵۳ ،

کام و آرزو ۱۳۹ ، کوب ۲۰۳ ، گردان

۱۴-۱۹ ، گردانی ۲۴۴-۲۶۹ ، گشتگان

۷ ، گشته ۵۸-۲۹۲ ، گشته کار ۱۹۹ ، لشکر

۱۰۷ ، مایه ۸۶-۲۰۴ ، مایه زندگانی

۲۵۳ ، مایه شادمانی ۸۱ ، ناخن خشک

گذاشتن ۵۸ ، نهادن ۲۸۰ ، و بر ۱۹۱ ،

سروری ۳۳-۴۰-۲۵۴

سرای ۱۱۷ ، سرا بوستان دانش ۱۲۷ ، سرا پرده

(سرادق) ۸۴-۱۳۰-۲۶۴-۲۶۶

سرخ روی ۲۹۵

سرشت ۱۴۹ ، سرشته ۱۱۲-۲۶۶

سروش دیده ۴۲

سرما ۶۵

سرو ۱-۲۸۴

سزا ۲۰۳ ، سزاوار ۱۰۸ ، سزدن ۱-۱۵۵

سفارش رقتن ۲۱۶

سفته ۱۵۱

سفید روی ۳۸

سم ۲۷۶

سمن چمن ۲۹۵

سمند ۲۷۵

سنبل ۱۵۸ ، سنبل بر آوردن ۲۷۵

سنجاب ۱۵۶

سندان ۲۰۳

ساغر ۲۷۴

سال به سال ۲۱-۹۲-۲۱۳ ، سالهای بسیار ۱۶۱

سالیانه ۷۳-۲۸۵

سایه ۲۱۷-۲۲۱-۲۷۲-۲۸۷ ، سایه بان ۱۱۱

سایه بان درخت ۶۳ ، سایه بر سر انداختن

۲۵۴ ، سایه بر سر افکندن ۶۳

ساییدن ۲۷۹

سبک ۲۷۶ ، سبک بار ۹۵ ، سبک بار گرداندن

۳۵

سپاس ۱

سپاه ۱۴۳-۲۹۴ ، سپاهی انبوه ۲۵۱

سپر ۲۷۴-۲۷۵ ، سپر تیر ۸۶

سپردن ۸۹-۲۱۲

سپهر ۱۹-۲۷۷-۲۹۴ ، سپهر : برین ۱۲۳

بو قلمون ۱۵۲

ستاندن ۱۵۲-۱۶۲-۲۰۵-۲۳۷-۲۸۵-

۳۰۰ ، ستدن ۱۱۳

ستایش گر ۱۰۷ ، ستوده ۷۵

ستردن ۲۷۲-۲۸۳

ستم روا داشتن ۱۰۹

ستوران ۹۶

سخن ۳۸-۱۶۴-۲۷۲ ، سخن : تلخ ۱۰۶ ،

چین ۲۷۱ ، در گوش گرفتن ۸۴ ، راندن

۱۳۰ ، گفتن ۲۶۳-۲۶۴ ، گوش کردن

۹۵ ، سخنان زر اندود ۱۴۱

سر ۱۹۱-۲۷۵-۲۹۰ ، سرافراز : گشتن ۱۵۱

نشستن ۱۶۷ ، سرفراز : شدن ۲۷۴ ،

گردانیدن ۱۶۷ . سرفرازی کردن ۲۶۲

سر : انجام ۲۷۱ ، انگشت تر بر موزه کشیدن

سنگ ۱۱۷-۲۱۳، سنگ: باریدن ۹، ساختن
 ۱۸۵، سخت ۵۹
 سوار شدن ۱۴۸
 سوختگان آفتاب ۸۸-۲۴۴ سوختن ۲۹۲،
 سوخته ۱۹۵ سوخته آتش ۹۶، سوزان
 ۲۴۹، سوزاندن ۱۰۸-۲۴۱، سوزش
 رشك ۷۶
 سود: داشتن ۲۶۸، دوجهان ۹۶
 سور ۲۶
 سوسن ۲۷۶، سوسن آزاد ۱۵۷
 سوغاتی ۲۵۵
 سوفاریتر ۸۶
 سوگواری ۱۹۲-۲۷۱-۲۸۰
 سومی ۷۶
 سوی ۲۰۵-۲۵۵، سوی نماز آمدن ۱۲
 سیاه بودن ۲۷۹
 سیر ۱۱۱، سیراب ۱۲۹-۲۴۲-۲۹۵
 سیم ۱۵۱-۲۴۵، سیموزر ۹۹، سیمین ۱۵۷
 سینه ۱۹۳-۲۷۴-۲۹۴-سینه کباب شدن ۲۸۳
 شاخ ۱۶۵، شاخسار ۱۳۹
 شاد ۱۲۸، شادگردانیده ۶، شادمانی ۱۱۳-
 ۱۵۸-۲۴۵-۲۷۷-۲۸۶-۲۸۷-۲۹۵،
 شادمانی کردن ۹۶، شادی ۱۲۸
 شال ۲۷۹
 شام ۱۹۶
 شاه ۱۴۷-۱۵۴-۱۶۷-۱۹۶-۲۷۰، شاه:
 جهان پناه ۲۹۴، وار ۱۳۰-۲۷۴،
 وفرزین ۹۵، شاهان ۸۱-۱۹۸، شہسوار
 ۷، شہنشاہ ۱۳-۱۳۱-۱۹۹
 شایسته گشتن ۱۱-۱۴۰

شب ۱۲۹-۲۷۴-۲۷۹، شب روان روز کور
 ۱۲۳، شبستان ۶۳، شب و روز ۲۵۲
 شبیخون ۱۲۲- شبیخون آوردن ۳۳-
 ۱۹۶-۲۵۰
 شتافتن ۲۷۴، ۲۹۴
 شتر ۲۱۲، شتران ۸۲
 شدن ۱۹۱
 شرم داشتن ۲۵۵، شرمزده ۲۹، شرمساری
 ۱۲۷
 شستن ۲۷۷
 ششدر ۲۶۹، ششدر انداختن ۱۹۶
 شطرنج ۹۷
 شکافتن ۲۷۶، شکافته ۲۰۳
 شکر ۲۴۴-۲۸۴، شکر بار ۱۴۱
 شکستن ۲۸۳-۲۹۳، شکست آوردن ۷۵-۲۹۴
 شکستگان ۲۵۴، شکسته ۲۷-۱۳۴-
 ۲۹۴، شکسته شدن ۲۷۳، شکن گشادن
 ۲۵۲۴
 شکفتن ۱۲۵، شکفته ۱۴۸، شکوفه ۱۲۵
 شکفت ۱۳۶
 شمردن ۷۶-۲۶۵-۷۴-۲۹۳
 شمشاد ۱، شمشادهای سایه گستر ۱۲۳
 شمشیر ۲۰۴-۲۷۴-۲۸۰، شمشیر: آبدار
 ۲۶۵، کوتاه ۹۹
 شناختن ۱۰۱-۲۸۰
 شنیدن ۱۹۰-۲۸۲-۲۸۹، شنیده ۵۷-۱۳۳
 شوهر ۹۱
 شهر ۸۳-۱۹۰-۲۷۷-۲۸۹، شهر سرو ۲۵۴،
 شهر ۳۶، شهریار ۷۸، شهریاران ۱۵۳
 شهریاران نیکوکار ۲۳، شهریاری ۲۳

فرزند ۲۹--۱۹۲--۱۹۵--۲۷۷، فرزند دلبنده

۳۸--۲۸۶--۲۹۲، فرزند دلبنده بجان

پیوند ۲۴۰، فرزند نوگذشته ۲۸۵،

فرزند و پیوند ۲۶۴، فرزندان ۲۹۰--

۲۹۵

فرمان ۱۳--۱۵۴--۱۶۷، فرمان: برداری

۲۲--۸۹--۱۶۳-- بردن ۹، فرمای ۲۲۴

یزدان ۲۴۵، فرمودن ۱۹۸--۲۹۰،

فرموده ۲۲--۴۹--۵۶--۱۱۴--۱۳۴--

۱۵۴-۲۳۹

فرو: بردن ۱۱۱، تنی ۲۷۹، کشیدن ۱۴۰،

گذارن ۶۲--۱۱۲--۲۰۰-- گذاشتن ۸۲

۱۱۸، گرفتن ۱۱۲، مایگان ۳۷، مایه

۱۳۸، نشاندن ۱۴۰، نشاندن آتش ۷۸،

نشاندن آتش خشم ۸۱، فرود: آمدن

فرشته ۵۹، آوردن ۱۵۴--۱۶۰

فروختن ۱۹۷

فروغ ۲۸۳

فریاد ۱۹۳--۲۶۸

فریب ۲۴۵--۲۷۵، فریفته ۲۶۳

فسان ۲۶۸

فولاد ۸۵

فهرست دیوان ۲۲۲

فیج (= پیک) ۱۹۸

فیروز شدن ۷۷، فیروزی ۱۲۹

فیل ۱۲۹

قار ۲۱۳

قوتی ۲۱۴

کار ۳۰۲، کار: بارگاه ۱۲۵، بازی ۲۶۲

۳۴۱

۱۳۰--۳۲--۲۴

شیر ۲۵۴--۲۷۲، شیر: بیشه ۳۰۲، ژیان

۲۷۶، شیران ۸۶--۲۹۳

شیرین ۹۶، شیرین: کردن ۲۴۴، وترش

۱۶۴، شیرینی ۱۹۳

شیوه ۹۸

صابون بها ۲۷۹

صدبار ۱۲۹

طاس ۲۶۹

طاق ۵۷

طراز ۱۲۸--۲۳۷، طرازنده ۹۰

طسوج ۴۵

طوطی ۱۴۱، طوطی شکرستان ۲۴۳

طومار ۶۰

غریوکوس ۲۴۱

غلطان ۲۶۹

غنودن ۲۷۴--۲۰۴--۹۰

قتراک آاز ۲۶۶

فر ۲۹۲

فرا: آوردن ۹۹، جستن ۱۳۰، گرفتن ۱۵۴

فراز ۱۲۹، فراز: آمدن ۲۶۸، به نشیب ۱۳۲

فراخ ۵۹، فراخی ۱۵۳

فراموش کردن ۱۱۰

فرخ ۲۵۳

فرزانه ۲۷۰، فرزانیگی ۸۵--۹۰

فرزین ۱۹۶

فرستادن ۱۶۰--۱۶۷--۲۰۵--۲۲۵--۲۲۶-

۲۲۸، فرستاده ۱۱۱

فرشتگان ۷، فرشته ۱۹۵--۲۶۶

بسته ۱۲۸، جهان ۲۷۷، خانه‌ها ۲۸۸
 خدا ۱۰۸، دادن ۱۳۲-۱۶۴-۱۶۸-
 ۱۹۱، دانی ۲۴-۲۵-۱۹۱، زار ۹۹،
 ساز ۸۲، سازی کردن ۱۳۲، ساختن
 ۲۷۶، فرمودن ۳۴، کردن ۱۰۶،
 کودکان ۹۸، گر ۱۴۱، گزاردن ۳۳
 کاروان سرای ۲۸۸، کاروانیان ۱۲۳-
 ۱۵۴، کاری بزرگ ۲۶۶، کاری دیگر
 نه ۱۴۴
 کاریز ۱۴۴
 کاسد: پرشدن ۱۹۸، زر ۱۴۹
 کاشانه ۲۴۹
 کام ۱۱۳-۱۳۰-۱۵۱-۲۹۴، کامرانی ۱۱۳
 ۱۱۷-۱۳۳-۱۵۸-۲۰۳-۲۵۳-۲۷۶
 ۲۸۷، کامرانی کشیدن ۱۲۲، کامکاری ۲۷۶
 ۱۳۰-۲۰۳، کامکاری ۳۲ کامیاب ۱۴۹
 کان و دریا ۱۲۷
 کدام ۲۹۰
 کدخدا و کدبانو ۱۰۰، کدخدایان ۲۱۲ و
 ۲۱۳، کدخدایی ۱۱۲
 کرامند ۱۶۳
 کردار ۱۰۷-۱۵۳، کردگار ۹۷، کرده
 ۱۳۹
 کرم قر ۲۹۴
 کز ۶۴۶، کز: تو ۳۰۰ وی ۲۵۲
 کژدم ۵۹، کژ رفتار ۱۳۸
 کش ۱۹۳
 کشته: زار امید ۲۵۰، کار ۱۵۴
 کشتی ۵۹

کوشش نمودن ۲ ، کوشیدن ۲۰۴-۲۳۵-۲۵۴
 کوه ۱۰۰-۱۲۹ ، کوهسار ۱۶۷
 کهتران ۱۶۷-۲۷۸
 کهنه ۲۷۹
 کهینه ۲۱۸
 کیش ۱۳۷
 کین (= که این) ۲۷۵
 کین ۱۰۶ ، کنیه ۱۴۱-۲۴۹ ، کینه دار ۱۳۸
 کیوان ۲۷۲-۲۸۳
 گاوتر ۲۱۳
 گاه ۱۴۰
 گداختن ۱۵۹ ، گداخته ۵۴-۱۴۲ . گداخته
 بوته ۶۹ ، گدازان ۲۴۹
 گدای دریا ۱۲۹
 گذار ۲۹۳ ، گذاردن ۱۱۷-۱۶۴-۲۴۱ ،
 گذرانیدن ۱۵۵ ، گذرانیده ۲۱۸ ،
 گذرگاه ۵۳ ، گذرگه ۹۱ ، گذشت
 ۱۱۸ ، کدشتن ۱۳۹-۲۸۱ ، گذشته ۱۶۵
 گران ۲۷۶ ، گران بار ۸۰
 گرد ۱۱۷-۱۲۲-۱۵۸-۱۹۳ ، گرداب
 ۲۷۳-۲۷۸ ، گرداب آسیاب ۲۷۸ ، گرد
 نشستن ۲۹۵
 گرد ۱۳۱-۲۳۶-۲۵۱-۲۸۸-۲۹۵ ، گرد
 انگیختن ۱۰۸
 گرداندن ۱۶۴-۱۹۱ ، کردانیدن ۲۰۳-
 ۲۳۲-۲۴۱-۲۹۰ ، گردانیده ۱۸۹ ،
 گردش ۱۳۶-۱۴۹-۱۱۸
 گردن: جان ۲۹۳ ، دلیران ۲۹۴ ، کشان
 جهان ۲۷۴
 گردون ۲۹-۵۷-۱۹۵-۱۹۶-۲۱۸ ، گردون
 گردان ۲۵۱
 گرسنه ۳۰
 گرز ۲۹۴
 گرفتار شدن ۱۹۱-۱۸۹-
 ۲۹۴ ، کمندگشتن ۷۵ ، گشتن ۷۶ ،
 گرفتاران ۲۵۴ ، گرفته ۷۸
 گرم وسبک ۲۷۶ ، گرمابه ۹۸
 گروه ۸۶-۲۵۱
 گره بسته ۲۰۰
 گریختن ۲۶۷ ، گریز ۱۹۷ ، گریزان ۷۶
 گزاردن ۱۵۵-۲۱۸
 گزند ۲۷۵
 گزیده ۳۰-۱۵۳-۱۹۴ ، گزین کردن ۹۹
 گستاخ شدن ۱۰۸
 گسترانیدن ۱۵۷ ، گستردن ۷۹-۱۳-۳۵-
 ۱۵۳-۱۹۵-۱۹۸
 گستن ۸۱
 کشادن ۲۰۲-۲۷۸ ، کشادن: گره بسته ۲۰۰ ،
 گرداندن ۲۲۴ ، کشودن ۱۴۸-۱۹۷ ،
 کشوده شدن ۲۵۲
 گشتن ۹۱-۱۹۵ ، گشته ۱۳۱-۱۳۴
 گفتار ۱۰۷ ، گویا ۱۱۰ ، گویان ۱۵۷ ،
 کویی ۵۷-۲۷۷ ، کوییا ۲۵۲
 گل ۹۱
 گل ۲۵-۵۸-۲۹۳-۲۹۶-۲۰۳ ، گل:
 بوستان ۲۹۲ ، پژمرده ۲۸۵ ، گلبن
 ۹۵-۱۲۲ ، گلبن: باغ آفرینش ۲۸۴ ،
 بوستان ۲۶ ، بوستان ۳۱۸ ، گلخن ۱۱۸

۱۴۷-۲۶۷، گلزار ۴۴-۲۲۲-۲۳۵-
 ۲۳۶-۲۶۴، گلزار: امید ۴۴، پیراستن
 ۱۵، مشکبار ۲۴۳، گلستان ۳-۶۳-
 ۱۲۹، گلستان امید ۹۳، گلشن ۱-۱۳۶-
 ۱۱۸-۱۴۸-۲۰۴-۲۰۵-۲۹۴، گلشن
 جان ۳۰۰، گلگونه ۲۹۵، گل نمودن
 ۲۷۵
 گله‌های: اسب ۲۱۲
 گلیم ۲۷۹
 گمراه ۲۷۹، گمراه گشتن ۲۹۸، گمراهی
 ۶۰، گم گرداندن ۶۰
 گماشتگان ۵۴-۱۵۵-۱۶۴-۲۳۴-۲۳۵-
 ۲۴۴-۲۳۶
 گمان بردن ۹۱-۱۱۰-۲۶۳
 گنبد ۱-۱۹۴-۲۸۹
 گنج ۱۲۵-گنج ۱۹۱
 گنجیدن ۱۹-۱۵۲-۱۹۷، گنجینه سینه ۷۶
 گندم ۱۶۵
 گنگی ۲۷۶
 گندکار ۵
 گواه ۱۳۱
 گوسفند ۱۶۴، گوسفندان ۱۶۵
 گوش ۱۴۷-۱۵۸-۲۳۷-۲۹۴، گوش: جان
 ۲۰۰-۲۴۵، کردن ۷۸-۱۵۰، واره
 ۲۴۵، کیوان ۲۴۱، هوش ۷-۱۱۷-
 ۱۹۰-۲۴۱، هوش شاه ۱۳۰
 گوشت ۲۱۲
 گوشه ۴۸-۱۱۸-۲۸۱، گوشه ایوان کیوان
 ۲۴۱

گوناگون ۱۷-۱۹۲
 گوهر ۸۷-۲۹۲-۱۹۴-۲۹۷، گوهر: آبدار
 ۱۳۰-۲۷۳، بار ۲۴-۱۴۹، پاک ۲۸۴
 دریای راز ۲، فشان ۱۵۸، گهر ۱۲۷-
 ۲۶۷-۲۷۴، گهر بار ۳-۴۴-۲۰۲-
 ۲۷۳
 گوی: بردن ۵۲-۲۸۷، ربایان ۸۲-۲۷۶
 کیا ۲۵۴
 کیتی ۲۶۷
 لاجورد اندود ۱۹۵
 لاف زدن ۱۹۷
 لاله ۸۵
 لب: تشنگان ۷۵-۲۴۴، جو ۱۵۸، گشودن
 ۱۵۳، یاد ۱۲۴
 لشکر ۱۳۱-۱۶۰-۱۹۶-۲۶۵-۲۹۸ لشکر
 ایران ۲۹۳، لشکریان ۱۰۹-۲۹۵
 مات کردن ۱۹۶
 مادیان ۲۱۲
 مار ۲۷۵، مار: کج رفتار ۹۶، گز رفتار ۷۵،
 ماران و گزدمان ۵۹
 مالیده ۲۶۳
 ماندن-۲۶۸-۲۳۱
 ماه ۲۳۶-۲۷۲، ماه زرین کلاه ۱۴
 مایه ۹۵-۲۷۰-۲۹۲، مایه اندوختن ۲۶۲
 مبادا ۲۵۵
 مرد ۹۹-۲۶۳ مردکارزار ۲۴۰، مردانگی
 ۸۵، مردم ۱۶۵-۲۰۴-۲۸۲، مردم:
 آزار ۱۳۸، خوار ۲۷۶، مردمک چشم
 ۵۹، مردمان ۱۳۸، مردوزن ۱۰، مردی
 ۱۰۷

مردن ۹۹، مردگان کار ۱۴۰، مرده مرگ	مینا ۲۸۸
۱۰۰، مرگ ۱۹۴-۸۹	میوه آتشین ۵۹
مرغ ۱۰۹-۱۳۹-۲۷۵-۲۷۶، مرغ جان	میهمان ۹۷
۲۸۳	نا: بکار ۲۷۵، پیدا ۶۵، دان ۱۳۶، دانی
مرغزار ۲۸۰	۲۷۳، رسیده ۵۷، کرده ۱۳۹، گاه
مس ۲۱۸-۱۱۳	۱۸-۱۹۵-۱۹۸-۱۹۸-۲۵۳، یافته
مستمند ۱۳۹	۱۳۸
مشت ۱۳۹	ناب ۱۴۹
مشک ۱۵۱، مشک: ناب ۹۲، سوده ۲۵۲	ناز ۱۹۱-۳۰۰، نازنین ۱۹۶
مشکین ۲۹۵-۱۵۰	نال ۷۴، نالیدن ۱۹۶
مفناک خاک ۱۹۲	نام ۳۰۲، نام: بزرگان ۹۰، بلند ۲۴۴، دار
مکس ۱۹۳	۲۰۳، نیک ۱۴۱-۲۴۵
مو ۱۹۲	نامه ۱۴۷-۱۶۶-۲۰۵-۲۵۲
مور ۲۸۱، موران ۹۴	نان ۱۶۵-۲۱۲
مورچانه ۲۸۰	ناوک آه ۲۰۴
موم ۸۵	ناهید ۱۲۲
موی ۱۵۴-۷۶-۲۹	نیشته ۲۱۵، نوشتن ۱۵۶-۱۸۹-۲۲۷،
مه آسمان ۲۹۲، مهچہ ۱۵۲	نویسندگان ۵
مہتر ۸، مہتران ۲۷۸، مہترگشتن ۱۳۷،	نخجیربانی ۹۸
مہتری ۳۳ مہر ۱۵۴-۱۶۴، مہر: برزبان	نرد ۹۷
نہادن ۶۰، خاموشی برزبان نہادن ۲۶۳	نردبان ۳۰۰
مہرہ ۲۶۹، مہرہ ماہ ۱۹۶	نرگس ۸۵-۱۳۸، نرم خونی ۱۲۲
مہر ۱۰۶-۱۲۲-۱۴۱-۱۹۹، مہر و مہ ۴۹	نزد ۲۷۶
می خوردن ۸۴-۱۵۰، می دانش ۱۲۴	نزدیک ۲۳۸-۲۶۹، نزدیک و دور ۵۴، نزدیکی
میان ۱۹۸، میان: جان ۱۶۷-۲۳۸-۲۶۵-	۱۰۰
۲۸۰، روان ۲۴۵، میانہ ۲۳۷، میانہ	نسرین ۸۵-۸۶-۱۵۸
روی ۱۰۸	نشان ۴۹-۱۲۹، نشان: بی نشانی ۲۷۷،
میخ ۱۱۱، میخ وستون ۵۷	داشتن ۱۹۴
میراندن ۹۹	نشاندن ۱۲۳-۱۶۰-۱۶۱-۱۹۱-۲۸۵،

نشانندن درختان ۱۶۴، نشستن ۲۹۸،
 نشیمن ساختن ۱۳۱-۱۳۹
 نکوکار ۱، نکوبی ۲۷۵، نیک: اندیشی ۱۳۰
 خواهی ۱۹۳، مردان ۲۷۵، نام ۷۵
 نامی ۳۲-۱۱۰-۱۵۰-۱۵۳-۲۰۴، و
 بد ۲۷۲، نیکو: سرانجام ۱۳۸، کار ۵
 کردار ۱۰۹، گفتار ۲۶۵، نام ۱۳۸،
 نامی ۲۲-۲۳-۷۷-۸۱-۱۱۱، نیکویی
 ۲۴۴
 نگار ۲۷۱، نگارنده ۹۰، نگاشتن ۵-۴۲
 نگاه: داشتن ۵۵-۱۰۹-۱۳۳-۲۷۱، کردن
 ۱۹۲-۲۷۹، نگه: بانی کشور ۱۵۰
 داشتن ۷۹-۸۲-۲۱۸
 نگرستن ۲۰۳-۲۶۸
 نگین ۶-۸۵
 نمچشم ۲۵۵
 نماز ۸۳-۲۶۸، نماز: جفت وطاق ۵۷
 وروزه ۱۰-۵۸
 نمدی ۲۷۹
 نمودار ۶۳، نمودن ۶۵-۲۵۲-۲۶۷
 نمونه ۱۵۷، نمونه بودن ۲۴۹
 ننگ پادشهان ۹۰
 نو ۲۳۹، نو: رسیده ۲۶۷، گذشته ۲۸۵
 نوردیدن ۱۴۷
 نوش: کردن ۲۷۴، گشتن ۲۷۵، ونیش ۲۲۲
 نوشیده ۲۴۸
 نوک ۲۰۳، نوک تیرخدنک ۲۹۴
 نوکران ۲۹-۶۵-۲۹۵
 نوای: طوطی شکرخای ۷، قانون ۲۹۳

نوید ۵۳
 نهچندان ۱۴۷-۱۴۹
 نهاد ۱۳۲-۱۵۴-۱۶۷-۱۹۳-۲۴۵-۲۷۹،
 نهادن بند ۲۰۰
 نهال ۱۲۲-۲۲۴-۲۵۳۲۴۴-۱۶۳، نهال
 باغ ۱۲۵، پژمرده ۱۸، دین ۸۷
 سخن پیراستن ۱۳
 نهفته ۷۶، نهفته بودن ۲۶۳
 نهنگ ۲۷۵
 نیاز ۱۳۷، نیازمندی ۹۹
 نیام ۲۸۳
 نیزه: خونخوار ۲۴۰، خونریز ۱۰۵
 نیش ۲۰۲-۲۷۵
 نیل ۲۸۱
 واگر چنانچه ۱۹۲، وانگاه ۲۶۷
 والا ۲۵
 ورزیدن ۸۲-۱۵۲-۲۶۵-۲۸۲
 ویران ۲۵۰، ویران کردن ۲۴۵، ویرانی ۱۴۵
 هامون ۲۹-۱۲۲-۱۹۶-۲۴۱، هراس ۱۲۳
 هراسان وترسان ۱۰۵
 هران ۲۰۳، هرآینه ۷۷-۱۳۰-۱۹۲، هرچند
 ۴۲-۱۳۱-۱۲۵-۱۳۲-۲۹۰، هرچه
 ۸۹-۹۹-۱۵۴-۱۹۷-۲۰۴-۲۳۶،
 هر دم ۹۱، هر روز ۱۶۴ هر سال ۱۵۶-
 ۱۶۴، هر کرا ۷۷-۲۰۴-۲۸۲-۲۹۸
 هر کس ۱۵۴-۱۵۶-۲۰۵-۲۶۵، هر که
 ۷۷-۹۶، هرگز ۲۹۸، هر که که ۹۶،
 هر یک ۱۲۵-۱۵۶، هر یکی ۱۶۵
 هزار دستان ۶-۱۹، هزار دستان گویان ۹

هنگام ۱۳۹، ۷۵
 هنوز ۷۷
 هویدا کردن ۶
 هیچ ۱۶۷--۱۸۹--۱۹۴--۲۷۵، هیچ: آفریده
 ۲۷۰، کس ۱۰۸--۱۴۹--۱۹۹
 یاد ۱۱۸، یاد: آوردن ۲۴۷، فرمودن ۴۳،
 کردن ۲۷، گار ۶۳، ۱۲۰-۲۷۷، گار
 گذاردن ۲۴۵
 یار ۱۳۸-۱۹۱-۲۵۲-۲۶۵-۳۰۲، یاران
 ۸-۱۹۶، یاری ۲۷۹
 یافتن ۱۹۲-۲۷۷-۲۹۴، یافته ۱۳۸
 یزدان ۲۶۸-۲۷۲، یزدانی ۴۱-۱۷۹-
 ۲۹۸
 يك دست جامه ۱۵۶، يكديگر ۱۹۱، يك سر
 موی ۱۵۴-۲۴۱، يك يك ۱۵۸، يکه
 بودن ۲۵
 يکانه: جهان ۱۱۷-۱۹۵، روزگار ۴۴،
 فرزند ۲۸۴
 یورش ۲۲۰

هزارگونه ۸۹
 هستی ۲۷۷
 هشیار ۱۱۰، هوش ۱۹۰، هوشمندان ۱۳۸
 هوشمندی ۷۷
 هفت دریا ۵۹
 همای دانش ۲۷، همای: همایون ۱۰۶،
 همایون ۲۸۷، همایون بخت ۲۹۳
 همایون ۲۸۷، همایون بخت ۲۹۳
 همچنان ۱۴۴-۱۹۹-۲۲۷، همچنانکه ۲۳۴
 همچو ۲۵۲، همدم یافتن ۲۷۷، همراه
 ۲۷۹، همراهی کردن ۱۹۳، همسر ۱۲۲
 ۱۲۳، همسران ۱۳۷، همنشین ۱۸،
 همنشین اهرمن ۲۶۷، همنشینی پادشاه
 ۲۶۷، همین است ۸۷
 همه ۱۴۴-۱۹۱، همگنان ۲۸-۲۹-۱۵۵-
 ۱۶۴، ۲۱۷-۲۳۹، همگی ۳۰-۱۸۹-
 همواره ۷۸-۱۴۰-۲۵۴-۲۵۵
 هنر ۱۸۹-۲۶۳، هنریافتن ۸۵

درست نامه

- درس ۳ س ۲۰ میان دو کلمه «ملوک» و «جهان»
افزوده شود: اطراف و حکام اکناف بروی
می نوشتند درین جمع ثبت می کرد تا بر
رفت مکان و بزرگی شان او ملوک
پس از این در ستون نخستین برابر با شماره
صفحه وسطی، واژه و عبارتهای درست گذارده
شده است:
- سجانی ص ۲۶ س ۱۲
یوبقه ص ۳۶ س ۳
آرد ص ۵۱ س ۱۲
مواضع ص ۵۴ س ۱
ابن مهدی ص ۷۹ س ۶
هرطلوعی رازوالی ص ۸۳ س ۱۸
کسان ص ۸۵ س ۴
نرگس ص ۸۵ س ۴
بازیار ص ۸۵ س ۱۱
[۸۵] ص ۸۵ س ۲۰
حاکم تسترواهواز ص ۹۳ س ۲
وگر... بینددمیان ص ۹۴ س ۶
ماخوذ ص ۹۶ س ۶
سود دو جهان ص ۹۶ س ۱۹
فرد ص ۹۷ س ۱۷
استغفار ص ۹۷ س ۱۸
خرقه ص ۱۰۰ س ۲
الطبیعة ص ۱۰۲ س ۶
سزاوار ص ۱۰۸ س ۳
بی گناهان را ص ۱۰۸ س ۸
نگاهبان فتح و فیروزی ص ۱۲۹ س ۱۲
سمر رماح ص ۵۰ س ۱۲
- جلال انوار ص ۱۵۷ س ۵
کویا باید «ادم» خواند ص ۱۸۲ س ۲۲ و ص
۷۳ س ۴
قرم ص ۱۸۴ س ۸
سقر لاط ص ۱۷۴ ش ۱۸
کیقباد بن ص ۱۸۹ س ۱
گلشن جنان ص ۲۰۵ س ۲
چپقچور ص ۲۰۶ س ۱۴
قیر شهر ص ۲۰۷ س ۵
حنی یا حسانی ص ۲۰۷ س ۹ و ص ۱۲۳ س
۱۹
مرسی ص ۲۰۷ س ۱۱
حرما ص ۲۱۵ س ۸
محمد خدا بنده خواهد بود ص ۲۱۵ پایان
فرزندان ص ۲۱۶ س ۵
قلمی شد ص ۲۱۷ س ۱
(۴۳۴) در بالای ص ۲۳۵
ورود ص ۲۴۴ س ۶
ازروم ص ۲۴۷ س ۶
اززنك ص ۲۵۲ س ۱۶
اصفر ص ۲۵۶ س ۱۱
صراح ص ۲۶۰ س ۱
یراع ص ۲۷۳ س ۲
پر ص ۲۷۴ س ۴
سرو ص ۲۸۴ ص ۱۳
فرزند ص ۲۹۲ س ۶
آسیب ص ۲۹۳ س ۴
عنكبوت ص ۲۹۴ س ۱۱
فرزندان ص ۲۹۵ س ۱۰

انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران

- ۱۳۵۰ - فهرست نمایشگاه نسخه‌های خطی
- ۱۳۵۲ - اسناد مربوط به روابط تاریخی ایران و جمهوری ونیز: ترجمه انوار و قدرت الله روشنی
- ۱۳۵۲ - کتابداری (دفتر چهارم)
- ۱۳۵۲ - سرعنوان موضوعی برای آثار فارسی . از حسین بنی آدم
- ۱۳۵۳ - فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد (۲): ازم. ت. دانش پژوه
- ۱۳۵۴ - فهرست روزنامه‌های فارسی از سال ۱۲۶۷ قمری تا ۱۳۲۶ شمسی: مرتضی حسن سلطانی
- ۱۳۵۴ - کتابداری (دفتر پنجم)
- ۱۳۵۴ - سخنانی درباره فروغی
- ۱۳۵۴ - امیر کبیر و دارالفنون گردآوری قدرت الله روشنی
- ۱۳۵۴ - ابونصر فارابی
- ۱۳۵۵ - فهرست ترتیبی و موضوعی مجموعه نسخه‌های خطی: محمد شیروانی
- ۱۳۵۵ - کتابداری (دفتر ششم)
- ۱۳۵۵ - صائب و سبک هندی. گردآوری محمد رسول دریاگشت
- ۱۳۵۵ - لطائف الحقائق. تألیف رشیدالدین فضل الله همدانی به تصحیح غلامرضا طاهر
- ۱۳۵۶ - فهرست رساله‌های تحصیلی دانشگاه تهران دوره‌های لیسانس ادبیات. مهری دخت بشارت
- ۱۳۵۶ - رصدخانه مراغه، از علیقلی خان اعتضاد السلطنه
- ۱۳۵۶ - پانزده گفتار درباره مجتبی مینوی، به کوشش ایرج افشار
- ۱۳۵۶ - فهرست مجله‌های فارسی از ابتدا تا سال ۱۳۲۰: مرتضی حسن سلطانی
- ۱۳۵۷ - کتابداری (دفتر اول و دوم)، تجدید چاپ
- ۱۳۵۷ - لطائف الحقائق به تصحیح غلامرضا طاهر، جلد دوم
- ۱۳۵۸ - کتابداری (دفتر هفتم) به کوشش قاسم صافی
- ۱۳۵۷ - گفتارهایی درباره چند تن از رجال ادب و تاریخ ایران. به اهتمام قاسم صافی
- ۱۳۵۷ - صحافی سنتی، مجموعه ده گفتار و کتابشناسی، گردآوری ایرج افشار
- ۲۴ - فهرست رساله‌های تحصیلی دانشگاه تهران (پزشکی): حسین بنی آدم،
خلیل شیرازی، با همکاری پوران دخت مشعوف
- ۱۳۵۸ - نسخه‌های خطی (دفتر هشتم) محمد تقی دانش پژوه
- ۱۳۵۸ - نسخه‌های خطی (دفتر نهم) محمد تقی دانش پژوه
- ۱۳۵۸ - نسخه‌های خطی (دفتر دهم) این سه شماره درباره کتابخانه‌های اتحاد جماهیر
شوروی و اروپا و آمریکا
- ۱۳۵۹ - سوانح الافکار رشیدی. به کوشش م. ت. دانش پژوه

انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد
شماره ۲۸

سوانح الافکار رشیدی

نگارش

رشیدالدین فضل الله همدانی

بکوشش

محمد تقی دانش پژوه

تهران ۱۳۵۸